

زندگی نادر شاه

نویسنده : جونس هنوی

مترجم : اسماعیل دولتشاهی

Marfat.com

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



Marfat.com



Marfat.com

جونس هنوی

زندگی نادرشاه

مترجم

اسماعیل دولتشاهی

تهران ۱۳۸۳

Marfat.com

هنوی، جونس، ۱۷۱۲ ـ ۱۷۸۶م. Hanway, Jonas
زندگی نادرشاه/ جونس هنوی؛ ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی. ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
یازده، ۳۴۹ ص. ISBN 964-445-103-1
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: The history of Nadir Shah.
چاپ نخست: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
چاپ چهارم: ۱۳۸۳.
۱. نادر افشار، شاه ایران، ۱۱۰۰ـ۱۱۶۰ ق. ۲. ایران ـ ـتاریخ ـ ـافشاریان، ۱۱۴۸ ـ ۱۲۱۸ ق.
الف. دولتشاهی، اسماعیل، ۱۳۰۶ ـ ، مترجم. ب. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ج. عنوان.
۹ز۹هـ/ DSR ۱۲۶۵ ۹۵۵/۰۷۲۲
۱۳۷۷
کتابخانهٔ ملی ایران ۸۶۳۵ ـ ۷۶م
132961

زندگی نادر شاه

نویسنده: جونس هنوی

مترجم : اسماعیل دولتشاهی

چاپ نخست : ۱۳۴۶ه

چاپ چهارم : بهار ۱۳۸۳؛ شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی : آریانگاه؛ چاپ : سارنگ؛ صحافی : مهرآئین

حق چاپ محفوظ است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ **ادارهٔ مرکزی :** خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی ۳۶۶ ـ ۱۵۱۷۵؛ تلفن : ۷۱ ـ ۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۷۷۴۵۷۲

○ **مرکز پخش:** شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۱؛ کد پستی ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳ ؛ تلفن: ۲۰۱۹۷۹۵؛ تلفکس: ۲۰۵۰۳۲۶

○ **فروشگاه یک:** خیابان انقلاب ـ روبروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن : ۶۴۰۰۷۸۶

Marfat.com

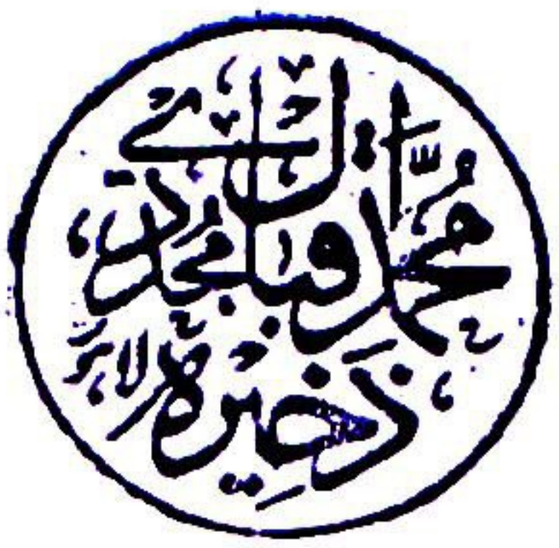

فهرست مطالب

فهرست وقایع عمدهٔ زندگی نادرشاه — دوازده

دیباچهٔ مترجم — ۱-٤

فصل اول — ٥-١٤

نام فـاتح ایرانی ـ تولد و اسـارت و عیاری و اشتغـال او در خدمت باباعلی‌بیگ ـ قتل‌باباعلی‌بیگ به‌دست نادر ـ ازدواج نادر با دختراو وبازگشت او به‌کوهستان‌ها ـ نادردرخدمت حاکم خراسان‌ـ لشکرکشی نادر علیه اوزبکها و ترقی و تنزل او .

فصل دوم — ۱٥-۲۱

بازگشت نادر به‌کلات وپذیرایی عمویش از او ـ رفتن نادربه‌کوهستانها و تشکیل دادن دسته‌ای نیرومند و پرداختن به‌راهزنی طی چندین‌سال‌ـ تصرف اصفهان به‌دست افغانها ـ گریختن صفی‌الدین بیگ از خدمت شاه طهماسب ـ طلب بخشش عموی نادر از شاه طهماسب برای او‌ـ رفتـار خیانت‌آمیز نـادر در تصرف کلات و شکست دادن دسته‌ای نیرومند از افغانها واشغال نیشابور وافزودن هزارنفربه‌قوای خود .

فصل سوم — ۲۲-۳۰

آگاه شدن نادر ازپریشانی شاه طهماسب در فرح‌آباد مازندران ـ طلب عفو نادر ازشاه طهماسب ـ پیوستن نادر به‌فتحعلی خان قاجار وقتل او وبه‌دست‌آوردن فرماندهی‌کل قوا ـ حرکت نادر همراه شاه طهماسب به نیشابور وسپس‌به‌مشهد ـ زیارت شاه طهماسب .

Marfat.com

فصل چهارم ۳۱-۴۰

تسخیر خراسان و هرات به‌دست طهماسبقلی خان ـ بازگشت فاتحانهٔ او به‌مشهد با سرحاکم هرات ـ اعزام سفیری ازطرف شاه طهماسب به‌دربار عثمانی ـ فرستادن سلیمان افندی به ایران از طرف ترکها ـ شکست خوردن سید احمد خان حاکم کرمان از اشرف و آمادگی اشرف برای حمله به‌شاه‌طهماسب ـ حرکت اشرف به‌دامغان وشکست یافتن اودر این محل ـ بازگشت اوبه‌اصفهان واردو زدن اودر مورچه خورت .

فصل پنجم ۴۱-۴۹

ترغیب نادرقلی‌خان شاه‌طهماسب را به‌ماندن دراصفهان ـ جنگ مورچه خورت ـ قتل شاه سلطان حسین به دست اشرف و فرار او از اصفهان ـ ورود شاه طهماسب به اصفهان و اجازه دادن اوبه‌نادر برای جمع‌آوری مالیات .

فصل ششم ۵۰-۵۸

توقف اشرف درشیراز ـ شکست یافتن افغانها از طهماسبقلی‌خان (۱۵ ژانویه ۱۷۳۰) ـ فراروپریشانی‌ومرگ اشرف ـ جنگ طهماسبقلی‌خان با ترکان عثمانی وتصرف همدان وتبریز ـ امضای متارکهٔ جنگ به‌دست طهماسبقلی خان وبازگشت او به‌هرات وتصرف‌آن ایالت و حرکت او به خراسان ـ رفتن پادشاه به‌ایروان و پیروزی مقدماتی او وشکستهای او نزدیک ارس و همدان .

فصل هفتم ۵۹-۸۱

شرح انقلاب در ترکیهٔ عثمانی ـ قتل وزیر اعظم و چندتن ازبزرگان ـ خلع سلطان احمدسوم ـ جلوس‌محمدبرتخت سلطنت ـ ماجراهای شگفت‌انگیزپاترو‌ناخلیل، رهبرشورشیان .

فصل هشتم ۸۲-۸۹

مذاکرهٔ احمدپاشافرمانروای بغدادباایرانیان درژانویهٔ ۱۷۳۲ به‌منظور بستن‌عهد نامهٔ صلح ـ جمع‌آوری‌قوا به‌وسیلهٔ‌طهماسبقلی‌خان درخراسان ـ انتقاد اوازعهد نامهٔ صلح با ترکان عثمانی‌وتوطئهٔ اوباافسران ـ سپردن حکومت خراسان به‌رضاقلی خان از طرف طهماسبقلی‌خان ـ ورود

Marfat.com

طهماسبقلی‌خان به‌اصفهان درماه اوت ۱۷۳۲ ودفاع او ازسیاست خوددر نزد شاه .

فصل نهم ۹۰-۹۹

گرفتارشدن شاه طهماسب به‌دست نادر- انتخاب عباس خرد سال به پادشاهی - توطئه‌های نادر - تبعید شاه‌طهماسب به سبزوار - انتصاب دو فرزند نادر به مقامات عالی - بیانیه نادر علیه عهد نامه با ترکان - انتصاب توپال عثمان پاشا به فرماندهی قشون ترك - حرکت نادر به‌سوی بغداد .

فصل دهم ۱۰۰-۱۱۷

شرح بغداد و محاصره‌شدن‌آن - رفتار نادر - مراقبت احمد پاشا - تدبیر جنگی توپال‌عثمان - شکست سخت ایرانیها - نامهٔ احمد پاشا به‌سلطان - شادمانی دربار عثمانی ازغلبه برایرانیها - مرخص شدن قشون ترك به‌فرمان توپال عثمان .

فصل یازدهم ۱۱۸-۱۲۵

آماده شدن طهماسبقلی‌خان برای جنگ دیگرونیرنگ او - مجبورشدن توپال عثمان به‌حفظ فرماندهی لشکر- فرار پولك پاشا از تاکاجاك - حرکت توپال عثمان برای مقابله با ایرانیها - نبرد لیلان - دومین نبرد لیلان - قتل توپال عثمان و فرار لشکر ترك - انتصاب عبدالله کوپرولوپاشا فرمانروای قاهره به‌فرماندهی کل .

فصل دوازدهم ۱۲۶-۱۳۵

شرح‌تربیت توپال عثمان‌پاشا ووقایع عمدهٔ زندگی این مردوسپاسگزاری او نسبت به‌نجات دهندهٔ خود ازبردگی درایام جوانی .

فصل سیزدهم ۱۳۶-۱۴۵

اطلاع دادن طهماسبقلی‌خان به‌روسها دربارهٔ پیروزی خود -آماده شدن احمد پاشا برای محاصرهٔ مجدد - قیام محمد خان بلوچ در شیراز به طرفداری از شاه طهماسب - شکست او به دست طهماسبقلی خان - آماده شدن ترکان عثمانی برای مبارزه با او- حرکت طهماسبقلی‌خان به‌سوی گرجستان وتصرف تفلیس - شرح این شهر- عقب‌نشینی سلیم‌پاشا ازتفلیس - تصرف گنجه وشماخی به دست طهماسبقلی‌خان .

Marfat.com

فصل چهاردهم ۱۴۶-۱۵۳

علاقهٔ ترکان عثمـانی به‌انعقاد معـاهدهٔ صلح ـ اعزام سفیری از طرف طهمـاسبقلی‌خان به‌دربـار سن‌پترزبورگ ـ نبرد عبدالله کوپرولو بـا طهماسبقلی‌خان در درهٔ آرپاچای و قتل او و کشته شدن بیست‌هزارسرباز ترك ـ عقب‌نشینی عبدالله پاشـا به سوی قـارص ـ انتصـاب قره‌احمد به‌سرعسکری‌قشون‌ترك ـ سقوط ایروان ـ اعلان جنگ ترکان علیه‌روسها ـ رفتارطهماسبقلی‌خان‌نسبت به‌روسها .

فصل پانزدهم ۱۵۴-۱۶۲

مرگ شاه عباسِ سوم ـ تخلیهٔ دربند وسایرنقاط ایران ازطرف روسها ـ انتخاب طهماسبقلی‌خان به‌پادشاهی ـ شروط پذیرفتن تاج شاهی ـ قتل ملاباشی ـ سکه زدن‌نادر وتصرف اوقاف به‌دست او ـ فرمان نادرمربوط به‌فرقه‌های سنی وشیعی .

فصل شانزدهم ۱۶۳-۱۷۰

حرکت‌نادربه‌سوی قزوین‌واعزام سفیری به‌ترکیه ـ فرمان‌سلطان به‌احمد پاشا در مورد صلح ـ واگذاری تمام ایالات متصرفی به‌ایران ـ حرکت نادربه‌سوی اصفهان ـ آماده شدن‌نادربرای حمله به‌قندهار.

فصل هفدهم ۱۷۱-۱۷۶

شرح مختصری در بارهٔ تاخت وتاز مهاراتها و خصومت میان نظام‌الملك حاکم دکن و دوران خان وزیر محمدشاه امپراتور هند ، با شرحی دربارهٔ اوضاع دربار او از ۱۷۲۰ تا ۱۷۳۶ ، کمی قبل از حملهٔ نادر به هندوستان .

فصل هجدهم ۱۷۷-۱۸۷

مقایسه‌ای میان اسکندرکبیر ونادرشـاه ـ ملاحظات اخلاقی در خصوص مباهات بیجا ـ علل حملهٔ اسکندرو نادربه‌هند ـ حرکت نادراز اصفهان درماه دسامبر ۱۷۳۰ ـ رفتارحسین‌خان حاکم‌قندهاروعکس‌العمل‌افغانها ـ قلع وقمع اوزبکهای بلخ وبخارا به دست رضاقلی میرزا ـ رفتارجاهلانهٔ اودرایران ـ مکاتبهٔ بزرگان هند با نادر .

فصل نوزدهم ۱۸۸-۱۹۶

ورود خبر فتح کابل به دهلی ـ آماده شدن هندیهـا برای مقـابله با

Marfat.com

ایرانیـان ـ حسادت نظام‌الملك و دوران خان نسبت به یکدیگر ـ اعزام سفیری از طرف نـادر به دربار محمد شـاه ـ اشکالات نادرضمن حرکت او از کابل به سواحل هند ـ تصرف پیشـاور ـ خبـر دادن زکریاخان حاکم لاهور به‌محمدشاه ـ حرکت قشون هند به‌سوی کرنال .

فصل بیستم ۱۹۷-۲۰۱

شکوه وعظمت نادرهنگام‌ورود اوبه‌خاك هند ـ طرزعبوراوازرودخانه‌ها ـ شرح مختصری دربارهٔ رودخانهٔ سند وعبورنادرازآن ـ تصرف‌یمین‌آباد و لاهور ـ ورود نادربه‌دشتهای کرنال .

فصل بیست ویکم ۲۰۲-۲۱۲

شمارهٔ سربازان ارتش ایران ـ ورود سعادت‌خان به‌لشکرگاه هندیها ـ آغازمحاربه ازطرف سعادت‌خان ودوران‌خان ـ نیرنگ نـادر در وارد کردن هندیهـا به صحنهٔ جنگ ـ اسارت سعـادت‌خان و زخم برداشتن دوران خـان ـ روش نـادر در برابر فیلان جنگی هندیهـا ـ تلفات هندیها ـ پریشانی لشکرگاه هندیها پس از جنگ ـ ملاقات نظام‌الملك با نـادر و همچنین گفتگوی نادرشـاه با پادشـاه هند ـ شمـارهٔ کشتگان هندیها ضمن غارت ـ تسلیم شدن محمد شاه ـ مهرو موم شدن ذخایرهندیها دردهلی .

فصل بیست‌ودوم ۲۱۳-۲۲۰

حرکت‌ارتش‌ایران وهند ازکرنال به‌سوی دهلی ـ خودکشی‌سعادت‌خان ـ قتل‌عام مردم دهلی ـ رفتارنادرپس‌ازآن قتل‌عام .

فصل بیست وسوم ۲۲۱-۲۲٤

بدرفتاری رضاقلی‌میرزا نایب‌السلطنهٔ ایران ـ شورش اعراب علیه دولت ایران ـ رفتارسفیرایران درقسطنطنیه .

فصل بیست‌وچهارم ۲۲۵-۲۳۰

انعام دادن نادربه‌سربازان خود ـ آمدن سربازان او به‌دهلی ـ انتصاب سربلندخان به‌ریاست جمع‌کنندگان هدایا ـ اظهارات او به‌نظام‌الملك ـ رفتار وحشیـانه با هندیها در جمع‌آوری هدایـا ـ ارزش وجوه جمع شده .

Marfat.com

فصل بیست وپنجم ۲۳۱-۲۴۱

ازدواج فرزند دوم نادر با شاهزاده خانمی هندی ـ هدایای نادر برای آن شاهزاده وبزرگان هند ـ واگذاری نواحی آن‌سوی رودخانه ازطرف محمد شاه به‌نادر ـ نصیحت نادربه‌محمد شاه ـ حرکت نادرازدهلی‌وسان دیدن اوازقشون ـ تخمین خسارات واردہ به‌هندیها .

فصل بیست وششم ۲۴۲-۲۵۲

حرکت نادرازباغهای شلیمار ـ نمونه‌ای ازغرور وطمع او ـ ظلم وستم اونسبت به‌گروهی ازکشاورزان ـ غنائم لاهور ـ جلوگیری ازحرکت‌او درچانترو ـ بازگشت اوبه‌لاهور ـ توطئه هندیها وافغانها برای‌جلوگیری ازحرکت اودرگردنه‌ها ـ ضبط غنائم سربازها ـ حرکت او به‌پیشاور ـ پایداری خدایارخان دربرابرنادر ومقهورشدن او ـ بیرون رفتن‌نادر از قندهار ـ ارسال غنایم به‌کلات وفتح خیوه وبخارا .

فصل بیست وهفتم ۲۵۳-۲۵۷

بازگشت نادربه‌ایران ـ قتل‌شاه‌طهماسب به‌دست رضاقلی‌میرزا ـ سوءقصد رضا قلی‌میرزا علیه پدر ـ رفتارنادرنسبت به‌فرزند ـ ورود اوبه‌حوالی اصفهان .

فصل بیست وهشتم ۲۵۸-۲۶۶

ملاحظاتی درباره‌بیهودگی‌لشکرکشیها ـ اعزام سفیرانی از طرف نادر به‌روسیه وترکیه‌باشکوه تمام ـ موقعیت ترکها ـ تقاضای نادرازآنها ـ جنگ نادربا اعراب ـ رفتاراونسبت به‌رهبر مذهبی ارامنه ـ قصد نادر درایجاد مذهبی‌تازه درایران ـ فرمان‌نادردرموردترجمهٔ انجیل‌به‌فارسی ـ مقایسه‌ای میان نادر واکبر ، پادشاه سابق هند .

فصل بیست ونهم ۲۶۷-۲۸۰

شورش اعراب متفق علیه دولت ترکیه ـ مختصری درباره آنها و محل سکونت‌آنها ـ شهربصره وهراس‌آن ازاعراب ـ رفتاراحمدپاشا ـ تهدید بصره توسط ایرانیها ـ حرکت نادربرای‌حمله به‌لزگیها وشکست مکرر او درداغستان ـ وحشت‌روس‌ها ازنزدیک شدن نادر ـ استمداد لزگیها از روسها ـ جنگ ایرانیان با اعراب و شکست خوردن قوای ایران ـ پریشانی ایران ـ موقعیت خطرناک ترکان ـ سرکوبی شورشیان عرب به

Marfat.com

دست ترکان ـ آمادگی ایرانیان برای جنگ .

فصل سی‌ام ۲۸۱-۲۸۶

نقشه‌های نادر به‌منظور ایجاد گرفتاری برای ترکان ـ موقعیت بحرانی احمدپاشا حاکم بغداد ـ حرکت نادر ازداغستان ـ اعلان جنگ سلطان به‌ایرانیان ـ نقشهٔ عملیات جنگی نادر.

فصل سی‌ویکم ۲۸۷-۲۹۳

حاضرشدن ترکان برای دفاع ـ شورش بختیاریها وبلوچها ـ اعزام یکی ازمدعیان تاج وتخت ایران به‌این کشورازطرف ترکان با قشونی‌مرکب‌از لزگیهاوایرانیهای شروان ـ شکست آنها به‌دست نصرالله میرزا ـ سرکوبی تقی‌خان درشیراز.

فصل سی‌ودوم ۲۹۴-۳۰۴

شورش استرآباد ـ غارت بازرگانان انگلیسی ـ بازگشت نادرازترکیه به‌ایران ـ شایعاتی‌درمورد استعفای‌او ـ پریشانی ایران ـ تدارکات‌عظیم ترکها برای جنگ ـ حرکت نادر به‌سوی‌خاك ترکیه ـ جنگ‌درنزدیکی ایروان ـ شکست ترکها .

فصل سی‌وسوم ۳۰۵-۳۱۲

عهد نامهٔ نادربا ترکان ـ اعزام سفیری از طرف روسها به‌حضور نادر ـ شورش‌گرجیها ـ وحشیگری‌های نادر در اصفهان و کرمان ـ شورش طهمورث خان وعلیقلیخان .

فصل سی‌وچهارم ۳۱۳-۳۱۷

حرکت نادر به‌سوی مشهدوازآنجا به‌جانب دشتهای سلطان میدان ـ تصمیم او به‌قتل عده زیادی ازسربازان ـ کشته شدن او ـ پراکنده شدن قوای او ـ انگیزه‌های نادر درصدورفرمان مربوط به‌قتل‌عام ـ ملاحظاتی‌دربارهٔ مرگ او .

فصل سی‌وپنجم ۳۱۸ـ۳۴۰

ملاحظاتی دربارهٔ مرگ نادر واخلاق او ـ شرحی راجع به‌بدن و صدا و بازو وشجاعت وقوهٔ حافظه وغذا ولباس وعشقبازی و حرص وشقاوت و بدگمانی و نیرنگبازی ورحم وبخشش وسرداری وسیاست او .

فهرست اعلام ۳۴۱ - ۳۴۹

Marfat.com

فهرست وقایع عمدهٔ زندگی نادرشاه

برحسب تاریخ هجری قمری

تولد نادر	شنبه ۲۸ محرم ۱۱۰۰
نادر فرماندهٔ نیروی کلات	۱۱۳۲ــ۱۱۳٤
پیوستن نادر به نیروی شاه طهماسب	۱۱۳۸ــ۱۱۳۹
نبرد نادر با افغانها درمهماندوست	۱۱٤۲
نبرد نادر با افغانها درمورچه خورت	۱۱٤۲
شکست نیروی عثمانی در آذربایجان غربی	۱۱٤۳
سرکوبی ابدالیها	۱۱٤۳
محاصرهٔ بغداد وبصره	۱۱٤٤ ــ٥
تاجگذاری نادر	پنجشنبه ۲٤ شوال ۱۱٤۸
محاصره وفتح قندهار	۱۱٤۹
لشکرکشی به هندوستان	۱۱٥۱
نبردهای نادر درآسیای مرکزی	۱۱٥۳
تیراندازی به سوی نادر	یکشنبهٔ ۲۸ صفر۱۱٥٤
آخرین نبردهای نادر با ترکیه عثمانی	۱۱٥٦
محاصرهٔ قارص	۱۱٥۷
بازگشت نادر از قفقاز	۱۱٥۸
کشته شدن نادر	شب یکشنبه ۱۱ جمادی‌الثانی۱۱٦۰

Marfat.com

دیباچهٔ مترجم

جونس (یونس) هنوی[1] در ۱۲ اوت ۱۷۱۲ در پـرت اسموت در انگلیس دیده‌به‌جهان گشود . پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه ، به‌فکر تجارت افتـاد و در۱۷۴۳ به روسیه رفت و با بازرگانی به‌نام دینگلی[2] که در سن پترزبورگ اقامت داشت شریك شد و برای ایجاد روابط تجاری با ایران به‌این کشورسفر کرد . هنگامی که در استراباد بسرمی‌برد ، دزدان کالاهای او را غـارت کردند و او برای‌دادخواهی‌تصمیم گرفت به‌نزد نادر که‌در آن‌نواحی‌بود برود؛ واگرچه چادر خود را در نزدیکی خیمه و خرگاه نادر برافراشت ، ولی موفق به گفتگو با او نشد . در این باره می‌نویسد : «هنگامی که شاه ازحرمسرای خود به‌چادر بارعام می‌رفت ، من او را دیدم که لباسی ساده برتن داشت ، ولی جواهر بسیار برخود آویخته بود .»[3] نادر پس از آنکه شنید که کالاهای هنوی به غارت رفته است ، نـامه‌ای‌برای او فرستاد که به‌بهبودخان حاکم استراباد بدهد . طبق‌این نامه ، قرارشد که هنوی جزئیات کالاهای ازدست رفته را به‌اطلاع حاکم برساند واو اموالش را بازیابد و کسری آن‌را باپرداخت دارایی‌شورشیان‌جبران کند .[4]

۱ــ Jonas Hanway ۲ــ Dingley ۳ــ سفرنامه، ج۱ ، صفحات ۲۱۹-۱۹۲
۴ــ ایضاً ، ص۲۴۳

Marfat.com

هنوی،پس از مراجعت از ایران، تصمیم گرفت رساله‌ای دربارهٔ تجارت انگلیسی‌ها با ایران بنویسد ، ولی بعد برآن شد که مطالب دیگری به آن بیفزاید . در این مورد چنین می نویسد : « ضمن اقامتم در ایران ، چندین قصّه مربوط به‌غاصب معروف[۱] گردآوری کردم و فرصت یافتم که دربارهٔ اخلاق و خصوصیات این مرد شگفت‌انگیز تحقیق کنم ؛ و چون شرحی منظم و تاریخی راجع به‌زندگی او به‌دست نیاوردم ، به‌فکر افتادم که مدارك و اسناد خود را مرتب کنم. باوجوداین، اگر کتاب دو کلراك[۲] را در دست نداشتم ، نمی‌توانستم تا این اندازه به‌آن مطلب بپردازم .»[۳]

دو کلراك ، که کتاب او مورد استفادهٔ هنوی قرار گرفت ، در سال ۱۷۵۰ کتاب جالبی تحت عنوان « تاریخ ایران از آغاز قرن حاضر »[۴] در پاریس به‌چاپ رسانده بود . مؤلف‌این کتاب اگرچه هرگز به‌ایران سفر نکرده‌بود ، ولی‌ضمن اقامت خود در قسطنطنیه بین سالهای ۱۷۲٤ و[۵] ۱۷۲۷ اطلاعات بسیاری توسط دوستان خود که در کنسولگری فرانسه کار می کردند به‌دست‌آورده بود .

یکی دیگر از مراجع مهم‌هنوی کتاب جیمزفریزر[۵] تحت عنوان «تاریخ‌ـ نادرشاه ، طهماسبقلی‌خان سابق و شاه کنونی ایران »[۶] بود که برای بار دوم در لندن در سال ۱۷٤۲ به‌چاپ رسیده بود . دیگر کتاب ژان اوته[۷] تحت عنوان « مسافرت در ترکیه و ایران »[۸] بود که در پاریس در ۱۷٤۸ انتشار یافته بود .

در مورد وقایع بین سالهای ۱۷٤۱ و ۱۷٤٤ ، هنوی از اروپائیانی که با

۱ــ مقصود نادر است . هنوی‌نادر را غاصب‌تخت وتاج صفوی می‌داند.
۲ــ De Clairac
۳ــ مقدمهٔ‌سفر نامه.
٤ــ Histoire de Perse, depuis le commencement de ce siécle.
۵ــ James Fraser
٦ــ The history of Nadir Shah, formerly called Thamas Kuli Khan, the Present Emperor of Persia
۷ــ Jean Otter
۸ــ Voyage en Turquie et en Perse

Marfat.com

آنها در ایران ملاقات کرد اطلاعات جالبی به دست آورد . همچنین آنچه را که از ایرانیها شنید یادداشت کرد . دربارهٔ سه سال آخر زندگی نادر ، هنوی احتمالاً اطلاعات خود را از دوستانی که پس از حرکت او از ایران در این کشور ماندند کسب کرد .

نوشته‌های هنوی که مشتمل برچهار جلد است درسال ۱۷۵۳ درلندن به چاپ‌رسید. درجلد اول‌از کوششهای‌انگلیسی‌ها به‌منظور ایجاد روابط‌بازرگانی با ایران از طریق روسیه بین سالهای ۱۵۵۳ و ۱۵۸۱ و سپس از لشکرکشی پطر کبیر به‌نواحی شمالی ایران و قصد او در گشودن باب تجارت با کشور ما سخن به‌میان می‌آورد .آنگاه در بارهٔ اقدامات جان التون[1] انگلیسی که بعدها به‌خدمت‌نادر درآمد بحث می کند . سپس دربارهٔ مسافرت خود به‌روسیه وایران مطالبی می‌نویسد و ضمناً از آداب و عادات ایرانیهاسخن می گوید. درجلددوم، وقایع‌باز گشت خود رابه‌انگلیس از طریق روسیه‌وآلمان‌وهلند به تفصیل شرح می‌دهد . جلد سوم را به فتنهٔ افغان وجلد چهارم را به‌زندگی نادرشاه اختصاص می‌دهد .

هنوی در جلد اول و دوم کتاب خود ازمطالبی‌نیزسخن به‌میان‌آورده‌است که مربوط به‌ایران نیست ، وبنابراین، اگر روزی تصمیم به ترجمهٔ‌آن دوجلد گرفته شود، باید مطالب مربوط به ایران را ازآنها استخراج کرد . جلد سوم و چهارم‌اگرچه متکی‌برمنابع‌شرقی نیست ، ولی حاوی اطلاعات مفید وجالبی است . هنوی‌عقاید خود رادرضمن‌شرح وقایع‌بیان‌می کند واقدامات ورفتار نادر راگاهی مورد انتقاد قرار می‌دهد .

۱ـ John Elton

Marfat.com

هنوی پس از بـازگشت بـه‌انگلیس (۱۷۵۰) ، در لندن اقـامت گزید می گویند که وی نخستین کسی بود که پیوسته چتری همراه داشت و بـاوجو ریشخند عوام آن‌راترك نکرد .

هنوی در ٥ سپتامبر ۱۷۸٦ در لندن در گذشت .

Marfat.com

فصل اول

نـام فاتح ایرانی ـ تولد و اسارت و عیـاری واشتغال او در خدمت باباعلی بیگ ـ قتل بابا علی بیگ به‌دست نادر ـ ازدواج نادر بـا دختر او وبازگشت اوبه‌کوهستان‌ها ـ نادر در خدمت حاکم‌خراسان ـ لشکرکشی نادر علیه اوزبکها وترقی و تنزل او .

خداوند عالم ، که مدت هردولتی را تعیین می کند و جلو جـاه‌طلبی وحشیانهٔ برخی‌ازپادشاهان‌رامی گیرد، دراین‌هنگام[1] برای‌تنبیه‌افغانها ، که‌دراثر ظلم‌وبیدادخود کشورایران رابه‌خون کشیده بودند ، وسیلهٔ انتقامی برانگیخت. دورهٔ پیروزیهای آنها به‌پایان رسید ، وساعتی نزدیك شد که ایرانیها توانستند قتل و غارتهایی را که‌آن غاصبان از زمان مرگ گرگین‌خان (۱۷۰۹) تـاحملهٔ به‌ایران (۱۷۲۲) مرتکب شده و مصیبت‌های وحشت انگیزی را که به‌بارآورده بودند جبران کنند .

در این هنگام ، نادرقلی‌با جلال وعظمت بیشتری ظهور کرد ، یعنی‌مردی که شرح زندگی و اقداماتش بـرای همیشه بـاعث شگفتی خواهد بـود . این موضوع‌حقیقتی واضح‌است و زادهٔ خیالات وتصورات،یاپرداختهٔ مدیحه سرایان نیست . تا زمانی که سرگذشت زندگی مـردان بزرگ و شرح‌کارهای بزرگ

۱ـسال ۱۷۲۷م .

Marfat.com

مورد تحقیقات تـاریخی قرار می گیرند ، اشخـاصی نظیر او حس کنجکـاوی آیندگان رابرمی‌انگیزند وتوجه آنها رابه‌خود جلب می کنند . دراینجامردی را می‌بینیم که تولدوآغازززندگانی‌اوچنان مجهول‌بود که‌دانستن آن به‌دشواری صورت می گیرد ، یعنی همان مردی که‌نقشه‌های خود را باعزم راسخ وشگفت ـ انگیزی جامهٔ عمل پوشانید و طرح زندگی آیندهٔ خود را بادقت و دوراندیشی بسیار ریخت و مقاصد خود را با پشتکار خستگی ناپذیری به انجام رسانید ، تا آنکه مانند جهانگشایان پیشین برای کشورهای‌آسیایی مردی هولنـاك شد و به‌صورت داور مطلق مشرق‌زمین درآمد .

این‌جهانگشای بزرگ به‌اقتضای احوال،نام خود راتغییر می‌داد ، و این موضوع تاحدی‌باعث حیرت شده‌است . اسم واقعی او نادرقلی‌بود . نادر در زبان ترکی و ایرانی به‌معنای « چیز کمیاب » است ، و این صفت را مسلمانان نعت مخصوص ذات‌احدیت می‌دانند، چنانکه مامعمولاً او را خدای‌متعال می‌خوانیم، و با وجود این ، در نتیجهٔ عادات وآداب مردم ایران ، اشخاص غیر شریف نیز می‌توانند چنین نامی داشته باشند .

هنگامیکه شاه طهماسب دوم،چنانکه‌بعداً خواهیم دید ، به‌اولقب «خان» داد ، با افزودن‌نام خود به این لقب[1] اورامفتخر ساخت ، واین‌یکی‌از افتخارات ارجمندی‌است که‌پادشاهان‌ایران می‌توانند به‌اتباع‌خود تفویض کنند .بنابراین نام نادر به‌صورت طهماسب‌قلی خان درآمد و اگر چه کلمهٔ قلی به معنی «برده و بنده » است، ولی در این مورد نشانهٔ بزرگترین افتخار درمشرق‌است . بعدها، هنگامی که‌وی برتخت سلطنت ایران نشست ، دوباره نـام نـادر را اختیـار کرد و کلمهٔ‌شاه را برآن افزود، ولی ازآنجا که‌همیشه‌بایدعنوان غاصب به‌شمار

۱ ــ یعنی او را طهماسبقلی‌خان نـامید .

Marfat.com

آید ، نام او که بدان مشهور بوده واحتمالاً در اروپا آیندگان او را به‌آن نـام خواهند شناخت طهماسبقلی خان خواهد بود .

نویسندگان اگرچه در بارهٔ نام اصلی او سرانجام بـا یکدیگر تـوافق کرده‌اند، ولی نوشته‌های آنها در مورد تولد ونسب وآغاز زندگی او تاحدی با هم فرق دارد . اما خود او گـاهی از اصل و نسب پست خویش سخن بـه‌میـان می‌آورد و گاهی به‌مقتضای سیاست یا هوش ، نسب خود را به‌چنگیزخان فـاتح بزرگ ترکمنی [کذا] یا تیمور لنگ می‌رسانید . تاکنون شرح رضایت‌بخش و درستی مانندآنچه در ایران به‌دست‌آورده‌ام نشنیده‌ام . ایرانیهـا اگرچه در مورد سرگذشتها با یکدیگر اختلاف دارند[1] ، ولی عده‌ای از آنها که دانـاتر و مطلع‌تر از دیگرانند باشرحی که می‌خواهم بدهم به اتفاق آرا موافقند ، ومن نیز به‌همین سبب‌آن را پذیرفته‌ام . بـرطبق این شرح ، نـادر در سال ۱۶۸۷ در دهکده‌ای ، و به‌احتمال قریب به‌یقین ، درچادری درچند منزلی[2] جنوب شرقی مشهد در نزدیکی کلات[3] دیده به‌جهان گشود .

وی به‌طایفهٔ افشار که قومی تاتار و تابع ایران‌می‌باشندپیوستگی‌داشت . این‌طایفه روزگارخودرابه کشاورزی می گذراندند وبه‌ایرانیها اسب و گوسفند و گاو می‌فروختند . پدرنادر که امامقلی نام داشت به‌علت تنگدستی با پوستین‌دوزی که پیشهٔ طبقات پائین ایرانی است امرارمعاش می کرد . خود نادر برای چوپانی تربیت شد ، و هنگامی که در سیزده سالگی پدر خـود را از دست داد ،

۱ــ خواه به‌این علت باشد ، خواه به‌علت‌آنکه عدهٔ کمی در ایران مسافرت‌کرده‌اند ، شرحهایی که دربارهٔ طهماسبقلی‌خان نوشته شده است اکثراً مغلوط است ، از این رو ضمن نگـارش این کتاب ترجیح می‌دهم که تمام آنچه راکه شنیده‌ام نقل نکـنم ، و بهتر می‌دانم از ذکـر آنچه که حقیقت‌آن بر من روشن نیست اجتناب ورزم .

۲ــ هر منزل در حدود ۲٤ میل است .

۳ ــ من این نـام را در هیچ نقشه‌ای ندیده‌ام ، ولی ازآن به‌عنوان قلمه‌ای محکم کـه‌گنجینهٔ امپراطوران مغول را در برگرفت بارها سخن خواهم‌گفت .

Marfat.com

به‌چنان تنگدستی وفقری گرفتار آمد که مجبور شدبرای معیشت خود ومادرش در جنگلها به جمع کردن هیزم بپردازد وآن را با خرو شتری که تنها دارایی موروثی او بود به‌بازار برد[۱].

نوشته‌اند نادر وقتی که با فتح و ظفر از تسخیر هند بازمی گشت، تصادفاً از نزدیك زادگاه‌خود گذشت. دراینجادربرابرسردارانش‌نطقی‌را که قبلاً تهیه کرده بودایراد کرد ودرآن، جریانات آغاز جوانی خودرا شرح داد ومخصوصاً از چراندن شتر پدر سخن به‌میان آورد ودر پایان گفت: «می‌بینید که خدای متعال مرا به‌چه‌مقام بلندی رسانده است. بنابراین، نباید مردم بی‌نام و نشان‌را تحقیر کنید.»

در حدود سال ۱۷۰٤، هنگامی که نادر هفده یا هجده‌ساله بود، اوزبکان به‌خراسان تاختندو بسیاری ازاهالی آنجا را از دم شمشیر گذراندند وعدهٔزیادی راکه نادرقلی ومادرش جزءآنهابودندباخودبردند. این‌زن‌دراسارت در گذشت، ولی نادر در ۱۷۰۸ موفق به‌فرار شد وبه‌خراسان بازگشت. از این تاریخ به‌بعد

---

۱ ــ در تأیید این مطلب قصهٔ شیرینی شنیده‌ام‌که مقام نادر را بیشتر بالا می‌برد وآن این است‌که چون وی برتخت سلطنت ایران نشست، شخصی به‌نام سیدال راکه با او در جنگل‌هیزم جمع‌کرده بود به‌مقام خانی رسانید و به‌او اجازه دادکه دسته‌ای پرسیاه ماهیخوار در قسمت چپ‌کلاه خود نصب‌کند. این بزرگترین افتخار در ایران محسوب می‌شود، زیرا پادشاهان‌این کشور پرهای مذکور را به‌علامت سلطنت در قسمت چپ تاج یا عمامهٔ خود می‌گذارند. نادر پس ازآنکه او را به‌این‌ترتیب مفتخرکرد، به‌او چنین‌گفت: «مغرور نشو، همیشه‌آن خر و جمع‌آوری هیزم را به‌خاطر داشته باش.» (این مرد در قزلیار، هنگامی‌که از طرف نادر به سفارت روسیه منصوب شده بود، درگذشت).

در سال ۱۷٤٥ خلعت بیگ یوزباشی چنین می‌گفت‌که نادرقلی سابقاً پنجاه من‌گندم از او قرض‌کرده‌بود و اوآن مقدار را با اصرار تمام از نادرقلی وبرادرش ابراهیم‌خان مطالبه می‌کرد و این دو نفر سرانجام سی من‌گندم از پنجاه من را به‌او پس دادند. آنچه بیشترجالب توجه و مقرون به‌حقیقت است این است‌که نادر، پس ازجلوس به‌تخت سلطنت، روزی درملأ عام از آن موضوع سخن‌گفت و خلعت بیگ را به‌علت اصرار بیرحمانه‌اش ملامت‌کرد، ولی باز باقی قرض دوران تنگدستی خود را نپرداخت و توجهی به‌آن مرد ننمود.

Marfat.com

اطلاعی در بارهٔ زندگی او نداریم ، تا آنکه وی باچند تن از دوستان خود گلهٔ گوسفندی را به‌سرقت برد[۱] وبا پولی که‌بدین ترتیب به‌دست‌آورد به کوهستانها بازگشت ، ولی معلوم نیست که وی پیشهٔ راهزنی را تا مدت مدیدی ادامه داده باشد و سرانجام به‌خدمت بیگی درآمد و به‌وسیلهٔ او به‌عنوان قاصد استخدام شد . روزی‌برای رساندن پیغامهای‌مهمی‌به‌دربار اصفهان اعزام گردید وچنانکه غالباً در ایران مرسوم بود شخص دیگری همراه او شد ، ولی نادر این شخص را به‌قتل رساند . معلوم نیست‌آیا نادر مایل بود تنها حامل این پیغامها باشدیا آنکه همسفر او به اندازهٔ کافی به‌سرعت راه نمی‌پیمود و یاآنکه نقشه‌ای پنهانی درسرداشت که این‌قتل رامرتکب شد . نادر هنگامی که به‌اصفهان‌رسید، قصهٔ خود را چنان به‌خوبی تعریف کرد که توانست به‌حضور وزیران شاه‌سلطان حسین بار یابد و رفتار خود را در ضمن مسافرت چنان موجه و بطور حق بجانب بیان نمود که نه‌تنها تبرئه شد ، بلکه هدیه‌هایی نیز دریافت داشت و با پاسخ نامه‌هایی که همراه‌آورده بودپس فرستاده شد؛ولی اربابش اورا با چنان‌قیافه‌ای پذیرفت که گمان می‌رفت در نظر دارد او را به‌قتل برساند . نادر چون این قضیه را دریافت ، تصمیم به کشتن او گرفت ؛ و ازآنجا که سخت عاشق دختر ارباب شده‌بود واو تقاضای ازدواج‌بادختر خود را رد کرده بود ، نادربیشتر نسبت به‌او کینه‌در دل‌داشت . نادر پس ازقتل ارباب، دختراورا برداشته به کوهستانها گریخت . یکی از نتایج این عمل جسارت‌آمیز ، تولد رضا قلی میرزا بود که از حیث نبوغ و اخلاق شباهت زیادی به‌پدر داشت . ازآنجا که نادر در اثر این

---

۱ ــ این گله چنانکه بعضیها نوشته‌اند متعلق به پدرش نبود ، زیرا وی در این هنگام درگذشته بود و معلوم نیست که پدرش گلهٔ گوسفندی داشته است یا خیر (در صورتی که عمویش ممکن بود که صاحب گله‌ای گوسفند باشد) .

Marfat.com

رفتار یأس‌آمیز به شجاعت مشهور شده‌بود ، عدهٔ زیادی از نوکران بیگ سابق به اوپیوستندوبه‌اتفاق‌اوبه‌راهزنی پرداختند. بدین‌ترتیب روزگارمی گذراندند و هروقت فرصت دست می‌داد مشغول غارت می‌شدند . نادر سر انجام بـه‌خدمت پاپالون خان حاکم خراسان[1] درآمد و از طرف اوبه‌مقام ایشیك‌آقاسی یارئیس تشریفات منصوب شد .

شاید عجیب به نظر برسد که رئیس دسته‌ای ازراهزنان به خدمت‌خانوادهٔ حاکم ایالتی‌درآید وموفق به کسب مقام محترمی بشود ، ولی اگروسعت عظیم کشور را در نظربگیریم و بدانیم که نـادر قسمت اعظم راهزنیهای خود را در مازندران مرتکب شد که سیصد یـا چهارصد میل تـا مشهد فاصله دارد ، این موضوع آنقدرها هم عجیب نخواهد بود . گذشته از این ، معمولاً ایرانیها به مرد نیرومند ودلیر، بدون‌آنکه ازطرز زندگی‌اوبپرسند ، احترام‌می گذارند؛ وازآنجاکه شورش میرویس ایالات شرقی ایران را بـه وحشت انداخته بود واین عمل به اوزبکها مجال قتل و غارت مکرر می‌داد ، مردان امیـدبخش یـا مشهور به دلاوری بیشترمورد احترام قرار می گرفتند . بدین ترتیب می‌توانیم رفتارحاکم خراسان را توجیه کنیم .

می گویند که ایرانیها همگی‌درموقع خود به صورت سرباز درمی‌آیند ،

---

۱ ـ این شخص دارای عنوان بیگلر بیگی نیز بود . در ایران سه یا چهار بیگلر بیگی بیشتر وجود ندارد ، یکی ازآنها همیشه در خراسان مقیم است . خراسان معمولاً به‌عنوان‌کشوری به شمار می‌آید و به‌وسیلهٔ فرزند پادشاه یا یکی از نزدیکان او اداره می‌شود . مدتهاپیش دراین حدود دیواری به‌منظور جلوگیری از تجـاوزات اوزبکان‌کشیدندکه بقـایای‌آن هنوز به‌چشم می‌خورد ، ولی شاه عباس‌کبیر چندین هزار خانواده را ازایالات دیگرکوچ‌داد و درآنجامقیم ساخت، و اظهار داشت‌که دیواری ازگوشت مؤثرترین سد دفاعی در مقابل دشمن است . نادرنیز مانند اوهزاران خانوادهٔ کلیمی وعیسوی ومسلمان را به‌مشهد فرستاد و به‌بعضی ازآنها پولهایی داد تا تجارت‌کنندو به بعضی زمین عطاکرد تا به‌کشاورزی بپردازند .

Marfat.com

ومی‌توان حدس زد که شهرت نادر و نیروی بدنی‌او بیش‌از فضایل اخلاقی‌یا هر عمل مؤدبانه‌ای مورد توجه قرار گرفت . اما نادر، بدون‌آنکه در دربار بزرگ شود ، درنتیجهٔ نبوغ و بصیرت خود از همه گونه طرز معاشرت اطلاع یافت ؛ و چون به مسائل اخلاقی چندان پای بند نبود ، خود را طرف توجه کسانی که در کشتن‌آنها بعداً تردیدی احساس‌نکرد قرار داد . وی این‌خدمت جدید خود را چنان به خوبی انجام داد که مورد علاقهٔ بسیار ارباب قرار گرفت ، وبه بهانهٔ موجه خوش خدمتی حس جاه طلبی خود را پنهان داشت . رضایت خاطری که نادر ازاین‌کارنشان می‌داد همکارانش را به این‌فکرانداخت که وی وفا داری را بهترین فضیلت می‌داند . با وجود این ، به‌همان نسبت که با او خوش رفتاری یا بد رفتاری می کردند اونیز به همان‌اندازه به‌آنها ارادت مخصوص یاخونسردی نشان می‌داد .

هنوز مدت زیادی در خدمت پاپالوخان نگذرانده بود که اوضاع ایران رو به‌آشفتگی‌نهاد[1] وفرماندهی‌عده‌ای را به او دادند واو درجنگ باتر کمنهای خیوه و بخارا که مکرر به مرزهای خراسان حمله می‌بردند از خود شجاعت بسیار نشان داد . درایامی که اسدالله هرات را به تصرف درآورده بود و کرد ها درعراق عجم به تاخت وتاز اشتغال داشتند ، ده هزار نفر از تاتارها که به‌اوزبك موسومند[2] درسال ۱۷۱۹ به خراسان حمله بردند و دشتهای حاصلخیز این ایالت را به صورت خشکزار درآوردند و اموال مردم را تاراج کردند وهزاران‌نفراز آن‌هارا به اسارت بردند . پاپالوخان در این موقع بحرانی قوای خود را که بیش‌از شش‌هزار نفر نبود و اکثر آنها نیز پیاده بودند فراهم‌آورد . افسران او نمی‌خواستند با تاتارها که شمارهٔ آنها بیشتر بود و به شجاعت و دلیری مشهور

۱ ــ اشاره به‌شورش ابدالیهای هرات .م.

۲ ــ اوزبك به‌معنی‌آزاد و مستقل‌آمده است .

Marfat.com

بودند بجنگند، ولی نادرقلی به‌این قضیه به طرزدیگری می‌نگریست ، و چون از شجاعت سربازان پاپالوخان اطلاع داشت حاضر شد در رأس آنها به مقابلهٔ غارتگران بشتابد ، و درهمان حال قول داد که جان خودرا بر سر این واقعه بگذارد . نادر اگرچه دراین‌وقت سی‌وسه‌ساله بود ، ولی‌ازحیث خصائص‌نظامی برافسران پاپالوخان تفوق داشت . خان که ازاین‌موضوع بخوبی آگاهی داشت فرماندهی هزارنفر ازسربازان خودرا به او سپرده بود[1] و چون دربارهٔ وفاداری او هیچگونه گمان بد نمی‌برد ، پیشنهاد او را پذیرفت و فرماندهی تمام قوا را درآن لشکر کشی‌به او تفویض کرد و خود در شهر باقی ماند تا نظم عمومی را حفظ کند ومردم را از پیروی رفتار هراتیها ، که سه سال قبل علیه دولت سر به شورش برداشته بودند،بازدارد . چندتن از افسران حاضر نشدند تحت فرمان سردارجدید باشند ، ولی‌عده‌ای دیگر که مورد قبول نادرواقع شده بودند جای آنها را گرفتند .

اوزبکها دراین‌ضمن خودرابه سواحل رود تجن‌وچند منزلی‌مشهدرسانده بودند . نادر که با پشتکار فراوانی لوازم لشکر کشی‌را فراهم کرده‌بود با قوای خود به مقابلهٔ دشمن که آزادانه مشغول غارت بودند شتافت ، ولی اوزبکها ، به مجرد شنیدن پیشرفت‌ایرانیها ، قوای پراکندهٔ خود را جمع کردند وآمادهٔ نبرد شدند . نیروی آنها تقریباً دوبرابر نیروی نادربود . اگرچه شرح‌مخصوصی دربارهٔ این‌جنگ دردست نیست ، ولی به‌طورکلی‌می‌توان گفت که اوزبکها طبق شیوهٔ معمول خود با شدت بسیار به حمله پرداختند . نادر پس‌از آنکه میدان

---

۱ ــ فرمانده هرهزارسرباز را « مین‌باشی » می‌نامند . ازآنجاکه عدهٔ محدودی از خوانندگان می‌توانندکلمات ایرانی را به‌خاطر بسپارند من تا حد امکان از استعمال‌آنها خودداری‌خواهم کرد ولی وقتی‌آنها را به‌ضرورت‌به‌کار برم‌گاهگاهی معنی آنها را نیز به‌دست می‌دهم، ولوآنکه در جاهای دیگر این‌کتاب‌آنها را توضیح داده باشم . (هنوی)

Marfat.com

مناسبی انتخاب کرد ، مردان خودرا تشجیع و تشویق نمود و حملهٔ دشمن را بی اثـرساخت ، و دراثنائی که اوزبکهـا در نتیجهٔ بی‌پروایی و تهورخود به هرسو پرا کنده شده بودند ، سربازان ایرانی یکباره اسلحهٔ خودرا آتش کردند وسپس با شمشیرو تبرزین به جان آنها افتادند و همگی را مجبور به فرار نمودند و سه هزارتن از آنان را به خاك هلاك افکندند و اسیران و اموال غارت شده را که قابل‌ملاحظه بود پس گرفتند .

نادر که‌ازنخستین پیروزی‌خود سرمست‌شده‌بودفاتحانه به مشهدباز گشت و ازطرف مردم باشور وهیجان بسیار پذیرفته‌شد . دراین هنگام آتش‌جاه‌طلبی او شعله‌ور گردید ، و چون خدمات او مشهود بود ، درخواست کرد که مقام او به‌عنوان فرمانده کل تحت فرمان پاپالوخان تثبیت شود . حاکم مذکورقول‌داد که دراین مورد به دربار گزارش دهد وبرای‌قدردانی از خدمات او ازهیچگونه اقدامی فروگذار نکند . معلوم نیست که آیا پاپـالوخان صادقـانه و طبق قول خودعمل نکرد ویااینکه درباریان ضعیف‌النفس شاه سلطان‌حسین‌از ترفیع‌مقام نادر شانه خالی کردند ، و درهرحال نادر ازاین ناکـامی سخت خشمگین شد . آنچه بیشتر بـاعث خشم او گردید این بود که شخص جوانتری از خود او که هیچگونه تجربه یا کفایتی نداشت و منسوب به‌پاپالوخان بود به جای اوتعیین شد . دراین هنگام ، نادر علت چنان رفتار ناحقی را از حاکم جویـا شد و بـا جسارتی که جزء خصایص اوبود علناً اظهار داشت که خان‌مانند مردشرافتمندی رفتارنکرده است . این عمل گستاخانه ، حاکم رابر آن داشت که رفتار خود را تغییر دهد وبا آنهمه‌ستایش ازدلیری نادر ، اوراسخت باچوب فلك تنبیه کند.[1] آنچه بیشتر باعث این شرمساری شد این بود که بعضی از سرداران عمدهٔ قشون

۱ ــ این عمل در میان افراد عالیرتبه در ایران مرسوم است .

Marfat.com

ایران نسبت به خصائص نظامی نادر حسد می‌بردند . بدیهی است که چنان مرد متکبری نمی‌توانست این توهینها را تحمّل کند ، و بنابراین ، در جستجوی ماجرای جدیدی از مشهد بیرون رفت .

Marfat.com

فصل دوم

بازگشت نـادر به کلات و پذیرایی عمویش از او ـ رفتن نـادر به کوهستانهـا و تشکیل دادن دسته‌ای نیرومند و پرداختن به راهزنی طی‌چندین سال ـ تصرف اصفهان به‌دست افغانها ـ گریختن صفی‌الدین‌بیگ از خدمت شاه طهماسب ـ طلب بخشش عموی نـادر از شاه طهماسب برای او ـ رفتار خیانت آمیز نادر در تصرف کلات و شکست دادن دسته‌ای نیرومند از افغانهـا و اشغال نیشابور و افزودن هزار نفر به قوای خود .

نادر، پس از آنکه ازقید وظایف خودآزاد شد ، بیدرنگ به‌فکر بازیافتن مقام دیرین و گرفتن حقی افتاد که نمی‌توانست از پاپالوخان بگیرد . عمویش که رئیس یکی ازطوایف افشار بود[1] بر کلات که‌قلعه‌ای محکم بود ودر ده منزلی مشهد قرار داشت حکومت می‌راند . نادر به او متوسل شد و از رفتـار بدی که کارگزاران پادشاه با او کرده بودند لب به شکایت گشود . عمویش مدتی ازاو پذیرایی کرد ، تااینکه درنتیجهٔ توطئه‌هایی که نادرمی‌چید به‌مقاصدجاه‌طلبانهٔ او پی‌برد . نادر که مورد حسادت قرار گرفته بود مجبور به فرارشد .

---

۱ ـ شاید عجیب به‌نظرآیدکه خود نادر به‌کلاهدوزی مشغول و عمویش رئیس یکی از طوایف افشار و حاکم کلات‌بوده باشد ، ولی‌این موضوع به‌اندازهٔ بخت و اقبال خود نادر عجیب نیست. نمی‌دانم‌که عمویش چگونه و درچه زمـانی رئیس طایفه شد ، ولی مشکل نیست بدانیم‌چگونه ممکن است برادری مرفه‌الحال وبرادر دیگر فقیر باشد ، در صورتی‌که انقلابات بسیار درامور انسانی در اروپا و بیشتر درآسیا می‌بینیم .

Marfat.com

در این هنگام نادر درصدد برآمد که بااعمال زور ، یعنی کاری که درآن مهارت کامل داشت ، نیرویی برای خود فراهم آورد . وی دراثر تجربه به‌این نتیجه رسیده‌بود که جزاز این راه‌نمی‌تواند معاش‌خود را به‌طریقی که متناسب بامقاصد بی‌پایانش باشدتأمین کند . شاید هم‌قبل ازآن وقت نقشهٔ تصرف کلات را طرح کرده بود . در هرحال ، برای بارسوم ، روی به سوی کوهستانها نهاد و مجدّداً به پیشهٔ دیرین خودیعنی راهزنی پرداخت .

از آنجا که محمود افغان به ایران حمله آورده و شاه سلطان حسین تیره‌بخت را مجبور به تسلیم پایتخت و تاج و تخت کرده بود ، اوضاع ایالات بسیار پریشان و آشفته بود . این موقعیت فرصت بهتری به دست نادر داد که جمعی از بیچارگان را که سابقاً به عنوان سرباز درخدمت او بودند به‌دورخود گرد آرد . پس‌ازآنکه چندکاروان را غارت کرد و به اندازهٔ کافی ثروت به‌دست آورد ، درحدود هفتصد یا هشتصد مرد با ارادهٔ را با خود همداستان کرد و کوهستانها را وعده گاه قرار داد . آنگاه در خراسان و ایالات مجاور به قتل و غارت پرداخت و هراندازه خراج که مایل بود برمردم بست .

افغانها اگرچه اصفهان را در تصرف داشتند ، ولی به علت قلّت سپاه نمی توانستند تمام ایران را تسخیر کنند،و درقلب این کشور چند شهر وایالت و نیز نواحی مرزی حاضر به‌اطاعت از آنها نبودند و بنابراین تامدتی باعث مزاحمت آنهاشدند . اماطهماسب ، چهارمین فرزند سلطان‌حسین[1] که‌ازاصفهان گریخته‌بود و به‌عنوان وارث حقیقی تاج و تخت به‌شمار می‌آمد ، خود شخصی فراری بود و نمی‌توانست نظم‌و آرامش‌را درایالتی که هنوز تحت فرمان‌افغانها

۱ ــ فرزند اول او صفی‌میرزا بودکه وزرای شاه سلطان حسین او را زندانی کرده بودند ، زیرا می‌ترسیدندکه وی به‌سبب شجاعت و زیرکی خود اوضاع آشفتهٔ اداری را تحمل نکنند . حدس زده می‌شودکه این شاهزاده بعداً به‌دست افغانها به‌قتل رسیده باشد .

Marfat.com

نبودند برقرار کند ، و دراین هنگام در گمنامی در مازندران به‌سرمی‌برد . در این ضمن ، ترکان عثمانی‌ایالات غربی و جنوب‌غربی ایران را به‌تصرف‌درآورده و روسها ساحل غربی دریای خزر و قسمت عمدهٔ گیلان را فتح کرده‌بودند، امّـا طهماسب ، به‌محض آنکه آگاهی یافت که پدرش از سلطنت استعفا کرده است، خود را پادشاه نامید ، واگرچه از این‌به‌بعد او را به این لقب خواهیم خواند، ولی از سلطنت جز نامی نداشت (۱۷۲٤) .

درایّامی که‌شاه‌طهماسب‌با ایالاتی که‌نسبتاً ازاو اطاعت‌می کردندپیمانهای سرّی می‌بست و نمایندگانی برای استمداد به کشورهـای همسایه می‌فرستاد ، نادر قدرت غیرقانونی خود را درمرزهای شرقی توسعه می‌داد و بـاغنائمی که به‌دست می‌آورد زندگی‌می کرد ، وآنچه‌را که‌برای احتیاجات خود وهمراهان لازم می‌دانست از مردم به‌زور می گرفت .

پنج‌سالی‌بدین‌منوال گذشت ، تاسرانجام‌شاه‌طهماسب‌قوای‌مختصری‌فراهم آورد ، ولی سرنوشت پدرش هنوز او را تعقیب می کرد . یکی از سرداران او به‌نام صفی‌الدین‌بیگ که رئیس یکی‌ازطوایف بیات بود وخطایی مرتکب شده بود ، چون از مجازات بیم‌داشت ، ازلشکرگاه طهماسب باقوایی که زیرفرمان داشت و تعداد آن به‌هزاروپانصد نفر می‌رسید روبه گریز نهاد ، وبه نادرقلی که دراین هنگام در خراسان می‌زیست پیوست . درنتیجه شمارهٔ سربازان او به دو یا سه‌هزار نفر رسید و نیازمندی‌های این عده را نواحی مجاور ناگزیرمرتفع می کردند . از آنجا که این نیروی عظیم در سی فرسنگی کلات گردآمده بود، عموی نادر به‌وحشت افتاد و ترسید مبـادا برادرزاده‌اش به‌فکر طرد او از این قلعهٔ مستحکم‌بیفتد . بنابراین ، به‌منظور ایجاد حسن‌تفاهم ، نامه‌ای‌محبت‌آمیز به‌اونگاشت وچنین‌تذکر داد که اگربه‌خدمت سلطان واقعی یعنی‌شاه‌طهماسب

Marfat.com

درآید ، فرصت بهتری برای پیشرفت خواهد یـافت و مطمئناً بـاتمام پیروانش مورد عفو قرار خواهد گرفت . نادر ظاهراً این پیشنهاد را پسندید واز عمویش خواهش کرد که ازپادشاه برای اوطلب‌عفو کند . عمویش نیز با کمال‌خوشوقتی پذیرفت‌وقضیه‌را به‌اطلاع‌شاه‌طهماسب‌رسانید.این‌پادشاه‌اگرچه‌نادر رابدنامترین تبه‌کاران می‌دانست ، ولی چون به چنین سردار دلیر وکار آزموده‌ای که قدرت قابل ملاحظه‌ای داشت نیازمند بود بیدرنگ حکم‌عفو او را امضا کرد و آن را به کلات فرستاد .

عموی نادر ، پس از دریـافت حکم مذکور ، آن را برای برادرزاده‌اش فرستاد ، و نادرقلی نیز به‌محض دریافت آن به‌اتفاق صفی‌الدین بیـگ و همراه صد سوار برگزیده روی به کلات‌نهاد . نادر دراین هنـگام فرصت مناسبی یافت کـه نبوغ خود را بیازماید . عمویش او را بـا محبت و لطف بسیار پذیرفت و چون تصور می کرد که به او و همراهـانش خدمتی عظیم کرده است ، بیمی به‌خود راه‌نداد و در همان حال احتراماتی را که درخور اشخاص عـالیرتبه بود دربارهٔ آنها معمول داشت . از طرف دیـگر ، نادر بی‌احترامیهای پنج‌سال پیش را ازیاد نبرده بود وهمچنین از انگیزه‌های عمویش درتهیّهٔ وسایل عفو برای‌او واز نیّات پادشاه در اعطای عفونامهٔ غافل نبود . درهرحال ، اگرچه نادر ممکن است جنبه‌های اخلاقی رفتار خود را در نظر گرفته باشد ، ولی علاقهٔ شدید اوبه قدرت از اوامر وجدانش جلوگیری کرد و او را برآن داشت که از فرصت مناسبی که مهمان‌نوازی عمویش در اختیار او نهاده بود استفاده کند وولینعمت خودرا به‌بهانهٔ موجه‌سپاسگزاری،قربانی مطامع خویش‌سازد . برای‌این‌منظور در پنهانی به پانصدتن از سربازان برگزیدهٔ خود فرمـان داد که روزدیگر به

Marfat.com

دنبـال او حرکت کنند و در نزدیکی قلعهٔ کلات پنهـان شوند و منتظر علامتی مخصوص باشند.

نـادر پس از آنکه بدین ترتیب اقدامـات خود را هـماهنگ کرد، در دومین شب ورود خود به‌صدتن از سربـازان فرمان داد که نگهبانان را به قتل رسانند و بقیهٔ پـادگـان را که شمارهٔ آنها به‌دویست تن می‌رسیددرسربازخانه زندانی کنند. دراین ضمن، خود به‌اطاق عمویش رفت و اورا کشت، و سپس، به‌محض آنکه علامت داد، پانصدنفر از سربازان او از دروازه‌ها به‌درون‌آمدند و بدون خونریزی زیـاد قلعه را به تصرف درآوردند. نادر بعداً به آن عده از پادگان قلعه که حاضر به همکاری با او نبودند اجازه داد پی‌کار خود بروند. روز دیگر قـاصدانی برای اعلام موفقیت خود بـه اطراف فرستـاد و به بقیهٔ سربازانش امرداد به او بپیوندند. دراین هنگام، به‌جای آنکه محل اقـامت خود را پیوسته تغییر دهد (زیرا بیم ازدشمن یا علل مناسب دیگر چنین اقتضا می‌کرد)، مرکز فرماندهی خود را در کلات قرار داد. این قلعه شامل قطعه زمین وسیعی بود که‌دسترسی به‌آن در نتیجهٔ وضع‌طبیعی آن وفنّ معماری‌تقریباً امکان نداشت. وی ازموفقیت این‌عمل جسورانه ازآن لحـاظ بیشتر احساس خشنودی می‌کرد که این قلعه از زادگاه او دور نبود، به طوری که دوستان و آشنایان‌مستمندش از کمکهای او بهره‌مند شدند، و اوبه‌علت‌مهربانی با اکثر ساکنان نواحی‌مجاور، توانست عده‌ای‌راداخل قشون‌خود کند. نادر دراین‌مکان تاچند ماه به گرفتن‌مالیات مشغول شدوتا حدی‌به صورت پادشاه‌مستقلّی‌درآمد، خصوصاً آنکه کسی درمشهدازشاه طهماسب‌اطاعت نمی‌کرد، زیرا ملك‌محمود، یکی‌از رؤسای ابدالی، درنتیجهٔ فراری که‌چند سال قبل‌بامحمود غاصب افغانی

Marfat.com

گـذاشته بود ، مشهد را به تصرف درآورده بود .[۱]

نادر ، پس‌ازآنکه بدین ترتیب نیرومندشد ، ازغارت کشاورزان بی‌دفاع صرفنظر کـرد و به فکر رهایـی کشور از چنگ دشمنان خارجی ، مخصوصاً افغانها افتادکـه مدت پنج سال بـانهایت قساوت و وحشیگری بـر ایـرانیها فرمانروایی کرده بودند . نادر اگرچه از ظواهر سلطنت برخوردار بود ، ولی حاضر نمی‌شد که جز به نام شاه طهماسب با افغانها بجنگد ؛ و چـون می‌دانست که شاه ازقتل عمویش خشمگین است ، تصمیم گرفت به بهانهٔ طلب عفوخدمت برجسته‌ای انجام دهد ، تاشاید بتواند خـاطرهٔ رفتار اخیرخودرا در کـلات از اذهان محو کند .

با این‌قصد خودرا آمادهٔ لشکر کشی علیه سه‌هزار تن از افغانهایی کـرد که در نیشابور می‌زیستند . قوای نادر از حیث تعداد بردشمن برتری داشت ، ولی چون درامر محاصره‌ماهر نبود وبیشتر درصحنهٔ جنگ از خود لیاقت‌نشان می‌داد ، نادر تصمیم گرفت دشمن را بانیرنگ از شهر بیرون آرد . افغانها کـه نادر را مردی راهزن می‌پنداشتند و تصور نمی کردند کـه وی سردار قوایـی وحشت‌انگیز باشد ، از مجاورت‌او بیمی به خود راه‌ندادند . هنگامی که‌ششصد تن ازسربازان افغانی باکمال اطمینان مشغول غارت بودند ، نادر نیزبه ششصد نفرازسواران خود امر داد که ناگهان‌به‌آنها حمله‌برند ، وسوارانش نیزدشمن را از پای درآوردند . دراین هنگام ، حاکم باتمام پادگان خود عازم حمله به ایرانیها شد . ایرانیها نیز بی درنگ به سوی بانراهاد[۲] که گردنه‌ای است‌میان

۱ــ هنگامی که محمود افغان مشغول محاصرهٔ اصفهان‌بود ملك محمود به‌یاری شاه سلطان حسین شتافت،ولی‌محمود خراسان وقسمتی از مشرق ایران را به‌او واگذاشت و وی‌را ازکمك رساندن به‌شاه سلطان حسین منصرف کرد ــ م .

۲ــ Banrahad متأسفانه بـا وجودکوشش بسیار نتوانستم این نام را در جایی دیگر پیداکنم ــ م .

Marfat.com

ایالات خراسان و استراباد گریختند (این محل را قبلاً برای اجتماع خود تعیین کرده بودند) . افغانها آنان را تا چند فرسنگ دنبال کردند ، و هنگامی که‌به آن دّره رسیدند ، نادرباهزار وپانصدتن ازسربازان خود از میان‌جنگلی انبوه که کوهستانها را می‌پوشانید عبور کرد و آنان را در مدخل گردنه پنهان ساخت . افغانها که انتظار وجود دشمن را درآن نواحی نداشتند آن ششصدنفر را با اشتیاق تعقیب کردند تا تلافی شکست خود را در نیشابور بکنند ، وبه محض آنکه وارد گردنهٔ تنگ شدند ، ششصد نفرایرانی مذکور باز گشتند ، و ضمناً نادر باسربازانی که همراه داشت از پشت سرباچنان شدتی به آنها حمله برد که افغانها باسواره‌نظام خود نتوانستندکاری‌انجام‌دهند؛ وچون می‌پنداشتند که در محاصرهٔ لشکری‌عظیم قرار گرفته‌اند بی‌چاره شدند و عدهٔ کمی از آنها توانستند جان به‌سلامت بدربرند .

نادر ، پس ازتقسیم غنائمی که در این واقعه گرفت،به نیشابورباز گشت و دروازه‌های شهررا به‌روی خویش گشوده یافت و آن را به‌نام شاه طهماسب به تصرف درآورد وبه سربازان امر داد که صدمه‌ای به کسی نرسانند و گفت قصد او رها کردن مردم از ظلم وستم افغانها بوده است و در نظر دارد ایرانیها را به اطاعت ازپادشاه حقیقی خود بخواند ، زیرا می‌داند مردم اجباراً سر به اطاعت فرمانروایان اخیر نهاده‌اند . آنگاه‌دارایی افغانهارا میان سربازان تقسیم کرد و با مردم چنان به‌خوشرویی‌رفتار نمود که بی‌آنکه کسی را مجبور به پیوستن به‌قوای خود کند از کمک هزارتن ازمردان نیشابور برخوردار شد .

Marfat.com

فصل سوم

آگاه شدن نادرقلی از پریشانی شاه طهماسب درفرح آباد مازندران ـ طلب عفو نادر ازشاه طهماسب ـ پیوستن نادر به فتحعلی خان قاجار وقتل او وبه دست آوردن فرماندهی کل قوا ـ حرکت نادرهمراه شاه طهماسب به نیشابور وسپس به مشهد ـ زیارت شاه طهماسب .

نادر ، هنگامی که در نیشابور خود را برای لشکر کشیهای تازه آماده می کرد ، خبر یافت که شاه طهماسب سخت در پریشانی به سر می‌برد . این پادشاه مجبور شده بود در مازندران مانند یکی از زیردستان فتحعلی‌خان قاجار[1] از او اطاعت کند . رئیس قبیلهٔ قاجار درآن‌ایام پرآشوب مازندران را به تصرف در آورده بود ؛ واز آنجا که در پیرامون این ایالت، کوهستانهایی وجود داشت ، مردم آن‌نه تنها از پذیرفتن اوامر افغانها بلکه ازاطاعت پادشاه قانونی خود سرباز زدند . شاه‌طهماسب قوایی علیه اوفرستاد ، ولی‌قاجارها آنها را دفع کردند . اماپس ازآنکه شاه‌طهماسب سوگندیاد کرد که همگی را عفو کند وبه هیچ وجه به جان فتحعلی‌خان قاجار آسیبی نرساند و اورا نوکر با وفای خود بداند ، خان‌نیز ازطرف خود نسبت به او سوگند وفاداری یاد کرد،

۱ــ محمد حسن‌خان قاجارکه فرزند این شخص بود اموال مرا به‌غارت برد .

132961

Marfat.com

وطایفهٔ قاجار که‌طبعاً به‌خانوادهٔ صفوی علاقه داشتند به‌صورت‌تنها مدافع‌پادشاه درآمدند .

دراین‌ضمن شاه طهماسب باترکیّهٔ عثمانی و روسیه مشغول مذاکره بود ، ولی این دولتها گذشته از آنکه کمکی به او نکردند ، ایالات ایـران را نیز میان خود تقسیم نمودند . بنابراین ، شاه طهماسب مجبور شد در فرح آبادمقیم شود تا درصورت احساس خطر بتواند از طریق دریای خزر رو به فـرار نهد . نادر این جریانات را به نفع خود می‌دانست و اطمینان داشت که شاه طهماسب اورا خواهد بخشید ، و مخصوصاً ازاین لحاظ بیشتر مطمئن بود که لشکر کشی اخیر او علیه افغانها باعث ازدیاد شهرت سپاهیگری او شده وخود او در نظر مردم به صورت کسی درآمده بود که از طرف خداوند برای نجات کشور از چنگ بیگانگان مأمور شده باشد . حال بدین منوال بود که نادر با قوای‌خود به حدود مازندران رفت ودرآنجا کسی رابه‌نزد شاه طهماسب فرستاد تا او را از وقایع اخیر نیشابور آگاه کند وآمادگی خود و همراهان را برای خدمت به اعلیحضرت اعلام‌نماید . همچنین افزود که مایل است شخصاً به حضور اوباریابد تاعلت رفتارخودرا درکلات که به‌نام شاه‌آن را در تصرف داشت بیان کند . شاه طهماسب اگرچه اخباری برضد نادر شنیده بود ، ولی از دریافت پیشنهاد او که حاکی از وقایع فرخنده‌ای بود بسیار شاد شد و چنین پاسخ داد که نـادر می‌تواند درکمال امن واطمینان به‌عنوان نوکر باوفایی به‌حضور او بار یابد . بنابراین ، نادر سربازان خودرا در فاصله‌ای نزدیك قرار داد و با صد تن سوار آهنگ فرح‌آباد کرد .

قاجارها تعهد کرده بودند که به محض فـرصت مشهد را از دست ملك محمود یاغی بیرون آورند . فتحعلی‌خان برای این منظور در خدمت پادشاه از

Marfat.com

دلیری نادر تمجید کرده و گفته بود که به کمک او احتیاج هست . بنابراین ، خان اورا باآغوش بازپذیرفت وحاضرشد وی را به‌حضور پـادشاه معرفی کند . همراهان نادر به سبب ساز و برگ ناچیزشان قابل تحقیر به نظر می‌آمدند ، ولی ارزش آنها در نیرو و شجاعت آنها بود . نادر هنوز چند روزی در دربـار نگذرانده بود که دریافت فتحعلی‌خان مانند پادشاهی مستقل رفتار می کند ، در صورتی که شاه طهماسب از سلطنت فقط نامی دارد ، و اگر چه طبعاً خودرا از فتحعلی‌خان برتر می‌دانست ، ولی ، برای‌آنکه‌به‌عنوان رقیب‌او محسوب‌نشود، بافروتنی رفتارمی کرد وبدون اصرار فراوان در حضورخان نمی‌نشست .

نادر ، پس از ورود به‌خدمت‌شاه طهماسب ، مراتب‌سپاسگزاری خودرا از دریافت عفو ابراز داشت ، و گفت اگرچه رفتار او عجیب بوده است ، ولی قتل عمویش به‌جای‌آنکه توهینی به‌مقام‌سلطنت باشد باید به‌عنوان علامت وفاداری نسبت به‌پادشاه محسوب شود ، زیرا اکنون قلعهٔ کلات در تصرف پادشاه است و اگرعمویش در آنجا فرمانروایی می کرد مسلّماً چنین وضعی پیش نمی‌آمـد . سپس واقعهٔ نیشابور را شرح داد وثابت کرد که به افغانها در آن نواحی چنان ضربتی وارد آورده که تصرف هرات کار سهل وآسانی شده است . همچنین گفت که بدون تردید در آیندهٔ نزدیکی به اتفاق فتحعلی‌خان‌قاجار خواهد توانست سلطنت را به اخلاف حقیقی صفویه که از دست مهاجمان وحشی افغانی زیانها دیده‌اند باز گرداند .

نادر این مطالب را چنان محترمانه وبا جسارتی چنان بزرگوارانه بیان کرد که شاه بسیار خشنود شد و به او گفت امیدوار است روزی بتواند پاداش خدمات او را به‌طوری که درخور شایستگی عظیم او باشد بدهد . سپس نـادر برای صفی‌الدین بیگ و همراهانش طلب عفو کرد و به پادشاه گفت اگر چـه

Marfat.com

ظاهرسپاهیانش خوب‌نیست ، ولی خود مسئول شجاعت ودلیری و وفاداری آنها نسبت به‌پادشاه حقیقی آنها خواهد بود .

پس ازآنکه قضیه به‌تراضی شاه وسردار جدید پایان یافت ، قوای نادر که درحدود پنج‌هزار سرباز بود واردایالت مازندران شد و به‌قوای فتحعلی‌خان قاجار پیوست ، به طوری که لشکری بیش از هشت هزار نفر سرباز تشکیل یافت . نادر می کوشید که باخان‌روابط حسنه‌ای‌داشته باشد ، ودر نتیجهٔ‌تواضع خود نشان داد که نسبت به او حسادت نمی‌ورزد . ضمناً به سبب نبوغ برتری که از خود نشان می‌داد اهمیت‌خودرا درنظرپادشاه بالاتر می برد .

در این‌ضمن نادر ، که درنتیجهٔ جاه طلبی‌نمی‌توانست کسی را ازخودبرتر یا حتی باخود برابر ببیند،درپنهانی دست پروردگان خودرا تحریک کرده‌بود که از رفتارفتحعلی‌خان‌وعدم‌نظم وترتیب‌سربازان‌ومواجب‌آنها و خرج گزاف لباسهای‌خودشکایت کنند . همچنین‌ازنزدیك اقدامات خان‌را زیر نظر گرفت ؛ وچون دریافت که پادشاه اخباری برضدّ این‌سردار شنیده است ، از موقعیت مناسبی استفاده کرد وبه اعلیحضرت‌معروض داشت که‌اخیراً از مکاتبهٔ خیانت‌آمیزی که بین خان وملك محمود حاکم یاغی مشهد وجود داشته آگاه شده است ، وخان در نظر دارد شاه را طبق توطئهٔ قبلی و به‌بهانهٔ تصرف مشهد به سوی آن‌شهر بکشاند و سپس اورا به دست ملك محمود تسلیم کند . همچنین گفت که خان حاضرشده است که ملك محمود مشهد را در تصرف داشته باشد و سپس‌تمام ایالت‌خراسان‌را متفقاً تسخیر کنند و خان ساحل جنوبی دریای خزر را در دست داشته‌باشد . سپس‌برای تأیید واثبات مطالب خود نامه‌هایی ازخان که طبق گفتهٔ او به‌دستش افتاده بود به‌شاه ارائه داد .

بعید به‌نظرمی‌رسید که‌خان ، پس‌ازآنکه‌مدتی شاه‌طهماسب راآلت دست

Marfat.com

خود قرار داده بود ، به‌چنین مکـاتبه‌ای پرداخته باشد ؛ و نیز بـاور نمی‌توان کرد که وی دراثر تغییر اوضاع به‌چنان اقدام مأیوسانه‌ای دست‌زده باشد . در هرحال ، شاه‌طهماسب این‌اقبال را نداشت که ازپدرش عاقلتر باشد ، وچون‌به‌یاد آورد که فتحعلی‌خان چندی قبل علیه او شورش کرده‌است ونادر بارها وفاداری خودرا بـه ثبوت رسانده است و نفعی از فریب دادن او (پـادشاه) ندارد و نمی‌خواهد به زیان مردی کار کند که همین چندی پیش ضروری دانست که از اوتعریف کند ، ازاین‌رو گزارش علیه‌فتحعلی‌خان‌را زودتر باور داشت . بنابراین موجبی نمی‌دید که نادر بخواهد اورا فریب دهد . نادر تظاهربه نگرانی شدید کرد و به شاه چنین گفت که وظیفهٔ او نسبت به اعلیحضرت بـالاتر از وظایف دیگر اوست ، وگذشته از این ، محال است که شاه بتواند چنانکه باید وشاید متصرفات خودرا در وقتی‌به‌دست آورد که ماری ذرآستین می‌پرورد و سرنوشت خودرا به‌دست اشخاص غدّار می‌سپر د .

شاه طهماسب که سرانجام اظهارات نادر را بـاور کرده بود سخت متحیر ماند که چه راهی در پیش گیرد ، زیرا سوگند خورده بود که بـه فتحعلی‌خان آسیبی نرساند ، تاچه رسد به اینکه اورا بکشد . در این هنگام نادر بـه وی گفت : «اگر اعلیحضرت قسم خورده است ، من کـه قسم نخورده‌ام» و بـدین ترتیب ، در اثر یك‌موافقت ضمنی ، تصمیم بر هلاك دوست و خیرخواه خـود گرفت . فتحعلی‌خان که گمان‌توطئه‌ای علیه جان خود نمی‌برد طبق معمول به دربار آمد ، ودراین وقت نادر به سرهنگی که یکی از دست پروردگان او بود فرمان داد اورادرسرفرصت به قتل برساند ، ولی‌شهرت فتحعلی‌خان به‌اندازه‌ای زیاد و ظاهر او چنان هیبت‌آور بود که سرهنگ را بیم فراگرفت و کار را به نوکر خود واگذاشت . نادر پس از آنکه چنین خدمت ظاهری را نسبت به

Marfat.com

پادشاه خود انجام داد ، سرخان را به‌نوک نیزه زد و آن را به سربازان نشان داد وعلت قتل خان را بیان کرد و گفت کسانی که نسبت به اعلیحضرت‌وفادارند نباید از قتل خائنی انتقاد کنند و خود او مصمم است که تمام منافع شخصی و ملاحظات دوستانه را فدای صلاح وسعادت کشور وبازگرداندن متصرفات‌پادشاه کند . این‌اظهارات‌تاحدی طرفداران خان مقتول را آرام کرد ، ولی کسانی که تظاهر به نارضایی کردند و قتل اورا معلول تحریکات و دسیسه‌های نادر و دست پروردگان اودانستند بازداشت وزندانی شدند .

نادر پس‌ازآنکه چنان مانعی را ازپیش پای برداشت ، به پاداش خدمت بزرگی که کرده بود لقب‌خان یافت[1] و فرماندهی کل قوا را به دست آورد و مانند وزیری مدبر وسرداری‌کاردان به رتق وفتق امورپرداخت ، به حدی که اعتمادو اطمینان‌کامل پادشاه را جلب کرد . نادر در بهره برداری از مقتضیات استاد بود ومی‌دانست که پیشرفت آینده وهمچنین امنیت اوبستگی به‌لشکری دارد که فرمانده آن است ؛ و ازآنجا که یکی ازخصائص ذاتی او بصیرت‌کامل به احوال مردم بود به‌زودی دریافت که چه افسرانی را باید از کار بر کنار کند وچه کسانی را به جای آنها بگمارد ؛ وچون باکمال دقت از هر موقعیت برای پیش‌بردن منافع سربازان استفاده می کرد و مخصوصاً مواجب آنها را سر وقت می‌پرداخت والبسهٔ آنان را به بهای نازل می‌خرید ، توانست دل آنها را به‌دست آورد .

نخستین اقدام او برانگیختن شاه طهماسب به‌لشکر کشی به‌خراسان‌بود، و به وی چنین گفت که تمام مردم آن ایالت حاضرند علیه دشمن مشترک

۱ــ ولی نادر به‌نادرقلی‌خان مشهور نشد زیرا شاه ، چندی بعد از آن ، اسم خود را به‌او داد واو به‌طهماسبقلی‌خان معروف گردید .

Marfat.com

سلاح‌بردارند؛وپس ازآنکه برای دفاع گردنهٔ«بانراهاد» اقدامات احتیاطی‌لازم به عمل آمد ، قشون به سرداری شاه طهماسب به سوی نیشابور حرکت کرد و در ۱۵ مه ۱۷۲۸ وارد آن شهرشد . مردم از دیدن او در کمال صمیمیت شادیها کردند؛ وچون‌نیشابور نخستین شهری‌بود.که‌از زیر یوغ افغانها رهایی‌می‌یافت و آنهم در وقتی بود که انتظار چنین واقعه‌ای نمی‌رفت ، شادی مردم دلیل آن بود که تخت وتاج دوباره به‌تصرف شاه‌طهماسب در خواهد آمد . همچنین وقتی مردم دریافتند که این تغییر به دست کسی صورت پذیرفته کـه اورا راهـزن می‌دانستند ومانند افغانها وحشت ورعبی در دلها انداخته بود بیشتر شاد شدند ، خصوصاً آنکه دیدند نادر به وعده‌ای که چند ماه‌پیش مبنی برباز گرداندن‌تاج و تخت به وارث حقیقی شاه سلطان‌حسین داده است وفا می کند . افغانهای‌مقیم در آن نواحی که ازشکست اخیرخود دلسرد و نومید شده‌بودند ونمی‌توانستند سربازانی به دور خود گرد آورند ازحدود نیشابور عقب نشستند و برای نجات متفق‌خودملك محمود حاکم‌مشهد اقدامی نکردند . درتحت این شرایط ، نادر به آسانی توانست به‌قوای‌شاه بیفزاید . علاقهٔ شدید مردم به آزاد شدن ازیوغ افغانها و برقرار کـردن پادشاه حقیقی بـاعث شد کـه عدهٔ زیادی به‌قشون شاه طهماسب بپیوندند ،به طوری که نادر دراین هنگام نزدیك هجده هزار نفرتحت فرمان داشت واین قشون بزرگترین قوایی بود که پس از مدتها در آن نواحی فراهم می‌شد .

نادر که هیچ تأخیر غیرلازمی را تحمل نمی کرد بی‌درنگ بـا تمام قوا عازم سرکوبی‌ابدالیهائی گردید که تحت‌فرمان ملك محمود مشهد را به‌تصرف در آورده بودند . ابدالیها چون از شکست افغانها در گردنهٔ «بانراهاد» و ورود شاه طهماسب به‌خراسان بالشکری عظیم آگاهی یافتند آمادهٔ دفاع شدند ، ولی

Marfat.com

چون مشهد استحکاماتی نداشت و مردم ازحکومت یاغی خود خشمگین بودند ابدالیهاازآن شهربیرون رفتند ، به طوری که پس از ورود نادر ، شاه‌طهماسب با فتح وفیروزی و بدون خونریزی وارد مشهدشد . مردم شهر که از ظلم وستم رهائی یافته بودند از شاه طهماسب باشوق و شعفی بی‌نهایت استقبال کردند و به نادر که شخصاً در آن‌شهر مشهور بود وازطرف پاپالوخان چندسال پیش از آن اهانتها دیده بود احترام فراوان گذاشتند . موقعیت شاه طهماسب به او اجازه نمی‌داد که برای قدردانی از خدمات نادر مبلغی پول به‌او بدهد . اما تمام‌اوامر اورا می‌پذیرفت ومثل این بود که قصد دارد که اورا نه به عنوان سردار بلکه پادشاه خود بداند ؛ و ازآنجا که بزرگترین علامت احترام وتکریم درشرق‌آن است که کسی نام خودرا به‌دیگری بدهد ، اورا طهماسبقلی خان[1] نامید، و تا وقتی که نادر سلطنت را از پادشاه خود به‌زور گرفت اورا به‌همین نام خواهیم خواند .

شاه طهماسب بدین ترتیب می‌خواست مراتب سپاسگزاری خود را ابراز بدارد ، چنانکه اشخاص شرافتمند معمولاً این کار را وظیفه‌ای می‌دانند ؛ و ازآنجا که اظهار این سپاسگزاری به منزلهٔ افتخار بزرگی برای دریافت کنندهٔ آن به شمار می‌رود ، بدیهی است انسان انتظار دارد که نتیجهٔ مناسبی ازآن عاید شود . اما شاه‌طهماسب غافل بود از اینکه هرگاه پادشاهان چیزی دیگر نداشته‌باشند که‌ببخشند بندرت در مقابل‌آنچه بخشیده‌اندخدمتی می‌بینند و عجیب‌نیست که این وضع برای پادشاهان پیش‌آید ، زیرا درزندگی عادی نظایر آنرا بسیار می‌بینیم .

۱ــ بعضی از مورخان ، تاریخ این واقعه را پس از جنگ دامغان در سال بعد می‌دانند ، ولی احتمال می‌رود که شاه طهماسب ، علاوه براظهار قدردانی ، می‌خواسته است نام خود را در آن نواحی مشهورکند ، و چنانکه وقایع بعدی نشان داد ، این‌کار سیاست غلطی بود .

Marfat.com

این شاهزاده که مانند پدر ذاتاً متمایل به‌امور مذهبی بود از پیش‌آمدن آن موقعیت چنان شادشد که زیارت ضریح امام‌رضا (ع) را وظیفهٔ خود دانست[1] زیرا پادشاهان ایران همیشه خودرا موظف دانسته‌اند که یکبار در عمر خویش به زیارت این ضریح بروند، چنانکه ترکان عثمانی به‌مکه ومدینه می‌روند. مخاطراتی که شاه طهماسب پس از جنگ گلناباد دیده بود و همچنین تثبیت موقعیت اودر نتیجهٔ اقدامات طهماسبقلی‌خان طبعاً اورا بیشتر از پیش نسبت به خداوند ممنون ومتشکر می‌ساخت.

۱ــ شاه عباس‌کبیر، که سیاستمداری قابل و سرداری لایق بود، چون مشاهده‌کرد که ایرانیها هرساله ثروتی عظیم با خود به‌مکه ومدینه می‌برند، تمام مساعی خود را برای استقرارشهرت امام‌رضا(ع) به‌کار برد، و نه‌تنها فکر خروج ازکشور و اقدام به‌یك مسافرت طولانی را تقبیح کرد (وبدین ترتیب تا حدی سفر حج را نهی نمود)، بلکه چون دریافت‌که مسلمانان و در حقیقت عیسویان هم بعضی ازنقاط را مقدس می‌دانند، او نیز برای آنکه به‌مردم نمونه‌ای از آن را نشان دهد، دستور داد قبه‌ای عالی برفراز ضریح آن امام بسازند، و خود با تمام درباریان به‌زیارت‌آن رفت. بدین‌ترتیب، مشهد به‌صورت شهری بزرگ در آمد ومسافرت به عربستان از رونق‌افتاد. جانشینان او وظیفهٔ خود می‌دانستندکه‌سلطنت خود را با زیارت‌ضریح امام‌رضا(ع) آغازکنند، و باگذشت زمان به‌ندرت‌ایرانیان شیعی به‌زیارت‌مکه ومدینه می‌رفتند.

Marfat.com

فصل چهارم

تسخیرخراسان و هرات به دست طهماسبقلی‌خان ـ بازگشت‌فاتحانهٔ او به مشهد باسرحاکم هرات ـ اعزام سفیری ازطرف شاه‌طهماسب به دربارعثمانی ـ فرستادن سلیمان افندی به‌ایران ازطرف‌ترکها ـ شکست خوردن سید احمدخان حاکم‌کرمان از اشرف و آمادگی اشرف برای حمله به شاه طهماسب ـ حرکت اشرف به دامغان و شکست یافتن او دراین محل ـ بازگشت او به‌اصفهان و اردو زدن او درمورچه‌خورت .

در ایامی که شاه‌طهماسب وقت خودرا به سپاسگزاری از الطاف‌خداوندی می گذرانید (۱۷۲۸) ، طهماسبقلی‌خان در فکر مقاصد جاه طلبانه و افتخارات نظامی یعنی تنها هدفهای خود بود . سیاست چنین اقتضا می کرد که شاه طهماسب درمشهد بماند تاقوایش آمادهٔ حمله به‌اصفهان شود . طهماسبقلی خان سردار او ، با این سیاست موافق بود ، زیرا قدرت بیشتری برای ادارهٔ امور لشکر به‌دست می‌آورد . نادر ، درنتیجهٔ لشکر کشیهای خود وهمچنین در زمان راهزنی ، باقسمتهای مختلف خراسان به‌خوبی‌آشناشده بود . از این رو درآغاز سال ۱۷۲۸ با عدّهٔ زیادی سرباز برای تسخیر سایرشهرها و قصبات آن ایالت که سر به‌شورش برداشته وحکومت مستقلی‌تشکیل داده ویااطاعت افغانهارا گردن نهاده بودند عازم شد .

Marfat.com

خبر ورود فاتحانهٔ شاه طهماسب به مشهد و اقامت او در آن شهر کار-طهماسبقلی‌خان را تسهیل کرد ، به طوری که بیشترشهرها وقصبات نمایندگانی به نزد او فرستادند وآمادگی کامل خودرا برای‌خدمت به‌پادشاه قانونی‌خویش ابراز داشتند . قبل ازآنکه سال ۱۷۲۸ به‌پایان‌برسد، تمام ایالت‌وسیع‌خراسان مطیع ومنقاد شد، وافغانها ، بی‌آنکه قادر بجنگیدن باشند ، رو به‌فرار نهادند. نادر ، برخلاف میل خود وبه بهانهٔ ادای احترام به پادشاه ، به مشهد بازگشت تا دربارهٔ عملیات‌جنگی آینده با او مشورت کند .

ده سالی‌بود که مردم هرات ، در نتیجهٔ پیروزی اسدالله ، خودرا از یوغ ایرانیان آزاد کرده و نوعی جمهوری تشکیل داده بودند .[1] معلوم نیست که این‌غاصب‌جوان، باوجودآنکه نهضت مذکور را رهبری کرده بود ، مدت‌مدیدی برسرکار مانده باشد ، ولی پیداست که این جمهوری مایهٔ وحشت کشور مجاور شد وتا چندی بیم آن می رفت که به خراسانْ حمله کند . اما موفقیتی که طهماسبقلی‌خان درنیشابور وبعداً در تسخیرخراسان به‌دست‌آورده بود از تحقق این مقصود جلوگیری کرد .

طهماسبقلی‌خان ، پس ازآنکه پادشاه را ازسهولت تسخیر هرات مطمئن ساخت ، ازوی اجازه گرفت که‌آن ایالت را با دوازده هزار سرباز تصرف کند. هنوز نادر درحوالی شهر اردو نزده بود که مردم متلون‌المزاج آن ناحیه به علت آنکه خودرا قادر به مقاومت دربرابر دلیری و اقبال نادر نمی‌دیدند سر تسلیم فرود آوردند ورئیس وپادگان خود را در اختیار او نهادند .[2] نادر طبق

۱ــ احتمال داردکه ابدالیهای هرات با افغانهاکه مرکز حکومتشان در اصفهان بود اتحاد داشتند و به‌آنها خراج می‌پرداختند .

۲ــ این عمل را بعضی‌ها جنگ نامیده وگفته‌اند که سی‌هزار ابدالی درآن شرکت‌کرد ، ولی‌هیچ منبع موثقی دراین‌باره‌نیافتم ، زیرا یک‌چهارم آن عده در چنان‌ایالتی وآنهم در موقعیت بدی‌که ایران داشت به‌نظر لشکری عظیم می‌آید .

Marfat.com

احوال مردم گاهی باآنها به مدارا و گاهی به‌خشونت رفتار کرد ، چنانکه‌آنها را همگی مطیع خویش ساخت ، سپس‌پادگانی از سپاهیان خود به جای نهاد و طبق دستور پادشاه آمادهٔ بازگشت به مشهد شد . نادر بعد ازآنکه با سرحاکم سابق هرات پیروزمندانه به مشهد مراجعت کرد ، به فکر اجرای نقشهٔ مهمتری افتاد و نخواست مانند افغانها ، در پنج سال پیش ، از بیابان سیستان عبور کند .

شاه طهماسب برای آنکه ترکان عثمانی را از توجه به‌اشرف ، که به وسیلهٔ آنها بااکراه تمام به عنوان پادشاه ایران پذیرفته شده بود باز دارد ، سفیری به باب عالی اعزام داشته بود . این سفیر با احترامی که انتظار آن را نداشت پذیرفته شد ، زیرا خبرپیروزیهای‌طهماسبقلی‌خان به قسطنطنیه رسیده وترکان رانسبت به‌امورشاه طهماسب خوشبین ساخته بود . ترکها اگرچه‌مایل بودند که ایران را خوار وعاجز ببینند ، ولی دیگر نمی‌خواستند از غاصبی طرفداری کنند که خودرا همپایهٔ سلطان عثمانی می‌دانست . اما برای آگاهی از اموری که به‌نفع ترکیه بود افسری قابل اعتماد به‌نام سلیمان افندی را به ایران فرستادند وتوسط او به زودی دریافتند که شاه طهماسب خراسان وهرات را به تصرف درآورده و قشون معظمی آماده کرده است وسردار مشهوری دارد وظاهراً به‌زودی تغییرات مهمی در ایران خواهد داد .

در این ضمن اشرف که قشون ترک را نه بانیروی نظامی ، بلکه در اثر تصادف شکست داده بود از شاه طهماسب فراری بیمی به‌خود راه نمی‌داد ، و در بارهٔ او چنان باتحقیر واستهزاء سخن می گفت که ظاهراً تصور نمی‌رفت‌خطری از طرف او وجود داشته باشد .

اشرف پس‌ازآنکه یزد را مدتها محاصره کرد ، سرانجام این شهر را که

Marfat.com

چندبار باعث ریخته شدن‌خون جمع کثیری ازافغانها شده‌بود به‌تصرف‌درآورد. ایالت کرمان نیزسر به اطاعت او نهاده بود. امّا سید احمدخان نامی که با خانوادهٔ صفویه قرابتی داشت از اوضاع آشفتهٔ ایران استفاده کرده و در آن ایالت علم استقلال برافراشته بود، و اشرف نیزفرصت نیافته بود که اورا از آنجا با زور بیرون کند، ولی چون سید احمد پولی برای پرداخت مواجب سربازان نداشت وفقر وفاقهٔ مردم‌هم مانع‌ازآن بود که مالیاتی برای‌آن‌منظور گرد آورد، سربازانش از اطراف اوپراکنده شدند. ناچار این شخص خودرا به اشرف که نه تنها نزدیکترین پادشاه به او بود، بلکه تنها کسی بود که ظاهراً قدرتی سلطنتی داشت تسلیم کرد، ولی یادآور شد که خود به همان‌شیوهٔ اشرف عمل کرده[1] و مایل است با احترامی که درخور اوست پذیرفته شود وبه شخص او صدمه‌ای وارد نیاید، وقول داد که تحت این شرایط عمرخودرا وقف خدمت به او کند.

اشرف این پیشنهادرا پذیرفت، وسوگندیاد کرد که به اوآسیبی نرساند، واورا مطلع ساخت که می‌تواند با اطرافیان خود در نهایت اطمینان و آرامش به‌شیراز برود. در اینجا این افغانی حیله گر نشان‌داد که مذهب‌را تابع‌سیاست می‌شمارد، زیرا به محض آنکه سید احمدخان به‌شیراز رسید، حاکم اورا به اصفهان فرستاد، واو را در آنجا گردن زدند. بدین ترتیب، ایالت کرمان و نواحی ساحلی درمجاورت بندرعباس به تصرف اشرف درآمد، ومتصرفات او به اندازه‌ای زیاد شد که وی‌قوای کافی برای ادارهٔ آنها دراختیار نداشت، زیرا درنتیجهٔ نهب وغارت افغانها، مردم به اندازه‌ای فقیر شده بودند که اشرف نمی‌توانست ازآنها مالیات بگیرد وقشونی‌کافی برای ادارهٔ چنان کشور وسیعی

۱ــ اشاره به‌اینکه اشرف از محمود امان خواسته بود ــم.

Marfat.com

تهیه کند. درمورد سربازان ایرانی باید گفت که آنها از دخول درخدمت افغانها امتناع می کردند ، واز طرف دیگر افغانها نسبت به آنها بدگمان بودند. از جانب قندهار نیز امید سربازفراوانی نمی‌رفت ، زیراحسین‌خان حاکم آن ایالت از زمان قتل برادرش محمود دراصفهان، اشرف رادشمن خود می‌دانست ؛ وچون ضمناً حدس می‌زد که اشرف به‌زودی ازایران بیرون رانده شود، حاضر نبود قوائی به کمک او بفرستد ، ومی‌ترسید که اگراشرف به‌قندهار باز گردد، باهمان قدرتی که محمود را به‌قتل رسانید مدعی مالکیت قندهار شود .

از آنجا که اقتدارات روحانی ودنیوی طبق قوانین اسلامی کاملاً به هم پیوسته است ، سلطان عثمانی درنظر ترکها به‌عنوان خلیفه به شمار می‌آید ، و بنابراین سلطان خودرا فرمانروای تمام سنّیان می‌داند . اشرف که ازاین فرقه بود به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست اورا در این‌مقام نشناسد ، و اگر می‌خواست چنین کند ، ناچار می‌بایستی علم استقلال برافرازد . با وجود این ، زیرکانه تصمیم گرفت که با اظهار اطاعت نسبت به‌سلطان، از منفعت بزرگتری که از این کار حاصل می‌شد استفاده کند . برای این منظور ، ترکها را راضی کرد که اورا به‌عنوان فرمانروای ایران بشناسند ، واین‌مقام‌را ، طبق شریعت ، قانونی بدانند؛ وچون با این حیله دشمن مقتدری را حامی خود ساخت ، اطمینان حاصل کرد که قدرتش برپایه‌ای بسیار استوار قرار گرفته است . از این‌رو رشیدپاشا سفیر ترکیه‌راضمن‌اقامت او دراصفهان بانهایت‌احترام ومهربانی پذیرفت .

ترکها ، که نمی‌خواستند ازاشرف‌عقب بمانند ، خودرا آمادهٔ پذیرائی‌از سفیر او کردند . این شخص در ماه ژوئیه ۱۷۲۸ واردقسطنطنیه شد . جشنی که ترکها دراین مورد گرفتند حتی به مناسبت ورود فاتحانهٔ سلاطین برپا نشده بود . نکتهٔ قابل ملاحظه این است که سفیر اشرف به تمام تشریفات نظامی و

Marfat.com

شلیك توپها اعتنائی نکرد ؛ وبی آنکه‌این سو وآن سو بنگرد ، ضمن خواندن قرآن وارد قسطنطنیه شد . احتمال می‌رود که سفیرقصد داشت ترکها را با این عمل از زهد و تقوای هموطنان خود آگاه سازد و علاقهٔ افغانها را به شریعت اسلامی که سخت مورد توجه ترکان بود نشان دهد . این طرز رفتار باعث شده بود که اشرف باتمام قوایش درمدت کوتاهی قبل ازاین جریان ازمرگ نجات یابد ، ولی سفیر در این‌وقت بیش ازاندازه مبالغه کرد و باعث شد که ترکها نسبت به‌ملت اونظر خوبی نداشته‌باشند .

در این ضمن، اشرف‌ایام را به‌آرامش‌می گذرانید. علاقه به‌لذت‌درسرشت بشر مخمّراست ، ومعمولاً فارغ از زحمت بودن بهترین وسیلهٔ رسیدن به آن محسوب می‌شود . این شخص مسلماً سرداری باکفایت ومحتاط وجسور بود ، ولی مانند سایرجنگجویان شرقی از وظایف اخلاقی آگاهی نداشت . به نظر می‌رسید که اشرف‌به‌آخرین مرحلهٔ سعادت‌خود رسیده است ، وبنابراین طبیعی بود که تا حدی به عیش ونوش بپردازد . با وجود این ، قسمتی از سپاهیان را برای مبارزه‌آماده نگاه‌داشت واوقات خودرامصروف‌شکار وساختن ابنیه کرد. اما درمورد مصاحبت با زنان ، این‌قضیه معلول شهوترانی مسلمانان‌است ، به‌ویژه اگر دارای قدرت نامحدودی باشند .

اشرف ، که تاآنوقت نادرقلی‌خان را مردی راهزن می‌دانست ، در این هنگام اورا دشمنی خطرناك به‌شمار آورد . شاه طهماسب به اندازه‌ای مورد مسخره واستهزای درباریان در اصفهان بود که خبرپیروزیهای او درقسمت‌شرق ایران‌به‌هیچ‌وجه موجب ترس و وحشت‌سربازان وهمچنین افسران اشرف‌نشد ؛ و به جای آنکه اورا «شیخ زاده»[1] بنامند «سگ‌زاده »لقب دادند ، و خشنود

۱ــ اشاره به‌شیخ صفی‌الدین اردبیلی جد خاندان صفوی .

Marfat.com

بودند از اینکه سرانجام می‌توانند اورا به‌چنگ آرند ؛ و اگر چه لازم است که سربازان عادی دشمن خود را حقیر بشمرند ، ولی اشرف ، کـه از مقدار قوای شاه طهماسب وشجاعت سربازان‌او آگاهی داشت ، آمادهٔ مقابله باخطری شد که اوراتهدید می کرد . بنابراین ، به تمام قوای‌خود ، یعنی‌هم به‌سربازانی که درمرزها بودندوهم به‌آنهایی که در داخل کشور خدمت‌می کردند ، دستور داد که به پادگان اصفهان بپیوندند . سپس ، برای‌آنکه ازشورشهایی بـه نفع شاه طهماسب درکاشان وقم و قزوین و تهران و یزد وسایرشهرهـای بزرگ که تحت فرمان افغانها بودند جلوگیری کند ، به تمام ایرانیهایی که قادر به‌حمل سلاح بودند فرمـان داد که ازمحل اقامت‌خود دور شوند ، و در غیر اینصورت به قتل خواهند رسید . بعد چنین دستوری نیز خـطاب بـه اهالـی اصفهان صادر کرد .

اشرف ، پس‌ازاین مقدمات ، قوایی درحدود سی‌هزار نفر کـه اکثرآنها از مردم درگزین وهزاره بودند فراهم‌آورد. تعداد این‌عده‌ازقشونی که محمود برای تصرف تاج‌و تخت‌ایران دراختیار داشته بود کمتر نبود . آنگاه اشرف در اوایل سپتامبر۱۷۲۹ باسربازان خوددر خارج دیوارهای اصفهان اردو زد وفقط دویست نگهبان درداخل شهر به‌جای گذاشت و تصور کرد که با این عـدّهٔ قلیل می‌تواند آرامش را دراین پایتخت‌عظیم سابق حفظ کند . درحقیقت ایـن شهر بدبخت درنتیجهٔ قتل عامهای‌مکرر محمود واشرف به‌صورتی درآمده‌بود که جز عده‌ای پیرمرد وپیرزن و کودک‌درآن دیده نمی‌شدند . بعد ازچند روز،اشرف باجلال و کوکبهٔ فراوان وبه رسم‌پادشاهان ایران به‌حرکت درآمد و ازطریق کاشان وقم،عازم دشتهای دامغان شدند ودر اواخر ماه سپتامبر ۱۷۲۹ پس از طی چهارصدمیل به‌آن‌نواحی رسید . قصد اواین بود که به‌خراسـان برود وباحمله

Marfat.com

به‌شاه طهماسب از ازدیاد قدرت اوجلوگیری کند .

طهماسبقلی‌خان قسمت اعظم سال را در تهیه و تربیت قشون صرف کرده بود ، ولی در فراهم‌آوردن سرباز بااشکالاتی مواجه شده بود ، زیرا مردم‌هنوز ازشجاعت افغانها بیم‌داشتند ؛ وچون می‌دانستند که باآنها باید به‌زودی دست و پنجه‌نرم کنند ، با اکراه به‌قشون‌نادر می‌پیوستند . باوجوداین ، نادرموفق‌شده بود که‌قشونی درحدود بیست‌وپنج هزارسرباز فراهم‌آورد ، ودرتکمیل وتربیت آنها چنان لیاقت و کفایتی از خود نشان داد که اعتماد و اطمینان شاه‌طهماسب را به‌پیروزی برانگیخت . اقداماتی که اشرف برای‌جلوگیری ازشورش به‌نفع شاه طهماسب به‌عمل‌آورده‌بود باعث شده بود که عدهٔ زیادی به‌قشون آن پادشاه بپیوندند ، زیرا این اشخاص که‌ازمحل زندگی خود رانده‌شده بودند ، درنتیجهٔ خشم و غضب و همچنین احتیاج ، به نقطه‌ای رفتند که امید داشتند در آنجا پذیرفته شوند .

شاه طهماسب ، که باز یافتن تاج وتخت‌نیاکان را نزدیك می‌دید و مشتاق بود که‌شکست‌پدر را جبران کند وانتقام خون‌هزاران‌تن ازاتباع خودرابگیرد، تصمیم گرفته بود که به‌اصفهان بشتابد واشرف را مجبور به‌جنگیدن کند ، ولی نادر اورا ازاین نقشه منصرف کرد . سردار زیرکش به او چنین گفت که بعد مسافت تا پایتخت دشواریهایی در پیش دارد ؛ وگذشته از این ، اقداماتی که اشرف دراصفهان‌به‌عمل آورده است حاکی ازآن است که وی قصد دارد به مقابلهٔ اعلیحضرت بشتابد، و درنتیجه افغانها ضمن حرکت‌بیشتر خسته و کوفته خواهندشد و قوای تازه‌ای نیزبه اشرف‌ملحق نخواهد شد ،زیرا او تنها کسانی را وارد قشون کرده که به آنها اعتماد داشته است . همچنین خاطرنشان ساخت که‌هرچه بیشتراشرف ازاصفهان‌دور شود ، عقب نشینی او دشوارتر وخطرناك‌تر

Marfat.com

خواهد بود ؛ ولی ، برای آنکه او (نادر) خراسان را صحنهٔ جنگ نکند و از طرف دیگر از خدمات اتباع باوفای اعلیحضرت مانند قاجارها و بیاتها محروم نماند ، لازم است که تا مسافتی به‌مقابلهٔ اشرف بشتابد . بنابراین ، پس از طی چندین فرسنگ راه به‌آهستگی ، باپادشاه وتمام قشون درحوالی دامغان اردو زد ، واین عمل را قبل از رسیدن‌اشرف‌به آن حدود انجام داد . نادر بااین‌محل که در مجاورت سلسله کوههای ساحل جنوبی دریای خزرقرار داشت آشنا بود ومی‌خواست درصورت ضرورت به آن قسمت فرار کند . پس از آنکه نادر سر فرصت لشکر گاه‌خودرا معیّن کرد وتا چندروز سربازان رابه‌استراحت‌واداشت، اشرف باتمام قوای خود در رسید .

مدتی بود که افغانها بیشتر به کشتار ایرانیها پرداخته وبا آنها جنگی نکرده بودند واغلب نه‌با قدرت برتر وآشنایی بیشتر با اسلحه ، بلکه‌با نعره‌ها وحملات سخت آنها را مجبور به فرار ساخته بودند ؛ و چون در این هنگام اطمینان به‌پیروزی خود داشتند بـه اشرف اصرار می کردند که حمله را آغاز کند اشرف ازمشاهدهٔ موقعیت مناسب ایرانیها دریافت که باسرداری آزموده سروکار دارد وبایدبااحتیاط بسیار جنگ راآغاز کند ، به‌ویژه آنکه‌سرنوشت اومربوط به نتیجهٔ آن‌بود . درساعاتی که وی‌اوقات‌خودرا درتردیدمی گذرانید، افسرانش به او گفتند که اگرشایع شود که وی از حمله بـه ایرانیهابیم دارد، کشاورزان دیگر آذوقهٔ لازم را به‌لشکر گاه او نخواهندآورد و افغانها مجبور خواهند شد بادشواری بیشترجنگ راآغاز کنند .

بنابراین اشرف ، پس ازآنکه قوای خود را منظّم کرد ، در دوم اکتبر ۱۷۲۹ باهمان شدتی که افغانها آن را موفقیت‌آمیز می‌دانستند به‌دشمن حمله برد . قوای نادر درمقابل او پایداری کرد وباکمال نظم به‌شلیک توپخانهٔ او

Marfat.com

پاسخ داد وتحت تأثیرافغانها قرار نگرفت . اشرف که از انضباط صفوف قشون ایران درتعجب مانده،ولی مبهوت نشده بود قوای خودرا از حمله بازداشت ، و به حیله‌ای که درجنگ باترکان عثمانی ازآن استفاده کرده بود توسل جست . برای این منظور ، به دو گروه ازسربازان که هر یك شامل سه هزار تن می‌شد فرمان‌داد که تحت فرمان‌کار آزموده‌ترین افسران دور بزنند و ازپشت و جناح به دشمن حمله برند ، و خود ازجلو به مقابلهٔ ایرانیها شتافت . طهماسبقلی که هرقسمت را زیرنظر داشت آمادهٔ حمله به خصم شد ، و با چنان شجاعتی حملهٔ آنها را دفع کرد که همگی را تار و مار ساخت ؛ وپس ازآنکه شلیك توپها را متوجه آنها کرد ، نوبت او رسید وشدیداً به آنها حمله کرد وبه‌آسانی‌برآنها غالب‌آمد .

معلوم نیست دراین جنگ تلفاتِ طرفین چه اندازه بود . می‌توان حدس زد که افغانها تلفات زیادی دادند وشترها و زنبورکها وچادرها و تمام بار و بنهٔ آنهابه‌دست فاتحان افتاد. افغانها پس‌ازاین شکست به تهران گریختند ومسافت دویست میل‌را در دو روز طی کردند . دراین شهر ، بعد ازغارت اموال مردم و اندکی استراحت ، بازحمت خودرا به اصفهان رساندند .

در همان روز که قشون افغان وارداصفهان شد ، اشرف به تمام هموطنان خود که در آن‌شهرمی‌زیستند فرمان‌داد که‌با اسباب واموال خود به درون‌قلعه[1] بروند . این امر باچنان همهمه وآشوبی اجرا شد که گفتی شهر مورد حمله قرار گرفته است . سپس افغانها سایر اهالی را از خانه‌های خود بیرون راندند وآنچه راکه نتوانستند باخود ببرند،نابود کردند واشیای‌قیمتی دکانهارا به باد غارت دادند . آنگاه اشرف با تمام سپاهیان خود به‌جانب مورچه‌خورت عزیمت کرد ودرآنجا درمحل مناسبی موضع گرفت .

۱ــ این قلعه پس ازحملهٔ افغانها ساخته شده بود .

Marfat.com

فصل پنجم

ترغیب نادرقلی‌خان شاه طهماسب را به ماندن دراصفهان ــ جنگ مورچه خورت ــ قتل شاه‌سلطان حسین به‌دست اشرف وفرار او از اصفهان ــ ورود شاه‌طهماسب به‌اصفهان واجــازه دادن او به نادر برای جمع‌آوری مالیات .

طهماسبقلی‌خان (نادر) ، که نمی‌خواست کسی‌شریك افتخاراتش باشد ،در این هنگام ، برای آنکه بخت روی ازاو برنگرداند ، بانهایت دقت مشغول به کار شد . شاه‌طهماسب ، که پیروزی برافغانهای فراری‌را امــری مسلم و حتمی می‌دانست ، با بی‌صبری‌انتظار ورودبه‌اصفهان را می کشید. امّا طهماسب‌قلی‌خان طوری رفتار می کرد که گوئی می‌ترسد که شاه بیش از اندازه در افتخارات او سهیم شود ، وبیم داشت ازاینکه سربازان خودرا بیشتر مجری فرمان پادشاه تا سردار او بدانند. این قضیه‌مانع‌فرماندهی او ومغایر باحس جاه طلبی وعلاقهٔاو به شهرت بود . بنابراین از موقعیت استفاده کرد وبه پــادشاه گفت کــه دیگر وجود او برای تشویق وتشجیع سربازان لازم نیست ، زیرا ازپیروزی آنها در دامغان معلوم شد که افغانهارا خوار می‌شمارند و ازآنها بیمی ندارند .همچنین گفت که بدون تردید آنها را به‌زودی از میان خواهدبرد ؛ و چون همه چیزبه زندگی گرانبهای‌پادشاه وابسته است ، اگر صدمه‌ای به‌او وارد آیـد ، اتباعش

Marfat.com

دیگر از زیر یوغ ظالمانهٔ افغانها رها نخواهند شد ؛ و از آنجا که پادشاه از خود دلیریها نشان داده است ، اتباعش اورا دوست می‌دارند ونمی‌خواهند به چنان وجود گرانبهایی آسیبی برسد ؛ لذا سربازانش از او با کمال فروتنی می‌خواهند که باشش یاهشت‌هزار نگهبان در تهران بماند .

این دلایل ، به‌همان‌ترتیب که نادر زیرک مایل بود ، مورد توجه‌پادشاه قرار گرفت ؛ وچون شاه اعتماد بی‌پایانی به‌سردار خود داشت ، به او اجازه داد که افتخارات درخشانی که واقعاً حق او بود کسب کند ؛ واگرنادر شرافتمندانه رفتار کرده بود، می‌توانستیم‌وی‌را به درستی نجات‌دهندهٔ ایران بدانیم . بنابراین نادر بدون مانع‌حرکت کرد ، وهر کجا که قدم‌نهاد پیروزی خود را به‌نام پادشاه اعلام داشت ، وهمه جا با سرور وشادی بسیار پذیرفته شد . پس از چندی ، عدّهٔ زیادی ازمردم به او پیوستند تا آخرین ضربه را به افغانها وارد آورند .

دراین ضمن اشرف ، که انتظار حملهٔ‌دشمن‌را می کشید،برای مقابلهٔ بااو تدارکات لازم را می‌دید ، زیرا نه تنها سلطنت، بلکه جان او بسته به‌این واقعه بود . لذا ، به‌امید لذت‌بخش جبران شکست خود در دامغان ، تمام استعداد و کوشش خویش را در انتخاب ازدو گاه مناسبی به کار برد ، و برای نصب توپها مکانهای مناسبی تعیین کرد ، و جلو آنها سنگرساخت ، و قوای خودرا تا حد امکان منظم نمود .

در بامداد روز ۱۳ نوامبر۱۷۲۹ ، طهماسبقلی‌خان باقشون آماده‌به جنگ خودظاهر شد . ایرانیها به‌سوی افغانهاپیش‌رفتند ، ودر برابر شلیك زنبورکها وقسمتی ازتوپهای آنها بانظم پایداری کردند ؛ وچون به دشمن نزدیك شدند ، همگی به‌آنها حمله بردند . این حملهٔ بی باکانه و منظّم حتی‌کارآزموده‌ترین

Marfat.com

سربازان را مات ومبهوت می کرد . افغانهای متحیّر چون دیدند عدهٔ زیادی‌از دوستانشان به‌خاك هلاك می‌افتند وتقریباً تمام گلوله‌های دشمن به‌هدف اصابت می کند[1] به فکر نجات جان خود افتادند و از صحنهٔ نبرد گریختند . می گویند تلفات آنها دراین جنگ بالغ برچهار هزار تن‌بود . قسمت عمدهٔ افغانهادرساعت سه بعد ازظهر به اصفهان رسیدند ، وخود اشرف باعدّهٔ کمی از سرباران درشب آن روز وارد پایتخت شد . افغانها ادعا می کردند که بر دشمن پیروز شده‌اند ، ولی ، دراثر فریاد و گریه وزاری زنـان و کـودکان آنها درقلعه ، خلاف قضیه ثابت شد . همچنین درسایرقسمتهای شهرآشوب عظیمی برپابود ، زیرا ساکنان تیره‌بخت پایتخت می‌دانستند که اگرافغانها شکست بخورند ، آنها را قتل عام خواهند کرد .

اما اشرف به اندازه‌ای متوحش شده بود که اگر هم ایـن قصد را داشت نتوانست آن‌را اجرا کند . باوجود این ، باآلودن دست خود به خون‌شاه‌سلطان حسین،انتقام خویش‌را گرفت . این‌پادشاه‌نگون‌بخت که از وحشیگری‌سهمگین محمود جان بدربرده بود سرانجام‌قربانی نومیدی وخشم جانشین بیرحم اوشد. افراد دیگری ازخاندان سلطنتی نیز دراین واقعه به‌قتل رسیدند ، ولی اشرف دختران وزنان وخویشان شاه سلطان‌حسین را ازحرمسرا بیرون آورد تاآنهارا باخود ببرد .

افغانها که چاره‌ای دیگر نداشتند آمادهٔ فرار شدند ودر صدد جمع آوری غنائم‌برآمدند ، وگذشته ازچهارپایانی که برای حمل‌زنان وبار و بنهٔ خودتهیه کردند ، چندین قاطر ودر حدود سیصد شتر را بـا قسمت اعظم خزائن و اموال

۱ــ ایرانیان تیراندازان ماهری هستند و وقتی‌منظم بجنگند نشان می‌گیرند ودشمنان را مانند برگ برزمین می‌ریزند .

Marfat.com

سلطنتی بار کردند ؛ و چون شب فـرا رسید ، از اصفهـان بیرون رفتند . تعداد آنها در این هنگام درحدود دوازده هزارنفربود ، وتا آن‌وقت هفت‌سال وبیست روز درایران فرمانروایی کرده بودند . اشرف ، که شاید از ناله‌های محتضرانهٔ شاه سلطان حسین به‌وحشت افتاده بود و یا کاملاً در فکرجمع‌آوری غنایم بود ویا نقشهٔ نجات خودرا می کشید ، فراموش کرد که از عدم فعالیت نادر استفاده کند وبا عمل ظالمانهٔ دیگری حس انتقام خودرا تسکین دهـد ، ولی هنوز دو فرسنگ بیشترازاصفهان دور نشده‌بود که اعتمادالدوله[1] را باجمعی ازسربازان برگزیدهٔ خود ظاهراً مأمور کرد که پایتخت را آتش بزنند و هر که را در سر راه خود ببینند به‌قتل برسانند . این‌عده به‌سوی‌باغهای سلطنتی که دریك‌میلی اصفهان واقع است پیش‌رفتند ، ولی در این هنگام جمعی از مردم کـه در یافته بودند افغانهابرای عمل‌خیری بازنگشته‌اندچند طبل جمع کردند وچنان‌آنهارا به‌صدادرآوردند که افغانها به‌تصورآنکه قوای‌نادر واردشهرشده‌است ، عنان‌باز گرداندند ، وبدون آنکه بتوانند به کسی آسیبی بـرسانند ، شتابـان به سوی شیراز گریختند .

پس ازاین عقب‌نشینی عجولانه ، ازآنجا که شهربدون نگهبان مانده‌بود کشاورزان نقاط مجاور وهمچنین اهالی شهر نه‌تنها شروع به غارت خانه‌هـای متروك کردند ، بلکه اموال یکدیگررا به تاراج‌بردند . این بی‌بند وباری و عنان گسیختگی تولید هرج ومرج شدیدی کرد . دو روز بدین وضع غم انگیز سپری شد ، ودر طی آن ضعفا ، بدون آنکه بتوانند به‌مراجع مدنی یـانظامی شکایت کنند ، مقهور اقویا شدند .

در شانزدهم نوامبر ۱۷۲۹ ، طهماسبقلی‌خان هزار وپانصد تن ازسربازان

۱ــ لقب اعتمادالدوله مترادف با صدراعظم بود ــ م .

Marfat.com

خودرابرای تفرقهٔ عوام وتصرف قصرسلطنتی و دروازه‌های شهر ، به منظورتهیّهٔ مقدمات ورود خود ، به پایتخت گسیل داشت . توجیه رفتار او پس از جنگ مورچه خورت دشوار است ، زیرا وی افغانها را تعقیب‌نکرد و مانع ازآن نشد که این اشخاص ثروت اصفهان را به یغما ببرند . امّا باید به خاطر داشت که نادر دلش برای ایرانیان نمی‌سوخت ، وشهرت او درآن هنگام به اوج خود نرسیده بود ، واگر چه وظیفهٔ او به‌عنوان سردار آن بود که در قبال دشمن نیرنگ بازی نظیر افغانها رویهٔ احتیاط آمیزی درپیش بگیرد ، ولی‌باملاحظهٔ رفتار او پس از ورودش به‌اصفهان می‌توان حدس زد که وی قصد داشت جنگ را ادامه دهد تاسرداری او غیرلازم به نظر نیاید .

نادر ، به محض ورود به پایتخت ، اقدامات لازم را برای فرو نشاندن آشوبی که در نتیجهٔ غارت مذکور پیش آمده بود مرعی داشت وفرمان داد که دقیقاً به جستجوی افغانهائی که یا به اجبار ویا به اختیار درآنجا مانده بودند بپردازند . عده‌ای ازاین اشخاص نزد خویشان یا رفقا به امید نجات پنهان‌شده بودند ، ولی‌بسیاری ازآنها را پیدا کردند ودرمیدانهای عمومی به‌قتل رساندند. این عده به قصاص هزاران نفر که در نتیجهٔ سیاست جاه‌طلبانهٔ محمود و سایر افغانها کشته شده بودند قربانی شدند. نکتهٔ جالب توّجه آنکه طهماسبقلی‌خان تمام کسانی راکه طبق گزارش مردم در دورهٔ افغانها وظایف‌خودرا عادلانه‌انجام داده بودند بخشید . در این ضمن ، چند نماینده از طرف افغانهای مقیم قزوین به حضور او رسیدند ، ونه تنها خودرا حاضر به اطاعت از فرمان شاه طهماسب معرفی کردند ، بلکه داوطلب ورودفوری به قشون ایران شدند . طبعاً نادر از دیدن این نیروی امدادی‌خشنود گردید ، وبه نام پادشاه به‌آنها وعده داد که باآنان به‌خوبی رفتار خواهدشد .

Marfat.com

حس انتقام کشی مردم باقتل عام افغانها در اصفهان تسکین نیافت . آنها ازدیدن کوچکترین چیزی که مصائب گذشته‌را به‌خاطرشان می‌آورد خشمگین می‌شدند . محمود،در ایامی که‌نزدیك به‌مرگ طبیعی‌خود بودبه‌قتل‌رسید ، ولی چون‌بنیانگذار قدرت‌افغانها درایران‌بود ، با مخارج زیادبقعه‌ای عالی بر فراز گورش بنا کردند . این بقعه را طبق رسم شرقی‌ها در بیشه‌ای برپا ساختند و دورآن دیواری کشیدند . محمود اگرچه قاتلی بیرحم به‌شمارآمده بود،ولی شرکای‌پیروزیهای‌اودر نتیجهٔعقایدخرافی‌خویش‌درآرامگاهش‌نمازخوانده‌بودند. مردم اصفهان که از این وضع بیشتر خشمگین بودند می‌خواستند آنرا خراب کنند . ازاین رو آرامگاه محمود را باکسب اجازه از نادر در کمال خشم با خاك یکسان کردند وحتی استخوانهای اورا ازخاك بیرون آوردند ؛ و برای آنکه تنفّر وتحقیر خود را بیشتر نشان دهند در محلی که این بقعه بر پا شده بود مستراحی عمومی ساختند .

شاه طهماسب ، که هنوز در تهران بود ، پس از آنکه از وقایع اصفهان آگاهی یافت،آمادهٔتحویل گرفتن پایتخت خود شد ، و باقسمت اعظم قوایی که در اختیار داشت حرکت کرد ، ودر نهم دسامبر ۱۷۲۹ به دهکدهٔ گز که درشش میلی اصفهان واقع است رسید .دراین محل طهماسبقلی‌خان به‌حضورش‌شتافت ، و شاه به‌مجرّد دیدن او ، به‌منظور ادای احترام ، از اسب‌فرودآمد . نادر نیز از اسب پیاده شد ، وباکمال احترام بـه سوی او دوید تـا از این عمل متواضعانه جلوگیری کند ، ولی شاه اصرار کرد که‌خود چندقدمی با او راه برود، و گفت قادرنیست به کسی که مملکت رانجات داده ودشمنان‌را ازاصفهان بیرون رانده است به اندازهٔ کافی احترام‌بگذارد .آنگاه، پس از گفتگوی مختصری،دوباره براسب سوار شد ، و شاطران در کنار او به راه افتادند ، ونادر درپیشاپیش‌سپاه

Marfat.com

درپشت سراو به‌حرکت درآمد .

شاه طهماسب دراین هنگام وارد اصفهان شد، ومردم اورا با شوق و ذوقی که در نتیجهٔ آن تغییر ناگهانی ، یعنی محو ستم نفرت انگیز اشرف غاصب و مشاهدهٔ رفتار محبّت آمیز پادشاه قانونی به‌وجودآمده بود ، پذیرفتند . خاطرهٔ بدبختیهای او باعث شد که اتباع باوفایش نسبت به او احترامی مذهبی نیز داشته باشند ، زیرا اورا تنها باز ماندهٔ سلسلهٔ صفویه می‌دانستند ، ولی شاه طهماسب،هنگامی که از سر نوشت پدر آگاه شد و قصری را دید که هشت سال پیش جلال وعظمتی داشت واز آن جز دیوارهای بی‌زینت چیزی باقی نمانده بود ، متأثر گردید . رسیدن‌او به‌تاج‌وتخت‌نیاکانش‌مانع ازآن‌نشد که احساسات انسانی در قلب او که به تأثرات عالی خو کرده بود ازبین برود ، و با آنکه پادشاه بود از گریستن شرم نکرد . به محض آنکه وی پا به درون حرمسرا نهاد ، پیرزنی خودرا باشوق وذوق فراوان به گردنش آویخت ، و شاه طهماسب چون می‌دانست که اشرف خواهران وسایر بستگان اورا با خود برده است ، هنگامی که دریافت‌این زن‌مادر خود اوست ، بیشتر تعجب کرد . این زن ، پس از حملهٔ افغانها ، خود را به‌صورت کنیزی درآورده وبه‌تمام کارهای پر زحمتی که معمولاً به اینگونه افراد تحمیل می‌شود تن در داده بود .

پادشاه پس ازآنکه از زنده ماندن یکی از والدین خویش اظهار شادی کرد ، آمادهٔ انجام دادن وظایف مربوط به سلطنت شد ، وتمام کسانی را که به حضور او آمدند چنان به محبت پذیرفت که همگی را طرفدار خویش ساخت . این اشخاص اگرچه فقیر وتهی دست بودند ، ولی تاآنجا که قدرت مالی داشتند پولی برای مخارج لشکریان او تهیه کردند ، تا آنکه تعداد

Marfat.com

سربازانش به چهل هزار تن رسید. شاه طهماسب، که عیب عمده‌اش رقت و شفقت بود، بجای آنکه سردار خود را مأمور تعقیب و قلع و قمع دشمنان کند، دستخوش خیالات غم‌انگیزشد. طهماسبقلی‌خان ازاین حال استفاده کرد وباکمال احترام به‌او گفت که پادشاه باید از مشاهدهٔ وضع موجود، خاطرات خواریهای گذشته را فراموش کند. شاه‌طهماسب درپاسخ اظهار داشت: «چطور می‌توانم خوش‌باشم؟ مادام که قاتلان پدر وبرادرانم در شیراز به سر می‌برند و خواهران و سایر بستگانم به صورت کنیزان افغانهای پست‌فطرت درآمده‌اند؛ چطور می‌توانم بدبختیهای خود و مصائب مردم را از یاد ببرم؟» در واقع این پاسخ به منزلهٔ انتقاد ازعدم فعالیت نادر بود، زیرا شاه طهماسب قصد داشت افغانها را تعقیب کند و به آنها مجال ندهد نقشهٔ جدیدی بکشند، ولی نادر، طبق اصول خود، دریافت که مردم خدمات اورا فراموش خواهند کرد، مگر آنکه وی بتواند، گذشته از مقام سرداری، منزلت صدارت عظمی یا قدرتی مشابه باآن را به دست آورد. بنابراین، به پادشاه چنین گفت که حاضر است به تعقیب دشمنان بپردازد وتمام متصرفات نیاکانش را به او بازگرداند، ولی قشون بدون‌مواجب‌پایدار نمی‌ماند؛ وگذشته ازاین، ازسرنوشت لطفعلی‌خان[1] در اواخر سلطنت شاه سلطان‌حسین تیره‌بخت غافل نیست ومی‌داند که چگونه دسیسه‌های درباریان مانع ازادامهٔ عملیات نظامی افتخارآمیزمی‌شود. بنابراین پادشاه برای تکمیل امری که به خوبی آغاز شده است باید به او اختیارجمع آوری‌مالیات را برای پرداخت مواجب‌سربازان تفویض کند.

پادشاه که‌قصد داشت عمهٔ خودرا به‌ازدواج‌این سردار درآورد واوراعملاً

۱ــ برای دانستن شرح‌حال این‌شخص، رجوع شود به‌کتاب «انقراض سلسلهٔ صفویه» تألیف دکتر لاکهارت، ترجمهٔ نگارنده، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ــ م.

Marfat.com

به‌مقام بیگلربیگی خراسان رسانده بود، ازاینکه نادر می‌خواست اختیار فوق ـ العادهٔ جمع آوری مالیات را بـه دست گیرد سخت تعجب کرد، زیرا می‌دانست این عمل تاحدی باعث سلب اختیارات سلطنتی می‌شود. ازاین رو بـاچندتن از افسران‌عالیرتبهٔ خودمشورت کرد تابداند چه کسی شایستگی فرماندهی سپاه‌را دارد. این افسران خواه طرفدار نادر وخواه مخالف او بودند به پادشاه چنین گفتند که سربازان جز ازنادر از کسی اطاعت نخواهند کرد، وبنابراین، بهتر است‌باتقاضای اوعجالتاً موافقت کند، وبعدها که نیازی بـه خدمات اونخواهد بود، پاسخ گستاخی اورا بدهد. نادر،پس‌ازآنکه‌طبق دلخواه خود چنین امتیاز مهمی را به‌دست‌آورد، نسبت به‌پادشاه اظهار بندگـی وعبودیت کرد؛ و بـرای اثبات‌آن، حاضرشد بیدرنگ علیه دشمنان اقدام کند. بنا براین، قبل‌ازپایان دسامبر ۱۷۲۹، ارتش ایران به‌سوی شیراز به‌حرکت درآمد.

Marfat.com

فصل ششم

توقف اشرف در شیراز ـ شکست یافتن افغانها از طهماسبقلی‌خان (۱۵ ژانویهٔ ۱۷۳۰)ـ فرار و پریشانی و مرگ اشرف ـ جنگ طهماسبقلی‌خان با ترکان عثمانی وتصرف همدان وتبریز ـ امضای متارکهٔ جنگ به‌دست طهماسبقلی خان و بازگشت او به هرات و تصرف آن ایالت وحرکت او به خراسان ـ رفتن پادشاه به‌ایروان و پیروزیٔ مقدماتی او وشکستهای او نزدیك ارس و همدان .

اشرف کوچکترین تردیدی نداشت که طهماسبقلی‌خان فعّال مدت مدیدی دراصفهان نخواهد ماند وبرعکس، او را سخت تعقیب خواهد کرد . وی گذشته از قشونش ،کاروانی بزرگ در اختیار داشت که قسمتی از آن شامل شترانی‌بود که غنایم اصفهان را با خود می‌بردند ؛ با وجود این ، در نخستین روز مقدار شصت میل حرکت کرد. اشرف درابتدا قصد داشت که ازطریق کرمان به‌قندهار باز گردد ؛ ولی چون شنید که بلوچها مسلّح شده‌اند و به این نتیجه رسید که به‌یك پادشاه فراری ثروتمند رحم نخواهند کرد ، تصمیم گرفت به‌شیراز برود؛ و چون شنید که قشون ایران در اصفهان بی‌حرکت مانده است ، توانست فارس و شیراز را غارت و ویران کند ؛ وچنان وحشیانه رفتار کرد ، که می‌توان گفت این عمل اوناشی از حس انتقام و طمعی بود که در اثر طبع ستمگر او به‌وقوع

Marfat.com

پیوست و در نتیجهٔ رفتار ایرانیها نسبت به‌افغانها در اصفهان تشدید شده بود.

طهماسبقلی‌خان سرمای شدید را به‌خوبی تحمل کرد، و پس از بیست روزحرکت به‌استخر رسید؛ اما سربازان ازشدت سرما وقلت‌آذوقه رنج‌بسیار کشیدند، زیرا افغانها آن ناحیه را ویران کرده بودند و این وضع باعث شد که عدهٔ زیادی از سربازان او تلف شدند یا رو به‌فرار نهادند. افغانها لشکرگاه خود را در محل مناسبی تعیین کرده و آماده شده بودند که یکبار دیگربا‌ایرانیها دست وپنجه نرم کنند. قشون ایران، از طرف دیگر، بی‌صبرانه منتظربود ضربت‌قاطعی به‌دشمن واردآورد. درپانزدهم‌ژانویهٔ ۱۷۳۰، طهماسبقلی‌خان با تمام قوای خود و با همان شدتی که درمورچه خورت باافغانها جنگیده بود به‌آنها حمله برد، وآنان را بیدرنگ مجبور به‌فرار کرد، به‌طوری که ترسید مبادا دشمن در نتیجهٔ این مقاومت خفیف خواسته باشد او را در دامی بیندازد.

نادراین اصل‌را شعارخود کرده بود که‌قوای خود راپرا کنده نسازد، زیرا می‌دانست وقتی یك دسته رو به‌گریز می‌نهد، فرارآن باعث هرج ومرج درتمام لشکر می‌شود. همچنین‌می‌دانست که اگر چه افغانها با سرعت فرار می‌کنند، ولی نجات‌آنها موقتی خواهد بود، زیرا سر انجام به‌آنها خواهد رسید.

افراط در احتیاط ممکن است نتایج شتابزدگی را داشته باشد. احتیاط بیش از اندازهٔ طهماسبقلی خان در این مورد به افغانها مجال داد که اقدامات خود را به‌منظور عقب‌نشینی هماهنگ کنند، و لوازم و اسباب گرانبها را با خود ببرند. ازآنجا که دسترسی به‌خانه‌ها وباغها و معابر باریك‌اطراف شیراز دشواربود، نادر تصمیم گرفت که‌کاری را بیهوده به‌تصادف واگذار نکند، زیرا معلوم‌بود که احساسات مغرورانهٔ افغانها جریحه‌دار شده است [وآنان جداً از

Marfat.com

خود دفاع خواهند کرد] .

افغانها تصمیم گرفته‌بودند ازمعبری واقع درشمال کوههای شیراز دفاع کنند. برای این منظور ، سربازان را به‌دسته‌های مختلف تقسیم کردند و چند بار به‌ایرانیها حمله بردند ؛ ولی چون دریافتند که با این عمل نمی‌توانند جلو پیشرفت منظم آنها را بگیرند ، به‌شیراز گریختند . اشرف ، که در این هنگام بکلی پریشان و مستأصل شده بود ، دو تن از افسران عالیرتبهٔ خود را نزد طهماسبقلی خان فرستاد و پیغام داد که حاضر است شاهزاده خانمها راآزاد و اشیای گرانبهای متعلق به خزانهٔ سلطنتی را تسلیم کند ، به‌شرط آنکه اجازه یابد با سربازان و خانواده‌ها و سلاحها و بار و بنهٔ خود از ایران بیرون برود.

طهماسبقلی‌خان پاسخ داد که با این پیشنهادها موافق نیست ؛ و برعکس اگر اشرف را تسلیم نکنند ، تمام افغانها را ازدم شمشیر خواهد گذرانید . سپس این دو افسر گفتند که اگر خان به‌آنها اجازهٔ بازگشت دهد ، اشرف را تسلیم خواهند کرد . نادر به این پیشنهاد جواب قطعی نداد ، ولی آنها راآزاد گذاشت که بازگردند .

در این ضمن اشرف ، که می‌دانست در صورت‌اسیر شدن به‌دست ایرانیها، گرفتار مرگی وحشت‌انگیز خواهد شد ، شبانه به‌حرکت درآمد ، و پیش از آنکه طهماسبقلی خان از این عمل آگاه گردد، مسافتی از او دور شد . می‌توان حدس زد که طهماسبقلی‌خان اگر چه از باز نیافتن جواهرات سلطنتی متأثر بود ، ولی در موردآزاد کردن شاهزاده‌خانمها زیاد نگرانی نداشت . افغانها ، برای تسهیل وسایل فرار خود ، به‌دسته‌های متعدد تقسیم شدند ، و بنابراین ، جلوگیری از فرارآنها دشوار شد . طهماسبقلی خان همانگونه که سربازانش می‌پنداشتند از این قضیه ناراحت نبود ، زیرااز طرز رفتار او چنین برمی‌آمد

Marfat.com

که قلباً متعلق به‌قوم تاتار[کذا]است و بیشتر مایل‌است که‌به‌آن‌قوم‌تا به‌ایرانیها کمك کند. بدین ترتیب، می‌توانیم رفتار او را در این مورد که ظاهراً مغایر با نبوغش بود توجیه کنیم. در هرحال، به‌مجرد ورود به شیراز، چندتن از افغانهای مقیم آن شهر را به‌قتل رسانید، و آنها را که نام و نشانی داشتند با خبر پیروزی خود به‌اصفهان فرستاد.

اگرچه اشرف مخفیانه و ناگهانی گریخته بود، ولی دسته‌هایی که طهماسبقلی‌خان به‌دنبال افغانها فرستاده بود به عده‌ای از آنها رسیدند، و در زد و خوردی که روی داد ایرانیها مجبور به‌فرار شدند. تصوّر دشواریهای که اشرف باآنها روبرو بود آسان نیست، زیرا در نتیجهٔ ثروتی که با خود داشت وضعش وخیمتر می‌شد. گذشته از این، به‌علت سرمای زمستان احتیاج شدیدی به‌آذوقه داشت، و کشاورزان نیز از هر سو به او حمله می کردند، تا آنکه عاقبت مجبور شد بار و بنهٔ خود را ترك کند وسپس تمام زنان و کودکان ایرانی را که به‌اسارت می‌برد، در میان راه بگذارد. بعضی از افغانها، در نتیجهٔ خشم و غیرت شدید، زنان خود را کشتند، تا از افتادن آنها به‌دست ایرانیها جلوگیری کنند.

در این وضع، افغانها نمی‌توانستند به دور هم گرد آیند، وپراکندگی آنها نیز به اسیران فرصت می‌داد که از دست آنها بگریزند. عمه و خواهر شاه طهماسب جزء این عده بودند. این شاهزاده خانمها، به محض ورود به‌شیراز، با کمال احترام به اصفهان برده شدند و عمهٔ شاه طهماسب به عقد ازدواج طهماسبقلی خان درآمد. از آنجا که گرسنگی و تشنگی و سرما و خستگی و حملات مداوم دشمنان باعث پراکندگی‌افغانها شده بود، اشرف بیش از دویست تن با خود همراه نداشت؛ و در این هنگام بود که مورد حملهٔ

Marfat.com

عده‌ای از بلوچها واقع شد ، و پس از دفاع دلیرانه‌ای ، به اتفاق همراهـانش به‌قتل رسید .

بدین ترتیب دورهٔ تسلط افغانها به‌پایان رسید،ولی مصائب ایرانیها هنوز تمام نشده بود . مرگ اشرف فقط مقدمهٔ بدبختیهایی بود که نـادر ، یعنی آن عذاب آسمانی ، برای آن کشور بدبخت فراهم آورد . ضعف سلطنت شاه سلطان حسین نخستین علت ظاهری بود کـه این ملت بدبخت را به یك سلسله مظـالم دیگر که کمتر از بیدادگریهای افغانها نبود گرفتار ساخت .

طهماسبقلی‌خان در حدود دو ماه در شیراز اقامت کرد و سربـازان خود را به‌استراحت واداشت ، و چون اوایل بهار فرا رسید ، به‌جانب همدان رهسپار شد . ترکان عمانی از نام او چنان وحشت کرده بودند کـه می‌ترسیدند وی در نتیجهٔ دلیری و تجربهٔ خود ایالاتی را که به‌تصرف ترکیه در آمده بود از این کشور پس بگیرد . اگر چه ترکها از نادر وحشت می کردند ، ولی درباریان اصفهان از رفتار او ناراحت بودند . تفوقی که نادر در نتیجهٔ تسلط برارتش بـه دست آورده بود باعث شده بود که وی به‌صورت مرد مقتدری درآید .

شاه طهماسب ، پس از آنکه به اوضاع حکومت خود سر وصورتی بخشید، سفیری به‌دربار عثمانی فرستاد، تا سلطان را از روی کارآمدن مجدد حکـومت خود آگاه سازد . در ضمن، علاقهٔ خود را به‌ایجاد روابط حسنه با ترکیه ابراز داشت ؛ ولی ایالات سابق ایران، و اسیران جنگی را مطالبه کرد . هنوز سفیر مذکور کار خود را آغاز نکرده بود که خبر تصرف همدان توسط ایرانیها به قسطنطنیه رسید . دولت تـرکیـه از شنیدن این خبـر خشمگین شد و مذاکرات را قطع کرد ؛ و سفیر اگرچه اظهار داشت که آن خبر بی‌اساس است و آن مخاصمات برخلاف میل شاه طهماسب و تـوسط جمعی شورشی آغـاز شده

Marfat.com

است ، ولی‌ترکها بیدرنگ تصمیم گرفتند باایران وارد جنگ شوند ، وجنگ با این کشور را به شدت ادامه دهند .

در این ضمن ، طهماسبقلی‌خان ، در نتیجهٔ رفتار مستبدانهٔ خود و سوءِ استفاده ازقدرت خویش ، وضعی پیش آورده بود که متناسب با اوضاع زمان صلح ودر واقع با مقام فرماندهی او نبود . وی عبدالله پاشا را شکست داده و همدان را گرفته وترکهارا تاکرمانشاه تعقیب کرده وپس از گذاشتن پادگانی در این نقاط به سوی تبریز واردبیل عازم شده بود . به کوپرولو پاشا از طرف باب عالی امرشده‌بود که ازاین دوشهر باچهل‌هزار مرد جنگی دفاع کند ، ولی طهماسبقلی‌خان‌براو پیشدستی کردوآنهارا به‌تصرف درآورد . ترکها ، که‌بدین ترتیب از پیشرفت ایرانیها به وحشت افتاده بودند ، خواهان متارکهٔ جنگ شدند ؛ وچون ابدالیهای هرات شورش کرده وقشون عظیمی فراهم‌آورده‌بودند، طهماسبقلی‌خان پیشنهاد ترکهارا به‌آسانی پذیرفت ، وسپس با عدهٔ زیادی از سربازان خود ، پس از پیمودن راهی دراز وپرمشقت ، به حرکت درآمد و ابدالیهارا طبق نقشهٔ قبلی در اسفراین شکست داد .آنگاه هرات را درمحاصره گرفت ، واین شهر چون خودرا آماده برای محاصره شدن نکرده‌بود، مجبور به تسلیم شد . طهماسبقلی‌خان حاکم و تمام اشخاص عمده‌ای را که در شورش دست داشتند از دم تیغ گذرانید ؛ وپس از گذاشتن پادگانی از خود درهرات ، به سوی مشهد عزیمت کرد .

ازآنجا که ترکها از غیبت طهماسبقلی‌خان استفاده کرده و خودراآمادهٔ جنگ ساخته بودند ، شاه طهماسب به این نتیجه رسید که صلح‌با دولت‌عثمانی دیری نخواهد پائید . بنابراین ، در ماه اکتبر ۱۷۳۰ ، بابیست هزارمردجنگی، از اصفهان حرکت کرد و به سوی تبریز پیش رفت ، ودر آنجا به بقیهٔ قوای

Marfat.com

نادر پیوست . ازاین شهر نیز به‌سوی ارمنستان به راه افتاد ، و پس از گذشتن از روی کوهها در وسط زمستان و بااز دست‌دادن عدهٔ زیادی سرباز ، دراواخر فوریهٔ ۱۷۳۱ به‌ایروان رسید .

علی پاشا ، سرعسکر آن ایالت ، سعی کرده بود که نه تنها خودرا برای محاصره آماده کند، بلکه درصورت امکان به ایرانیها حمله برد.بنابراین ، به شش هزار تن از سربازان خود دستور داد که به منظور حمله به ایرانیها از پاسگاه خود خارج شوند ، ولی ، به محض آنکه مواجه باانخستین شلیك توپ ایرانیها گردند ، عقب نشینی کنند . این فرمان چنان به خوبی اجرا شد که ایرانیها، به تصور غلبهٔ بردشمن ، ثر کهارا تعقیب کردند ودر دام افتادند ،زیرا تر کها که توپهای‌خودرا در محلی مخفی کرده بودند ناگهان آنهارا زیرشلیك گرفتند و جمعی کثیر ازآنان را به خاك هلاك افکندند . علی پاشا در همان زمان از لشکر گاه خود خارج شد و به‌جناح ایرانیها حمله برد ، به طوری که جنگ خونینی برپا گردید . با وجود این ، ایرانیها بر تر کها غلبه کردند ، و آنها را به سنگرهایشان عقب راندند . سپس شاه قلعه را در محاصره گرفت ؛ ولی چون تر کهاآن ناحیه را بکلی ویران کرده بودند ، قشون ایران ازحیث آذوقه در مضیقه افتاد و مجبور شد دست ازمحاصره بردارد وبه‌تبریزباز گردد.

علی پاشا آنهارا تعقیب کرد و به زودی به قوای‌کوپرولوپاشا پیوست ؛ و چون این اتحاد موجب تقویت دوقشون شد ، ایرانیها درجنگی که در نزدیکی شهر اسدآباد روی داد شکست‌خوردند و به‌حدود رودخانهٔ زنگی[1] عقب‌نشستند . عده‌ای از آنها در آب غرق وعدهٔ زیادی دستگیر شدند . در میان آنها صفی - قلی‌خان ، سردارکاردانی که سابقاً وزیر اعظم یا اعتمادالدولهٔ شاه سلطان‌حسین

۱ــ این رودخانه در نزدیکی اسدآباد به‌رود ارس می‌پیوندد .

Marfat.com

بود، گرفتار شد . این شخص به شجاعت وهوشیاری مشهور بود و دراین وقت در حدود شصت سال داشت . هنگامی که او را به‌قسطنطنیه آوردند وسلطان از او پرسید که چرا درمحاصرهٔ اخیر تبریز بـاعث قتل مُلاّی بزرگ و خانوادهٔ او شده است ، وی گستاخانه پاسخ داد : «هم در ایران وهم‌در ترکیه اشخاص‌پست یافت می‌شوند ؛ و وقتی محلی در نتیجهٔ حمله سقوط می کند ، فـرمانده قشون نمی‌تواند جلوی هرج و مرج را بگیرد . »سلطان عثمانی سپس فرمان داد کـه برتن او جامهٔ فاخر بپوشند ودستهای اورا از پشت به‌هم ببندند واورا به محلی نزدیك حرمسرا ببرند . در اینجا سلطان از مشاهدهٔ گردن زدن او حس انتقام خود را ارضاء کرد.معلوم‌نیست‌علت‌این‌رفتار دربارعثمانی‌بااین‌افسر دلیرچه‌بود . در این ضمن ، ترکها بـانمایندگان ایرانی به بدی رفتار کرده وحتی دارایـی آنها را به تاراج برده بودند و پیدا بود که ترکها تصمیم دارند بـا دشمن کنار نیایند و نواحی مرزی ایران را باآتش و شمشیر ویران کنند .

شاه طهماسب ، پیش از شکست یافتن در نزدیکی اسدآباد، تصمیم گرفته بود که دست ازتبریز بردارد وبه‌فکر نجات‌همدان باشد ، زیرا این شهر نزدیك بود مورد حملهٔ ترکها قرار گیرد . قشون ایران که دراین هنگام تعداد آن‌از پنجاه هزار به‌سی هزار نفرتقلیل یافته بود در سپتامبر۱۷۳۱ به دشتهای همدان رسید. وقتی که‌این عده به پادگان‌شهرملحق شدند ، جنگ‌سختی‌میان دوقشون درگرفت ، ودر نتیجه ترکها بار دیگر پیروز شدنـد . شاه طهماسب بـا قوای راکندهٔخود به‌قزوین بازگشت ، و همدان دوباره به دست ترکها افتاد .بدین ترتیب ، قشون عثمانی در این سال آنچه را که سال گذشته از دست داده بـود باز یافت .

در این مبارزات ، اوضاع داخلی ترکیهٔ عثمانی در نتیجهٔ انقلابات‌داخلی

Marfat.com

تغییر یافت . ترکها که می‌ترسیدند ایالات دیگری را از دست بدهند ، و سرزمینهای جدیدی نیز به‌تصرف در نیاورند، مایل به‌انعقاد صلح شدند. احمدپاشا، فرمانروای بغداد ، دراثرپیروزی ایرانیها در سال گذشته ، فرمان یافته بود که با آنها صلح کند . ابراهیم پاشا ، وزیر اعظم که خودرا مورد تنفر مردم می‌دانست بیم داشت که اگر ایرانیها ایالات سابق را که در نتیجهٔ حملهٔ افغانها ازدست داده بودند باز ستانند ، موقعیت او متزلزل‌شود .

در پایان ماه سپتامبر سال گذشته (۱۷۳۰) انقلاب عظیمی در قسطنطنیه روی داد که چون دارای نتایج مهمی‌بود، بی‌مناسبت نخواهد بود که در اینجا شرح مختصری دربارهٔ آن داده شود .

Marfat.com

فصل هفتم

شرح انقلاب در ترکیهٔ عثمانی ـ قتل وزیراعظم وچندتن ازبزرگان ـ خلع سلطان احمد سوم ـ جلوس محمد برتخت سلطنت ـ ماجراهای شگفت‌انگیز پاترونا خلیل ، رهبرشورشیان .

گاهی مشیّت الهی بر آن قرار می گیرد که به‌دست اشخاص فرومایه بزرگترین مقاصد عملی شود. پاترونا خلیل،ازاهالی آلبانی ، که سربازی‌عادی بیش‌نبود ودراین‌وقت«ینی‌چری»ساده‌ای‌به‌شمار می‌رفت ، به‌علت بی کفایتی‌دولت و حرص وطمع ابراهیم پاشا ، وزیر اعظم ، باعث خلع‌سلطان احمد سوم شد .

پاترونا در ۲۸ سپتامبر ۱۷۳۰ در رأس عده‌ای از اشخاص بی‌سر و سامان ظاهر شد . این اشخاص قرار گذاشتند که به سه دسته تقسیم‌شوند و از راههای مختلف خودرا به اتمیدان[1] ،محل تجمع خود ، برسانند . پس از آنکه این قرار گذاشته شد ، پاترونا در حالی که پرچم کوچکی در دست داشت به حرکت در آمد ،وهمراهانش شمشیربه‌دست فریادبرآوردند که‌تمام دکانداران‌وصنعتگران باید دکانهای خودرا ببندند ، و هرمسلمان واقعی باید به دنبال پرچم آنها به اتمیدان بشتابد ، تادر آنجا همگی قیام خودرا علیه دولت اعلام دارند . دودستهٔ

۱ـ محلی درخارج ازشهر.

Marfat.com

دیگر نیزچنین کردند،به‌طوری که درشهرانقلاب برپا شد ، ودکاندارهادکانهای خودرا بستند . کسانی که به‌آنها ملحق نشدند خودرا در خـانه پنهان کردند . سلطان و وزیراعظم دراین هنگام درقصرهای ییلاقی‌خود در اسکودار بودند ، و رئیس افندی[1] نیز در خانهٔ ییلاقی خود دز یکی از ترعه‌هایی که به دریای سیاه منتهی می‌شد به سرمی‌برد . این وزیر کـه شخص تن‌پروری بود به شرحی کـه راجع به‌شورشیان نوشته بودند اعتنایی نکرد ، به طوری که دیگر کسانی جز رئیس ینی‌چریهـا ورئیس تشریفات وزیراعظم نمی‌توانستندبرای سر کوبی آن عده تصمیم بگیرند. شخص اخیر که ازخطر می‌ترسید کناره گرفت ، ولی‌رئیس ینی‌چریها به اتفاق نگهبانان قصر خود عازم پراکنده کردن شورشیان شد ؛ و عجب آنکه دیدنگهبانان خوداو نیزبه مخالفان پیوسته‌اند وبه‌جای آنکه‌حاضر به اقدام علیه مسببان شورش باشند ، از اوشکایت می کنند که چرا به‌اتفاق‌آنها علیه وزیر اعظم قیام نمی کنند .

دراین موقع که وی نمی‌دانست چه‌راهی در پیش گیرد ، خبر یافت کـه عده‌ای ازشورشیان برای غارت کردن قصر او حرکت کرده‌اند ، و ناچار برای حفظ جان خود ازآنجا کناره گرفت . شورشیان هرلحظه زیادتر می‌شدند ، و کسانی راکه حاضر به‌همکاری آنها نبودند تهدید به‌قتل می کردند ، ودر واقع عـده‌ای ازمردم بیچاره راکـه نخواستند درآن قیام مـأیوسانه شرکت کنند، کشتند . سپس درهای زندانها را شکستند وغلامان وبدکاران را همدست خود کردند . به‌همان نسبت که تعداد آنها زیادتر می‌شد ، جمعی هم در اثر ترس و وحشت به آنهـا ملحق می‌شدند . بـدین ترتیب ، پیش از آنکه وزیر اعظم اطلاع دقیقی به‌دست‌آورد ، آتش انقلاب‌بالا گرفت . درساعت چهار بعدازظهر،

۱ــ وزیر کشور .

Marfat.com

مفتی وقائم‌خان[1] ورئیس‌تشریفات وچندتن از بزرگان به‌حضور او آمدند تااورا ازشدت شورش آگاه کنند ، وبی‌درنگ شورایی تشکیل دادند که بدون اخذ تصمیمی تاشب‌ادامه یافت ؛ ولی‌اعضای آن تصمیم گرفتند که شورای دیگری‌در قصر سلطان‌تشکیل دهند . دراین‌محل قرارشد که درباریان به‌قسطنطنیه‌حرکت کنند . آنها نیز سوارقایقی شدند ؛ وبه محض آنکه‌بدین شهررسیدند ، وزیر-اعظم با سایر وزیران مشغول‌مشاوره شد ، تا تدبیری‌برای‌جلوگیری‌از وخامت وضعی که مهارت و قدرت‌آنها از اصلاح‌آن عاجز بود بیندیشند . اما به این نتیجه رسیدند که مؤثرترین وسیله توسل به‌قوهٔ قهریه است ؛ و بنابراین‌تصمیم به‌جمع‌آوری قشون گرفتند . در واقع این تصمیم تنها راه عاقلانه بود ، ولی سلطان ، پس از وقوف برآن ، حاضر نشد به چنین‌کار مأیوسانه‌ای دست بزند.

به محض‌آنکه صبح فرا رسید ، وزیر اعظم یکی از رؤسای نگهبانان حرمسرای خود را به اتمیدان فرستاد تا به‌شورشیان به‌نام سلطان امر دهد که پراکنده‌شوند ، ونیز به‌آنها بگوید که‌اگرفوراً اطاعت‌نکنند ، سلطان متوسل به اسلحهٔ‌آتشین خواهد شد ، ولی این عده با بی‌اعتنایی پاسخ دادند که مقصود ازتجمع‌آنها به‌خاطرشرافت و سعادت مملکت بوده است و تا زمانی که سلطان ازآنها رفع شکایت نکند ، اسلحهٔ خود را برزمین نخواهند گذاشت .

سلطان، که از چنین پاسخ گستاخانه‌ای سخت عصبانی شده بود، خشم خود را با ملامت کردن وزیر اعظم ابراهیم پاشا، فرونشاند و او را مقصر دانست.

وزیر نیز تقصیر را به گردن معاون خود انداخت ، و در حضور سلطان او را شدیداً ملامت کرد . سپس رو به سلطان کرده گفت : « اجازه نفرمائید که چنین شخص پست و فرومایه‌ای زنده بماند . » سلطان ، که از طرز تهمت‌زدن

۱ــ معاون وزیراعظم که در عین‌حال حاکم قسطنطنیه بود .

Marfat.com

وزیر به معاون در شگفتی افتاده بود ، بی‌درنگ فرمان دستگیری معاون را صادر کرد؛ وسپس قیافه‌ای عادی به‌خود گرفته با وزیر درمورد اوضاع به گفتگو پرداخت . ابراهیم‌پاشا که مردی با کفایت ولی بی‌وجدان بود ، دریافت که توصیهٔ سلطان غیر عملی است ؛ و بنابراین ، بی‌آنکه سر او را با نقشه‌های بیهوده گرم کند ، توسل به قوهٔ قهریه را تنها راه رفع شورش دانست و گفت : « در این بحران فقط دو راه وجود دارد : یا سلطان رهبری نگهبانان خود را به عهده بگیرند و به‌شورشیان بتازند ، و یا اینکه به بنده اجازهٔ چنین کاری را بدهند . به‌جرأت می‌توانم بگویم که‌چون موردتوجه سربازان هستم، به‌محض آنکه ظاهر شوم ، عدهٔ زیادی به دورم گرد خواهندآمد . »

سلطان جبان‌هیچیك ازاین دوپیشنهاد را نپسندید ، ولی بیهوده سعی کرد از این حق که سلطان مردم است استفاده کند . بنابراین ، بی‌درنگ فرمان‌داد که پرچم اسلام را در کنار دروازه‌های حرمسرا به اهتزاز درآورند ، و ازفراز برج وباروهااعلام کنند که هر کس حاضر به دفع شورشیان‌باشد، مبلغ سی‌درهم دریافت خواهد داشت و مواجب بیشتری خواهد گرفت ؛ ولی چون دریافت که این وعده‌های شیرین نتیجه‌ای ندارد ، فرمان داد که نگهبانان حرمسرا گرد آیند . اما این دستور نیزقابل اجرا نبود ، زیرا کسانی که قادر به حمل‌اسلحه بودند خود را پنهان کرده بودند و نمی‌خواستند از وزیری که مدتها مورد تنفر آنها بود حمایت کنند . سپس سلطان متوسل به‌ملوانان شد ؛ اما پیش ازآنکه گروهی از این عده گردآیند ، پاترونا خلیل در رأس گروهی از شورشیان به قورخانه حمله برد ورئیس نگهبانان آنجا را مجبور به‌فرار کرد ، و به‌ملوانان گفت که اگر از دربار طرفداری کنند ، وی به‌آنها امان نخواهد داد ، و خانه‌های آنها را به‌اضافهٔ کشتیها و قایقهای سلطان طعمهٔ حریق خواهد

Marfat.com

ساخت . وی بدین وسیله‌توانست عدهٔ زیادی را که به‌منظور ورود به‌قشون، پول گرفته بودند پرا کنده سازد ، ودیگران را از پیوستن به‌آنها باز دارد . دراین ضمن ، تمام بد کاران و غلامان ترك و تمام مجرمان به او ملحق شدند .

عاقبت سلطان نماینده‌ای به نزد شورشیان فرستاد تا از هدف آنهـا آگاه شود . شورشیان در پاسخ گفتند که می‌خواهند مفتی و وزیر اعظم و معاون او مصطفی پاشا ومحمد، رئیس تشریفات وزیر ، را دستگیر کنند . اما گفتند که‌از سلطنت سلطان رضایت دارند و سعادت او را آرزو می کنند .

سلطان ، پس ازدریافت این پاسخ ، بی‌درنگ دو شخص اخیر را دستگیر کرد ، و به شورشیان پیغـام فرستاد که‌آنهـا را به‌قتل خواهـد رساند ، ولـی شورشیان‌باید در ازای موافقت او به‌تبعید مفتی و وزیر راضی شوند .شورشیان نیز موافقت کردند که دست از جان مفتی بردارند ، ولی حاضر نشدند که‌وزیر را به‌حال خود بگذارند ، تا جایی که سلطان دریـافت کـه سلامت او در نتیجهٔ امتناعش به خطر خواهد افتاد .

در این ضمن ، پاترونا مانند فرمانده‌قشون، با وقار تمام رفتار کرده و از همراهان خود قول گرفته بود که به‌هیچگونه شرارت دست نـزنند ؛ و بـرای آنکه انضباط بهتر رعایت شود ، چند تن از سربازان را که مـرتکب دزدی و شرارت شده‌بودند باموافقت عده‌ای ازسرداران شورشی به‌قتل‌رسانید ، به‌طوری که‌آذوقهٔ شهر طبق معمول تأمین گردید . ینی‌چریها که‌از مدتها قبل از اوضاع نـاراضی بودند ، در این وقت به‌شورشیـان در اتمیدان ملحق شدند و در آنجـا اردوگاهی منظم برپا کردند . این عمل باعث تشویش و اضطراب درباریان شد ، و با وجود این ، سلطان برای حفظ جان وزیر یك بار دیگر کوشید . این‌دفعه شورشیان در جواب گفتند که بخشیدن جان مفتی کـافی بوده است ، لذا وزیر-

Marfat.com

اعظم و سایر اشخاصی که نام‌بردیم محکوم به قتل ودر روز سی‌ام سپتامبر ۱۷۳۰ به محلی در حرمسرا که مجرمان سیاسی درآنجا به‌قتل می‌رسند برده شدند . نزدیکی‌مرگ چنان باعث وحشت‌رئیس تشریفات شد که پیش‌ازآنکه زیردست جلاد بنشیند ، جان به‌جان‌آفرین تسلیم کرد ؛ ولی معاون وزیر نماز گزارد ، و همانگونه که در این نوع موارد مهم معمول است باآرامش خاطر از درگاه خداوند طلب‌آمرزش کرد . وزیر نیز استقامت وخونسردی کمتری نشان نداد، ولی نه‌نماز خواند، نه‌طلب‌آمرزش کرد ، فقط گفت که‌چون مرگ‌نزدیك است به خود زحمت چنین کارهایی را نمی‌دهد .

از ثروت عظیمی که وزیر در طی مدت دوازده سال وزارت خود اندوخته بود می‌توان به بی‌عدالتی او پی برد . یکی از محرمان حرمسرای او در این هنگام اعلام داشت که ذخائر او در سردابی در زیر کبوترخانه‌ای که بوسیلهٔ وزیر در حرمسرا ساخته شده، نهفته است . از این محل تعداد چهار صندوق آهنین بیرون‌آوردند که سه‌تای‌آنها شامل هجده کیسهٔ چرمی دراز و هریك محتوی شصت هزار سکه بود ، و در صندوق چهارم مقدار زیادی جواهرات گرانبها یافتند . رئیس حرمسرای ابراهیم که از اسرار او خبر داشت اعتراف کرد که قسمت عمدهٔ این ذخایر در نتیجهٔ بی‌عدالتیهای وزیر به دست آمده و خود او اغلب در پنهانی در این صندوقها پول می‌ریخته است .

صبح روز بعد اجساد این سه شخص معروف ، بدون هیچگونه تشریفات و مراسمی ، و تقریباً برهنه ، بوسیلهٔ گاری به اتمیدان حمل شد . عده‌ای از اوباش نیز در دنبال گاری به راه افتادند و به جسدها اهانت می کردند وباصدای بلند می گفتند که روزی تمام دشمنان دین و ملت به‌همان سرنوشت گرفتار خواهند شد .

Marfat.com

هنگامی که جسدها را به‌اردوگاه آوردند ، شورشیـان اعتراض کرده و گفتند که چرا سلطان آن خائنان را طبق قول خـود زنده به‌دست آنها نسپرده است. ازطرف دیگر، گفته‌می‌شد که سلاطین عثمانی هرگز وزیران خود رازنده به‌دست دشمنان نسپرده‌اند ، وشورشیان باید به‌اظهار لطف عظیم سلطان در این مورد قانع باشند .

شورشیان ، پس از آنکه کار رابدینجا رساندند ، ازبادهٔ پیروزی سرمست شدند، وبی‌باکانه گفتند که‌سلطان‌احمدسوم را خلع خواهند کرد وبرادرزاده‌اش محمد را برتخت خواهند نشاند . همچنین اظهار داشتند که احمد سلطانی ظالم است و تمام کسانی را که در سال۱۷۰۳ باعث خلع برادرش مصطفی ثانی شدند به قتل رسانده است ؛ وبنابراین ، اگر وی دوباره قدرت‌را به‌دست‌آورد، آنهارا که بـاعث قتل ابراهیم شده‌اند زنده نخواهد گذاشت ؛ از این رو ، اگر محمد را که بیست و هفت سال درزندان گذرانده است به‌سلطنت بردارند ، این شخص از خدمات‌آنها قدردانی خواهد کرد . در حقیقت احمد جز اظهـار لطف نسبت به وزیر خطایی دیگر مرتکب نشده بود ، و بنابراین تا حدی دشوار به‌نظر می‌رسید که‌علت موجهی برای شورش در این مورد بیـابند . مـع‌الوصف ادعـا کردند که جسد ابراهیم پاشای وزیر در میان مقتولان نیست ؛ و پس از آنکه جسد معاون و رئیس تشریفات را به درخت‌آویختند ، جسد سوم را که در واقع جسد ابراهیم پاشا بود به‌دُم اسب بستند و آن را تا کنار حرمسرا کشاندند .

در این محل شورشیان با کمال گستاخی فریاد برآوردند که وزیرحقیقی وتمام دست‌پرورد گـان او و رئیس افندی بـاید به دست آنها سپرده شوند ؛ و همچنین گفتند که اعتمادی بـه‌قول احمد ندارند ، زیرا وی بـر خلاف قوانین همچنان ازآدم پستی که حرص و طمعش مملکت را بـه پریشانی کشانده است

Marfat.com

طرفداری می کند وبنابراین شایستهٔ مقام سلطنت نیست ؛ ودر همان حال محمد را به‌سلطنت برداشتند . احمدا گرچه بسیار کوشید که آنهارا آرام کند ،وقول داد همه‌نوع پاداش به‌آنها بدهد وهر که را می‌خواهند به‌دست آنها بسپارد ، ولی شورشیان درتصمیم خود مبنی‌بر خلع او پافشاری کردند ، وپس ازبازگشت به اتمیدان جسد ابراهیم را میان راه‌درنزدیکی چشمه‌ای‌افکندند که این‌وزیر در کنار آن دوسال پیش‌ساختمان مجللی برای زیبایی شهر واستفادهٔ مردم برپا کرده بود .

شورشیان پس ازآنکه‌کار را بدینجا رساندند در جستجوی سیاستمداران ماهر وبا تجربه‌ای برآمدند که به راهنمایی آنهاکار خودرا به پایان برسانند. اسپری‌زاده ، از پیش نمازهای سلطان ، اگرچه بارها از انعام او بهره‌مند شده بود ، ولی از راه ناسپاسی اورا رها کرد وبه توطئه کنندگان پیوست . این مرد که تاآنوقت حس‌جاه طلبی خودرا درزیر جبهٔ‌تقوی و ریاضت پنهان کرده بود، در نهانی‌مشاور عمدهٔ آنها شد ودر اول اکتبر ۱۷۳۰ به حرمسرای سلطان‌درآمد و درآنجا مشاهده کرد که وزیران سر به گریبان تعجب فروبرده‌اند ونمی‌دانند آن شورش به کجا خواهد انجامید . به محض ورود این پیش‌نماز خائن ، وزیران‌با بی‌صبری ازاو پرسیدند که درشهرچه می گذرد؛او نیز مانند کسی که بی‌نهایت متأثرومتألم باشد ، پاسخ‌داد : «شورشیان‌به هیچ‌وجه حاضر نیستند که احمد را به‌عنوان سلطان بشناسند . تمام مساعی من به‌نفع سلطان در نتیجهٔ شدت خصومت آنها عقیم مانده است . باید ازاین فکرباطل که شورشیان‌را از تصمیم خود بازداریم منصرف بشویم .»

پس ازاین کلمات ، تمام وزیران برجای خود خشك شدند وقادر به‌ادای یك کلمه‌نیز نبودند.اسپری‌زادهٔ‌خائن ، چون دریافت که کسی قادر نیست‌سلطان

Marfat.com

را ازاین خبر آگاه سازد ، خود به‌حضور او رفت ؛ و چون به خدمت او رسید ، احمدپرسید : «آیاشورشیها هنوز در اتمیدان هستند ؟ چراپی‌کار خودنمی‌روند؟ من بیش ازآنچه باید به‌آنها لطف ومرحمت کرده‌ام و حاضر شده‌ام کسانی را که ازدست آنها شکایت داشته‌اند به مجازات برسانم و به‌آنها وعدهٔ پاداشهای کلان داده‌ام . دیگر ازمن چه می‌خواهند؟ اسپری‌زاده باگستاخی، ولی به آرامی پاسخ داد : «سلطنت تو به آخر رسیده است . اتباع شورشی تو دیگر حاضر به‌اطاعت از اوامرتو نیستند . »احمد هراسان ازجای‌برخاست وپرسید : «چرا در دادن این اطلاعات به‌من تأخیر کردی ؟»آنگاه بیدرنگ به‌طرف محل اقامت محمد برادر زادهٔ خود شتافت ودست اورا گرفت و به سوی تخت برد و اورا برآن‌نشاند ونخستین کسی بود که وی‌را سلطان خطاب کرد وضمن مطالب محبت‌آمیزی به او گفت : «به‌خاطر داشته باشید که پدر شما مقام سلطنت را به سبب توجه کور کورانه‌ای که به مفتی خود فیض‌الله افندی داشت ازدست داد ، ومن آن را به‌علت اعتماد فراوان به وزیرم ابراهیم پاشا از دست دادم . ازما یاد بگیرید ، وبدون احتیاط کافی به وزیران‌خودتان اعتماد نکنید . اگرخودم به این نصایح توجه کرده بودم ، وزیرانم را آنقدر برسر کار نمی گذاشتم ، یا غفلت نمی کردم که گزارشهای مکرّر و مرتبی در بارهٔ وضع مملکت از آنها بخواهم . شاید در این صورت می‌توانستم سلطنتم‌را به همان ترتیب افتخارآمیز که شروع کردم به آخر برسانم . خدا حافظ ، امیدوارم که سلطنت شما بیشتر قرین خوشبختی باشد . فقطامیدوارم که به‌من وفرزندانم رحم کنید، ومن آنها را به‌شما می‌سپارم .»آنگاه احمد تیره‌بخت بی‌درنگ به‌محلی رفت که برادر زاده‌اش ازآنجا بیرون‌آمده بود .

پس ازآنکه تشریفات تاجگذاری با شکوه وجلال معمول به‌پایان رسید

Marfat.com

و مراسم واحترامات لازم به‌جا آمد ، سلطان جدید از راه کنجکاوی به فکر دیدن پاترونا خلیل که باعث رسیدن او به‌سلطنت شده بـود افتاد . این مرد در جامهٔ یك سرباز ساده وبـا پای برهنه به‌حضور او رفت ، وبا قیافه‌ای گستاخانه به تخت سلطان نزدیك شد ودست اورا بوسید . دراین وقت سلطان به او گفت : «ازمن چیزی بخواه ؛ تـو حق داری هرچـه می‌خواهی از من تقاضا کنی.» آن شخص نیرنگ‌باز شریر، دراین هنگام حرکت‌عالی وجوانمردانه‌ای کرد که با در نظر گرفتن اصل ونسب وزندگی گذشتهٔ او عجیب می‌نمود ، یعنی به سلطان گفت : «درحال حاضر به منتهای آرزوی خودم که عبارت ازنشاندن شما برتخت سلطنت‌عثمانی بود رسیده‌ام . امّا جزمرگ ننگ آوری درآینده انتظاردیگری ندارم .» سلطان گفت : «قسم می‌خورم که بـه توآسیبی نرسانم ، فقط بگو چـه پاداشی می‌توانم به تو بدهم ؛ قبل ازآنکه چیزیٔ ازمن بخواهی، آن را به تـو می‌بخشم». پاترونا درپاسخ اظهار داشت : « ازآنجا که الطاف سلطان را حـدی نیست تقاضا می کنم که تمام‌مالیاتهایی‌را که حکومتهای سابق بر رعیت‌بسته‌اند ببخشند».

این تقاضا به‌نظر خطرناك می‌آمد ، زیرا ظاهراً باعث ازدیاد محبوبیت او می‌شد ؛ وباوجود این ، سلطان بی‌درنگ آن را پذیرفت ، وفرمان داد که‌از جمع‌آوری این قبیل مالیاتها دست بردارند . دراین ضمن شورشیان ، گذشته‌از آنکه پراکنده‌نشدند، شروع به‌غارت اموال تبعید شدگانی کردند کـه ابواب خانه‌های آنها به‌مهر سلطان ممهور شده بود . طبیعی بود که سلطان جدید از این بی‌احترامی و همچنین از نقض قوانین به خشم آید ، ولی چون هنوز بر سریر سلطنت کاملاً مستقر نشده بود،اظهار تمایل کرد که شورشیان از اینگونه اقدامات دست بردارند ؛ وچون اورا برتخت نشانده‌اند ، قدرت واختیارمجازات

Marfat.com

کردن را نیز به او واگذارند، تا به طریقی که‌شایسته می‌داند عمل کند . این ملامتهای آرام ، اگرچه کاملاً منطقی بود ، ولی‌ظاهراً تأثیری در روحیهٔ پست‌و بی‌انضباط شورشیان نـداشت ، وبرعکس در تقاضای خـود مبنی برتسلیم رئیس افندی‌اصرار ورزیدند . وی اگرچه مانند سایر وزیران مرتکب تقصیری‌نشده بود ، امّا صلاح در آن دید که از کار کناره کند ودر گوشه‌ای پنهان شود ، ولی اگرهم حاضر می‌شد ، بعید به نظر می‌رسید که سلطان با تقاضای نامعقول آنها موافقت کند ، زیرا برآوردن آن‌تقاضا ممکن بود که باعث‌افزایش آشوب‌شود .

سپس شورشیان خانه‌های کسانی را که بیشتر مورد نفرتشان بود، گلولـه باران کردند . غارت اموال بزرگان وتصرف‌ثروت وزیر، پاترونا را قادر ساخت به تمام اطرافیان‌خود که درمیان آنها پیر و کودک‌نیز یافت‌می‌شدند،پول‌فراوانی بدهد ، وبدین ترتیب به محبوبیت خود بیفزاید . فرمانده ینی‌چریها اگرچه‌به وسیلهٔ شورشیان انتخاب شده بود ، ولی به فرمان سلطان درمقام خود باقی‌ماند. روزی آن شخص به پاترونا گفت که پول دادن به کسانی کـه شایستگی آن را ندارند، مخالف حکومت عادلانه‌ای است که به‌خـاطر آن مسلّح شده‌اند ، ولـی این‌فرمـانده تیره‌بخت به علت شوق وذوق خـالی از احتیاط خود فوراً درمحل قطعه قطعه گردید .

سلطان‌چون می‌دید تازمانی که پاترونا مسلّح است، صلح وآرامش‌برقرار نخواهدشد ، درصدد برآمد که حکومت‌یکی ازایالات ثروتمند را به اوتفویض کند یا پولی به اوبدهد تا اورا به کناره گیری وا دارد ؛ ولی پاترونا می‌دانست که سلامت او در مسلّح بودن است ؛ و باوجود این ، کسانی را که بدون اجازهٔ او مرتکب‌قتل وغارت می‌شدند مجازات‌می کرد . بزرگان کشور از ترس‌قدرتش به‌او کاملاً احترام می گذاشتند .

Marfat.com

پاترونا سرانجام چون به‌این نتیجه رسید که جان ومال مردم قسطنطنیه به سبب اقدامات شورشیان در امان نیست و دیگر کسی اورا بـه عنوان شخص میهن‌پرست بی‌غرضی نمی‌شناسد، صلاح در آن‌دید که‌رشوه قبول کند وتوصیه‌های خودرا بفروشد . همراهانش وقتی ازعمل او آگاه شدند،خشم وغضب خودرا بـا تلخی برزبان‌آوردند وبه‌او گفتند که‌خود او اصولی‌را که به‌خاطر آن‌مسلّح‌شده است نقض کرده است . اگرچه این‌قضیه واضح بود وباعث تضعیف مـوقعیت او می‌شد ، ولی باز خـود اظهار می‌داشت که امیال و احساساتش بـه نفع جامعه است .

از آنجا که شورشیان دست ازغارت و تبعید مردم بر نمی‌داشتند ، سلطان شورایی مرکب ازمفتی جدید و سایر بزرگان تشکیل‌داد . در نتیجهٔ این‌شورا، مفتی سلاح مذهبی خـودرا آمـاده کرد و فتوای خودرا تـوسط معاون داروغـهٔ قسطنطنیه به اردوگاه شورشیان در اتمیدان ارسال داشت . این مرد ، که‌آدمی بلهوس بود و از آغاز به‌طرفداری ازشورشیان قیام کرده بود ، در نظر آنهاقدر واعتباری داشت‌وچنان به خوبی رفتار کرد که‌عاقلترین‌افراد درمیان ینی‌چریها حاضرشدند به سرکار خـود بـروند وامر سلطان را بپذیرند . در همان حـال ، شورشیان را تهدید کردند که اگردست از اقدامات خود برندارند، پرچم‌اسلام بیهوده در اهتزاز نخواهد ماند ، زیرا در قسطنطنیه هزاران تن یافت می‌شوند که حاضرند خون‌خودرا دردفاع ازآن بریزند. ازاین‌رو شورشیان تسلیم‌شدند، تنها با این‌شروط که هیچیك ازآنها به قتل‌نرسد ، وسه پرچم دراختیار داشته باشند ، تابدان وسیله درصورت لزوم برای دفاع ازیکدیگر متحد شوند . این پیشنهاد گرچه عجیب‌به‌نظرمی‌آمد، ولی دربار عثمانی‌عجالتاً ازترس‌شورشهای بعدی‌آن‌را پذیرفت .

Marfat.com

بدین ترتیب ، چنین به‌نظر می‌آمد که آتش فتنه خـاموش شده است . اگرچه انتظار نمی‌رفت که ینی‌چریها پس‌از چهارده روز قتل‌وغارت حاضر بـه اطاعت از کسانی شوند که در منازل آنـان نوشیدن مسکرات وارتکاب فسق و فجور ممنوع بود ، ولی دربار عثمانی نمی‌خواست هیچیك از رؤسای شورشیان را به‌قتل برساند . درطی تمرّد این‌عدّه ، پاترونا خلیل وجوهی گردآورده بـود که باآن می‌توانست آبرومندانه زندگی کند ، ولی ، به‌عقیدهٔ خود او ، اهمیت او دراین‌بود که عامل عمدهٔ انقلاب شده است .

وی در این هنگام خانه‌ای درمجاورت پادگان ینی‌چریها اجاره کرد ؛ و در حدود چهـارصد نفرسرباز مسلّح را به حفاظت خود گماشت . این عده‌اوقات خودرا به فسق‌وفجور می گذراندند ، و در روز وشب مرتکب قتل می‌شدند ؛ و چون موقعیت‌خودرا مستحکم‌می‌دانستند ، از ملاقات باوزیراعظم باك نداشتند، وچنان رفتارمی کردند که گفتی او دست پروردهٔ آنهاست . ازاین‌لحاظ‌خواستار تبعید چندتن ازبزرگان و بر کناری عده‌ای دیگرشدند ؛ و در همان حال ، نام چند تن از اشخاص مورد نظر خود را ذکر کردند . درمورد اخیر پاترونا‌خلیل جسارت را بدانجا رسانید که گفت یك نفر قصاب یونانی به‌نام یانیکاکـه به او مقدار زیادی گوشت داده بود،باید به‌حکومت مولداوی[1] منصوب شود . مـراسم انتصاب این‌قصاب درحقیقت نیز به‌عمل آمد ؛ امّا او چون نتوانست وجوه‌لازم‌را در این موقع فراهم کند ، و دوست او پاترونا خلیل به‌نـامعقول بـودن رفتار خود واقف شده بود ، اورا ترك گفت ، وایـالات خیالی این یونـانی مغرور بـه صورت زندان درآمد .

این‌عمل وکارهای عجیب دیگر باعث شد که ینی‌چریها از طرفداری‌چنان

۱ــ دوایالت مولداوی و والاشی بعداً به‌صورت کشور رومانی فعلی درآمدند ــ م .

Marfat.com

شخص بی‌وجدانی شرمنده‌شوند. دراین هنگام، غرور پاترونا اندکی‌فرونشست، و حاضر شد به دیدن قاضی‌عسکر که مرد شریفی بود برود. این شخص او را با سردی تمام پذیرفت، ولی پاترونا با قیافه‌ای جدی به او گفت: «سرکار می‌دانید که خداوند حقیر را برای نجات دادن مردم از ظلم وستم وزیر سابق برانگیخت. شما که آدم‌عاقلی هستید ومی‌توانید ازاسرار قلبی مردم آگاه‌شوید، می‌دانید که مقاصد من خوب بوده است، ولی می‌بینم که بعضی ازبد خواهان عملیات مرا بد تفسیر می کنند ومی کوشند که آنهارا درنظر سلطان که عمرم‌را بارها به خاطر او به‌خطر انداخته‌ام جنایت‌آمیز جلوه دهند. اگر این‌تهمتها ادامه پیدا کند، تقاضا دارم که شما درخدمت سلطان ازمن دفاع کنید.» قاضی عسکر در پاسخ گفت که وی ازدروغ تنفّر دارد، وهرگز از گفتن حقیقت ابا نخواهد کرد؛ واگر روزی عقیدهٔ اورا بپرسند، مُطمئناً آنچه‌را که بدان‌معتقد است‌اظهار خواهد داشت. پاترونا که این پاسخ مبهم رابه نفع خود تعبیر کرده بود دست قاضی را بوسید، و در وقت‌مراجعت مشتی سکّه میان خدمتگاران او تقسیم کرد، ولی قاضی عسکربرای نشان دادن‌تحقیر وخشم‌خود دستور داد که سکّه‌هارا در جلوی چشم پاترونا به دریا بیندازند.

امّا پاترونا هنوز عدّهٔ زیادی سرباز تحت اختیار داشت که تا حدی اورا ازخشم و غضب درباریان که در صدد قتل او بودند حفظ می کردند. در روز ششم نوامبر ۱۷۳۰، وی‌به‌عنوان نمایندهٔ ینی‌چریها شورای بزرگی تشکیل‌داد که درآن خان کریمه و وزیر اعظم و مفتی وسایر ارکان دولت حضور یافتند. پاترونا شخصاً جلسه را افتتاح کرد؛ ودرحالی که روبروی خان کریمه ایستاده بود، چنین گفت: «موقعیت فعلی کشور انعقاد چنین مجلسی را ایجاب کرده است. می‌دانم که امور ما درایران هرروز بدترمیشود. روسها مرتباً برای

Marfat.com

ایرانیها کمك می‌فرستند . بنابراین ، عقیده دارم که برای جلوگیری ازوقایع بدتروانتقام گرفتن خون مسلمانانی که به دست آنها کشته شده‌اند، باید به‌آنها اعلان جنگ بدهیم . حال که اوزبکان از طرف دیگر به ایران حمله می کنند لازم است فوراًقشونی علیه ایرانیها بفرستیم وآنها را به‌صورت برده درآوریم. همچنین معتقدم که باید پاشاهایی‌را که در ایالات مختلف سرحدی به طوربدی حکمروایی‌می کنند، زیر نظرداشته باشیم ؛ چون این اشخاص گذشته از آنکه توجهی به‌حال سربازان ندارند وینی‌چریها رامدافعان حقیقی‌ترکیه نمی‌دانند، باآنها بدرفتاری نیز می کنند و مواجب آنها را برای استفادهٔ شخصی و اقناع دست‌پروردگان خود نگاه می‌دارند . »

پس از آنکه پاترونا مطالب عجیب و غریب دیگری بر زبان راند ، تمام حضار با حالتی عصبانی از وضع پریشان کشور اظهار تأسف کردند ، زیرا دیدند که مرد بی‌سواد فرومایه‌ای به این مجمع بزرگ امپراطوری عثمانی دستور می‌دهد . عاقبت خان کریمه ، که از سخنرانی نامربوط او خسته شده بود ، لب به‌سخن گشوده گفت : « شما که این قدر دم از جنگ می‌زنید ، آیا می‌دانید جنگ چیست ؟ چه عللی وجود دارد که سلطان باید به‌روسها اعلان جنگ بدهد ؟ مگر نمی‌دانید که دربار عثمانی با روسیه در حال صلح است وما بدون دلیل موجهی نمی‌توانیم آن صلح را نقض کنیم ؟ قبل از اینکه ما به‌این کارها دست بزنیم، باید علت گزارشهای عجیب وغریبی را که شما ذکر کردید بدانیم. پس ازاین ، باید با مذاکرات جدی تصمیم بگیریم که آیا صلح به‌نفع کشور است یا جنگ . این موضوعات آن قدر هم که شما تصور می کنید سهل و اده نیست . بگوئید ببینم از چه راهی به‌روسیه می‌توانیم حمله کنیم ؟»

پاترونا پاسخ داد : « این سؤال خوبی‌است؛ چرا مثل سابق شما از یك‌راه

Marfat.com

نروید و ما راه دیگری در پیش نگیریم ؟ »

خان کریمه بالحنی که کاملاً حاکی از تحقیر او بود بـا ملاحظهٔ وضع کشور و طبق مقتضیات چنین جـواب داد : « سـابقاً از راه لهستان حملـه کردیم ، زیرا با لهستانیها در جنگ بودیم ، ولی در حال حاضر باآنها جنگی نداریم . آیا عادلانه است با قومی جنگ کنیم که از آنها شکایتی نداریم ؟آیا می‌دانید که قشونی مرکب از صدهزار تاتار[1] اگر از لهستان عبور کنند ، چه خرابیهایی به‌بارخواهندآورد ؟ درست‌است که جنگ شغل اصلی ومنبع حقیقی ثروت اتباع من است و ما چون با کشوری روابط تجاری نداریم و در دشتهـای کریمه محصوریم اگر جنگ نکنیم ، گرفتار فقـر و فاقه خواهیم شد ، امـا حاضریم‌منافع خود را فدا کنیم ، ولی عدالت وانصاف و قوانین ملتها را از نظر دور نداریم. می‌دانیم که‌جنگ مجازات خداست، قبل‌از آنکه اسلحه برداریم، باید عاقلانه فکر کنیم ، مبادا پس ازشروع جنگ از کردهٔ خود پشیمان شویم. در این قضایا نباید به‌شتاب تصمیم گرفت . »

پاترونا در جواب گفت : « فکر نمی کنم که ویران کردن مملکت کفـار ضرری داشته باشد ، و تصور نمی کردم که در این شورا بیش از شما و موسلوق آقا[2] و وزیر اعظم وچندتن دیگر به‌اضافهٔ خودم شرکت کنند. کاری کنید که در آینده مباحثات ما در خلوت کاملتری انجام بگیرد ؛ در غیـر این صورت ،

۱ــ مقصود تاتارهای کریمه است ـ م .

۲ــ این شخص که سربازی نظیر پاترونا بود در چند مورد جان خود را به‌خطر انداخته بود . درانقلابی که اخیراً در ترکیه روی داد ، وی با قیافه‌ای آمرانه وارد چند دادگاه در قسطنطنیه شد و همراهان خود را فرمان دادکه بعضی‌ها را به قتل برسانند ، و در عین حـال ، به حضار می‌گفت که شخص مهمی است و می‌تواند دل مردم را به‌دست‌آورد و دوستدار شریفـان و دشمن اراذل است ، و مردم باید متوجه رفتارخود باشند . قدرت ینی‌چریها و رعب و وحشتی کـه در دلها افکنده بودند چنین بود .

Marfat.com

کفار از تصمیمات ما مطلع خواهند شد و اقدامات ما را خنثی خواهند کرد.»

خان‌در جواب گفت : «وقتی‌شورامی‌خواهدتصمیم به‌جنگ‌یاصلح‌بگیرد ، رسم ما بر این‌است که عدهٔ‌بیشماری را دعوت می کنیم‌تا عقایدمختلف آنها را در موردچنین مسئلهٔ مهمی بدانیم. می‌دانید که ابراهیم پاشا چون مایل بود شخصا حکومت کند، نه‌فقط گرفتار مرگ شرم‌آوری شد ، بلکه نزدیك بود مملکت‌را به‌خرابی بکشاند. عجب است کـه شما از چنین واقعهٔ تـازه و وحشت‌انگیزی عبرت نمی گیرید و از خطر ادارهٔ امور به‌تنهایی احتراز نمی کنید. اما اعلام می کنم‌اگر این وضع‌ادامه یابد ، ازسلطان تقاضاخواهم کرد که مرا به‌دورترین نقطه تبعید کنند ، تا شایدناظر هتك احترام او و خرابی مملکت‌نباشم.»

این مطالب جسارت‌آمیز باعث خاموشی پاترونای مهیب شد. شورا به‌هم خورد ، و تصمیمی گرفته نشد. بسیاری از اعضـای شورا شدیداً اظهـار تمایل کردند که شورشیان سرکوب شوند. از طرف دیگر ، شورشیان به‌فکر افتادند برای تأمین موقعیت خود دست پروردگان خـود را به مقامات دولتی منصوب کنند.

دو روز بعد ، سلطان، پاترونا و موسلوق‌آقا و فرمانده ینی‌چریها را بـه دربار دعوت کرد، تا از نتایج مهم شورای مذکورآگاه شود ، و بـرای تعقیب سیاست تازه‌ای درمورد ایران وهمچنین ادارهٔ امورداخلی کشور باآنها مشورت کند. این عده در ساعت یازده صبح بـا بیست و شش تن ملازم رکـاب حضور یافتند ؛ و پس از آنکه‌آنها را در حیـاط بیرونی تـرك گفتند ، خود بداطـاقی رفتند که محل ختنه‌شدن اطفال خانوادهٔ سلطنتی بود. در اینجا مشاهده کردند که خان کریمه و مفتی و وزیر اعظم و سایر ارکان دولت برحسب مراتب خود نشسته و عده‌ای از نگهبانان حرمسرا و جمعی دیگر ایستـاده‌اند. شورشیان

Marfat.com

بدون احساس کوچکترین خطری بر زمین نشستند ، زیرا تصور کردند که نگهبانان مذکور خدمتگاران حرمسرا هستند .

وزیر اعظم جلسه را افتتاح کرد و به پاترونا گفت : « سلطان شما را به عنوان بیگلربیگی رومانی انتخاب کرده و سی‌هزارسرباز دراختیار شما گذاشته است تا به احمد پاشا فرمانروای بغداد بپیوندید و با او تدابیر لازم را علیه ایرانیها اتخاذ کنید . » سپس رو به موسلوق آقا کرده گفت : « سلطان مقام بیگلربیگی آناطولی را به‌شما تفویض فرموده وعدّه‌ای را نیز تحت فرمان شما گذاشته است. »آنگاه به‌فرمانده ینی‌چریها چنین خطاب کرد و گفت: « سلطان لقبی عالی به شما تفویض فرموده است . »

در این هنگام ، مصطفی آقا[1] فریاد برآورد : « تمام دشمنان مملکت را نابود کنید ، » وبی‌درنگ سی‌تن از نگهبانان حرمسرا باشمشیر به‌جان پاترونا خلیل و موسلوق و فرمانده ینی‌چریها افتادند .پاترونا خنجر خود را از زیر جامهٔ خز خود بیرون آورد ، ولی مصطفی آقا به یك ضربهٔ شمشیر دست اورا قطع کرد . موسلوق جامهٔ خود را بر سر کشید و مانند سزار[2] تسلیم شد .

به نظر عجیب می‌رسد که این خائنان نگهبانان خود را در حیاط گذاشته باشند ، ولی ، با توجه به‌اینکه می‌بایستی موضوع مهمی را مورد بحث قرار دهند ، قضیه روشن می‌شود . گذشته از این ، شورشیان تصور کرده بودند که وزیر اعظم‌طرفدار آنها شده است ، ونه تنهادر ادارهٔ امور مملکت باآنها موافق است، بلکه می‌خواهد که‌طبق توصیهٔ اخیر پاترونا ، مذاکرات شورا محرمانه

۱ــ این شخص درجوانی‌از دست‌پروردگان‌خان‌کریمه‌بود و درایام‌شورش ینی‌چریها مقام‌سروانی داشت،ولی‌چون نسبت‌به‌ارباب سابقش وفادارمانده‌بود، طرفدارسلطان شد وبانهایت‌صداقت‌رفتار کرد. ۲ــهنگامی که‌توطئه‌کنندگان به‌سزارحمله‌کردند،اونیز ردای‌خود رابرسر کشید ــم.

Marfat.com

انجام گیرد .

به‌محض آنکه شورشیان به قتل رسیدند ، اجسادآنان را جلو اطاقی که در آنجا کشته شده بودند در حیاط افکندند .سپس بی‌درنگ به‌نگهبانان آنها پیغام فرستادند که سلطان چون به هر یك از رؤسای آنان خلعتی بخشیده است، میل دارد به‌هریك ازآنها نیزخفتانی‌بدهد، وبرای‌آنکه تشریفات به‌طور شایسته‌انجام گیرد،آنان‌باید به دسته‌های سه یا چهارنفری‌تقسیم ودسته دسته به حضورسلطان وارد شوند . این‌بیچارگان ساده‌لوح ، به‌محض‌آنکه پای درحیاط می‌نهادند ، به‌سرنوشت اربابان خود دچارمی‌شدند . بعضی ازآنها چون‌دریافتند که کسی از رفتگان باز نمی گردد، بدگمان شدند و خواستند بگریزند ؛ ولی چون دروازه‌ها را بسته بودند ، همگی به‌قتل رسیدند .

در این‌هنگام در شهرشایع شد که پاترونا وموسلوق وفرمانده‌ینی‌چریها مدتها درحرمسرایی که دروازه‌های آن بسته شده بود محبوس مانده‌اند. این شایعه باعث‌شد که عده‌ای از طرفداران آنها به‌آن سو بروند ولب به شکایت بگشایند وتهدیداتی بکنند ، ولی به محض آنکه دروازه‌های حرمسرا باز شد وگاریهای حامل اجساد خونین رؤسای شورشیان ظاهر گردید ، آن‌عده وحشت کردند وپا به‌فرار نهادند . این اجساد بریده اندام را تا دو ساعت در کوچه گذاشتند ؛ وبعد ، درباریان‌چون‌ترسیدند مبادا مردم از دیدن‌این منظرهٔ‌مخوف تحریك شوند و سر به شورش بردارند ، فرمان دادند که اجساد را به دریا بیندازند .

دراین‌وقت به عدّهٔ زیادی از نگهبانان دستور داده شد که در کوچه‌ها بگردند ومراقب نظم وامنیت باشند ونگذارند شورشیان از راه یأس شهر را به آتش بکشند ، زیرا پاترونا بارها تهدید کرده بود که این عمل در صورتی

Marfat.com

روی خواهد داد که به جانش آسیبی رسد . درهمان زمان ، چندتن ازشورشیان دستگیر و کشته شدند ، ویانیکای قصاب نیز روز بعد به قتل رسید . سپس‌سلطان فرمان داد که مردم به خاطر نجات یافتن مملکت از خطری که نزدیك بود روی دهد ، خدارا شکر گویند ، و بجزچند تن از رهبران شورشیان ، باقی را مورد عفو قرار داد و آن چندنفر رهبر شورشی را فقط تبعید کرد . غیر از این اقدامات مرحمت‌آمیز، هدایای زیادی‌به‌ینی‌چریهاو سپاهیها[1] وسایر سربازانی که در شورش دست داشتند عطا فرمود . این مراحم سلطانی باعث گردید که سربازان آرام شوند وبرای سلامت و سعادت سلطان‌دعا کنند . بدین‌ترتیب ، در اواخرنوامبر۱۷۳۰ ، شهرآرامش سابق‌خودرا بازیافت .

امّا آتش‌فتنه هنوز خاموش نشده بود ، زیرا قتل‌پاترونا خلیل وموسلوق وسایر رفیقان‌آنها مانند خون‌هیدرا[2] دشواریهایی‌به‌وجودآورد که درمدت کمتر ازچهارماه به‌صورت‌مصیبت‌عظیمی‌درآمد . اسرأف وتبذیر ناشی‌ازاین‌انقلاب وبی کفایتی وزیران جدید نه‌تنها باعث عقب افتادن مواجب‌ینی‌چریها شد ، بلکه موجب کمبود آذوقه درقسطنطنیه گردید . در اواخرسال ۱۷۳۱ ، مردم لب به شکایت گشودند وپیش‌بینی کردند که انقلاب‌دیگری روی خواهد داد .

شمارهٔ اشخاص بی‌سروپایی که درنتیجهٔ شورش اخیر به دور هم گردآمده بودند بسیار بود . این عده به مقتضای خوی‌طبعی‌وبطالت خویش حاضربودند به هرگونه عمل مأیوسانه‌ای دست بزنند . طرفداران احمد ، سلطان مخلوع ، به اجبار سرنوشت اورا پذیرفته بودند ؛ وبدین‌ترتیب ، عده‌ای درپنهانی حاضر به

۱ــ این نام به‌سربازانی اطلاق می‌شدکه در متصرفات آسیایی سلطان خدمت می‌کردند .
۲ــ Hydra در اساطیر یونانی به‌مار عظیمی‌گفته می‌شدکه دارای نه سر بود ، و هرگاه یکی از آنها را قطع می‌کردند بجای‌آن دو سر دیگر می‌روئید ــ م ،

Marfat.com

شورش بودند ، ولی درباریان ظاهراً احساس خطری نمی کردند . در ۲۵ مـارس ۱۷۳۱ ، ناگهان خبر رسید که جمعی در اتمیدان، یعنی وعده گاه ناراضیان، گرد آمده و پس ازغارت چندین دکان، مقدار زیادی اسلحه بدست آورده‌اند . این عده ، پس از پیوستن گروهی ازینی‌چریها بدانها ، در خانهٔ فرمانده ینی‌چریها را شکستند ، واو به‌دشواری جان به سلامت بدربرد .

فرمانده ینی‌چریها بی‌درنگ‌سلطان را از ماجرا آگاه ساخت ، وسلطان نیزفرمان به احضار وزیراعظم ومفتی وسایر ارکان دولت داد . تجربهٔ سپتامبر گذشته به‌آنها آموخته بود که جلو آشوب را باید باقوهٔ قهریّه گرفت . از این‌رو ، هرچه سرباز بود،در دل شب‌فراهم‌آوردند؛ وبرای‌آنکه مبادا احتیاج به کمك داشته‌باشند ، پرچم اسلام را برافراشتند (ترکان عثمانی تصور می کنند هر کس‌در دفاع ازاین پرچم به قتل‌برسد «شهید» نامیده خواهد شد) به محض آنکه آفتاب دمید ، فرمانده ینی‌چریها بایك دسته، و وزیر اعظم بـا دسته‌ای دیگر،به‌شورشیان در اتمیدان حمله بردند . در نتیجهٔ زدوخوردی که در گرفت، پرچمداراز اسب به‌زیرافتاد ؛ واگر پرچم‌را ازدست داده‌بود ، عواقب‌ناگواری به بار می‌آمد .

شورشیان ، پس از فرار ، به پادگان‌ینی‌چریها گریختند . این‌عده اگرـ چه همگی قیام نکرده بودند ، ولی حاضر به انقلاب بودند . وزیر اعظم از راه احتیاط نخواست شورشیان را دنبال کند ، زیرا ترسید مبادا با حمله‌به‌پناهگاه شورشیان زمینهٔ عصیان ینی‌چریها را فراهم آورد و شهر را بدهمان ناامنی که در چهار ماه قبل دیده شده بود دچار کند . بنابراین ، به کشتن دویست تن از فراریان واسارت شصت تن ازآنها قناعت کرد ؛ وبه‌محض‌آنکه این عده به‌جرم خود اعتراف نمودند ، دستور دادآنهارا خفه کنند واجسادشان را به میان دریا

Marfat.com

بیندازند .

آنگاه وزیر اعظم فرمان داد که تمام قهوه‌خانه ومیخانه‌هارا ببندند و پیاله‌های می‌فروشان یونانی را بشکنند ، تامبادا خون اوباش مأیوس باخوردن شراب به جوش آید . همچنین گروهی را مأمور نگهبانی در کوچه ها کرد ، و دستور داد هر تجمّعی راپرا کنده کنند ،به‌طوری که کوچکترین بد گمانی‌باعث اتّهام می‌شد و عدّه‌ای ازاشخاص‌بی گناه درمیان شورشیان به‌قتل می‌رسیدند.این اقدامات شدید سیاستمداران باعث جلو گیری ازسرایت آتش‌فتنه گردید .

درمحله‌های مختلف شهر عده‌ای ازشورشیان پرا کنده شده بودند وچند هزار نفر ازآنها تصمیم داشتند که به اتمیدان بروند . اگر وزیر اعظم اندکی کوتاهی کرده بود ، احتمال وقوع شورش دیگری می‌رفت ، و بیش از انقلاب گذشته موجب خطر و خونریزی می‌شد . گفته می‌شد که فاطمه،دختر احمد سوم وبیوهٔوزیرمقتول، ابراهیم‌پاشا، به ینی‌چریها رشوه داده بود،تا انتقام‌خون شوهرش را بگیرند . تقصیر یا بیگناهی این زن هنوز معلوم‌نشده است . درهر حال ، برای فرو نشاندن انقلاب ، عده زیادی ازاهالی بسنی و آلبانی و جمعی از اراذل را از شهر طرد کردند . وزیر اعظم نیز در اهانت به‌شورشیان از هیچ اقدامی فرو گذار نکرد و تمام کسانی را که خفه کرده یا گردن زده بود به دریا افکند.اجساداین عده که درمیان امواج به‌این سو و آن سومی‌رفت و باعث وحشت بینندگان می‌شد طعمهٔ مرغان و ماهیان گردید ، تا جایی که ظریفان مدتها از خوردن ماهی ابا داشتند .

چنین تخمین زده شد که دراین آشوبهای مختلف ده‌هزار نفر ازشورشیان یا از دم شمشیر گذشتند، یا به‌دار آویخته شدند . در حدود سی‌هزار نفر از قسطنطنیه اخراج‌شدند ، وینی‌چریها مجبور به‌اقامت در نقاط مختلف گردیدند،

Marfat.com

تا مبادا توطئه بچینند. پس از طرد آشوب طلبان از شهـر ، امنیت عمومی تـا حدی برقرار شد ، ولی ترکها از این شورشها صدمهٔ بسیار دیدند ، زیرا نه‌تنها ارکان دولت متزلزل شد و وزیران مختلفی روی کارآمدند ، بلکه خزانه تهی گردید و دولت دیگر قادر به‌جنگ با ایرانیها نبود .

Marfat.com

فصل هشتم

مذاکرهٔ احمدپاشا فرمانروای بغداد با ایرانیان در ژانویهٔ ۱۷۳۲ به‌منظور بستن عهدنامهٔ صلح ـ جمع‌آوری قوا به وسیلهٔ طهماسبقلی خان در خراسان ـ انتقاد او از عهدنامهٔ صلح با ترکان عثمانی و توطئهٔ او با افسران ـ سپردن حکومت خراسان به رضاقلی‌خان از طرف طهماسبقلی‌خان ـ ورود طهماسبقلی‌خان به‌اصفهان در ماه اوت ۱۷۳۲ و دفاع او از سیاست خود در نزد شاه.

درطی این آشوبها درقسطنطنیه، احمدپاشا، فرمانروای بغداد، اختیارات کامل یافت که باایرانیها صلح کند، زیرا ترکان می‌ترسیدند که اگر درجنگ باآنها شکست بخورند، انقلابات بیشتری درترکیه روی دهد. شکست یافتن شاه طهماسب در جنگ اخیر نیز تاحدی انعقاد صلح را تسهیل می کرد. این پادشاه نیز با ملاحظهٔ اوضاع داخلی ایران خواستار مسالمت با ترکان بود. احمد پاشا که فرمانروایی قابل بود از قدرت و مصلحت ایران به‌خوبی آگاهی داشت، و مخصوصاً می‌دانست که با مراجعت طهماسبقلی خان، اگر جنگ دیگری روی دهد، نتیجهٔ آن با جنگ اخیر متفاوت خواهد بود. لذا سلطان به او اختیارات کامل داد تا به‌هر ترتیبی که صلاح می‌داند با ایرانیها صلح کند. احمد پاشا نیزسفیری به‌حضور شاه طهماسب فرستاد، وچنین پیغام داد که با وجودپیروزی عثمانیها، سلطان مایل‌است که باایرانیها روابط دوستانه وپایداری داشته‌باشد.

Marfat.com

شاه طهماسب که در این هنگام‌درقزوین به‌سر می‌برد این خبر را باشوق و شعف بسیار دریافت داشت ، زیرا تا حدی می‌ترسید که اگر به‌ایران حمله برند ، اصفهان را به‌آسانی تصرف کنند ، خصوصاً ازآنکه در پایتخت ایران اسلحه‌ای یافت نمی‌شد که باآن جلوی دشمن را بگیرند .

می گویند که در این شهر وحشت و اضطراب چنان بالا گرفته بود که وقتی دسته‌ای از قشون ایران به‌منظور اعادهٔ آرامش واردآنجا شد عده‌ای از مردم خواستند بگریزند .

احمد پاشا ، که می‌ترسید مبادا دربار عثمانی در نتیجهٔ پیروزی اخیر تقاضای بیشتری کند، حاضر بودهرچه زودتر با ایرانیها عهدنامهٔ صلح رامنعقد سازد . وی در اثر تجربه و همچنین نبوغ خود دریافته بود که جنگ با ایران متضمن هیچ سودی برای کشور او نخواهد بود ، و مسلماً به زیان شخص او نیز تمام خواهد شد ، زیرا مدتها بود که پادشاهان‌ایران چشم طمع به بغداد دوخته بودند .

در اواخر سال ۱۷۳۱، نمایندگان ایران وارد لشکرگاه ترکان درحوالی همدان شدند و در ۱۶ ژانویه ۱۷۳۲ با آنها به مذاکره پرداختند و نخستین مواد صلح را به‌امضا رساندند . رودخانهٔ ارس به‌عنوان مرز ایران تعیین شد ، و پادشاه‌این کشور از حقوق خود برارمنستان وایروان و گرجستان چشم پوشید. بدین ترتیب ، ترکها سرزمینی را که در حدود دویست فرسنگ مساحت داشت و سابقاً درتصرف ایران بود مالك شدند. باوجود این ، تصریح گردید که قوای دو کشور درصورت ضرورت‌بایکدیگرمتحد شوند تاروسها را از گیلان وشروان و دربند و سواحل غربی دریای خزر بیرون برانند .

در طی‌این مذاکرات ، طهماسبقلی‌خان ، که قدرتی شاهانه به‌منظورجمع

Marfat.com

مالیات به‌دست آورده و تا حدی استقلال یـافته بود ، برای تثبیت موقعیت غیر قانونی خود عدهٔ زیادی از ابدالیها و افغانها و ازبکها و ترکمانها را وارد قشون کرد . با درنظر گرفتن اقدامات او و نتایج آنها می‌توان حدس زد که وی از آغاز می‌دید که تنها وسیلهٔ ارعاب ایرانیها و رسیدن به‌منظـور خـود تشکیل قشون بزرگی مرکب ازعدّهٔ زیادی‌از اوزبکان‌است ؛ زیرا این قوم که علاقه‌ای به‌حق موروثی پادشـاهان ندارند احتمال داشت تا زمانی که وی به‌آنها مواجب خوب می‌پردازد و با داشتن اختیارات نا محدود به‌هر عملی که می‌خواهد دست‌می‌زند نسبت به‌او وفادار بمانند . وی ضمناً اوقات خود را به‌تحکیم سنگرهای مشهد و آماده کردن وسایل دفع سایر حملات اوزبکان می گذرانید .

طهماسبقلی‌خان به‌محض آنکه شنید که پادشاه دو بار مغلوب ترکها شده است و می‌خواهد با آنها صلح کند ، بی‌درنگ نامهٔ شدیداللحنی به‌وی نوشت و متذکرشد که شخصاً ایالات از دست رفته را بازخواهد ستاند و به‌زودی «باقشون ظفرنمون» به او ملحق خواهد شد ؛ و همچنانکه افغانها را شکست داده است ، ترکان را نیز مجبور به‌عقب‌نشینی خواهد کرد ، وتنهاکاری که قشون پادشاه‌باید بکند این است که جنبهٔ دفاعی به‌خود بگیرد .

پادشاه ایران که تا حد زیادی خصلت صلح طلبانهٔ پدر را به‌ارث برده‌بود استراحت را بر فتح ترجیح می‌داد . شاید این رفتـار او در نتیجهٔ سیاست بود ، زیرا اکنون که دشمنی دربرابرخود نمی‌دید ، احتیاجی به‌داشتن ارتشی‌بزرگ حس نمی کرد ، و می‌دانست که درصورت متفرق کردن سربازان یـا تقلیل عدهٔ آنهامی‌تواند ازقدرت بی‌پایان سردار خودبکاهد . گذشته از این ، شاید احساس می کرد که چون ایران سالها در زیر یوغ‌بندگی و اسارت افغانها بـه‌سربرده است ، مردم به‌فقر وفاقه گرفتارآمده‌اند ، و برای‌آمـاده کردن زمین و تعمیر

Marfat.com

عمارات ویران ، احتیاج به‌صلح وآرامش دارند .

شاه طهماسب ، پس از انعقاد صلح ، بالشکریان خود از قزوین به‌اصفهان رفت ، و عهدنامه را امضاء و قسمتی از سربازان را مرخص کرد و عده‌ای را نیز به‌پادگانهای خودفرستاد. سپس به‌سردارخود طهماسبقلی‌خان نوشت که به‌خاطر منافع‌مردم‌جنگ راخاتمه داده‌است ؛ وچون‌دشمنی‌خارجی‌یا داخلی‌وجودندارد که‌آرامش مملکت را به‌هم‌بزند، وی باید قوای تحت اختیار خود را پراکنده سازد و به‌اصفهان بشتابد ، تا با او در بارهٔ ادارهٔ کشور و مصالح مردم مشورت کند .

این پیشنهادهای مسالمت‌آمیز به هیچ‌وجه با نقشه‌های جاه‌طلبانهٔ سردار ایرانی‌ساز گار نبود . او که در نخستین‌مراحل عمر عادت به‌پیروی ازاحساسات و هوی و هوسهای خود کرده و هیچگونه قانون مدنی یا شرعی را گردن ننهاده بود در این وقت که در رأس قشونی ظفرنمون قرار داشت به‌دشواری ممکن‌بود سر اطاعت دربرابر کسی فرودآورد . وی شکست پادشاه در جنگ با ترکان و انعقادصلح ناشی از آن را به‌اطلاع افسران خود رسانده و به‌آنها گفته بود که در این مبارزات رفتار او ننگ‌آمیز و ابلهانه و ناشی از جبن بوده است ، و باعث افزایش‌بدبختیهای سلطنت گذشته خواهد شد ، ودوباره مملکت رابه‌همان مصائب زمان تسلّط افغانها دچار خواهد ساخت . همچنین به‌آنها تذکرداده‌بود که سربازان ایرانی ازلحاظ تجربه و شجاعت بر ترکها برتری دارند ؛ و پس از آنکه به آن درجه از دلیری و شهامت رسیدند ، انعقاد صلح موجب تنبلی آنها خواهد شد و سرانجام دوباره به صورت غلام و برده در خواهند آمد ؛ گذشته از این ، ترکها با تصرف چنان سرزمین وسیع و پر ثروتی نیرومندتر خواهند شد وایران را بیش از پیش تهدید خواهند کرد ؛ از طرف دیگر، این

Marfat.com

حوادث مستقیماً به ضرر آنها و شخص او تمام خواهد شد ؛ زیرا چون در نتیجهٔ ابراز شجاعت مورد حسد درباریان واقع شده‌اند ، جان آنها در خطر خواهد افتاد . تجربیات آنها در زمان سلطنت شاه سلطان‌حسین نشان داده بود که هر ایرانی خدمتی به وطن خود بکند در معرض خطر خواهد افتاد .

چنین مطالبی که به ظاهر شرافتمندانه ودرست بود در آنها تأثیر کرد و باعث شد که وفاداری بسیاری از طرفداران خانوادهٔ سلطنتی ، تحت بهانهٔموجّه حفظ‌منافع مردم ، متزلزل شود. ولی‌نادر ، برای‌آنکه تمام گناهان را به گردن شاه طهماسب نیندازد ، در کمال هوشیاری و زرنگی به آنها گفت که وزیرانی که از طرف این پادشاه برای انجام دادن مذاکرات مربوط به صلح فرستاده شده‌اند خیانت کرده‌اند ؛ وگرنه ایران می‌تواند با کمك قشون ظفرنمون خود موادی امضا کند که کمتر ننگ‌آمیز باشد. اما آنچه بیش از همه چیز باعث رنجش سربازان نادر شد این بود که پس از آنهمه خدمتهای بزرگ و قابل‌توجه ، پاداش مخصوصی از طرف پادشاه دریافت نداشته و بدون تشریفات مرخص شده بودند .

در چنین وضعی اگر شخص دیگری به‌جای نادر بود و کمتر از او اراده وتدبیرداشت ، ممکن بود سربازان را تحریك به شورش کند ، ولی نادر لازم دانست که به منظور رسیدن به‌هدف خود با کمال احتیاط رفتار نماید ، زیرا در میان افسران او هنوز کسانی یافت می‌شدند که حاضر نبودند پادشاه را فدای مصالح سردار او کنند . گذشته‌از این ، هنوز موقع انجام‌یافتن‌مقاصداو نرسیده بود و او از فاصلهٔ بعید نیز نمی‌توانست‌از چگونگی کارها آگاه شود . درباریان از اقدامات این سردار بیمناك بودند و او بر آنها حسد می‌برد ، به طوری که هیچیك از طرفین از قصد دیگری دقیقاً اطلاع نداشت .

Marfat.com

نادر برای آنکه حرکت خود را به تعویق بیندازد و نقشه‌های خود را به‌منظور افزایش قدرت خویش هماهنگ کند بهانه‌ها آورد . معلوم نیست که آیا این عمل ناشی از حس جاه‌طلبی او بود ، یا به‌خاطر حفظ جان او انجام گرفت . ممکن‌است که شاه طهماسب ساده‌لوح گستاخی‌این سردار را درمطالبهٔ حقی‌چنان فوق‌العاده مانند گردآوری مالیات و رفتار آمرانهٔاورا در استفاده از آن فراموش کرده باشد ، ولی چند تن از اطرافیان پادشاه به علت بیم از حس جاه‌طلبی نادر یا به‌سبب دشمنی شخصی با او چنان مایل بودند که وی راخوار وبی‌مقدار کنند که نتوانستند مقاصد خود را با کسانی که در نهانی با نادر همداستان بودند در میان نگذارند . بنابراین ، نادر از دسیسه‌ها و کنکاشهای آنهاآگاه شد ، و کسانی را که‌از پادشاه بد می گفتند نیز شناخت . این بود که دانست پس از بازگشت به‌حضور او چگونه رفتار کند .

نادر ، در اواخرسال۱۷۳۲وآغاز سال بعد،بیشتر به گردآوری‌قوا وتربیت سربازان پرداخت ودر حدود هفتاد هزار سرباز که قسمت عمدهٔآن از ترکمنها تشکیل شده بود فراهم‌آورد ؛ وچون به ایالت خراسان توجهی مخصوص‌داشت، در موردآبادی‌آن بسیار کوشید و در نتیجهٔ قدرت خود و همچنین علاقه به آن ایالت ، فرزند خود رضاقلی میرزا را به حکومت آنجا گماشت . اگر چه این عمل ظاهراً با تصویب پادشاه صورت گرفته بود ، ولی چون معمولاً حکومت خراسان به‌دست یکی از افراد خانوادهٔ سلطنتی سپرده می‌شد ، رفتار او دراین مورد نشانهٔ استبداد او بود .

نادر ، پس از این اقدامات ، در ماه ژوئن۱۷۳۲بدون عجله عازم اصفهان شد و در ماه اوت به‌آن شهر رسید . مردم ، همچنین پادشاه و درباریان ، ظاهراً از نزدیك شدن او بیم داشتند و هرشخص عاقلی می‌دید که نادر جز آنکه تاج

Marfat.com

شاهی را غصب کند به‌مقام‌بالاتری نمی‌تواندبرسد . خود پادشاه جرأت‌نمی کرد که‌بدون صوابدید نادر کسی را به‌مقامات عالی کشوری برساند.طهماسبقلی‌خان مانند سابق لزوم ازدیاد قوا را خاطرنشان ساخت و گفت عواید مملکت،به‌جای آنکه بیهوده‌صرف حقوق درباریان شود،باید به‌مصرف قشون‌برسد . درحقیقت، نادر روح‌تمام قشون‌بود ؛ و چنان به‌امور لشکریان می‌پرداخت ، که اگرسرباز ساده‌ای مرتکب‌جرمی می‌شد یا می گریخت یا می‌مرد ، وی‌فوراً اطلاع‌می‌یافت وبا حافظهٔ نیرومندی که داشت می‌توانست در هرمورد در دخل و خرج قشون به‌خوبی نظارت کند .

طهماسبقلی‌خان در این هنگام متوسل به عملی شد که به منزلهٔ شاهکار سیاسی اوبود ؛ بدین معنی که تصمیم گرفت طبق همان اصولی که باعث ترقی‌او شده بود موجبات بدبختی پادشاه را به دست خود او فراهم آورد . از این رو به محض آنکه نزدیك اصفهان رسید و اردو زد ، به پادشاه عرض کرد که چه خدماتی انجام داده است و تا چه اندازه به فکر سعادت اوست . ضمناً معروض داشت که در مورد صلح با عثمانیها باو خیانت کرده‌اند ؛ در صورتی که می‌داند قوای تحت اختیار او در صورت کسب اجازه می‌تواند ترکها را به حدود سابق خود براند وسلطان را در پایتخت خود به وحشت اندازد . بنابراین ، وزیرانی که در مورد انعقاد صلح با ترکان به اعلیحضرت توصیه‌هایی کرده‌اند مسلماً خائنند و خواهان سعادت او نیستند . همچنین گفت معتقد است که این افراد دشمنان خود او نیز به شمار می‌آیند ، زیرا اطلاع یافته است بعضی از آنها اعلیحضرت را تحریك کرده‌اند که دست به خون مردی بیالاید که او را تا آن پایه مفتخر ساخته و خدماتش را بارها بر زبان آورده است و خوشبختی او در این است که جان خود را فدای پادشاه کند .

Marfat.com

شاه طهماسب که خشم وغضب خود را تا مدتی پنهان کرده بود دراین‌وقت به‌این نتیجه رسید که خدمات نادر را بد جلوه داده‌اند ، ولی گفت که کسی او را به کشتن وی تحریك نکرده است . طهماسبقلی‌خان که احساسات پادشاه را در نظر گرفته بود ، برآن شد که نظر او را به خود جلب کند ، وبنابراین با بیانی شورانگیز عرض کرد که اعلیحضرت دستخوش مشاوران بد خواه شده است و درباریان خیانت‌پیشهٔ پدرش که مانع از اقدامات لطفعلی‌خان شدند و نگذاشتند که این سردار مملکت رانجات دهد بازهم با حیله‌های شیطنت‌آمیز می کوشند موجبات بدبختی پادشاه رافراهم‌آورند . سپس نامه‌هایی را که‌ضمن اقامت خود در خراسان از چند تن درباری دریافت داشته بود نشان داد و ازشاه تقاضا کردآنها را بخواند تا از وفاداری وزیران خودآگاه شود ؛ وبعدازآنکه آمادگی خود رابرای جان‌فشانی در راه او اعلام داشت ، از وی اجازهٔ مرخصی گرفت .

شاه طهماسب ، پس از خواندن آن نامه‌ها که بعضی از آنها واقعی بود ، از خیانت اشخاصی که مورد اعتماد و اطمینان او بودند سخت به‌شگفتی افتاد . اما چون این نامه‌های خیانت‌آمیز در تحقیراو نوشته شده بود و کسی‌توطئه‌ای علیه جان یا سلطنت او نچیده بود ، وی در نتیجهٔ طبع ملایم خود از مجازات مقصران چشم پوشید ویا لااقل خشم خود را موقتاً پنهان داشت .

Marfat.com

فصل نهم

گرفتار شدن شاه طهماسب به دست نادر ـ انتخاب عباس خرد سال به پادشاهی ـ توطئه‌های نادر ـ تبعید شاه طهماسب به سبزوار ـ انتصاب دو فرزند نادر به‌مقامات عالی ـ بیانیه نادر علیه‌عهدنامه با ترکان ـ انتصاب توپال عثمان‌پاشا به فرماندهی قشون ترك ـ حرکت نادر به سوی بغداد.

گرفتاریهای سالهای قبل ظاهراً تمام صفات عالی ایرانیها را ازبین برده بود، به‌طوری که شاه‌طهماسب تیره‌بخت واقعاًهیچ دوست‌صمیمی یا مردبا کفایتی در اطراف خود نداشت. از میان عدهٔ معدودی که پس از استرداد تاج و تخت ایران با او بودند و شرافت و لیاقتی‌داشتند یکی میرزا داودم[1] شاهزادهٔ گرجی، و دیگری صفی‌قلی‌خان بود. شخص اول در جنگی که در ایروان در گرفت به قتل رسید، و شخص دوم پس از گرفتاری به دست ترکان، چنانکه گفتیم، قربانی خشم آنها شد. احتمال دارد که نادر به‌فکر کشتن تمام کسانی بود که بر سر راه جاه‌طلبی او وجود داشتند. اینکه‌نادر قصد داشت آنها را ازمیان‌بردارد یا اعتماد شاه‌طهماسب را برای عملی کردن مقاصد خود جلب کند مهم نیست، زیرا این پادشاه بود که به‌علت بی کفایتی خود نادر را تحریك کرد که بیش از

۱ـ Daudam

Marfat.com

آنچه نقشه کشیده بود دست به اقداماتی بزند .

امّا قدر مسلّم آنکه نادر وقتی دید نامه‌های او علیه دشمنان تأثیر مطلوب را نبخشیده است طبعاً چنین نتیجه گرفت که جان خود او درمعرض خطراست، زیرا می‌دانست کـه به علت رفتاری کـه در پیش گرفته مورد تنفر درباریان است . از این‌رو ، نگرانی خود را با سرداران در میان نهاد و به‌آنها فهمانـد که سرنوشت آنها مربوط به سرنوشت‌خود اوست . عقایدی که‌آنها سابقاًدربارهٔ پادشاه و درباریان داشتند وهمچنین عهدنامه‌ای که‌با ترکان عثمانی‌بسته‌شده بود آنان را در این عقیده استوار ساخت که پادشاه تصمیم گرفته است لشکریان را پراکنده کند و نادر و سردارانش را به محاکمه بکشاند . طهماسبقلی‌خان در کمال زیرکی به‌آنها فهماند که طریقه‌ای وجود دارد که‌بدان وسیله‌می‌توانند نه‌تنها جان خود را نجات دهند ، بلکه مملکت را از عواقب این صلح مخرّب برهانند . سپس نقشهٔ خودرا در مورد خلع شاه طهماسب و برتخت‌نشاندن‌فرزند شش ماههٔ او با آنها در میان نهاد ، و اشاره کرد که چون راه دیگری وجود ندارد ، وی‌باید با موافقت‌آنها فوراً بدین‌کار مهم اقدام کند وخودآن‌را به‌پایان برساند . پس ازآنکه همگی‌تعهد کردند که موضوع راکاملاً پنهان‌نگاه دارند، نادر در صدد برآمد که شاه را به‌خروج از شهر وادارد وبه او فرصتی بدهد که جان خود را نجات بخشد .

شاه طهماسب هرقصدی که داشت عجالتاً آن راپنهان ساخت وظاهراً نسبت به کسی بدگمان نبود ، و اگرچه نامه‌های خیانت‌آمیز درباریان را پاره کرده بود ، با وجود این چنان تحت تأثیرآن نامه‌ها واقع شده بود که نادر را لااقل مانند سایر درباریان نسبت به‌خود با وفا می‌دانست ، و بنابراین دعوت او را به منظور سان دیدن از قشون پذیرفت . حرکت و ظاهر سربازان باعث خشنودی

Marfat.com

فراوان او شد ، و می‌توان گفت در این وقت بود که وی به فکر عزل سردار خود افتاد . طبعاً افسران جزء و سربازان متوجه او شدند و هنگامی که از میان صفوف آنها می گذشت ، شنید که بعضی از آنها فریاد می‌زنند : « اگر امر مخصوصی دارید در اجرای آن حاضریم : » جسورترین خائنان ، ضمن اجرای نقشهٔ خود ، هنگامی که می‌بینند خیانت آنها نزدیك است آشکار شود ، برجان خودبیمناك می‌شوند ؛ و بنابراین ، نادر که فریادهای سربازان را در برابرشاه شنید ، در ابتدا متعجب شد ولی بعد به‌خودآمد و به شاه گفت به آنها بفرماید که چون فرماندهی قشون را به او تفویض کرده است ، اطاعت از او نیز دلیل فرمانبرداری آنها از پادشاه است .

پس از آنکه سان سپاه به‌پایان رسید ، طهماسبقلی‌خان شاه را به‌ضیافتی فراخواند . این سردار باهوش که گوئی خیانت را از میرویس فرا گرفته بود ، می‌دانست که‌پادشاه را چگونه به‌دام اندازد ، ولوآنکه دراین موردنمی‌خواست دست به خون او بیالاید . شاه طهماسب ، در نتیجهٔ خستگی یا خوردن داروی بیهوشی ، پس از نوشیدن اندکی شراب ، به خواب رفت ، و در آن حال مورد تمسخر دست پروردگان نادر قرار گرفت . آنگاه نادر دستور داد اورا به‌اطاقی در باغ هزار جریب ببرند وتحت نظر نگاه دارند ونوکران پادشاه‌را که خودرا بیش از دیگران شایستهٔ نگاهداری از او می‌دانستند گرفتار و زندانی کنند .

طهماسبقلی‌خان ، پس از آنکه به چند تن از بزرگان و سرداران خود رشوه داد ، روز بعد همگی را جمع آورد و مطالبی بدین مضمون به‌آنها گفت : « همه می‌دانید تا چه اندازه به فکر منافع مملکتم و چگونه جان خود را بر سر سعادت آن گذاشته‌ام . درنتیجهٔ سلطنت پادشاه اخیر دیدیم که عواقب رفتار سلاطین ضعیف‌النفس چگونه است وما نباید دوباره شاهد بدبختی خود باشیم .

Marfat.com

شاه طهماسب به ثبوت رسانده است که لیاقت سلطنت را ندارد. پادشاهی که از خود اراده‌ای داشته و به‌فکر منافع اِتباعش باشد آیا حاضر می‌شود کـه چنین عهدنامهٔ ننگ‌آمیزی با ترکان منعقد کند؟ آنهم قومی کـه خرابی و ویرانی مملکت ما را سرلوحهٔ سیاست و اساس مذهب خود قرار داده‌اند. کسی کـه پادشاه می‌شود باید تاج شاهی را با افتخار بر سر بگذارد. بیائید این پادشاه‌را که ضعف و جُبن او دوباره ما را به مصائب اخیر دچار خواهد ساخت خلع کنیم. فرزند او که وارث حقیقی این سلسله است تحت تعلیمات معلّمان عاقل روش سلطنت را خواهدآموخت. ضمناً ادارهٔ مملکت به هیئتی سپرده خواهد شد که به فکر شرافت و منافع کشور باشد.

این مطالب مورد پسند دست پروردگان او قرار گرفت، واین نیز همان چیزی بود که وی کاملاً انتظار آن‌را داشت. آنگاه از حضّار پرسید کـه با شاه چه باید کرد، واین سؤال تا حدّی باعث ناراحتی آنان شد، زیرا ترسیدند که مبادا مقصود او کشتن پادشاه باشد؛ ولی چون کاملاً شریر نبودند، به این امر رضا ندادند. از این‌رو درپاسخ گفتند که دیگر کار لازمی‌درپیش نیست. اماپس از مشورت‌عاقلانه‌تری موافقت کردند که‌برای جلوگیری‌از اغتشاش‌دراصفهان، پادشاه را از پایتخت دور کنند و او را به‌نقطه‌ای دور دست بفرستند. بنابراین او را با عدهٔ زیادی نگهبان مرکّب از اوزبك و افغانی که دارای مذهب تسنّن بودند به سبزوار فرستادند.

بحث بعد برسر انتخاب جانشین طهماسب پیش‌آمد و چون حضّار ظاهراً می‌خواستند عدالت را رعایت کنند و از طرف دیگر خود نادر گفته بود کـه قصد دارد سلسلهٔ صفویه را با انتخاب عباس برسرکارنگاه دارد، انتظار نمی‌رفت که حتّی در این مجمع فاسد کسی جرأت داشته باشد غیر از این شاهزادهٔ

Marfat.com

خردسال را پیشنهاد کند . با وجود این بعضی از افراد بی‌وجدان گفتند که جز نادر کسی شایستهٔ این مقام نیست ، زیرا منافع مملکت حکم می کند که‌پادشاه با کفایتی رهبری قشون را به عهده بگیرد . نادر با لحنی عصبانی آنها راملامت کرد و گفت حقوق موروثی شاهزادگان تا وقتی که منافع مردم را پایمال نکرده‌اند ، مقدّس‌است . در حقیقت نادر دارای قدرتی بی‌پایان بود ومی‌توانست از این فرصت مناسب استفاده کند و تاج وتخت را به‌دست‌آورد . ولی می‌دانست که این عمل خطرهایی خواهد داشت . در قشون او حتماً هنوز عدهٔ زیادی یافت می‌شدند که‌کاملاً سرسپردهٔ او نبودند واز طرف دیگر شهرت دلیری‌های او به اندازهٔ کافی باعث پرورش شخصیت او نشده بود ، تا وی به چنین عمل گستاخانه‌ای دست زند . البته نمی‌توانیم‌بگوئیم که حس جاه‌طلبی او ازسیاست او تمکین می کرد ، ولی او ترجیح داد جلو هردوْ را با صبر بگیرد ، تا آنکه سربازان به فرمان او بیشتر عادت کنند و دلایل قانع کنندهٔ بیشتری از لیاقت و کفایت او داشته باشند .

این سردار از ترس انقلاب عمومی اعلامیه‌ای صادر کرده و در آن گفته بود که کسی حق خروج از منزل را ندارد ، ولی به محض آنکه دریافت که حضور سربازان در مجاورت شهر به‌اندازهٔ کافی باعث ارعاب مردم شده است و شاه طهماسب‌تیره‌بخت طرفدارانی‌ندارد که با اومخالفت کنند ، اعلامیهٔ‌مذکور راپس گرفت وکارها طبق معمول‌پیش رفت . آنگاه دستور داد وسایل جلوس‌عباس را برتخت سلطنت فراهم‌آورند ، وخود با شکوه و جلال تمام وارد اصفهان‌شد، ومستقیماً به‌قصر سلطنتی رفت و اعلام کرد که‌چون بزرگان کشور شاه‌طهماسب را لایق ادارهٔ مملکت‌ندانسته‌اند ، بنابراین ، فرزند او عباس سوم رابه‌پادشاهی برداشته‌اند .

Marfat.com

از این‌رو ، شاهزادهٔ خردسال را که هنوز در گاهواره بود پیش‌آوردند و به‌عنوان نشان سلطنت تاج شاهی را در کنار راست سرش نهادند . خود نادر به قرآن سوگند وفاداری یاد کرد ، و در برابر پادشاه جدید به زانو در افتاد ، و تمام بزرگان از او پیروی کردند .

در این هنگام ، نادر و دست‌پروردگان او نه به عنوان داشتن نیابت سلطنت ، بلکه در نتیجهٔ اشغال مناصب ، شروع به امر ونهی کردند . نادر بزرگترین مقام را به دست‌آورده ودر واقع به سلطنت‌رسیده بود . سپس،برای اطلاع مردم از جلوس شاه عباس سوم ، قاصدانی به ولایات فرستاد و اشخاص موردنظر خود را به حکومتهای مختلف گماشت . بدین ترتیب ، رضاقلی میرزا را ، چنانکه گفتیم ، به حکومت خراسان و نصرالله میرزا را به‌حکومت هرات و ابراهیم میرزا برادر خود را به حکومت تبریز منصوب کرد و ادارهٔ امور کرمان را به دست برادر دیگر خود سپرد . گذشته از این ، انتصابات دیگری به همین‌ترتیب به‌عمل‌آمد ومقامات مهم مملکتی به‌اشخاص مورد نظراوتفویض شد . ضمناً نادر مراسم عروسی خود را با عمهٔ پادشاه مخلوع برپا داشت .آنگاه برای پیشرفت امور کشور و منافع خود و کسب پیروزیهای دیگر، با سرداران به مشورت پرداخت . تمام این وقایع در ماه اوت۱۷۳۲ روی داد .

بدین‌ترتیب ، این مرد شریر، به بهانهٔ پیش بردن منافع و حفظ شرافت کشور ، زمینهٔ تحقق کمال جاه‌طلبی خویش را فراهم آورد . در این هنگام ، وی ظاهراً با غرور و نخوت بسیار به زیردستان خود می‌نگریست ، وآنها را به منزلهٔ بردگانی می‌دانست که برای تهیّهٔ زنجیرهای خود می کوشند .

نادر ، در اثر نبوغ خود ، لحظه‌ای‌آرام نمی‌نشست ؛ و برای آنکه رفتار خود را در انظار توجیه کند وبدان رنگ میهن‌پرستی بدهد ، اعلامیه‌ای صادر

Marfat.com

کرد و عهدنامه‌ای را که با ترکان بسته شده بود نقض‌نمود . این اعلامیه که مخصوصاً برای اطلاع پاشای بغداد صادر شده بود بدین مضمون بود :

« پاشای بغداد بداند که زیارت عتبات عالیات در عراق حق مسلّم ماست . ما استرداد اسیران ایرانی را که در جنگ اخیر به اسارت شما در آمده‌اند خواهانیم ؛ و از آنجا که خون هموطنان ما هنوز خشك‌نشده است ، باید ازشما انتقام بگیریم و از خون‌اتباع سلطان ، به‌همان اندازه که خون ایرانیهاریخته شده‌است،به‌زمین بریزیم . ما ازآن‌لحاظ مقاصد خودرا به‌اطلاع شمامی‌رسانیم که ما را متهم نکنید که خائنانه و ناگهانی به‌شما حمله‌برده‌ایم . به زودی در رأس قشون ظفرنمون خود برای استنشاق هوای مطبوع بغداد و استراحت در زیر دیوارهای‌آن حرکت خواهیم کرد . »

احمدپاشا ، فرمانروای بغداد ، بی‌درنگ سلطان را از مضمون این نامهٔ تهدیدآمیز آگاه ساخت ؛ وچون تُرکها مضطرب ونگران شده‌بودند،وزیراعظم ومفتی‌را ازکار برانداختند ، زیرا در اوقاتی که قشون ترك درجنگ‌باایرانیها پیروز شده بود این اشخاص توصیه کرده‌بودند که دربار عثمانی با شاه‌طهماسب صلح کند . در ششم اکتبر۱۷۳۲، دم اسب را که علامت جنگ بود در بیرون حرمسرای سلطان در قسطنطنیه‌آویختند و جنگ علیه ایرانیها را با ابهت و شکوه معمول‌اعلام کردند . همچنین دستور دادند که چند کشتی در دریای‌سیاه برای حمل عدهٔ زیادی ینی‌چری و سپاهی به طرابوزان تهیه کنند و مهمات فراوان‌برای دفاع از گرجستان‌آماده‌سازند . به‌همین‌ترتیب ، به‌حکّام‌آناطولی و مصر دستور داده شد که عده‌ای رابرای دفاع ازبغداد بفرستند ودرهمان‌حال، احمدپاشا خود را برای‌یك محاصرهٔطولانی ازطرف قشون دشمن‌آماده ساخت .

در آغاز سال۱۷۳۳ ، توپال عثمان ، وزیر سابق و پاشای طرابوزان ، به

Marfat.com

فرماندهی قشون ترك که شامل هشتادهزارنفر بود منصوب شد . ترکها اگرچه منصب وزارت را از او گرفته بودند ، ولی چون توپـال عثمـان مردی دلیر و درستکار بود وتجارب فراوانی داشت ، مورد احترام سلطان بود ؛ و ازآنجا که خود در انعقاد عهدنامه با ایرانیها فعـالیت بسیار کرده بود از نقض آن توسط نادر خشمگین بود .

آنگاه سلطان دربارهای اروپـا را از علت تجهیزات نظـامی خود آگاه ساخت ، واظهار داشت که آن عمل در اثر خلع شاه طهماسب به بهانهٔ بر تخت نشاندن‌فرزندخردسال او و غصب مقام سلطنت‌توسط طهماسبقلی‌خان بوده‌است . سردار ایرانی ، از سوی دیگر ، اعتنایی به تهدیدات و تدارکات‌ترکها نکرد ؛ و اگرچه می‌دانست که دربار عثمانی می‌تواند عدّهٔ زیادی علیه او گسیل دارد ، ولی باك نداشت که بگوید نتیجهٔ جنگ مربوط به شمارهٔ سربـازان نیست ، بلکه بیشتر بستگی به شجاعت و تجربهٔ آنها دارد . در این هنگـام ، وی لازم دانست که با روسها روابط دوستانه برقرار کند ، و سفیری به نزد آنها فرستاد تا آنان‌را از جلوس شاه عباس سوم‌آگاه سازد . دربار سن‌پترزبورگ این سفیر را با احترام فراوانی که در خور وزیران همپایهٔ او بود پذیرفت ؛ و اگر چه خلع شاه طهمـاسب را کار پسندیده‌ای نمی‌دانست ، ولی نـفع روسیه را در این می‌دید که ترکها توسط قشون پیروزمند ایران خوار و سرافکنده شوند .

در این ضمن سردار ایرانی‌تمام قوای خود را از ایالات‌شرقی‌فراخواند ، و همچنین عده‌ای سرباز عرب وارد قشون کرد و دشت همدان را برای تجمّع سربازان معیّن نمود . از آنجا که معلوم بود بخت نادر و دلیری سپاهیان‌باعث پیروزی بزرگی خواهد شد ، ایالات هر اندازه سرباز که توانستند به شتاب فرستادند ، به‌طوری که عدهٔ سربازان او به‌حدود هشتاد هزار نفر رسید . جمعی

Marfat.com

از بزرگان اصفهان نیز یا به امید نیل به مقامات عالی یـا از ترس غضب‌نادر با او همراه شدند. این عمل از دو لحاظ به نفع او بود: یکی آنکه از توطئه‌ها ودسیسه‌های آنها در غیاب او جلوگیری می کرد، و دیگر آنکه این اشخاص به سبب نفوذ خود در ایالات بهتر می‌توانستند به‌وی کمك کنند که جنگ را با شدّت ادامه دهد.

طهماسبقلی‌خان در رأس‌قشون عظیم‌خود، در ماه‌فوریه۱۷۳۳، از اصفهان به سوی همدان‌حرکت کرد؛ و به محض‌آنکه نزدیك‌دشتهای آن شهر رسید، از قوای خود سان دید، و به سربازان گفت تردیدی ندارد که به زودی‌پرچم خود را بر فراز برج و باروهای قسطنطنیه بر خواهد افراشت.

نخستین مرحلهٔ عملیات جنگی عبارت از محاصرهٔ کرمانشـاه بود. شاه طهماسب در دادن‌این‌شهر به‌ترکان‌مسلّماً اشتباه کرده‌بود، وحال‌آنکه‌نزدیکی‌آن به‌مرزهای‌ایران نه‌تنها باعث‌اختلاف دو ملت‌بلکه کشمکش دو دولت می‌شد. از آنجا که قسمت‌عمدهٔ جمعیت‌آن شهر ایرانی‌بودند، به‌محض رسیدن طهماسبقلی خان، دروازه‌های شهر را به روی او گشودند و سپس حاکم تیره‌بخت رادرجلو چشم سربازان به قتل رساندند تا انتقام صفی قلیخان را که در قسطنطنیه کشته شده بود بگیرند، و بعد چند تن از ترکان را به سرنوشت او دچارساختند.[1] سردار ایرانی، پس از گماشتن عبدالباقی‌خان به حکومت کرمانشاه و بر جـا نهادن عده‌ای سرباز در این شهر، عازم‌بغداد شد. هدف‌مطلوب نادر همین‌بود. وی می‌دانست که احمد پاشا فرمانروای بغداد خود را برای دفاع‌ازشهر آماده

۱ــ در اینجا باید متذکر شوم‌که بعضی از نویسندگان تاریخ ایران در ذکر شمـارهٔ کشتگان اغراق می‌کنند، چنانکه اگر عده‌ای‌کشته شده باشند، آنها تمـام اهالی یك شهر را مقتول می‌دانند، واگرقشونی مرکب ازپنجاه‌هزار نفرباشد، آنها صد هزار نفر ذکر می‌کنند. این اشتباه دوم‌ازآنجا ناشی‌می‌شود که‌عدهٔ زیادی‌غیرنظامی نیز در دنبال‌لشکر به‌حرکت درمی‌آیند.

Marfat.com

کرده است ، ولی چون زودتر از ترکـان قوای خـود را فراهم آورده بود ، امیدوار بود که تنهابتواند پاشای مذکور را به زانو درآورد .

ترکهاازراه احتیاطقسمتیازلشکریان خود رابرای دفاع از گردنه‌هائی که از طرف ایران‌مشرف به‌دشتهای نزدیك بغداد است‌فرستاده‌بودند . ولی‌چون سربازان ترك مهارت وشجاعت و تجربهٔ لازم را نداشتند نتوانستند جلو قشون ایران‌رابگیرند . آنگاه‌نادر از دشتهای‌مندلیج گذشت و وارد دشتهای‌بغداد شد وازشعبه‌ای از رودخانهٔ دجله عبور کرد وپس از ده روز حرکت ، در دهم‌آوریل ۱۷۳۳ ، به کنار دروازه‌های بغداد رسید .

Marfat.com

فصل دهم

شرح بغداد و محاصره‌شدن‌آن ـ رفتار نادر ـ مراقبت احمدپاشا ـ تدبیر جنگی توپـال‌عثمان ـ شکست سخت ایرانیها ـ نامهٔ احمدپاشا به‌سلطان ـ شادمانی دربـار عثمانی از غلبه برایرانیهـا ـ مرخص شدن قشون ترك به‌فرمان توپال عثمان .

پیش از آنکه به‌قضیهٔ محاصرهٔ‌بغداد بپردازیم ، بد نیست شرح مختصری در بارهٔ این شهر معروف که پایتخت یکی از ممالك بزرگ دوران باستان در نزدیکی آن قرارداشت بدهیم .[1] این شهر را معمولاً بغدات یا بغداد می‌نامند ، و باوجود این ، بعضی از مورخان آن را به‌نام سابق بابل می‌خوانند . علت‌این اشتباه این است که دجله و فرات ، پیش از وارد شدن بـه خلیج فـارس ، بـه صورت رودخانهٔ واحدی در می‌آیند و از این رو آن دو را با یکدیگر اشتباه می کنند . مسلّم است که بغداد فعلی در ساحل دجله[2] قرار دارد، در صورتی که

۱ـ مقصودبابل است ۲ـ آب دجله‌بسیار سالم وگواراست.این رودخانه با صدایی‌سهمگین از غاری واقع در شمـال دیار بکر جـاری می‌شود . در نزدیکی آن پل مستحکمی از سنگ بسته‌اند . رودخانه‌های دیگری نیز به‌آن ملحق می گردد وچون به‌طرف شرق جاری می‌شودچند رودخانه به انضمام رودهای دیگری‌که از شرق جاری است به‌آن می‌پیوندد . دجله پس‌ازعبور از بغداد در اثر پیوستن به دیاله بزرگتر می‌شود و بعد به‌فرات می‌پیوندد . در حوالی واسط به‌شعبه‌های بسیار تقسیم می‌شود و جزایر متعددی تشکیل می‌دهدکه به «جزایر رودخانهٔ عربی» موسومند . در قرنه دوباره به فرات ملحق می‌شود و در پایین بصره به خلیج فارس می‌ریزد . طول‌آن به‌چهارصد فرسنگ می‌رسد .

Marfat.com

بابل ، طبق گفتهٔ مورخان معتبر ، در کنار فرات ساخته شده بود . خرابه‌های این شهر که به قول جغرافی‌دانها در پـانزده فرسنگی جنوب بغداد قرار دارد به اندازه‌ای از بین رفته است که به کمك آنها نمی‌توان محل شهر راپیدا کرد. در زمان امپراتور تئودوسیوس ،[1] فقط باغ بزرگی در آنجا باقی مانده بود که پادشاهان ایران جانوران وحشی را در آنجا برای شکار نگاه می‌داشتند .

بغداد، که سابقاً پایتخت خلفای عباسی‌بود ، فعلاً مرکز عراق عرب‌است . این ناحیه که در حدود صدوبیست فرسنگ طول وهشتادفرسنگ عرض‌دارد با آنکه درقسمت‌اعظم‌آن جمعیت کمی زندگی‌می کنند ، ولی‌یکی از ایالات‌بسیار مهم‌امپراتوری عثمانی به‌شمار می‌آید . شهر بغداد درقسمت شرقی‌دجله‌تامسافت دو میل و در حوالی خرابه‌های سلوکیهٔ سابق بنا شده است . پس از انقراض خلافت عباسی ، بغداد در سال ۱۲۵۰ به تصرف ایران در آمد ، ولی ترکها در سال ۱۶۳۸ ، در زمان سلطنت سلطان مراد چهـارم ، آن را باز گرفتند و از آن به بعد ، باوجود مساعی مکرر ایرانیها برای باز گرفتن آن ، بغداد جزء متصرفات عثمانی باقی مانده است .

استحکامات بغداد عبارت از دیوارهای ضخیم بلندی است که آنها را با آجر ساخته و روی آنها را با گل اندوده ودر فواصل معین برفراز آنها برج و باروهایی ساخته‌اند . در کنار دیوارها نیز خندقی کنده‌اند که آن را باآب دجله پر می کنند . قلعهٔ شهر در قسمت‌شرقی آن واقع و مشرف‌براین رودخانه است . رویهمرفته دویست عرّاده توپ در این‌استحکامات دیده می‌شود[2] .پادگان

۱ــ Theodosius از امپراتوران بزرگ روم شرقی (۳۹۵ــ۳۴۶) م .

۲ــ سابقاً فقط شش عراده توپ در این‌نواحی بود ولی اخیراً بعضی‌ازآنها راهم عوض‌کرده و توپهای‌بزرگتری به‌جای آنها گذاشته‌اند .

Marfat.com

بغدادمعمولاً شاملده هزارسربازاست ، ودر صورت ضرورت ، غیرازجنگجویان غیر نظامی که عدهٔ آنهابه دوازده هزار نفر می‌رسد ، می‌توانند دو برابر پادگان بغداد نیز گردآوری کنند . از اینجا می‌توان حدس زد که اگر فرماندهی آزموده در آنجا باشد هیچ فرمانده شرقی نمی‌تواند آن را جز با ایجاد قحطی به تصرف درآورد . موقعیت مناسب این شهر در کنار دجله باعث می‌شود که مردم ، بـه مجرد نزدیك شدن دشمن ، بتوانند بـه اندازهٔ کافی آذوقه ذخیره کنند .

از آنجـا که بغداد دارای حومهٔ وسیعی است و در دوسوی دجله ساخته شده ، رفت و آمد میان آن دو قسمت به وسیلهٔ پلهـای مرکب از قایق انجـام می گیرد ، زیرا این رودخانه‌عریض وعمیق و سریع‌السیراست . دربعضی‌فصول ، آب آن به اندازه‌ای بالا می‌آید که نقاط مجاور را فرا می گیرد ودر بـرابـر شهر تولید باتلاقهای فراوان می کند . در میان اینهـا چندین شهر و دهکده یافت می‌شود که‌می گویند جمعیت آنها باقیماندگان کلدانیهای قدیمند. این مردم دارای مذهبی مخصوصند . در این حوالی نیز عدهٔ زیـادی عرب زندگی می کنند که برای مسافران خطرناکند . دجله از لحاظ تجاری چنان مناسب است که با وجود گرمای شدید و جهات نامساعد دیگر بـاز جمع کثیری در این شهر زندگی می کنند . قسمت عمدهٔ آنها ایرانی و ارمنی و کلیمی هستند . دو گروه اخیر تقریباً نصف شهر را اشغال کرده‌اند و بابصره و قسمتهای‌داخلی عراق‌روابط‌تجاری‌دارند.[1] کلیمیها از این‌لحاظ بیشتر مایل به‌سکونت‌درشهرند که می گویند مرقد حزقیال نبی در نزدیکی آن واقع است .

طهماسبقلی خان ، پس از آنکه بعضی از ساکنـان این‌شهر را بـا رشوه

۱ــ این عده محصولات هند و سایر کشورها را از طریق دجله حمل می کنند .

Marfat.com

همدست خود کرد ، با اعتماد زیاد به پیشروی ادامه داد . ولی چون از لحاظ توپخانه در مضیقه‌بود ، بـا آنکه مهارت سرداری اروپایی‌را داشت،نمی‌توانست زیـاد پیشرفت کند . مقصود عمدهٔ او محـاصرهٔ شهر یـا مجبور کردن مردم به تسلیم شدن در اثر قحطی یا گرفتن شهر بـا حیلهٔ جنگی بـود . از این رو میرزاخان را که سرداری دلیر و با تجربه و از دیرباز در رکاب او بود بـا ده هزار سرباز به قسمت علیای دجله فرستاد .این عده وظیفهٔ خود را بـدون دادن تلفات زیاد انجام دادند ، و پس از غارت شهر ، در نزدیکی آن اردو زدند[1] .در این نقطه یك عرّاده توپ عظیم یافتند که احمد پاشا ، با وجوداحتیاط زیاد،آن را با خود نبرده ویا لااقل ازکارنینداخته بود . ولی این توپ تنها توپ‌خراب‌کننده‌ای بود که ایرانیها در اختیار داشتند ؛ واگرچه آن را بامهارت بسیار به کاربردند ومردم را ترساندند ، ولی برای ایجاد رخنه در دیوار کافی نبود .

در این هنگام بغداد از دو سوی رودخـانهٔ دجله به وسیلهٔ هشتـاد هزار سرباز محاصره شده بود ، به‌طوری که مهمات‌وقشون و آذوقه‌به شهر نمی‌رسید . پادگان ترك در داخل شهر ، بجز جنگجویان غیر نظامی ، به بیست هزار نفر می‌رسید . ولی‌ترکهاسخت‌ناراحت بودنداز اینکه عده‌ای‌از مردم‌ایرانی‌بودند ، و احتمال داشت که با نادر در نهانی همداستان باشند . بنابراین ، احمد پاشـا مجبور بود متوجه اوضاع داخل شهر نیزباشد . ولی ، برای‌آنکه از گزندآنها

۱ــ می‌گویند چندی پس از این واقعه‌آب دجله بالاآمد ومانع از رابطهٔ بین این عده باقشون ایران شد ، وسپس ترکها ازموقعیت استفاده‌کردند وبه‌این سردار حمله‌بردند ، ولی او دلیرانه از خود دفاع‌کرد . اما چون عدهٔ ترکها زیادتر بود ، مغلوب شد و با دادن تلفات‌بسیار عقب نشست . مورخان این واقعه را تا حدی علت شکست‌نادر می‌دانند . ولی معلوم‌نیست که‌آن عده از ترکان بودند ، مگرآنکه این واقعه پس از جنگ‌کرکوك روی داده باشد ، و چون توپـال عثمان‌پاشا و احمدپاشا در این مورد چیزی نگفته‌اند ، خوانندگان می‌توانند هر سرنوشتی‌که بخواهند برای میرزاخان تعیین‌کنند .

Marfat.com

در امان بماند ، جمعی از بزرگان آنها را مجبور به اقامت در قلعه کرد ، در صورتی که اکثریت ایرانیها حاضر بودند تابع دولت عثمانی باشند . مقصود احمد پاشا از حبس آن عده این بود که ضامن و گروگان هموطنان خود باشند . طهماسبقلی خان ، پس از آنکه شهر را محاصره کرد، انتظار داشت که احمدپاشا را در نتیجهٔ قحطی مجبور به تسلیم کند ؛ واگر غرور او بر حس احتیاط او غلبه نکرده بود ، در این امر توفیق می یافت .

توپال عثمان پاشا اگر چه سرداری دلیر و با تجربه و نسبت به سلطان و مملکت خود بی نهایت فداکار بود ، اگر هم نادر به پیروزی خود کمتر اعتماد داشت ، باز نمی توانست بغداد را نجات دهد . وی هنگامی که به سر عسکری قشون عثمانی منصوب شد در چشم درباریان احترام وعزت بسیار داشت ، ولی مهمات و سربازانی که قرار بود به کمك او بفرستند به مقدار کمی فرستاده شد ودر نتیجه وی تا چند ماه نتوانست کاری انجام دهد .

در این مدت ، طهماسبقلی خان که خود را پیروز می‌دانست نامه‌ای به حاکم موصل که در تصرف ترکان بود نوشت[1] و او را دعوت به تسلیم کرد و متذکر شد : « خبر رسیده است که یکی از سرداران ترك که آهسته طی طریق می کند (و من بدین ترتیب می‌فهمم که آدم شجاعی نیست) مدتها در راه بوده است و می‌خواهد مانع پیروزی من شود . به او اطلاع بدهید که مایلم تندتر حرکت کند ، و من برای آنکه راه او را کوتاهتر کنم ، با قسمتی از قشون خود به مقابلهٔ او می‌شتابم . این عده کافی است که او را از عجله‌اش پشیمان سازد . من نه تنها قشون محقّر او را اسیر خواهم کرد بلکه خودش را

۱ــ نادر نظیر این پیغامها را برای سرداران اروپایی فرستاده وآنها را به‌مبارزه طلبیده بود ومن فقط ازآن لحاظ این نامه را ذکر می کنم که نمونه‌ای از اخلاق‌نادر را به‌دست دهم .

Marfat.com

مثل کودك شیر خوار خواهم گرفت . »

توپال عثمان‌پاشا پس از اطلاع از این نامه در پاسخ نوشت : « سلطان دارای سربازانی است که شمارهٔ آنها مانند شنهای دریا بی‌شمار است و برای رهبری این سربازان سرداران بسیار دارد . ولی مرا که ضعیفی بیش‌نیستم با لشکری قلیل به مقابلهٔ تو فرستاده است که غرورت را بخوابانم . درست است که من مرد چلاق[1] و ضعیف و سالخورده‌ای بیش‌نیستم ولی امیدوارم که‌با یاری‌خداوند ترا به سرنوشت نمرود[2] دچار کنم ! »

توپال عثمان ، برای آنکه قوای خود را زودتر وآسانتر به هم بپیوندد و همچنین به بغداد نزدیکتر شود ، از دیار بکر عزیمت کرد و در طول دجله به حرکت درآمد و پس از عبور ازآن در موصل ،به طرف جنوب ، یعنی به سوی کرکوك ، رفت که در چهل فرسنگی موصل قرار دارد ومقرّ حاکم است . وی مجبور بود مهمات وسربازان خود را از روی چندشعبهٔ‌رودخانهٔ دجله‌بگذراند، وطبعاً این عمل باعث تعویق حرکت او می‌شد ، ولی ضمناً از اطراف قوایی به قشون او می‌پیوست . در این وضع ، اگر طهماسبقلی خان فرماندهی بهترین سربازان خود را به عهده گرفته ودر عین حال‌عده‌ای‌دیگررامأمور جلوگیری از ارتباط بغداد با خارج معیّن کرده بود ، احتمال داشت که مهمترین و سخت‌ترین اقدامات توپال عثمان را عقیم کند . ولی غرور او به او خیانت کرد ؛ و از آنجا که در نتیجهٔ پیروزیهای بلامانع خود مغرور و سرمست شده بود ،

۱ــ در زبان ترکی «توپال» به‌معنی «چلاق است» . این شخص درنتیجهٔ زخمی‌که در یکی از جنگها برداشته بود به‌این نام مشهور شد .

۲ــ ترکها حدیثی افسانه‌وار نقل می‌کنند و می‌گویندکه چون نمرود خود را با خداوند برابر می‌دانست مشیت الهی برآن قرارگرفت‌که او را تنبیه‌کند . بنابراین مگسی از راه بینی نمرود وارد مغز او شد و باعث عذاب شدید او گردید . دراینجا پاشا برای نشان دادن فروتنی خود وغرور نادر این مطلب را ذکر می‌کند .

Marfat.com

چنین وانمود کرد که ترکان را دشمنان خطرناکی نمی‌داند.

در ایّـامی که سربازان ترك به قشون می‌پیوستند، نـادر دو قلعه در دو فرسنگی بغداد ودر طرف دجله برپا کرد، و این دو قلعه با پلی از قایق به‌هم مربوط می‌شد. سپس فرمان داد که خانه‌های زیادی در کرانه‌های آن رودخانه بسازند. در بعضی‌از این خانه‌ها افسران عمده با خانواده‌های آنهاساکن‌شدند، ودر بعضی دیگر سربازان یاکارگران سکونت‌اختیار کردند. همچنین دکانهای متعدد، با اغذیه وکالای‌بسیار، در این ناحیه‌ساخته‌شد. درواقع، همان‌فراوانی و وفوری که در غنی‌ترین شهرهای ایران دیده می‌شد در این جا نیز بـه چشم می‌خورد.

احتمال دارد که نـادر از راه سیاست این خانه‌هـا را بنـا کرد، زیـرا سربازان با داشتن این خانه‌ها برای حفظداراییٔ و جلوگیری از اسارت زنان و کودکان خود با شجاعت بیشتری‌می‌جنگیدند؛ و ازطرف‌دیگر، پادگان‌ترك ممکن بود ازایجاد شهری‌در کنار بغداد وآن‌هم‌به‌دست‌دشمن به وحشت‌بیفتند. در هرحال، معلوم است که‌ساکنان بغداد در اثراین اقدامات و تهدیدات بسیار نگران شدند. نادر پیوسته به آنها خبر می‌داد که در صورت تسلیم شدن جان و مال آنها در امان خواهد بود و توپال عثمان پاشانخواهدتوانست‌آنها رانجات دهد؛ و در صورتی کـه به او حمله کنند، وی همه را خواهد کشت یـا کسانی را که از شمشیر او در امان بمانند مانند برده و غلام خواهد فروخت. رنج و مشقتی که ساکنان شهر تحمّل می کردند چنان باعث نارضایتی‌آنهاشده بود که حاکم به زحمت توانست از وقوع شورش در آنجـا جلوگیری کند. احمد پاشا در هر حال مجبور شد جمعی را برای عبرت دیگران مجازات کند و به دروغ بگوید که توپال عثمان شتابان در حرکت است و به زودی آنها را

Marfat.com

نجات خواهد داد .

همچنین مردم شهر از نیرنگهای جنگی نادر به وحشت افتـادند ، زیرا وی در دل شب چند هزار نفر از سربازان پیاده و سواره خود رامی‌فرستاد که روز بعد از راه دیگری باز گردند و پرچم خود را به اهتزاز در آورنـد ، تـا ساکنان بغداد تصور کنند که قوای تازه نفسی به کمك او رسیده است . نادر برای آنکه نشان دهد که از قحط و غلای داخل شهر بـا خبر است و از طرف دیگر مردم را استهزا می کند ، چند گاری پر از هندوانه برای احمد پـاشـا فرستاد و بدو پیغام داد بهتر است با خوردن آنها سدّ جوع کنند .

احمد پاشا در عوض مقدار زیادی‌از بهترین نانهارا برای اوهدیه فرستاد و پیغام داد که حاکم و مردم بغداد با این قبیل نان گذران می کنند . در واقع احمد پاشا چنان به خوبی رفتـار کرد که نـادر نفهمید که مردم شهر بـه چه پریشانی و مصیبتی گرفتار شده‌اند . مراقبت و کاردانی حاکم تـا اینجا جلو نیرنگهای سردار ایرانی را گرفته بود ، ولی‌کار به‌جایی رسیده بود که مردم ، پس از سه ماه محاصره شدن ، فقط تا چهار روز دیگر آذوقه داشتند ، و بنا بر این بیم آن می‌رفت که بغداد به دست دشمنی ظالم و خشمگین بیفتد .

توپال عثمان که تا این هنگام قوای خودرا به‌حدودهشت هزار نفررسانده بود ضمن‌حرکت‌به کرکوك به‌دو اسیرایرانی برخورد وفرمان داد که آنها را به‌حضوراوبفرستند،وباآنهابه‌خوبی‌رفتار کرد، وسپس‌ازآنهاپرسید که‌ازراههای غیر مشهوری که به بغداد منتهی می‌شود خبر دارند یا نه ؛ و چون آن‌دوجواب مثبت دادند ، وی گفت که آنها بیش از ترکان بـه‌درد او می‌خورنـد ، زیـرا قاصدان ترك ممکن است گرفتار آیند ؛ واگرحاضر باشند که نامه‌ای ازطرف او به احمد پاشا حاکم‌بغداد برسانند ، به آنها قبلاً مقدار زیادی سکه خواهد

Marfat.com

داد ؛ ودر صورتی که به قول خود وفا کنند ، پاداش بیشتری دریافت خـواهند داشت ، زیرا آن نامه حائز اهمیت بسیار بود . آنگاه از آنها قول گرفت کـه سوگند بخورند و به‌تعهد خود وفا کنند . نامهٔ اوبدین مضمون بود : « از آنجا که‌تمام سربازان به من‌پیوسته‌اند ، مجبورم آهسته‌راه بپیمایم تا به بقیه‌فرصت بدهم به من ملحق شوند ، و سپس به‌مقابلهٔ طهماسبقلی خان ، که اکنون تـاب پایداری در برابر او را ندارم ، بشتابم . بنابراین ، از شما می‌خواهم که‌قدری بیشتر صبر داشته باشید و در داخل شهر بمانید و در آذوقه و مایحتاج خود تا آنجا که ممکن است صرفه جوئی کنید . »

آن دو نفر ایرانی بیش ازآنچه او انتظار داشت شرافتمند نبودند ، و به محض‌آنکه سکه‌ها را گرفتند ، به امید پاداش بیشتری به جانب نادر شتافتند . نامهٔ مذکور تأثیری را که سردار عثمانی انتظار داشت بخشید و نادر در خیال خود او را مغلوب ومنهزم دانست .

از نخستین حرکات توپال‌عثمان چنین‌برمی‌آمد که وی‌قصد داشت‌مستقیماً به بغداد بشتابد ؛ ولی‌او چون مجبور بود از میان صحرای خشکی عبور کند ، تصمیم گرفت در مسیر رودخانهٔ دجله به‌حرکت درآید، وبدین‌ترتیب به‌دوازده فرسنگی بغداد رسید .

طهماسبقلی‌خان ، چون از حرکت ترکها آگاهی یافت ، سی هزار تن‌از سواره نظام خود را مأمور کرد که در دل شب،ضمن آنکه دشمن‌خیمه‌های‌خود را برمی‌افرازد یاحرکت‌می کند،به‌اوحمله‌برند . دراین‌وقت دوتن ازترکان که به اسارت سردار این دسته درآمده بودند به وی گفتند که توپال عثمان قشونی مرکب از صد هزار نفر در اختیار دارد ، و سردار مذکور نیز این موضوع را به نادر اطلاع داد ، و پیغام فرستاد که‌چون‌نمی‌تواند در برابراین عده پایداری

Marfat.com

کند منتظر دستور او خواهد ماند . نادرقلی بیدرنگ با قوای خود که در حدود هفتاد هزار نفر بودند به حرکت درآمد و عده‌ای [۱] را نیز برای حفاظت از سنگرهای خود به جای نهاد .

قوای ترك در ۱۸ ژوئیه (۱۷۳۳) به سوی کرکوك حرکت کرد ، و نزدیك سپیده دم ، طلایهٔ قشون ترك به رهبری پولاد احمد پاشا حاکم ادرنه به گروهی از ایرانیان برخورد وجنگ مختصری روی‌داد . اگر سرعسکر تصمیم گرفته بود که از خود دفاع کند ، بستر قدیم دجله که به صورت خندق‌عمیقی بود در جلو او قرار داشت ، ولی او به فکر افتاد که ازشور وهیجان سربازان خود استفاده کند ؛ واگر چه این عمل دشوار بود ، ولی قوای خود را منظم و آراسته کرد ؛ و به صورت هلال درآورد ، و آن رابه پنج بخش منقسم ساخت و خود فرماندهی گروهی از سربازان رومانی [۲] را در مرکز به عهده گرفت . عبدالله آقا ، فرمانده ینی‌چریها ، در جناح راست بود . کردهاوسربازان‌دیگر تحت‌فرماندهی‌ابراهیم‌پاشاحاکم‌قونیه جناح چپ راتشکیل‌می‌دادند ومحمدپاشا قسمت خلفی لشکر را زیر نظر داشت .

طهماسبقلی‌خان تقریباً فرصت لشکر آرایی نداشت ، و در زمینی پر از تپه و پشته موضع گرفته بود. با وجود این ، سپاه را به ده ستون مختلف تقسیم کرد ؛ و چون قصد حمله داشت ، از دیدن پاشای ادرنه که با سواران طلایهٔ قشون شتابان پیش می‌آمد ، اندکی به هراس افتاد ، ولی در اثر حضور ذهنی که داشت سربازان را تشجیع کرد و خود در معرکه وارد شد ، به طوری که دو رأس اسب در زیر پای او به زخم گلولهٔ دشمن از پای درآمد .

۱ــ این عده‌که در حدود ده‌هزار نفربودند پس ازحمله ترکها رو به‌فرار نهادند .
۲ــ این سربازان اروپایی به‌شجاعت مشهورند .

Marfat.com

سواره نظام ترك عاقبت شکست یافت ، و به طرف صفوف پیاده نظام عقب نشست ، ولی پیاده نظام چنان مقاومت کرد که ایرانیها کاری از پیش نبردند . از آنجا که ظاهراً ایرانیها قویتر به نظر می‌رسیدند ، افسران‌ترك به‌سرعسکر توصیه کردند که ترکان به لشکر گاه باز گردند . اما سرعسکر به‌آنها پاسخ داد که حاضر است بمیرد و باز نگردد ، و بعد به سربازان رومانی در مرکز وینی چریها در جناح راست فرمان داد که به قلب سپاه دشمن که شامل‌پانزده هزار پیاده‌بود حمله برند . قشون ترك نیز این عده را مجبور به فرار کرد .

کردها و سایر اقوامی که جناح چپ قشون ترك را تشکیل می‌دادند و توجه عمدهٔ آنها معطوف به غارت و تاراج بود در این هنگام به فکر افتادند که به جناح راست ایرانیها حمله برند . این‌عده تا مدتی دلیرانه از خود دفاع کردند . نادر از راه احتیاط سه هزار تن از اعراب را به اتفاق گروهی از ایرانیان برای حفاظت گردنه‌های راه موصل[1] فرستاده بود تا راههایی را که به این شهر می‌رفت خراب کنند و نگذارند پاشای این شهر قوایی به کمك توپال عثمان‌بفرستد . ولی پاشا به‌حرکت درآمد ، و به‌اعراب رشوه داد وآنها نیز از حفاظت گردنه‌ها منصرف شدند و خائنانه به قشون ترك پیوستند و ایرانیها را مجبور به عقب‌نشینی کردند . سپس با او پیش رفتند و ضمن آنکه ایرانیها مشغول مبارزه با ترکها بودند ، به جناح قسمت اعظم قشون‌ایران حمله‌بردند. ایرانیها نتوانستند پایداری کنند و طهماسبقلی‌خان هرچه کوشید که‌آنهارا به

۱ــ در نزدیکی موصل خرابه‌ای جالب‌توجه وجود دارد که درآن طاقی دیده می‌شود ، وظاهراً قسمت قدامی معبدهٔ بزرگی بوده است . ساکنان این نواحی می‌گویندکه این خرابه از بقایای نینواست وبه‌دست نینوس فرزند بالوس یا بلوس ساخته شده‌است . بسیاری‌ازنویسندگان‌معتقدند که نینوا از این محل زیاد دور نبوده است . اهالی این محل خانه‌ای راکه می‌گویند از آن یونس است‌نشان می‌دهند و به‌افتخاراو معبدی‌کوچك ساخته‌اند و به‌زیارت‌آن می‌روند . حدیثی که نقل می‌کنند با مطالبی‌که در تورات‌آمده است زیاد اختلاف ندارد .

Marfat.com

دور خود گردآورد موفق نشد . پرچمدار او از ترس ویا درنتیجه‌حملهٔ دشمن پا به فرار گذاشت و شکست سختی در قشون ایران افتاد .

از آنجـا که صحنهٔ نبرد دشتی شنزار و عبور از آن مستلزم هشت ساعت راه پیمایی بود، ایرانیها خسته شدند و فرار آنها بیش از پیش دشوار گردید . طوفان گرد و خاك و گرمای سخت و نبودن آب بیشتر باعث پریشانی آنها شد و در نتیجه عده زیادی از آنها به قتل رسیدند . در این مورد تلفـات ایرانیها بالغ بر سی‌هزار نفر پیاده وسواره می‌شد ، وتمام‌بار وبنه وشتران وزنبور کهای آنها نیز به تاراج رفت . زنبور کهای قشون ایران به نسبت توپخـانهٔ ارتش‌ترك کاری انجام نداد .

ترکها اگر چه در حدود سه هزار تن از ایرانیها را به اسارت گرفتند ولی پیروزی آنهـا به قیمت گزافی تمـام شد ، زیرا خود به همـان نسبت اسیر دادند . توپال عثمان این پیروزی را نتیجهٔ دلیری عبدالله قـائم مقام وزیر وشجاعت ینی‌چریها دانست که تحت فرمان او بودند . عبدالله که بسیار خسته و فرسوده شده بود در صحنهٔ جنگ از حال رفت ، ودر این‌هنگام توپال عثمان او را در آغوش گرفت و پس از به‌هوش آمدن او به‌وی گفت که سلطـان از لیاقت و شجاعت او آگاهی خواهد یافت . همچنین بـه او گفت که آن پیروزی در اثر لطف خداوند و دلیری او و جانبازی سربازان به دست آمده است .آنگاه سرعسکر چند قاصد به دیار بکر و بغداد و سایر مراکز حکومت وهمچنین‌به قسطنطنیه فرستاد تا خبر آن پیروزی را به گوش مردم برسانند .

در این ضمن ، احمدپـاشا بـا پـادگـان خود از بغداد بیرون آمد و به ایرانیهایی که نادر در سنگرها به‌جا نهاده‌بود حمله برد . این عده اگرچه دلیرانه از خود دفـاع کردند ، ولی مجبور به عقب نشینی شدند . در اینجـا

Marfat.com

ترکان مقداری غلّه و آذوقه یافتند ، و چون سخت نیـازمند آن بودند بسیـار شادی کردند .

احمدپاشا پس از آنکه‌خبرپیروزی‌توپال عثمان‌را دریافت‌داشت ، نامه‌ای به قسطنطنیه فرستاد تا سلطان را از وضع بغداد آگاه کند . از آنجا که‌این نامه حاکی از اوضاع‌ترکان و همچنین نمونه‌ای از طرز انشای شرقیهاست،آن را در اینجا ذکر می کنیم :

« خدا را سپاسگزاریم که در نتیجهٔ الطـاف او ، فرمانده لشکر سلطان (توپال عثمان پاشای فاتح که خدایش همیشه توفیق دهاد ودر قیـامت ، پس از نواخته شدن صوراسرافیل ، مورد عفو خود قرار دهد) ما را از محاصرهٔقشون ایران نجات داد . قلم از شرح پریشانی و گرفتاری پادگان ومردم بغداد عاجز است . سه ماه در محاصره ماندیم ، و در این مدت طهمـاسبقلی‌خان و قوای او چادرهای خود را در آن سوی دجله و در نیم‌فرسنگی بغدادبرافراشتندوسنگر و خندق کندند و برای ارعاب ما هر وسیله‌ای که دانستند به کار بردند .

«طهماسبقلی‌خان گاهی‌بخشی از لشکریان خود رابی‌آنکه ما بدانیم گسیل می‌داشت و به آنها فرمان می‌داد که به قسمت‌دیگر اردوگاه او بانواختن طبل و برافراشتن پرچم وارد شوند تا نشان دهند که از هر سو کمك‌برای‌اومی‌رسد . آنگاه در هر دو سوی دجله استحکاماتی ساخت و در روی آنها توپهایی قرارداد ورفت و آمد مارا در روی آن رودخانه متوقف کرد . وی همیشه ما را به‌تسلیم شدن وامی‌داشت و پیغام می‌فرستاد که اگر تسلیم شویم ، بـا ما به‌خوبی رفتار خواهد کرد ، واگر تسلیم نشویم ، ما را از دم شمشیر خواهد گذراند یـا بـه اسارت درخواهدآورد . بدین‌ترتیب مردم راتحریك به‌شورش‌می کرد . این‌غلام برای تشویق وتشجیع مردم همه گونه اقدام به عمل آورد و مردان جنگی را

Marfat.com

مجتمع کرد و به آنها گفت که از توپال عثمان پاشا که خدایش موفق کناد خبر دارد که در فلان موضع است و به زودی خواهد آمد و قشون ظفرنمون ترک را برسر دشمن خواهد ریخت و ما را به زودی نجات خواهد داد.

« در اول ماه صفر ، وزیر توپال عثمان پاشا نامه‌ای متضمن فرامین عالی خود از کرکوك برای من فرستاد و مرا از ورود خود به‌آن شهر آگاه‌ساخت. من نامهٔ او را بی‌درنگ برای مردم خواندم تا همگی از آن خبر مطلع شوند، ولی آنها قضیه را باور نمی کردند. ناچار نامه‌را به‌همه‌نشان‌دادم ، تا باچشمان خود خط و مُهرفرماندهٔ بزرگ را ببینند ونومید نشوند.

« در صبح چهارم صفر،طهماسبقلی‌خان قشون را برای جنگ آماده‌ساخت و به سوی ووجیوم[1] به حرکت درآمد وقسمتی ازقشون خود را برای محاصرهٔ ما به جای گذاشت. به‌محض آنکه پادگان و مردم شهر از این امر آگاهی یافتند ، نگرانی و پریشانی آنها تجدید شد. گاهی می‌خواستند که دروازه‌ها گشوده شود تا به‌دشمن حمله برند و گاهی حاضر بودند چند روز دیگر صبر کنند. همه کس از مرد و زن وپیر وجوان دستها را به‌هم گذاشته و چشمهارا به آسمان دوخته‌بود و از خدا وپیغمبراستعانت می کرد.

« در نهم صفر، به‌محض‌طلوع آفتاب ، در لحظه‌ای که‌ما در روی خاك نماز می گزاردیم، ناگهان‌افسری‌دیدیم که‌از سوی‌بیابان همراه‌بیست وپنج‌تن سرباز باشمشیرهای کشیده به‌طرف ما می‌آید؛ وچون‌نزدیکتر رسیدند، فریاد زدند که دروازه‌هارابگشایید،زیرا اخبارخوشی برای‌احمدپاشاداریم.این‌غلام که درآغاز آنها را جاسوس‌می‌پنداشت ، نخواست‌آنها را وارد کند ؛ ولی چون‌اشخاص‌پشت دیوارفرماندهٔ‌آنها راشناختند،دستور گشودن دروازه راصادر کردم . این‌اشخاص

۱ــ Vugium موقعیت این محل معلوم نشد ــ م .

Marfat.com

به محض آنکه وارد شدند فریاد برآوردند که ای مردم بغداد، غم واندوه خود را از یاد ببرید وشادی کنید، زیرا توپال عثمان پاشا، فرماندهٔ کبیر، قشون ایران را بکلی تار و مار کرده وشصت هزار تن از آنها را به‌خاك هلاك افکنده است.[1] طهماسبقلی خان که شناخته نشده بود در میان فراریان قرار داشت.

«سپس فرماندهٔ مذکور نامهٔ وزیر شکست‌ناپذیررا که حاکی از پیروزی او بود به من نشان داد. به‌محض آنکه این خبر انتشار یافت، مثل‌این بود که مردگان از گورها برخاسته‌اند، زیراهمگی یك صدا فریاد برآوردند که‌باید برسر باقی قوای دشمن بریزیم و پیش از آنکه فرصت فرار داشته باشند، آنها را از دم شمشیر بگذرانیم. آنگاه پیادگان شهر در رأس مردم قرار گرفتند و به فرماندهی حقیر مانند سیل برسر ایرانیها ریختند و مثل صاعقه برآنها فرود آمدند؛ و اگر چه دشمن اندکی مقاومت ورزید، ولی سرانجام مجبور به فرار شد و طعمهٔ شمشیر ما گردید. تمام توپخانه ومهمات و آذوقهٔ ایرانیها در اثر لطف پیغمبر به تصرف ما درآمد.

«عدهٔ زیادی از ایرانیها که دارای اسب نبودند وجمعی دیگر که به‌علت پیری قدرت حمل سلاح نداشتند سر به‌پایین‌افکندند ودست بر سینه نهادند و کفن بر تن درنهایت خضوع وخشوع‌از ما استرحام کردند. دلم‌برآنها بسوخت و فرمان دادم که آنها را امان دهند و به هر کجا که می‌خواهند بروند. اما کسانی که به‌صحرا گریختند، مانند جانوران‌وحشی، شکار شمشیرما شدند.

«روز دیگر، خدا و پیغمبر را سپاس گفتیم و پرچمهای دشمن مغلوب را روی دیوارها برافراشتیم وغنایم جنگی را نیز آنجا نهادیم. پس از شادی و

۱ــ می‌توان قبول کرد که مردم در نشان دادن موفقیتهای خود تا این اندازه مبالغه‌کنند و در حقیقت رقمی که در اینجا ذکرشده است دوبرابر عدهٔ کشته‌شدگان قشون نادر است.

Marfat.com

سپاسگزاری مردم ، آن عده از سربازان خود را که‌شربت شهادت نوشیده‌بودند دفن کردیم وسر سربازان مقتول دشمن را از تن جدا ساختیم و آنهارا درصحنهٔ نبرد روی هم گذاشتیم و اجسادشان را درمیان دجله‌انداختیم . روز بعد ، توپال عثمان‌پاشای فاتح و کبیر با قشون ظفرنمون خود به حوالی بغداد رسید و همه کس از عالی و دانی و پیر وجوان برای بوسیدن خاك پای او به آنجا شتافت .

«روز بعد ، این غلام همراه پاشاها و افسران ارشد وملتزمان رکاب خود و همچنین اعیان بغداد به‌اتفاق سرعسکر به مسجد امام اعظم رفتیم تا به خاطر پیروزیهای خود و خاتمهٔ مصائبمان مراسم شکرگزاری را به جای آریم . من این شرح را توسط چاسوکار آغا که خدایش نگاه دارد تقدیم داشتم . »

توپال عثمان وقشون ترك مدت دو روز در صحنهٔ نبرد ماندند و مردگان را به خاك سپردند . این پیروزی به علت قتل عدّه کثیری ازسربازان وبزرگان به قیمت گزافی تمام شد . فرماندهٔ عثمانی زخمیان را که بسیار بودند به‌موصل فرستاد . در میان این جمع پدرزن و برادر زادهٔ نادر یافت می‌شدند . توپال عثمان با آنها جوانمردانه رفتار کرد وپس از بستن زخمهایشان آنها را با چند پیشنهاد صلح به جانب سردارایرانی فرستاد[1] .نادر به پیشنهادهای‌او جوابی‌نداد، ولی ، به سبب رفتار جوانمردانهٔ او با خویشان خود ، از وی سپاسگزاری کرد و پیغام فرستاد که امیدوار است به زودی به همان ترتیب عمل کند .

سردار قشون ترك به محض آنکه گزارشی در بارهٔ سربازان خود پس‌از جنگ دریافت داشت ، یکی از نزدیکان خود را به قسطنطنیه فرستاد[2] .خبراین

۱ــ بعضی‌ها می‌گویند که این عده به‌قسطنطنیه فرستاده شدند،ولی به‌عقیدهٔ من توپال عثمان‌پاشا بیشتر در فکر ارضای‌نادربود .

۲ــ دراین موارد ، سرداران‌ترك به‌قاصدان خود زیوری از طلا که به‌صورت پر و دارای سه سر است عطا می‌کنند تا مردم بدانند که قاصدان حامل‌خبر پیروزی یا پیغام خوشی هستند .

Marfat.com

پیروزی که معمولاً درچنین موارد با آب و تاب فراوان توصیف می‌شد شور و هیجان شدیدی در آن شهر به‌وجود آورد . ولی این شادمانی دیری نپایید ، زیرا قاصد دیگری ازطرف سردارترك رسید وبه‌اطلاع سلطان رسانید که‌قشون از لحاظ آذوقه سخت در مضیقه است ، و اطراف‌بغداد را ایرانیان آتش‌زده‌اند. گذشته از این ، اگرچه در جنگ فیروز شده است ، ولی تلفات قشون او به اندازه‌ای زیاد بوده است که احتیاج فوری به‌سربازان تازه نفس‌دارد . همچنین یادآور شد که ضعف پیری و ناتوانی او به اندازه‌ای است که سلطان باید فرماندهی لشکر را به شخص دیگری بسپارد ، زیرا این مقام مستلزم نیروی جوانان و تجربهٔ پیران‌است . حقیقت‌آنکه‌وی پیش‌بینی‌می کرد که‌طهماسبقلی خان به‌زودی با لشکری عظیم باز خواهد گشت وقوای ترك این بار قادر به جلوگیری از او نخواهد بود .

از آنجا که قسمت اعظم مطالب توپال عثمان را حمل به فروتنی وتواضع او کرده بودند ، به‌جای‌آنکه پیش‌بینی لازم را بکنند ، از وی شروع به‌تمجید و تعریفی کردند که وی مایل به‌آن نبود . دامادش رابه مقام‌بیگلربیگی‌رومانی رساندند وفرزندش‌رامقام پاشائی دادند . همچنین وی را مخیّر کردند که هر منصب نظامی که می‌خواهد به هر کس بدهد و طبق لیاقت هریك از افسران به آنها پاداش بخشد ؛ ودرصورتی که‌مخالف شرافت و امنیت امپراتوری نباشد ، با ایران عهد نامه‌ای منعقد سازد . گذشته از اعتماد و اطمینانی که‌بدین ترتیب نسبت به وی نشان دادند ، از شجاعت و طرز رفتار او نیز بسیار تحسین و تمجید کردند .

در این‌ضمن ، دربار عثمانی تصور نمی کرد که عثمان‌پاشا ، پس از چنان پیروزی درخشانی ، احتیاج به قشون تازه داشته باشد . ترکها از دیدن هزار

Marfat.com

اسیر ایرانی آنقدر مغرور شده و وضع قشون ایران را چنان آشفته و پریشان دانسته بودند که به تقاضای سرعسکر وقعی ننهادنـد ، و دوری لشکر دشمن و پریشانی ایران نیز باعث بی مبالاتی ترکها شد ، و از میان آنها فقطهمین یك نفر بود که می‌دانست از قدرت و شجاعت دشمن باید برحذر بود . از این رو به سربازان خود فرمان داد که در دشتهای بغداد در اواخر ماه اوت ۱۷۳۳ گرد آیند وخود با سی هزار سرباز در کرکوك اقامت گزید .

Marfat.com

فصل یازدهم

آماده شدن طهماسبقلی خـان برای جنگ دیگر و نیرنگ او ـ مجبور شدن توپال عثمان به‌حفظ فرماندهی لشکر ـ فرار پـولك پاشا از تاکاجاك ـ حرکت توپال عثمان برای مقابله با ایرانیها ـ نبرد لیلان ـ دومین‌نبرد لیلان ـ قتل‌توپـال عثمان و فرارلشکر ترك ـ انتصـاب‌عبدالله کوپرولوپاشا فرمانروای قاهره به‌فرماندهی کل .

طهماسبقلی خان با بقیهٔ قشون خود به همدان عقب‌نشینی کرد ؛ و چون به‌فتح وفیروزی عادت کرده بود ، این شکست سخت بر او گران آمد . به نظر می‌رسید که درست موقعی که ستارهٔ اقبال او درترقی بود سانحه‌ای برایش‌روی داده است که‌منجر به‌تیره‌بختی او خواهد شد . با وجود این،چون وی از هیچ شکستی‌بیمناك نمی‌شد، درفکرپیروزی‌آینده شادی می کرد . نادر می‌دانست که پیروزی ترکان به قیمت گزافی تمام شده و رفتار خیانت آمیز اعراب موجبـات شکست وی را فراهم آورده است . لذا سربازان خود را تشویق و از رفتارآنها تمجید کرد و دلیری آنان را ستود وروی‌هم‌رفته طوری نشان داد که گفتی بر دشمن غالب آمده است ؛ وچون می‌دانست که شکست گذشته‌را می‌تواندجبران کند ، به اشتباهات خود اعتراف کرد وثابت نمود که‌قادراست در آینده‌ازآنها بپرهیزد .آنگاه به‌سربازان گفت که سرنوشت او به سرنوشت آنـان وابسته

Marfat.com

است ، وشجاعت و جانبازی گذشته را به یاد آنها آورد ، و به‌آنان اطمینان داد که خاطرهٔ شکست اخیر را که تقصیر آنها نبوده است محو خواهد ساخت . بدین ترتیب ، نادر خود را محبوب سربازان وافسران کرد ؛ و در همان‌حال که روحیهٔ آنان را تقویت نمود ، مانع از آن‌شد که‌این عده از نبرد مجدد باترکان روی گردان شوند .

آنگاه نادر ، برای اثبات ادعای خود ، به‌محض ورود به‌همدان ، نامه‌ای به احمدپاشا فرمانروای بغداد نوشت ومتذکر شد که با وجود شکست اخیر ، وی خود را مغلوب نمی‌داند ، و از اشتباهات خود آگاه است و قصد داردآنها را جبران کند و مانند جوانمردان به جنگ بپردازد ، تاقشون ترك حاضر به مبارزه‌شود ، وسال دیگرنیز بالشکری بیشتر ونیرومندتر به مقابلهٔ او دربغداد خواهد شتافت .

این مطالب اگر چه پرلاف و گزاف به نظر می‌رسید ، ولی باعث تشویق سربازان شد و از طرف دیگر ، ترکهارافریب داد ، زیراآنها تصورنمی کردند که وی بتواند قبل از شروع زمستان به جنگ بپردازد ، درصورتی که قصد او جز این نبود ، وبه همین مناسبت قاصدی به‌نزد فرزند خودنصرالله میرزاحاکم هرات فرستاد ، و به‌اودستور داد که با تمام‌قوای‌خویش به‌او بپیوندد . ازاین‌رو به زودی قوایی فراهم آورد که شبیه قوای او در نبرد اخیر بود .

احمد پاشا که از نبوغ سردار ایرانی به‌خوبی‌آگاهی داشت و در نتیجهٔ هوش و فراست خویش از قصد نادر مبنی بر حملهٔ مجدد به‌بغداد باخبر بود ، برای دفاع‌ازاین شهراقدامات لازم را به‌عمل‌آورد ؛ وچون‌اطراف بغداد ویران شده‌بود، از طریق دجله مقدار زیادی‌آذوقه وارد شهر کرد .

توپال عثمان که هنوز محتاج آذوقه و سایر نیازمندیهای لشکر بود و

Marfat.com

قدرت حمله به ایران را نداشت پولك پاشا را با شش هزار سرباز برای اشغال گردنهٔ تاکاجاك که در نزدیکی مرز ترکیه و در آن سوی همدان است اعزام داشت .

حال بدین منوال بود که به کرکوك خبررسید که فرزندطهماسبقلی‌خان با عدهٔ زیادی افغانی و ابدالی به کمك پدر خود می‌شتابد . سر عسکر قاصدی به‌باب عالی فرستاد و این خبر را به اطلاع وزیران ترك رسانید ، و مانند سابق از آنها سرباز و پول وآذوقه خواست و درهمان حال استدعا کرد که باملاحظهٔ پیری و ضعف مزاجش به او اجازه دهند که فرماندهی قشون را به احمد پاشا بدهند تا او که لایقتر است چنان وظیفهٔ خطیری را به‌انجام رساند .

سلطان ، به مناسبت خدمات بزرگش ، تقاضای او را پذیرفته وی را به مقام پاشائی کوتاهیه[1] و بیگلر بیگی آناطولی‌منصوب کرده بود . درست دراین هنگام ، قاصدی ازطرف توپال عثمان رسیده‌وخبر داد که ایرانیها وارد گردنهٔ تاکاجاك شده‌اند وطهماسبقلی‌خان بالشکری عظیم در حرکت است . سردارسپاه عثمانی ضمناً توسط‌قاصد خواهش کرده بود که هرچه زودتر به کمك‌او بشتابند. بنا براین ، اعضای دولت بی‌درنگ به‌دورهم گردآمدند وبه توپال عثمان فرمان دادند که همچنان فرماندهی لشکر را به عهده داشته باشد .

در دوازدهم اکتبر ۱۷۳۳ ، افغانیهایی که در خدمت نادر بودند به‌سوی تاکاجاك حرکت کردند . پولك پاشا که از سنگربندی دراین نقطه غفلت کرد یا دچار وحشت شده بود این گردنهٔ مهم را در اختیار دشمن نهاد . توپال عثمار آنقدر از رفتار او خشمگین شد که با وجود دلاوری او در کرکوك فرمان دا که سر او را از تن جدا کنند ؛ و اگر چند تن از افسران عمدهٔ ترك که مور

۱ــ از این شهر تا قسطنطنیه سه منزل راه است .

Marfat.com

احترام توپال عثمان بودند شفاعت نکرده بودند ، پولك پاشا جان خـود را از دست داده بود .

توپال عثمان دراین هنگام موقعیت خود را بسیار وخیم‌یافت، زیرا قشون سهمگین و عظیم دشمن پیش می‌آمد ، و وی در اثر تجربه می‌دانست که ازطرف باب عالی کمکی نخواهد رسید . پاشای سوریه که از دوستان صمیمی او بود تـا آنجا که توانست قوایی به یاری او فرستاد ، ولی این عده کفـایت نمی کـرد . سوریه‌سابقاً کشوری نیرومندبود ومی‌توانست سربازان‌فراوانی به‌جبهه‌بفرستد، ولی از وقتی که تحت تسلط‌ترکها درآمده بود به چنان وضعی دچار شده‌بود که پاشای آن ایالت بیش از دوازده هزار پیـاده و عدهٔ معدودی سوار نمی‌توانست گردآورد و هیچیك ازآنهـا شجاعتی از خود نشان نداده بودند . مردم موصل از پیشرفت قشون ایران چنان وحشت زده بودند که عده‌ای رو به فرار نهادند، ولی خود مواجه بادزدان عرب ودشمنان دیگرشدند . بنابراین ، تصمیم گرفتند که به نفع مملکت‌کار کنندودر برابر سیلاب بمانند . در ایامی که توپال‌عثمان مشغول گردآوری قوا از موصل بود ، پادگان دیار بکر با عده‌ای از اعراب که در قضیهٔ کرکوك از خود شجاعت بسیار نشان داده بودند به‌اوپیوستند .

سرعسکر برای‌آنکه وسایل پیوستن قوای خود را به‌یکدیگـر فـراهم آورد به‌جانب دشتهای هارونیه شتافت، ودر آنجا در حدود صد هزار مردجنگی گردآورد.اگرترکها ازحیث دلیری‌وانضباط به‌پایهٔ سربازان‌ایرانی‌می‌رسیدند وضعشان بد نبود . توپال عثمان کـه آدمی محتاط بود در این محـل شروع بـه سنگربندی کرد تـا از حملهٔ ناگهانی دشمن ایمن باشد و بتـواند در صورت لزوم اقدام کند .

طهماسبقلی خان چون از وضع‌ترکان‌آگاهی یافت، مستقیماً به‌جانب‌آنها

Marfat.com

شتافت ودر بیست ویکم اکتبر ۱۷۳۳ در آن حدود ظاهر شد . ضمناً به‌دسته‌ای از سپاهیان خود امر داد که از دجله بگذرند وکاروانی را که به‌سوی ازمیر و حلب می‌رفت غارت کنند[1] وسپس در دشتهای هارونیه به‌او بپیوندند . این دسته کار خود را انجام دادند .

در بیست و دوم اکتبر، توپال عثمان به‌افسران خود گفت که قصد دارد در سنگر بماند و حالت دفاعی به‌خود بگیرد ، ولی به‌سربازان گفت که هردسته‌ای از آنها که بخواهند می‌توانند با ایرانیها بجنگند . ینی‌چریهای قاهره و بعضی از سربازانی که‌از رومانی آمده بودند وظیفهٔ خود دانستند که عملی دلیرانه از خود نشان دهند ؛ و پس از آنکه قوای دیگر و همچنین گروهی از اعراب که به‌خدمت سرعسکر درآمده بودند به‌آنها پیوستند ، حمله راآغاز کردند و از میان سنگرها بیرون جستند . زمین آن ناحیه خشك و پر از گرد و غبار بود ، و باد علیه ایرانیها می‌وزید، لذا ترکها از موقعیت استفاده کردند . زدوخوردی که درگرفت درحدود چهارساعت ادامه داشت . سر عسکر ، که تفوق سربازان خود را دید ، به سایر قوای خویش دستور حمله داد ، و ایرانیها رو به هزیمت نهادند و در حدود چهار هزار نفر کشته به‌جای گذاشتند[2] و به‌لیلان رفتند .

دربارهٔ جنگی که در لیلان در گرفت مطالب ضد و نقیضی وجود دارد . بعضی‌ها گفته‌اند که این محل در پنج فرسنگی کرکوك قرار دارد و گروهی معتقدند که جنگ مذکور در دشتهای هارونیه روی داده است . در این هنگام

۱ــ این کاروان همان نبود که ضمن محاصرهٔ بغداد در این شهر مانده بود . ۲ــ به‌عقیدهٔ بعضی‌ها شمارهٔ کشتگان بیش ازاین بود . درقسطنطنیه چنین گفته می‌شد که این عمل نوعی پیروزی است ودربار عثمانی‌از جشن گرفتن خودداری کرد . به‌عقیدهٔ من جنگی که درگرفت زدوخوردی بیش نبود که‌قبل‌از شکست قشون ترك واقع‌شد . ولی قدر مسلم آن‌است که به‌قشون‌طهماسبقلی‌خان آسیب رسید .

Marfat.com

طهماسبقلی‌خان آمادهٔ جنگ قطعی شد. وی جنگ اول را به‌نام خود و جنگ دوم را به‌نام شاه‌عباس سوّم آغاز کرده‌بود وچون سر بازان دراین دوجنگ مغلوب شده بودند خرافاتی شدند. طهماسبقلی‌خان نیز ناچار شد جنگ سوم را به نام شاه طهماسب آغاز کند[1] آنگاه محل مناسبی را که رو به مشرق بود اختیار کرد و حاضر شد در اول صبح به‌نبرد بپردازد؛ و چون می‌دانست که بدان ترتیب خورشید در چشم دشمنان خواهد تافت، این وضع را به نفع خود می‌دید. در سپیده دم صبح ۲۶ اکتبر، نادر با بیست هزارتن از سربازان برگزیدهٔ خود به حرکت آمد و به طلایهٔ سپاه ترك حمله برد. این حمله چنان به خوبی اجرا شد که قلب لشکردشمن شکافته شد وطرفین با شدت وحدّت به‌نبرد پرداختند. ترکها رو به‌هزیمت نهادند، ودر میان آنها تفرقه افتاد. توپال عثمان که‌مردی دلیر و با تجربه بود چندین بار سربازان خود را به‌حمله واداشت، ولی برتری با ایرانیها بود، و ناچار با دادن تلفات سنگین عقب نشست. سرعسکر، که از گرد کردن سربازان خسته شده بود و پراکندگی سپاهیان را مشاهده کرد، فرماندهی عده‌ای ازینی‌چریها را به عهده گرفت، وچنانکه اهمیت نبرد اقتضا می کرد جنگید، ولی دو گلوله به‌بدن او خورد و او از اسب بر زمین افتاد و جان داد.

بدین ترتیب بود که توپال عثمان، یکی از بزرگترین سیاستمداران و سرداران و یکی از شریفترین افراد امپراتوری عثمانی، جان خود را از دست داد. مرگ او سرنوشت قشون ترك را تعیین کرد: نزدیکان او دلسرد شدند و

۱ــ اگرچه این عمل بسیار عجیب بود، ولی در اثرخرافات سربازان، نادر مجبور بود طبق میل آنها رفتارکند. البته سربازان علاقه‌ای به‌شاه طهماسب نداشتند، ولی می‌خواستند به‌نام او جنگ را آغازکنند، زیرا نادر در هرجنگی که به‌نام اوکرده بود فاتح شده‌بود.

Marfat.com

دیگر حـاضر نبودند مانند سابق بجنگند . بقیه نیز گریختند و شکست قشون کامل‌شد . ایرانیهادشمن مغلوب راتعقیب کردند وعدهٔ زیادی‌ازترکان را کشتند. طهماسبقلی خان بی‌درنگ افغانهای تحت فرمـان خود را برای جلوگیری از فرار اعرابی که با ایرانیها جنگیده بودند فرستاد و به‌تلافی رفتار خیانت‌آمیز آنها در جنگ کرکوك ، اکثرآنها را از دم شمشیر گذرانید .

ترکها در این جنگ تمام بـار وبنه و توپ خود را از دست دادند ، و در حدود چهل‌هزارسرباز کشته‌برجای نهادند . در میان کشتگان عده‌ای ازپاشاها و امیران ترك دیده می‌شدند . همچنین عدهٔ زیادی از ترکان به‌اسارت ایرانیها در آمدند که ازآن میان مباشر قشون ترك بود . این شخص نـادر را از مرگ توپال‌عثمان آگاه ساخت . حس کنجکاوی و همچنین احترام نسبت به این مرد بزرگ باعث شد که سردار ایرانی اجازه دهد، جسد توپال عثمان را به‌حضورش بیاورند . آنگاه مدتی در حال سکوت مانده و آن جسد را با احترامی آمیخته به حیرت نگریست . توپال عثمان ، باوجود این شکست ، در حقیقت پیروزشده بود . وی پس از رسیدن به هفتاد سالگی وظیفهٔ خود را بـا افتخار انجـام داده بود و بعید به‌نظر می‌رسید که دشمن او بتواند به‌آن مقـام برسد ، زیرا اصولی که نادر سرمشق خود قرار داده بود با اصول این مرد شریف کاملاً فرق داشت. نادر ، پس ازآنکه نسبت به‌جسد توپال عثمان احترامات لازم را مرعی داشت ، فرمان داد که آن را با تشریفات مخصوص به بغداد حمل کنند تا هموطنـانش مراسم احترام را نسبت‌به‌مردی که با کمال صداقت به‌ملت ومملکت خودخدمت کرده بود به‌جای‌آرند .

خبر مرگ توپال عثمان و شکست قشون ترك باعث تعجب شدید دربـار عثمانی و مردم قسطنطنیه شد . خاطرهٔ پیروزی ترکها در کرکوك در ماه ژوئیهٔ

Marfat.com

گذشته به حساسیت آنها افزود ، و از آنجا که ازشکست سخت ایرانیها دراین شهر آگاه شده بودند ، این بار تصور کردند که نادر چون بـا سرعت به جبران شکست گذشته‌پرداخته است شاید دیو یا جادوگر باشد .

وزیر اعظم که از بروز شورش درشهر بیم داشت فرمان داد که نگهبانانی در محله‌های مخصوص گردآیند . اعضای دولت ترك بی‌درنگ جلسه‌ای تشکیل دادند . سلطان و مفتی توصیه کردند که به هر قیمت شده است با ایرانیها صلح شود و گفتند که جنگ بـاعث خرابی امپراتوری خواهد شد . وزیر از طرف دیگر اظهـار می‌داشت که ایرانیها شکست‌نـاپذیر نیستند ، و جنگ کرکوك دلیل‌این مطلب‌است همچنین گفت که ازدست دادن‌ایالات‌مفتوحه در اثرجنگ کمتر از تسلیم‌آنها بدون جنگ باعث سرشکستگی و ننگ می‌شود .

از آنجا که این عقیده طرفدارانی پیدا کرد قرار شد که توپ و مهمـات و پول برای تهیهٔ لشکر به اسکندریه فرستاده شود و هشت هزار ینی‌چری بـه حرکت درآیند و عبدالله کوپرولوپاشا حاکم قاهره فرماندهی لشکر را به‌عهده بگیرد وچندین تن ازحکّام ایالات‌آسیایی ترکیه‌با هراندازه سرباز که‌بتوانند به او بپیوندند .

Marfat.com

فصل دوازدهم

شرح تربیت توپال عثمان پـاشا و وقایع عمدهٔ زندگی این مرد و
سپاسگزاری او نسبت‌به نجات‌دهندهٔ خود از بردگی درایام جوانی .

شرحی که در بارهٔاین مرد بزرگ نوشته‌ام با قصّه‌ای که ذیلاً از او نقل می کنم مناسبت دارد . این قصّه به هیچوجه مخالف شأن مورخ یـا خارج از موضوع مانیست ، و مقصود این‌است که آن‌را سرمشق خودقرار دهیم ، چنانکه هدف تاریخ نیز چنین است ، ومعتقدم که این قصّه باعث خوشوقتی تمام کسانی خواهد شد که سپاسگزاری را نـاشی از دینداری وتعصب نمی‌دانند ، یـا تصور نمی کنند که سپاسگزاری فقط از طرف کوته فکران به عمل می آید ، زیرا ، به‌عقیدهٔ بعضی‌ها، کوته‌فکران در اثرضعف عقل خودبه‌سپاسگزاری‌می‌پردازند ، واین‌کار هم به‌زعم آنها منافی خودپرستی یعنی هدف اصلی بشر است .

توپال عثمان‌پاشا در حرمسرا[1] تربیت یافته‌بود ، و این‌شیوه سابقاً در بارهٔ

۱ــ کودکانی کـه سابقاً از ایالات مسیحی‌ترکیه عثمانی به‌دربار فرستاده می‌شدند ، در قسمتهای مختلف حرمسرا خدمت می کردند وعاقبت به‌خدمت سلطان در می‌آمدند و به‌مناصب گوناگونی در دربار عثمانی می‌رسیدند وبرحسب‌رفتار یا بخت خود مقامات‌امپراتوری را احرازمی کردند. غرض از این سیاست این بود که‌کودکان مذکور چون پدر ومادر وخویشان خودرا نمی‌شناختند وحتی از مملکت اصلی خود اطلاعی نداشتند بهتر مورد اعتماد قرار می‌گرفتند و بیشتر به سلطان خدمت می‌کردند . ولی اکنون ترکها کودکان خود را در حرمسرا تربیت می کنند و آنهایی که از این محل‌برای انتصاب به‌مقامات انتخاب می‌شوندبیشتراز نژاد ترک هستند .

Marfat.com

فرزندان خراجگزاران که همه عیسوی بودند به‌کار می‌رفت . وی‌در سال۱۶۹۸ در حدود سی و پنج سالگی به فرمان سلطان به خدمت پاشای قاهره فرستاده شد ونخست از راه خشکی به پـرت‌سعید رفت ، ولی چون از دزدان عرب بیم داشت سوار یك کشتی ترك که عازم دمیاط[1] بود شد . دراین مسافرت کوتاه بود که به‌یکی از کشتیهای مسلّح اسپانیایی برخورد ؛ و اگرچه کشتی او قادر به مقاومت نبود ، لکن کشتی نشستگان تصمیم به مبارزه گرفتند تا کالاهای خودرا محفوظ بدارند وخود را از برد گی نجات دهند . در این هنگام ، نبردی خونین میان آنها در گرفت ودر اینجا توپال‌عثمان شجاعتی از خود نشان داد که بعدها مکرر ازاو دیده شد. کارکنان کشتی‌نیز به‌پیروی‌از او با دلیری‌بسیارجنگیدند، ولی‌شمارهٔ دشمنان‌بیشتربود ، وتوپال عثمان که از ناحیهٔ بازو و سینه زخمی‌شده بود به‌اسارت درآمد .

پس از آنکه تسلیم شد ، ناخدای اسپانیایی که‌از دلیری عثمان‌به‌شگفت افتاده بود به او احترام بسیار گذاشت ؛ ومخصوصاً چون دریـافت که وی حامل فرمان سلطان است وممکن است برای‌آزاد کردن‌او مبلغ گزافی دریافت‌بدارد، بیشتر اورا مورد تفقد قرارداد . ولی‌توپال عثمان ، با وجود معالجهٔ دقیق ، حالی خطرناك داشت . وضع بدین منوال بود که کشتی برای تعمیر در مـالت لنگر انداخت . زخم پای او بیش از همه خطرناك بود وباعث شد که وی‌بعدهالنگ شود ومردم او را توپال که به‌معنی چلاق است بنامند .

در آن زمان ونسان‌آرنو[2] اهل مارسی، فرماندهٔ‌بندر مالت بود ؛ وبه‌محض آنکه کشتی لنگر انداخت،بنا بروظیفهٔ خود به‌روی عرشهٔ آن رفت . عثمـان چون چشمش بدو افتاد به‌وی گفت : « آیا می‌توانید عملی جوانمردانه‌ودلیرانه

۱ــ این شهر درآن سوی رودخانهٔ نیل واقع است . ۲ــ Vincent Arnaud

Marfat.com

در حق من انجام دهید ؟ مرا ازقید بندگی آزاد کنید ؛ قول می‌دهم که چیزی از دست ندهید». چنین تقاضایی ازطرف اسیری در زنجیر حرکتی عادی نبود ، ولی حرف او چنان در آن مرد فرانسوی تأثیر کرد که رو به‌ناخدای اسپانیایی نموده از وی پرسید که برای‌رهایی او چه مبلغ باید بپردازد . ناخدا پاسخ داد « هزار سکه » . آرنو چون این سخن بشنید ، به‌عثمان گفت : « من در بارهٔ تو چیزی نمی‌دانم ، و با وجود این ، تو می‌خواهی که‌هزارسکه فقط باحرف‌تو از دست بدهم ؟ » عثمان پاسخ داد: «هر کدام ازما طبق مصلحت‌خود رفتار می کند . من که در زنجیرم سعی می کنم به هروسیله باشد آزادی خود را به دست آرم ، و شما هم حق‌دارید که حرف‌بیگانه‌ای رانپذیرید . فعلاً هم‌کاری جز قول‌دادن نمی‌توانم انجام بدهم ، ونمی‌خواهم دلیلی بیاورم که شما رامتقاعد کنم، ولی‌قول می‌دهم که‌اگر حرفم را بپذیرید ، هیچوقت پشیمان نشوید » . ناخدا بی‌درنگ به‌نزد رئیس بزرگ به‌نام دون پرلوس[1] رفت واو را ازقضیّه آگاه ساخت . طرز سخن گفتن عثمان و صداقت بارز او وعجیب بودن آن موقعیت چنان در آرنو تأثیر کرد که‌فوراً به عرشهٔ کشتی‌اسپانیایی باز گشت وبا ناخدا قرار گذاشت که ششصد سکّه به او بپردازد وعثمان را رها کند . آنگاه او را سوار کشتی خود کرد وجراحی به خدمت او گماشت و آنچه برای پذیرایی‌و معالجهٔ‌او لازم‌بود فراهم آورد ، به طوری که عثمان ، ظرف مدت کوتاهی ، از خطر نجات یافت .

عثمان به نجات دهندهٔ خود گفته بود که قصد دارد در مورد پولی که وی پرداخته است نامه‌ای به قسطنطنیه بفرستد ، ولی چون خود را در دست مردی می‌دید که آنقدر به‌قول‌او اعتماد کرده بود، بر آن شد که از وی تقاضایی‌دیگر بکند ، و آن این بود که پرداخت مبلغ مذکور راکاملاً به عهدهٔ او واگذارد .

۱ــ Don Perellos

Marfat.com

آرنو که می‌دید در چنان موردی باید اکرام را به اتمام برساند؛ نه تنها با تقاضای او موافقت کرد، بلکه کشتی را به او سپرد و در حق او همه‌گونه جوانمردی ومحبت مبذول داشت. بنابراین عثمان، به‌محض آنکه بهبودیافت، دو باره باهمان کشتی به‌مسافرت خود ادامه داد.

در اینجا بود که پرچم فرانسه او را از آسیب دزدان دریایی مصون و محفوظ داشت. کشتی اوظرف مدت کوتاهی به‌دمیاط رسید وازراه نیل به قاهره رفت، وبه‌محض آنکه بدین شهر رسید، وی‌هزارسکه به‌ناخدای کشتی‌داد که‌به آرنو تسلیم کند وهمچنین مقدار زیادی خز وپانصد سکه به‌عنوان انعام به‌خود او داد. عثمان پس از آنکه امر سلطان رابه‌پاشای‌قاهره‌رسانید، عازم‌قسطنطنیه شد ونخستین کسی بود که خبر اسیر شدن خود را به‌مردم گفت.

عثمان نه تنها ازلطفی که درحق‌اوشده‌بود سپاسگزاری کرد، بلکه‌درطی زندگانی خود، چه از راه ارسال نامه و چه از طریق دیگر، از تأثیر عمیقی که آن عمل‌در روحیهٔ او به‌جای نهاده بود تشکر نمود.

در سال ۱۷۱۵، میان ونیز وعثمانی‌جنگ برپا شد. وزیر اعظم که‌به‌فکر تسخیر موره[1] بود قوایی در نزدیکی تنگه کورنت[2] که‌تنها راه حمله به‌آن‌محل بود فراهم آورد. توپال عثمان فرمان یافت که از آن تنگه عبور کند، و این فرمان را نه تنها با موفقیت اجرا کرد بلکه شهر کورنت را با حمله به تصرف درآورد، وبه‌خاطر این خدمت به مقام پاشایی رسید. سال بعدبه عنوان سرتیپ تحت فرمان وزیر اعظم در محاصرهٔ کورفو[3] خدمت کرد، ولی ترکها مجبور به تخلیهٔ آن محل شدند، و عثمان سه روز در آنجا ماند تا ناظر تخلیهٔ شهر از قوای ترك باشد، و این امر را به خوبی انجام داد.

۱ـ Moree ۲ـ Corinth ۳ـ Corfu

Marfat.com

در سال ۱۷۲۲ به مقام سرعسکری با فرماندهی کل رسید و قوایی که در موره بود تحت اختیاراو نهاده شد . هنگامی که کنسولهای ممالك مختلف برای ادای احترام به نزد اوآمدند ، عثمان مخصوصاً نسبت به فرانسویها لطف بسیار کرد ، وبه آنها دستور داد که به ونسان آرنو درمالت بنویسند و او را از آن مقام آگاه سازند وازاو تقاضا کنند که فرزندش را بفرستد تا او را به مقامات بلند برساند . ازاین روفرزندآرنوبه‌موره فرستاده شدوسرعسکر نه‌تنهاهدایایی به اوداد ، بلکه درمورد تجارت امتیازاتی بدوبخشید واین امرباعث شد که وی بتواند ملکی‌خریداری کند .

کفایت ولیاقت عثمان‌تا پایه‌ای بود که ازآن مقام به‌پایه‌ای بلندتررسید وبه مقام بیگلربیگی رومانی که یکی ازمهمترین قسمتهای امپراتوری عثمانی بود نایل آمد . این ایالت به علت نزدیکی به ایالات مجاور دانوب و مرزهای مجارستان اهمیت خاصی داشت . محل اقامت اودراین هنگام در نیسا[1] بود . در سال ۱۷۲۷ ، ونسان‌آرنو وفرزندش‌به خدمت اورسیدند ومورد لطف بسیارقرار گرفتند . عثمان منصب و شوکت پاشایی را نادیده گرفت وهر دورا درآغوش کشید ودستورداد شربت وعطر بیاورند وآن‌دو برمخدّه‌ای با اوبنشینند ، واین افتخاری بود که ندرتاً ازطرف پاشائی نصیب مردی عیسوی می‌شد. عثمان ، پس از این احترامات ، هدایای زیادی به آن دوبخشید و آنها را رخصت بازگشت داد . هنگامی که‌آرنووپسرش‌ازحضوراومراجعت می کردند ،آرنوبه وی گفت: « امیدواریم روزی شما را درمقام وزیراعظم در قسطنطنیه ببینیم . » این حرف اگرچه تعارفی بیش نبود ، ولی به حقیقت پیوست .

در بالا راجع به شورش بزرگی که در سال ۱۷۳۰ در قسطنطنیه به

۱ــ Nyssa

Marfat.com

وقوع پیوست شرحی نوشتم و قتل وزیر اعظم ابراهیم را یادآور شدم . این‌مقام چنان خطرناك شده بود که ظرف کمتر ازیکسال سه‌نفر به‌وزارت رسیده‌بودند. در سپتامبر ۱۷۳۱ ، توپال عثمان پاشا بدین مقام فرا خوانده شد کـه اگر چه بزرگترین منصب در امپراتوری عثمانی و شاید در جهان بود ولی همیشه خطر داشت و مخصوصاً در آن زمـان به‌حد اعلی چنین بود . وی پس از آنکه بدان پایه نایل‌آمد و به‌قسطنطنیه رفت ، کسی را به‌دنبال سفیر فرانسه فرستاد و از او خواست که به‌مالت بنویسد ونجات دهندهٔ او را از پیشرفتش آگاه سازد و تا فرصت باقی است او را به قسطنطنیه دعوت کند وبه او تذکردهد که وزیراعظم معمولاً مدت زیادی در آن مقام باقی نمی‌ماند .

در ماه ژانویه ۱۷۳۲، آرنو و فرزندش به‌قسطنطنیه وارد شدند و هدایای فراوانی به‌اضافهٔ دوازده نفرترك که وی از قید بندگی باز خریده بود بـاخود آوردند . این عده را به‌فرمان وزیر درحضور اوبه‌صف قرار دادند . ونسان‌آرنو رانیز که در این وقت هفتاد و دوسال‌داشت با فرزندش به‌حضور اوبردند . وزیر آنها را در برابر افسران عالیرتبه باکمال مهربانی پذیرفت . آنگاه در حالی که به دوازده ترك آزاد شده اشاره می کرد، به کسانی که دراطراف‌خود بودند گفت : « نگاه کنید که این برادران شما، پس‌ازآنکه مدتی دربردگی نالیدند، اکنون‌ازثمرات‌آزادی بهره‌مند می‌شوند . این فرانسوی نجات دهندهٔ‌آنهاست. خود من غلامی بیش نبودم کـه زنجیر بر پـای و گـردن داشتم و از تنم خون می‌چکید و سراپایم زخم بود . این همـان مردی است که مرا از بندگی بـاز خرید ونجاتم داد . ولینعمت من اوست و من زندگی و آزادی و ثروت و همه چیز خود را مدیون او می‌دانم . او بی‌آنکه مرا بشنـاسد ، مبلغ گزافی برای آزادی من پرداخت وبه‌حرفم اعتماد کرد ویك فروند کشتی در اختیارم گذاشت

Marfat.com

تا هر کجا می‌خواهم‌بروم .آیامسلمانی‌پیدامی‌شود که چنین‌عمل‌جوانمردانه‌ای انجام دهد ؟ »

هنگامی که عثمان سخن می گفت همگی چشم به آرنو که دست دردست وزیرداشت دوخته بودند . سپس‌وزیرازپدزوپسردربارهٔ وضع آنها سؤالات بسیار کرد وبه‌پاسخهای آنان با مهربانی ودقت گوش داد وبا جملهٔ عربی « الله کریم » مطلب را به پایان رسانید . سپس هدایای آنها را از نظر گذرانید وقسمت اعظم آن را به خدمت سلطان ومادراووقزلرآقا (رئیس خواجه سرایان سیاه پوست) فرستاد .آنگاه پدروپسربه وزیر کرنش کردند ومرخص‌شدند .

پس ازاین تشریفات ، فرزند وزیراعظم آن‌دونفررا به منزل خود بردودر حق آنها نهایت مهربانی‌مبذول داشت . کمی قبل از آنکه این‌دونفرازقسطنطنیه خارج شوند ، وزیراعظم یکباردیگر آنها را ملاقات کرد وشکوه وجلال‌وزارت رانادیده گرفت ، وبه‌آنها گفت که به‌مقتضای‌مقام نمی‌تواندآنچنانکه‌می‌خواهد باآنها رفتار کند، زیرا درنظرملت وزیرهرچه می کند به‌خاطرنفع شخصی‌است ولی‌پاشاها درایالات خودآزادند ، درصورتی که وزیراعظم کسی دیگر را بالای سر دارد .

آنگاه مبلغی‌را که برای نجات‌ترکان پرداخته بودند به‌آنها مستردداشت وهمچنین قرضی‌را که به اشخاصی داده بودند وآن را ازدست رفته می‌پنداشتند به‌آنها پس‌داد وفرمانی به‌آنها اعطا کرد که به‌موجب آن حق‌داشتند ازسالونیك گندم صادر کنند ؛ وچون صدور گندم ازآنجا ممنوع شده بودآنها ازاین‌عمل احتمالاً سود بسیار بردند .

ازآنجاکه مراتب سپاسگزاری اوحدّ و نهایتی نداشت به نجات دهندهٔ خود چنین فهماند که جوانمردی وسخاوت او نیز پایان ندارد . رفتار او دراین

Marfat.com

مورد واقعاً جوانمردانه بود ، زیرا هر عمل او نشان می‌داد که تظاهر در زندگانیش راه ندارد . رفتار جوانمردانه او وقتی بیشتر باعث اعجاب و شگفتی خواهد شد که در نظر بگیریم ترکها در نتیجهٔ تربیت خود تا چه حد با تحقیر و استهزاء به عیسویان می‌نگرند . گذشته از این ، وقتی می‌بینیم که او در برابر درباریان به‌چنان کاری دست زد ، حسن عملش بیشتر و بهتر ظاهر می‌شود .

این مرد بزرگ ، در اثر مراقبت و مواظبت خود ، توانست به‌امور دولتی که چندی قبل از آن درهم ریخته شده بود نظم و ترتیبی بدهد . مردم آنقدر در مضیقه بودند که نیازمندیهای نخستین زندگی را فقط با صرف هزینهٔ هنگفت رفع می‌کردند. اگرچه توپال عثمان را به‌خاطر سختگیریهایش غالباً ملامت می‌کنند، ولی قدر مسلّم آنکه او هیچیك از بدترین گناهکاران ، ولو پستترین کسان ، را بدون مشورت با مفتی به‌قتل نرسانید ؛ و اگر چه سختگیری او ممکن است به افراط گراییده باشد ، ولی به‌خاطر مصالح ملك وملت نه‌تنها درست بلکه کاملاً لازم بود . انسان نمی‌تواند باور کند که این مرد، که دارای قلبی آنچنان رحیم و رئوف بود ، ظالم و خونخوار باشد . دلیل بی‌تقصیری او همین بس که پس از عزل او تمام مردم از عالی و دانی اظهار تأسف کردند[1] .

توپال عثمان فرمان عزل خود را با خونسردی بسیار دریافت داشت . وی به‌خوبی می‌دانست که در کشور پریشانی که تغییر و تبدیل در آن لازم تلقی می‌شد، پرهیزکاری و تقوی به تنهایی می‌تواند شخص را نجات دهد . هنگامی که مُهر وزارت را تسلیم کرد و از حرمسرا بیرون آمد ، مشاهده کرد که دوستان و خدمتکارانش بسیار متفکّر و پریشانند . این بود که از آنها پرسید: «علت پریشانی شما چیست ؟ مگر همیشه به‌شما نمی گفتم که مقام وزارت

۱ــ در مارس ۱۷۳۲

Marfat.com

کمتر از سایر مناصب دوام می کند ؟ تمـام توجه من معطوف به این نکته بود که آن مقام را با سربلندی و افتخار ترك کنم ، و خدا را شکر، کاری نکرده‌ام که مستوجب سرزنش باشم . مولای من سلطان ازخدماتم تمجید می کند ، ومن با رضایت‌کامل دست از کار خود می‌شویم . » سپس حکم داد کـه مراسم دعا و سپاسگزاری به‌عمل‌آید ، و آن واقعه را ازوقایع خوب عمر خود به‌شمارآورد.

پس‌ازآن، بیدرنگ به‌جانب طرابوزان که‌محلّ‌حکومت جدید خود بود حرکت کرد . عزل او را نمی‌توان باعث سرافکندگی او دانست ، زیرا سلطان در حق او همه گونه احترام مرعی داشت ، و به او گفت که باید فرزندش را در قسطنطنیه بگذارد ؛ همچنین به‌او اطلاع داد که حاضر است دارایی اورا اداره کند . چهار روز پیش از حرکت توپال عثمان ، فرزندش هدایایی به منـاسبت عید قربان به‌سلطان‌تقدیم کرد . هدیه دادن در دربار عثمانی و کشورهای شرقی دلیل جوانمردی و دوستی یا علامت احترام نیست ، بلکه باجی است کـه تمام زیردستان باید به‌مافوق خود بپردازند ، ومخصوصاً بعضی ازکارمندان باید این بـاج را به سلطـان تقدیم کنند . اگرچه توپال عثمان دیگر مقام وزارت را نداشت، ولی پیش از حرکت به فرزند خود توصیه کرد که آن هدایا را تقدیم بدارد ، و بدین وسیله نشان داد که آن منصب عالی را بـا رضایت خاطر ترك گفته است .

سلطان نیز هدایای او را به طرزی دریافت داشت که همگی دانستند وی از احترامات خود نسبت به وزیر سابق نکاسته است . هنوزاز سفر توپال عثمان چندروزی نگذشته بود که او را مأمور حرکت به‌سوی مرزهای ایران کردند وزمام فرماندهی لشکر را به دست او سپردند . این منصب اگر چه عالی و مهم بود ، ولی‌دشوار وپر خطر می‌بود. توپال‌عثمان وظیفهٔ‌خود رامانند سیاستمداری

Marfat.com

عاقل و افسری‌کاردان انجام داد و اگر چه عاقبت از نادر شکست خورد ، لیکن به طرزی شایسته و متناسب با شخصیتی که به‌حق کسب کرده بود جان داد ، شخصیتی که نه در اثر مناصب عالی او ، بلکه به سبب عدم انحراف او از اصول شرافت و تقوی ، ممتاز شده بود .

سلطان خاطرهٔ او را چنان گرامی داشت که فرزند او را با وجود صغر سنش به مقام پاشایی و بیگلربیگی رومانی که منصب قبلی پدرش بود رسانید. در اینجامی‌توانیم به‌قدرت‌استبداد حکومت عثمانی پی‌ببریم،زیرا همان سلطانی که‌فرزندتوپال‌عثمان را به‌یکی‌از عالیترین‌مقامات رساند دستور داد که‌اموال[1] اورا ضبط کنند. ممکن است تصورشود که خزانهٔ دولت تهی بود ، وبدین‌ترتیب فرزند توپال عثمان از ثروت عظیم پدر زیاد به‌ارث نبرد .

توپال عثمان از اشخاص کمیاب و نادری بود که طی زندگی دراز خود توجهی به تحسین و تمجید عوام نداشت . بزرگی او نتیجهٔ پرهیزکاری و هوش‌و دلیری‌اوبود، وخوداو به‌خدا وپاداش وجزای‌نهایی‌ایمان‌داشت.چنانکه گفتم ، این‌ترك جوانمرد دربارهٔ ونسان‌آرنو گفته بود:«آیامسلمانی‌پیدامی‌شود که‌چنین عمل جوانمردانه‌ای انجام دهد؟» ما هم می‌توانیم بپرسیم : «آیا مردی عیسوی پیدامی‌شود که عملی‌جوانمردانه راچنین‌شرافتمندانه تلافی کند ؟ » در حقیقت میان عیسویان یا مسلمانان نظیر چنین شخصی کمتر یافت می‌شود ؛ و اگر پیدا شود ، باید از او یاد کرد .

۱ــ مقصود اموال‌منقول است . در مورد اموال غیرمنقول معمولاً اشخاصی که درخدمت سلطانند دارایی خود را درصورت نداشتن وارث وقف مسجد می‌کنند تا سلطان نتواندآن راضبط کند .

Marfat.com

فصل سیزدهم

اطلاع دادن طهماسبقلی‌خان به روسها دربارهٔ پیروزی خود ــ آماده شدن احمد پاشا برای محاصرهٔ مجدد ــ قیام محمدخان بلوچ در شیراز به طرفداری از شاه طهماسب ــ شکست او به دست طهماسبقلی‌خان ــ آماده شدن ترکان عثمانی برای مبارزه با او ــ حرکت طهماسبقلی‌خان به سوی گرجستان و تصرف تفلیس ــ شرح این شهر ــ عقب‌نشینی سلیم پاشا از تفلیس ــ تصرف گنجه و شماخی به دست طهماسبقلی‌خان.

طهماسبقلی‌خان، پس از آنکه برترکها پیروز شد و برای دفن کشتگان اوامر لازم را صادر کرد، سفیری به دربار روسیه فرستاد تا امپراتریس را از پیروزی بزرگ خود آگاه سازد. دربار سن پترزبورگ از این خبر نگران نشد. در باب عالی کسانی یافت می‌شدند که خواهان جنگ با روسیه بودند؛ و اگر طهماسبقلی خان ترکها را مشغول نکرده بود، سلطان به روسیه حمله می‌برد، وبنابراین روسها ازطرف دیگر خود را آمادهٔ مقابله با حملهٔ احتمالی ترکان می کردند.

احتمال می‌رود که طهماسبقلی‌خان از امپراتریس روسیه تقاضا کرده‌باشد که به تاتارهای کریمه اجازه ندهد که از حدود قلمرو روسیه بگذرند، والبته این در صورتی بود که تاتارهای مذکور بخواهند به‌لزگیها ملحق شوند و به

Marfat.com

شروان و سایر نقاطی که در مجاورت دریای خزر قرار دارد حمله برند . روسها که دربند وبعضی نقاط را چندی پیش ازآن به‌تصرف درآورده بودند به‌تقاضای طهماسبقلی‌خان ازآن جهت روی خوش نشان دادند که بتوانند ترکها راضعیف کنند ، زیرا تضعیف ترکان به مراتب مهمتر از حفظ آن متصرفات بود .

پیروزی شگفت‌انگیز طهماسبقلی‌خان ، آنهم در پنجـاه فرسنگی‌بغداد، طبعاً باعث پریشانی واضطراب احمد پاشا شد . چنانکه گفتیم ، این حاکم تیزـ هوش شهر را برای دفاع آماده کرده و به نوعی استقلال نایل شده بود . پس‌از نبرد کرکوك ، چند دسته از قوای عثمان پاشا مایل بودند وارد بغداد شوندولی احمد پاشا با این‌کار سخت مخالفت کرد و گفت این عده برای حفاظت شهر ونه برای ورود به‌آن فرستاده شده‌اند ؛ و چون پادگان کافی در بغداد وجود دارد ، به آنها اجازه ورود نمی‌دهد . وی بیش از آوریل گذشته آماده بود ، و مقدار زیادی‌آذوقه اندوخته بود ؛ و گذشته ازآنکه خودچندین عرّاده توپ دراختیار داشت ، توپهای ایرانیها را به تصرف در آورده بود . در این موقعیت ، وی اگر چه انتظار کمك زیادی ازترکها نداشت ، ولی تصمیم گرفت که دلیرانه از شهر دفاع کند .

زمستان نزدیك می‌شد و انتظار می‌رفت که دجله ، طبق معمول ، در آن فصل‌طغیان کند ومانع ازنزدیکی دشمن به‌بغداد شود . باوجود این، طهماسبقلی خان به‌جانب آن شهر پیش رفت ، تا احمد پاشا را که به‌عقیدهٔ اومردی با هوش و سرداری باکفایت بود مجبور به تسلیم کند . حتی گفته بود که پاشا از او و از سلطان بزرگتر است ، زیرا در بغداد مقاومت کرده و حاضر نشده است که این شهر را به ایرانیها یا به سلطان تسلیم کند .

در ایّامی که سردار ایرانی مشغول نقشه کشیدن بود، از شیراز خبررسید

Marfat.com

که محمدخان بلوچ ، یعنی یکی از سرداران او که‌از طرف وی‌برای گردآوری سرباز به آن حدود رفته بود ، به صفی محمد خان حاکم شیراز پیوسته و به اتفاق او سی هزار سرباز جمع کرده و شاه طهماسب را به عنوان پادشاه قانونی اعلام نموده است . طهماسبقلی خان ، پس از شنیدن این خبر،آهنگ بازگشت به‌ایران کرد ، و در حدود سی‌هزار تن‌ازسربازان خود را برداشت ، و از طریق اصفهان‌باشتاب به‌سوی شیرازپیش رفت ، و کسانی را که اسبشان قادر به‌حرکت نبود یا خود نمی‌توانستند به‌شتاب با او حرکت کنند در روی جاده به جای گذاشت ، و بدین ترتیب ، هنگامی که هنوز خبر عزیمت او به ترکان نرسیده بود،وارد شیراز شد .

محمد خان بلوچ ، پس ازآنکه خبر پیشروی طهماسبقلی خان را شنید ، به تصور آنکه یکی از سرداران نادر با قوایی اندك به‌سوی او می‌آید، تصمیم به نبرد گرفت ، و در مدت کوتاهی ، با طلایهٔ لشکر دشمن ، که شامل دوازده هزار سرباز به‌فرماندهی خود طهماسبقلی‌خان بود ، روبرو شد . محمدخان‌بلوچ دراین‌هنگام‌خداراچنان شکر کرد که گویی‌آن سردار ظالم را به‌دام اوافکنده است . وی تصور می کرد که قسمت اعظم لشکر دشمن هنوز نرسیده است ، ولی به زودی به‌اشتباه خود پی برد . وقتی طهماسبقلی‌خان فرمان حمله داد ، غرش صدای او که بسیاررعب‌آور بود چنان باعث وحشت سربازان محمدخان شد که گروه زیادی از آنها در همان شلیك اول روبه فرار نهادند .

محمدخان بلوچ غالباً ازخود شهامت وشجاعت بسیار نشان داده وبه‌داشتن صفات خوب مشهور بود ؛ و چون از جبن سربازان خود خشمگین بود ، با عدهٔ کمی از همراهانش به‌سوی نادر شتافت ، تا بانیزه سینهٔ مردی را که درنظرش شخصی خائن و جاه طلب و دشمن پادشاه قانونی بود سوراخ کند .

Marfat.com

اگر اخلاق این مرد را درنظر بگیریم ، خواهیم دانست که حملهٔاو ناشی از جوانمردی وحس میهن دوستی او بود ، وربطی به‌جاه‌طلبی یا عداوت نداشت . ولی‌این‌عمل به‌جایی‌نرسید ، و وی‌توانست باجنگ و گریز عقب‌نشینی کند و به بندر دیلم بگریزد وسوار کشتی یکی ازاعراب شود . اعراب‌خائنی که‌در کشتی بودند ، پس از آنکه به هویت او پی بردند ، او را به طمع پاداش گرفتار کردند ، وبه شیراز بردند و به‌دست دشمن سپردند . طهماسبقلی‌خان او را به زندان فرستاد تا اورا به افشای نام شریکان جرمش مجبور کند وثروت اورا که می گفتند فراوان است به‌تصرف درآورد . خودکشی به‌هیچوجه عمل‌شایسته‌ای نیست ، مگر آنکه شخص بخواهد جلوی مقاصد دشمنی مانند طهماسبقلی‌خان را بگیرد ، و در این مورد عمل مذکور را می‌توان بی‌باکی نامید . آن سردار زندانی بدبخت ، به محض آنکه مجال یافت ، خود را حلق‌آویز کرد .

طهماسبقلی خان ، پس ازآنکه ساکنان شیراز را تنبیه کرد وطرفداران شاه طهماسب را به مجازات رسانید و اموال آنها را به تصرف‌درآورد،به‌اصفهان بازگشت ، وتا فصل بهار آینده در این شهر باقی ماند ، وبه گردآوری سرباز مشغول شد ، تاکاری راکه سال گذشته باموفقیت‌آغاز کرده بودبه پایان‌برساند، و بدین ترتیب ترکان را به پس دادن تمام ایالات از دست رفته مجبور سازد .

در این ضمن ، دربار عثمانی به فکر تهیهٔ جلوگیری از اقدامات دشمنی افتادکه حق داشت او را وحشت انگیز بنامد . برای این منظور، ترکها سعی کرده بودندکه خان کریمه را با خود همدست کنند ؛ واگر او را راضی کرده بودندکه به اتفاق لزگیها به شروان حمله کند ،کار مهمی از پیش برده بودند. ولی عبور از ایران از طریق گردنه‌های سلسه‌جبال قفقاز یا نواحی شمال غربی داغستان‌کار سهل و ساده‌ای نبود .

Marfat.com

لزگیها با آنکه مایل بودند از گرفتاریهای ایران استفاده کنند ، ولی حاضر نمی‌شدند که تاتارهای کریمه از کوههای واقع درشمال ایالات آنها عبور کنند . گرجیها هم نمی‌خواستند که آنها را به سرزمین خود راه دهند وروسها نیز بیشتر با آنها مخالف بودند . قرار شد تاتارهای کاباردینیان[1] که اتباع روسیه بودند ، درصورت حرکت خان کریمه ، سلاح برگیرند ؛ وچون انتظار می‌رفت که جنگی علیه روسیه برپا شود ، تاتارهای کریمه بدین ترتیب در معرض خطر قرار می گرفتند. ازاین‌رو ترکان عثمانی امیدوار نبودند که درجنگ با ایرانیها بتوانند از تاتارهای مذکور کمك بگیرند . اما لزگیها خودرامسلح کردند ودر صدد برآمدند که حرکتی به نفع ترکها انجام دهند .

طهماسبقلی‌خان پس از آنکه سپاهی مرکب از صدهزار مردجنگی گرد آورد ، در سال ۱۷۳٤ ، با حملهٔ مستقیم به تبریز جنگ را آغاز کرد واز آنجا فرزند خود نصرالله رابا قوایی به‌حدود رودخانهٔ کورا فرستادتالزگیها رابه‌جانب کوهستانهای آنها عقب براند . لزگیها به شروان حمله بردند ؛ ولی چون شمارهٔ ایرانیها را بیش از حد انتظار دیدند ، به شتاب رو به گریز نهادند . نصرالله ، طبق فرمان پدر ، از گردنه‌های کورا به‌سوی گنجه پیش رفت ودراین ضمن خود طهماسبقلی خان تا حدود شهر تفلیس را به‌تصرف درآورد .

می گویندتفلیس پایتخت‌قدیم گرجستان‌است.این‌شهر که دارای‌خانه‌هایی ازآجراست وسیع وپرجمعیت است . در وسط آن قلعه‌ای قرار دارد که دسترسی بدان آسان نیست . رودخانهٔ کورا که‌در پایین آن جریان‌دارد به‌استحکام‌طبیعی آن می‌افزاید. گرجیها ازاخلاف ایبریهای[2] قدیم هستند که دردو طرف‌رودخانه کورا اقامت داشتند . یونانیها آنها راگرجی می‌نامیدند ، و نام فعلی آنها

۱ــ Cabardinian ۲ــ Iberians

Marfat.com

ظاهراً ازهمین اسم گرفته شده است . ملل‌مشرق آنجارا گرجستان نام‌نهاده‌اند. این مردم بسیار شجاع ودلیرند ، و درواقع ، موقعیت‌محلی‌چنین حالی‌راایجاب می کند . در این اواخر ازدلیری‌وشجاعت آنهانمونه‌های‌بسیار دیدیم ، مخصوصاً کسانی که تحت فرمان گرگین‌خان فرماندهٔ قندهار بودند از خود دلیری‌بسیار نشان دادند . والی گرجستان اگر به‌سوگندی که در حال خشم و غضب خورده بود زیاد پای بند نمی‌شد ، امکان داشت که ایران را از حملهٔ‌افغانهاحفظ کند[1] . گرجیها در استعمال‌تیر و کمان مهارت دارند وایرانیها آنها رابهترین سربازان ارتش خود می‌دانند . این قوم دراین هنگام‌تحت فرمان‌ترکان بودند وعدهٔ کمی ازآنها درخدمت طهماسبقلی خان به‌سر می‌بردند . اینکه گرجیها همیشه دلیر بوده‌اند از تاریخ آنها برمی‌آید ، زیرا نه‌تابع مادیها وپارسیها شدندونه‌اطاعت اسکندر کبیر را گردن نهادند . ولی نتوانستند دربرابرسپاهیان‌رومی‌پایداری کنند ، زیرا پومپه پایتخت‌آنهارا گرفت‌وایالت گرجستان راضمیمهٔ‌امپراتوری روم کرد .

خان تفلیس دارای لقب والی بود ، وسایر امیران وبزرگان‌لقب‌شاهزاده داشتند . این عده به‌استقلال فرمانروایی‌می کنند ، واوامروالی را نمی‌پذیرند، ولی در صورت بروز خطر با یکدیگر متحد می‌شوند ؛ وچون میان دو دولت مقتدر ، یعنی ایران وترکیه ، قرار دارند ، مدتهاست که مجبور به پرداخت خراج‌بوده‌اند . حکومتهای گرجستان موروثی‌است ، وواقعه‌ای که‌فرمانروایان را از محل حکومت‌خود دورسازد، کمتر روی‌داده‌است . کسانی که‌در گرجستان حکومت می کنند به دوازده قبیله و بعد به طوایف کوچکتر تقسیم شده‌اند ، ومعمولاً هر کدام ازآنها در حدود هزار نفر سرباز به‌جبهه می‌فرستند و دوسه

۱ــ رجوع‌شودبه کتاب«انقراض‌سلسلهٔ‌صفویه»، تألیف‌دکتر لاکهارت، ترجمهٔ ا. دولتشاهی، ص۱۳۶.

Marfat.com

قبیله از آنها می‌توانند در حدود شش هزار مرد جنگی تهیه کنند. کشاورزان برای نگاهداری این عده، یك دهم محصولات خود را به‌عنوان مالیات تسلیم می کنند ودر صورت‌جنگ، عده‌ای سربازمجهّز به‌جبهه می‌فرستند.

آب و هوای این‌منطقه معتدل‌وشبیه آب‌وهوای ایتالیا وعرض‌جغرافیایی آن ٤١ تا ٤٤ درجه‌است. تفلیس، پایتخت‌این کشور، نزدیك‌به‌مرکز گرجستان سفلی است و گرجستان علیا به جانب دریای سیاه گسترده است. در اطراف آن کوههای‌بسیاروجنگلهای‌فراوان‌یافت‌می‌شود، ولی‌دشتهای‌حاصلخیزی‌نیز در آن قسمت می‌توان دید. کشاورزان هنوز باگاوکار می کنند؛ وچون زمین راعمیقاً شخم‌می‌زنند، محصول‌فراوان‌به‌دست‌می‌آورند. مردم‌تابع کلیسای اورتودوکس می‌باشند، وبنابراین شراب می‌نوشند، وشراب گرجی‌نیز که‌بسیار خوب‌است به مقدار زیاد تهیه می‌شود. مردان این ناحیه بلند قد و نیرومند و خود پسند و دارای‌ظاهری عالی هستند، وزنانشان[1] به‌زیبایی در آسیا مشهورند.

گرجیها بیشتر مایل به اطاعت از دولت ایران بوده‌اند، و پادشاهان ایران برای جلب توجه گرجیها باآنان خوشرفتاری کرده‌اند. آن عده از شاهزادگان گرجی که مایل به‌تغییرمذهب خود بوده‌اندر دربار ایران‌به‌خوبی پذیرفته شده مقامات عالی به دست آورده‌اند. دولت ایران بدین ترتیب توانسته است از گرجستان سربازانی که دلیر و قابل‌اعتمادند گردآوری کند[2].

گرجیها در این هنگام می‌دیدند که پادشاه آنها، یعنی سلطان عثمانی، از هر سو گرفتاریهایی دارد و در اثر شکست توپال عثمان پاشا نومید شده و

۱ــ آنها را در اروپا چرکسی می‌نامند، درصورتی‌که چرکس درشمال غربی‌گرجستان است.
۲ــ از هیچ منبعی نشنیده‌ام‌که طهماسبقلی‌خان ازگرجیها استخدام‌کرده باشد. شاید وی از استخدام اشخاصی‌که دارای مذاهب مختلف بودند اکراه داشت.

Marfat.com

قادربه مبارزه با طهماسبقلی‌خان فاتح نیست . نادر ، پس از تصرف تفلیس، نسبت به مردم آن نهایت مهربانی را مرعی‌داشت. دراین کیفیات ترکها که نمی‌توانستند جلوی اورا بگیرند عقب‌نشینی کردند .

طهماسبقلی خان در این هنگام با شوق و ذوق فراوان می گفت که قصد دارد قشون ظفرنمون خود را که نیرومندتر از لشکر خشایارشاست به‌هلسپونت[1] رهبری کند . درواقع تمام حکّام ایالات عثمانی‌ازبیم‌به خود می‌لرزیدند. ترکها اعتراف می کردند که اززمان تأسیس سلسلهٔ عثمانی هرگز تاآن اندازه نگران ومضطرب نشده بودند . خزانه‌آنها تهی‌بود وارتش‌آنها به یك‌سوم ارتش ایران نمی‌رسید . کنت بونوال[2] به ترکها توصیه کرد که مانندارو‌پاییها انضباط نظامی برقرار کنند ، ولی‌آنها چون مایل به حفظ سنن خود بودند و نسبت به این‌امر احترامی‌آمیخته به وسواس داشتند ، حاضربه قبول توصیهٔ او نشدند . در واقع اگرهم مدتها انضباط نظامی برقرارمی کردند باز هم نتیجه‌ای نمی گرفتند . در هرحال ، قریب پانزده هزارنفردربسنی[3] گردآوردند و به‌آنها دستور دادند که تحت فرمان سرعسکرعبدالله کوپرولو که یکی ازسرداران بزرگ بود به‌بغداد بروند . همچنین دربارعثمانی‌ازطریق طرابوزان درحدود چهارهزار نفربه کمك اوفرستاد ، ولی این عده قادربه جلوگیری ازپیشرفت ارتش ایران نبود .

دراین ضمن سلیم پاشا که نمی‌توانست در برابرسپاه ایران پایداری کند ازگرجستان بیرون رفت وبه سوی حلب شتافت وآن ایالت وهمچنین ارمنستان را در دست دشمن فاتح نهاد . لذا تمام شاهزادگان گرجی که پیش ازآن تـابع

۱ــ هلسپونت داردانل فعلی است . محال است‌که نادر از وجود خشایارشا اطلاع داشته باشد ، زیرا تاریخ هخامنشیان ازدیرباززدرایران فراموش شده بود ــ م.

۲ــ Bonnval

۳ــ Bosni

Marfat.com

سلطان بودند فرمان طهماسبقلی خان را گردن نهادند . وی دراواخرماه اکتبر ۱۷۳٤ دربرابر گنجه حاضرشد . دراینجا ترکها پادگانی درحدود پنج‌هزارنفر به جای نهاده بودند . این عده چنـان پایداری کرده بودند کـه نصرالله موفق نشده بود آنها را شکست دهد . بنابراین‌طهماسبقلی خان سی عرّاده توپ به‌کار برد ، وپیش ازپایان آن ماه ، شهرمذکوررا به تصرف درآورد .

وی ازاین شهر به سوی شماخی پیش رفت . ترکها هشت‌هزار سرباز که بیشترآنها لزگی بودند برای حفاظت پلهایی که ازقایق در روی رودخانه کورا درجاوات[1] ساخته شده بود اعزام داشتند ولی‌این‌عده ، ظرف مدت کوتاهی‌مجبور به‌فرارشدند . ازآنجا که شماخی‌بـا لزگیها همکاری کرده‌بود ، طهماسبقلی‌خان چنان درخشم شده بود که تصمیم گرفت آن شهررا با خاك یکسان کند وبیشتر اهالی آن را ازدم تیغ بگذراند . کسانی که بیشتر باعث خشم او شده بودند یا لزگی ویا مربوط به‌آن طایفه بودند ، وناچار روبه فرار نهادند ، نادر ، پس از اخطار کوتاهی ، به‌آن عدّه ازاهالی که ازغضب اورهایی یافته بودند امرداد که به ناحیه‌ای موسوم به آقسون[2] درآن سوی کوهها بروند ودرآنجا شهر تازه‌ای بنا کنند .آنگاه شهررا ویران ساخت . شماخی مدتها یکی‌ازشهرهای‌آباد وپر جمعیت و پربرکت محسوب می‌شد . موقعیت‌آن مناسب بود و تجارت‌آن رونق داشت . بـازرگانان ایرانی و ترکی و ارمنی وگرجی واروپائی بـا این شهر رابطه داشتندوکالاهای خودرا درآنجا انبارمی کردند ، همچنین‌محل‌مستحکمی به شمار می‌رفت .

این مزایا دلیل آن نبود که طهمـاسبقلی خان جاه طلب‌آن شهر را حفظ کند ، ودرواقع دشواراست بگوئیم که‌آیا اوشماخی‌را قربانی خشم وغرور خود

۱ـ Javat ۲ـ Aghson

Marfat.com

کرد یـا آن عمل را محض مصلحت انجـام داد. سر کـوبی لز گیهـا امری بود که وی سخت مشتاق آن بود ، وتجربه نشان داده بـود کـه این شهر ازدیـر باز پناهگاه آنها به‌شمار می‌رفت ، ولااقل مر کز شورشی بود که از آنجا حمله به شروان صورت می گرفت .

Marfat.com

فصل چهاردهم

عـلاقهٔ تـرکان عـثمانی بـه انـعقاد مـعاهدهٔ صـلح ـ اعـزام سـفیری از طـرف طهماسبقلی‌خان به دربار سن پترزبورگ ـ نبرد عبدالله کوپرولو با طهماسبقلی‌خان در درهٔ آریه‌چائی و قتل او و کشته شدن بیست هزار سرباز ترک ـ عقب‌نشینی عبدالله پاشا به سوی قارص ـ انتصاب قره احمد به سرعسکری قشون تـرک ـ سقوط ایروان ـ اعلان جنگ ترکان علیه روسها ـ رفتار طهماسبقلی‌خان نسبت به روسها.

پیشرفت سریع ارتش ایران باعث شد که باب عالی کاملاً خواهان صلح با آن کشور شود ، ولی طهماسبقلی‌خان ، که آرزومند پیروزیهـای نوین بود ، از هر گونه آشتی خودداری کرد ، واین عمل به‌حیثیت سلطان صدمهٔ سختی زد. دربار عثمانی ، که می‌خواست بـا کشورهای عیسوی به جنگ پردازد ، مهمّات فراوانی در بسنی فراهم آورده بود و قصد داشت از طریق والاشی به او کراین حمله کند . همچنین به روابط دوستانهٔ ایران و روسیه حسد می‌برد و می‌ترسید که میان این دو کشور عهدنامه‌ای منعقد شود و روسیه به طرفداری از ایـران از طریق آزوف به متصرفات عثمانی بتازد ؛ ونیز بیم داشت که طهماسبقلی‌خان، در نتیجهٔ چنان عهدنامه‌ای ، به آناطولی حمله کند و اساس سلطنت عثمانی را متزلزل سازد .

Marfat.com

دلیل صحت این عقیده آنکه در آغاز سال ۱۷۳۵ سفیری از طرف عباس، فرزند خردسال شاه طهماسب ، به دربارسن‌پترزبورگ وارد شد . اعتبارنامه‌های این شخص به مُهر طهماسبقلی خان ممهور بود . در نامه‌ای که سفیر مذکور به امپراتریس داد چنین نوشته شده بود که چون شاه طهماسب لیاقت ادارهٔ کشور را نداشت ، بزرگان ایران تصمیم گرفتند که او را از سلطنت خلع کنند و فرزندش عباس را به‌جایش بنشانند ؛ اما نخواسته‌اند که به‌پادشاه مخلوع آسیبی برسانند،بلکه او را آزاد گذارده‌اند که هر کاری می‌خواهدبکند ، به‌شرط آنکه از اظهار تمایلات جنگجویانه درمورد دشمن مشترک یعنی ترکان اجتناب ورزد. همچنین نوشته شده بود که طهماسبقلی خان ، که درشجاعت و دولت به اسکندر مانده است و در احتیاط وجوانمردی‌نظیر ندارد ، تصمیم گرفته است جنگ را با شدت‌ادامه دهد و تا زمانی که سلطان علیه امپراتریس می‌جنگد ، اسلحه بر زمین نگذارد . از طرف دیگر ، نوشته شده بود که ایرانیها حاضرند با روسها در حال صلح باشند ، زیرا منافع آنها مشترک است .

به این سفیر دستور داده شده بود که شهرهای دربند وباکو ورشت وتمام نقاط شروان وگیلان و قسمتهای واقع در ساحل دریای خزر را که پطر کبیر به تصرف درآورده بود مطالبه کند وتاتارهای کوههای داغستان را که تسلیم‌روسها شده‌اند به ایران باز گرداند .

گفته‌اند که نادر با غرورتمام اظهار داشته بود که اگر روسها عقب‌نشینی نکنند ، خود جارویی به‌دست خواهد گرفت وآنها را از آن‌نقاط بیرون خواهد ریخت . روسها که از جنگ با ترکها بیم داشتند صلاح ندانستند که به خاطر آن نواحی با ایرانیها بجنگند ، زیرا گذشته از آنکه منافعی از آنجا نبرده بودند ، عدهٔ زیادی از سربازان خود را در آن قسمت از دست داده بودند . در

Marfat.com

مورد عوایدی که روسها ، طبق گفتهٔ سفیر ، می‌بایستی از سال ۱۷۲۲ به بعد بپردازند ، دولت روس اظهار می‌داشت که نه‌تنها نفعی از آن نقاط نبـرده بلکه برای نگاهداری آنجا مبالغی نیز خرج کرده است .

در نتیجهٔعهدنامه‌ای که دراین‌وقت باطهماسبقلی‌خان بسته شد،امپراتریس افسری را مأمور کرد که همراه نمایندگان برود و ناظر تخلیهٔ نقاط فوق باشد ومرزهای دو کشور رامعیّن کند . این عمل چندی بعدانجام گرفت . سفیرایران پس از آنکه احترامات شایسته‌ای دید در سیزدهم مارس ۱۷۳۵ اجازهٔ مراجعت گرفت ، و دربار روسیه دستور داد که ، طبق تشریفات مرسوم ، هزینهٔ مراجعت او را تا مرز ایران بپردازند . امپراتریس قصد داشت کـه ، بـرای احترام به پادشاه جوان ، سفیری به اصفهان بفرستد[1] و ازآنجا بـه مقرّ فرمـاندهی قشون ایران برود و طهماسبقلی‌خان را از مذاکرات سفیر ایران آگاه سازد .

ترکها،پس ازشکست‌توپال‌عثمان ، هنوز قد علم نکرده بودند ، وپیشرفت سریع ارتش ایران در سال گذشته (۱۷۳٤) باب عالی را چنـان نومید و دلسرد کرده بود که اگر هم هدفی جز حفظ ایالات متصرفی خود نداشت ، به‌دشواری می‌توانست با دشمن مقابل شود و در همان حال از نزدیکی ایران و روس بسیار نگران بود . با وجود این ، سلطان امیدوار بود که بتواندبا ایرانیها کناربیاید واز دست دادن گرجستان را با گرفتن نقاطی دراروپا جبران کند ، زیراموقعیت کشورهای‌این‌قاره طوری بود که قشون ترک‌می‌توانست درآنجا به پیروزی‌هایی نایل آید . در این هنگام که شمارهٔ سربازان ارتش ایران بـه صدوبیست هزار نفر رسیده بود ، طهماسبقلی‌خان به‌هیچ وجه حاضر به سازش بـا ترکها نبود ،

۱ــ بعداً می‌بینیم که دولت روسیه ، به‌سبب‌آنکه ازتغییرات اوضاع ایران به خوبی آگاه بود ، در اجرای این قصد مسامحه کرد .

Marfat.com

مگر آنکه تقبّل کنند که ایالات متصرفی را باز دهند و غرامات جنگ را بپردازند.

دربار عثمانی پیوسته سرباز ومهمات و پول جهت عبدالله کوپرولو به‌حلب و طرابوزان می‌فرستاد. این سردار از قاهره نیز کمکهائی دریافت می‌داشت، و با وجود این از لشکرگاه خود در ارمنستان حرکت نمی‌کرد. ترکها که جنگ باایرانیها را جهاد می‌شمردند مایل بودند باردیگر باآنها دست و پنجه نرم کنند. بدین مناسبت، سلطان به‌سرعسکر کوپرولو دستور داد که، به‌محض آماده شدن، با طهماسبقلی‌خان به‌نبرد پردازد.

سردار ایرانی، پس از آنکه در آغاز سال ۱۷۳۵ باقی گرجستان را فتح کرد، به‌سوی ایروان به حرکت در آمد؛ و چون می‌خواست که ترکها را وادار به‌جنگ کند، پانزده هزار تن از سربازان خود را به لشکرگاه آنها فرستاد. سرعسکر بی درنگ دریافت که مقصود از آمدن آنها کشف موقعیت ارتش ترك است، وبنابراین دسته‌ای ازبهترین سواران خود را برای مقابله با آنها فرستاد و در نتیجه، سربازان ایرانی رو به‌هزیمت نهادند. سرعسکر که نمی‌خواست از ثمرات چنین پیروزی واضحی بی‌بهره بماند سواران‌دیگری را به‌دنبال آنهافرستاد، وخود با قشون ترك وبا زحمت زیاد، بامید جلوگیری از پیوستن ایرانیها به‌طهماسبقلی‌خان، حرکت کرد.

در دهم ژوئن ۱۷۳۵، طهماسبقلی‌خان باچهل هزارمرد جنگی در دره آرپاچای ظاهر شد. قوای او دراین وقت بالغ برپنجاه‌وپنج‌هزار سرباز بود. از طرف دیگر، سرعسکر قشونی مرکب از هشتاد هزار مردجنگی زیرفرمان داشت. سردار ایرانی، به محض دیدن قشون ترك، قوای خود را با عجله‌ای ظاهری تقسیم و به جانب ایروان عقب‌نشینی کرد؛ وپس از مقداری طی‌مسافت

Marfat.com

خود را به محلی که قبلاً برای مقابله با دشمن در نظر گرفته بود رسانید. در اینجا عده‌ای از سربازان را درجنگل وقسمتی‌دیگر را در درّه جای‌داد وآمادهٔ مقابله با ترکها شد.

بدین‌ترتیب، طلایهٔ لشکر ترک ناگهان از پشت سر واز پهلو مورد حملهٔ دشمن که‌از گردنه‌هابیرون‌می‌آمدقرار گرفت‌ومیان‌آن وسپاه‌ایران‌جنگ‌سختی برپاشد. سرعسکر،پس از آنکه‌قریب پنج‌ساعت دلیرانه جنگید ودو اسب زیر پای او تلف شد به سرنوشت توپال عثمان گرفتار آمد. گذشته از او دمیر پاشا ومصطفی‌پاشا که دوتن از سرداران معروف بودند به‌قتل رسیدند؛ وشخص اخیر باسلطان‌خویشاوندی‌داشت. همچنین‌پنج‌پاشا وبیست هزارسرباز ازدست دادند. قسمت عمدهٔ آنها کشته شدند وعده‌ای دیگر به اسارت در آمدند. سی‌ودو عرّاده توپ، به انضمام مقداری بار وبنه، به‌چنگ ایرانیان افتاد.

این پیروزی از آن لحاظ زودترحاصل‌شد که دنبالهٔ لشکر ترک به‌صحنهٔ جنگ نرسید، و بنابراین نتوانست در جنگ شرکت کند؛ وچون‌طلایهٔ‌لشکر شکست خورد، آن قسمت‌نیز رو به‌هزیمت نهاد و تا سه فرسنگ مورد تعقیب ایرانیها قرار گرفت. عدهٔ زیادی از سربازان ترک مجبور شدند یا به‌شهرهای مجاور پناه ببرند ویابه کوههابگریزند. پس از آن عبدالله پاشا هشت هزارترک را به‌قارص رهبری کرد.

خبر این شکست‌باعث‌بهت وحیرت‌شدیدی در قسطنطنیه شد. ترکها، در نتیجهٔ این واقعه، دریافتند که نه‌تنها ایالات متصرفی را باید به‌دشمن واگذار کنند، بلکه اگر جنگ را ادامه دهند کشور را به خطر خواهند انداخت. مفتی وتمام درباریان از شنیدن این خبر بسیار متأثر شدند. بنابراین دستورهای تازه‌ای به احمد پاشا فرمانروای بغداد داده شد که مذاکرات صلح را با

Marfat.com

طهماسبقلی‌خان آغـاز کند . احترامی که سردار ایرانی برای این پـاشا داشت باعث شد که روحیّهٔ‌ترکها قوی‌شود. گذشته‌از این ، احمدپاشا چنان‌شهرتی‌یافته بود که حتی دشمنانش اورا « احمد پادشاه » می‌نامیدند . قره‌احمد ، که تا مدتی نایب حاکم بغداد وسربازی باکفایت و مردی ادیب بود ، بـه جـای سرعسکر کوپرولو انتخاب‌شد .

طهماسبقلی خان پس از آنکه پیروز شد ، سفیری به دربار روسیه فرستاد تا روسها رااز آن‌واقعه آگاه کند ، واگرچه انجام دادن‌مقاصدی که‌وی‌اکنون در سر می‌پروراند مستلزم انعقاد صلح باترکها بود ، ولی قول می‌داد که بـدون رضایت‌امپراتریس‌به کاری دست نزند. اما ، باملاحظهٔ آن واقعه ، می‌توان گفت که وی مایل بود روسها رابه‌جنگ باترکان ترغیب کند، تادرمقاصد خودبیشتر موفق شود ، زیرا وی پیروزی اخیر را چندان مهم نمی‌دانست .

طهماسبقلی‌خان،پس از این جنگ ، بی‌درنگ ایروان پایتخت ارمنستان را در محاصره گرفت ، و پادگان‌این شهرچون امید کمکی نداشتند تسلیم‌شدند. نادر به‌آنها اجازه داد به قارص بروند ، ولی‌عده‌ای‌از اهالی آنجا را به‌خراسان کوچانید . از آنجا قوایی نیرومند به‌ارزنةالروم[1] فرستـاد . بدین ترتیب ، در اواخر سال ۱۷۳۵ ، تمام ایالاتی‌را که‌ترکهابه‌تصرف‌درآورده بودند اشغال کرد.

با ملاحظهٔ وضع پریشان ایران در شش سـال قبل از این واقعه و ظهور طهماسبقلی خان ، بـاید این موفقیت سریع را نـاشی از نبوغ نظـامی و بخت بلنداو دانست. کشوری که دستخوش غارت بود ومردم آن در نظر بیگـانگـان ارزشی نداشتند و دربدبختی به سرمی‌بردند،ظرف‌مدت کوتاهی به‌صورت‌مملکتی نیرومند درآمد . اگر طهماسبقلی‌خان‌فقط به‌فکر افتخارات نظامی بود ، بدیهی

۱ــ دراین شهربود که عهدنامهٔ صلح میان نمایندگان ایران وترکیه‌عثمانی به‌امضاء رسید .

Marfat.com

است که‌فکر کنیم در اوج ترقی او آسیا هم برای فتوحات اوکافی نبود . ولی‌از هر عمل او چنین برمی‌آید که وی‌کاری مهمتر از فتح ممالك در نظر داشت : علاقهٔ او به رسیدن به‌سلطنت کمتر از علاقهٔ او به‌پیروزی‌نبود ، وهیچیك ازاین دو مقصود، بدون داشتن پول‌فراوان،حاصل نمی‌شد و با تعقیب جنگ علیه‌ترکان نیز به‌دشواری پولی به‌دست می‌آمد .

قبل از آنکه به‌موضوع تازه‌تری بپردازیم ، لازم است که اوضاع دربار عثمانی‌را دوباره مورد مطالعه‌قرار دهیم . شکست‌سرعسکر کوپرولو باعث‌تغییر دولت در قسطنطنیه شد . اسمعیل پاشا ، وزیر اعظم ، که‌طرفدار ادامهٔ جنگ با ایران بود ، در ۲۱ ژوئیه ۱۷۳۵ خلع شد ؛ واگر چه باسلطان قرابت داشت، ولی اورا به جزیرهٔ کاندیا[1] تبعید کردند و محمد پاشا را به جای او به وزارت برگزیدند واورا به‌فرماندهی‌لشکری که قراربود علیه روسها بفرستند انتخاب نمودند . وزیرجدیدنیزباشکوه وجلال تمام وباً افراشتن‌پرچم‌اسلام‌ازقسطنطنیه بیرون آمد . روسها که منتظر چنین واقعه‌ای بودند زودتر قشونی به صحنهٔ جنگ فرستادند ؛ و پیش‌ازآنکه ترکها پادگان‌کافی برای آزوف تهیه کنند ، آن ناحیه را محاصره کردند . محاصرهٔ آزوف ، که درمصب رودخانه دون واقع و مرکزتجارت با دریای سیاه است ، باعث وحشت و اضطراب دربار عثمانی‌شد . اگر چه سفیران کشورهای اروپایی ، برای جلوگیری از جنگ میان روس وعثمانی ، وساطت کردند ، ولی‌ترکها به هیچوجه حاضربه‌آشتی‌نبودند .

طهماسبقلی‌خان تظاهر میکرد که مایل‌است نام روسها درعهد نامه‌ای که می‌خواست با ترکها ببندد ذکرشود . وی از این عمل ماهرانه دوهدف درنظر داشت:یکی آنکه می‌دانست که‌ترکها باآن مخالفند ، وبنابراین‌حدس‌می‌زد که

۱ــ Candia

Marfat.com

بهتربتواند خواسته‌های خود را به جای آن بر ترکها تحمیل کند. دوم آنکه می‌خواست روسها و ترکها را به جان یکدیگر بیندازد و آنگاه مقاصد مورد توجه خود را دنبال کند. برای این منظور، لازم بود که همه گونه اشکال به وجود بیاورد ومذاکرات کنفرانس ارزنة الروم به درازا بکشد. عبدالباقی خان، نمایندهٔ ایران، با احمد پاشا والی بغداد ملاقات کرد، ولی‌از گفتگوی‌آن دو نتیجه‌ای حاصل نشد. ترکها حاضر بودند که تمام ایالاتی را که اززمان شاه سلطان حسین به بعد ازایران منتزع ساخته بودند پس‌بدهند، ولی طهماسبقلی خان قبول نمی کرد وخواهان تصرف بغداد و به دست آوردن غرامات جنگی بود.

اما سرانجام معلوم شد که طهماسبقلی خان قصد نداشت چنین شروط سنگینی را بردشمن تحمیل کند،بلکه می‌خواست تعویقی درکار روی دهد، تا سرفرصت وبه طوردلخواه حاکمهای مورد نظرخودرا درنواحی‌فتح شده‌منصوب کند. همچنین کوشید به روسها بفهماند که با وجود شروع مذاکرات صلح با ترکها، حاضرنیست دست ازادامهٔ جنگ بردارد.

Marfat.com

فصل پانزدهم

مرگ شاه‌عباس‌سوم ــ تخلیهٔ دربند و سایر نقاط ایران ازطرف روسها ــ انتخاب طهماسبقلی‌خان به‌پادشاهی ــ شروط پذیرفتن تاج شاهی ــ قتل ملاباشی ــ سکه زدن نادر و تصرف اوقاف به دست او ــ فرمان نادر مربوط به‌فرقه‌های سنی و شیعی .

در آغاز سال ۱۷۳۶ توطئهٔ نادر به ثمر رسید . ایران که از نتایج پیروزیهای خود بیم داشت خود را در چنگ غاصبی یافت که به سبب محبوبیّتش در نزد سربازان به‌صورت بُتی درآمده بود . شاه عباس‌سوّم ، که در نتیجهٔ ضعف جسمانی درگذشت ، معلوم نیست که کاملاً به مرگ طبیعی مرده باشد؛ وهرقدرهم سلامت این کودک متزلزل بود ، احتمال می‌رود حیله‌ای به‌کاربردند تا این مانع ناچیز هم ازسرراه طهماسبقلی خان جاه طلب برداشته شود .

در نوروز رسم است که پادشاهان ایران حکام را به نزد خودمی‌خوانند تا ازاوضاع ایالات کشور آگاه شوند . این خود موقع مناسبی بود که همهٔ حکام ومشایخ وامیران وسایر فرماندهان ارتش فراخوانده شوند تا ازپیروزی اخیر مطلع گردند وعقیدهٔ آنها دربارهٔ خیر وصلاح مملکت وملّت دانسته شود . قرار شد که این عدّه دردشت مغان ، نزدیك کرانه‌های ارس که مرکز تجمّع صدهزار سربازشده بود ، گردآیند. در این‌هنگام ، طهماسبقلی خان به بزرگان وحکّام

Marfat.com

چنین گفت کـه علت فراخواندن آنها این بوده است که بدانند خداوند به او کمك کرده است تا ایالات سابق سلسلهٔ صفوی را دوباره به تصرف درآرد ، واو ایران را ازچنگ افغانها نجات داده و باتر کها مشغول بستن عهدنامه‌ای‌است ، و امیدوار است صلح دلخواه برقرار شود ، زیرا سلطان باید شروطی را که او پیشنهاد می کند بپذیرد ؛ با روسها نیزعهدنامه‌ای بسته وازآنها قول گرفته‌است که‌تمام ایالاتی‌را که طی‌چهارده‌سال قبل ازایران منتزع‌ساخته‌اند به‌این کشور پس بدهند ، وخلاصه آنکه‌کاردیگری جزتصرف قندهاردرمیان نیست ؛ و برای کمك به سلطنت وحفظ عظمت آن لازم است فرماندهی در رأس ارتش باشد که از وقوع حوادثی نظیرحوادث سلطنت‌پادشاه اخیرجلوگیری کند ؛ وچون‌خود در نظر دارد باقی عمر را به استراحت بگذراند ، تصمیم گرفته است که استعفا کند ، وبنابراین باید سرداری برگزینند ، گذشته از این ، چون رأی خداوند برآن قرار گرفته است که شاه عباس سوم را زنده نگذارد ، باید شخصی را نیز به پادشاهی‌بردارند؛امّا اگربه عقیدهٔ آنها شاه‌طهماسب‌می‌تواندبا درایت‌وشجاعت برآنهـا سلطنت کند ، مختارند کـه اورا فرا خوانند ، ولی اگر او را نالایق می‌دانند ، بـاید شخص دیگری را در نظر بگیرند ؛ و چون مسئله‌ای نظیر آن مستلزم‌وقت ومطالعهٔ فراوان است ، وی‌آن‌را بدانهامحول‌می کند ، وپاسخ آن‌را ظرف سه روز می‌خواهد .

درمیان آن جمع هر کس که عقل وفراستی‌داشت مقصود ازاین‌پیشنهادها را درك کرد، ولی کسانی که‌این‌موضوع را با خشم وغضب دریافتند جرأت‌ابراز احساسات حقیقی خود را نداشتند . طهماسبقلی خان به چادرخود بـاز گشت و نمایندگان را درحال مشورت گذاشت ، ولی فرمان داد که به‌خرج ملت ازآنها پذیرایی کنند و تا حدّ امکان به آنها احترام بگذارند . احتمال می‌رود که وی

Marfat.com

عقیدهٔ خود را به افسران ارتش گفته بـاشد ، و گذشته از این ، سربـازان هم می‌دانستند که طهماسبقلی خان به افتخارات نظامی واستبداد سخت علاقه‌دارد. توجه خاصی که وی همیشه به سربازان مبذول داشته بود طبعاً باعث گردید که آنها آرزو کنند روزی نادر به مقام سلطنت و فرماندهی لشکر برسد . در این موقعیت ، نمایندگان مردم چه عقیده‌ای جز آنچه که مورد قبول امیران لشکر بود می‌توانستند ابراز کنند ؟

پس از آنکه مهلت سه روزه به پایان رسید، نمایندگان عرض حالی بدین مضمون به طهمـاسبقلی خان تقدیم داشتند : چون ارادهٔ خداوندی بر آن قرار گرفته است که سلطنت درایران با زور شمشیر او مستقر گردد کسی جز او شایستهٔ پادشاهی نیست ، وچون جان و مال آنها به دست او محفوظ مانده است ، بنابراین رهین منّت اویند .

طهمـاسبقلی خان پاسخ داد : « درست است که من از روزی که مردم را به صحنهٔ جنگ رهبری کردم خداوند یارمن بوده است . خودشما موفقیت‌های عجیب ارتش ایران را دیده‌اید ، و مقصود من از دعوت شما این نبوده است که از من تشکّر کنید . ولی از آنجا که رأی خداوند بر آن قرار گرفته است کـه بازوی ضعیف من وسیله‌ای برای اجرای قدرت نامحدود اوشود ، به چند شرط با پیشنهاد شما موافقت می کنم . شما مختارید هر تصمیمی که می‌خواهید بگیرید و به من کمك کنید تـا مملکت را به عظمت دورهٔ بزرگترین پادشاهـان ایران برسانم . ولی اگر می‌خواهید مرا به سلطنت بردارید ، باید با چند شرط من موافقت کنید . اوّل آنکه پادشاهی را در خانوادهٔ من موروثی کنید . دوّم آنکه هیچیك از اعضای سلسلهٔ سابق را در خانهٔ خود راه ندهید و کاری نکنید که موجب شورش وناامنی شود . سوم آنکه عمر وعثمان وابوبکر را لعن وسبّ نکنید ودر مجالس

Marfat.com

پرشوری که به مناسبت مرگ حسین (ع) بر پا می‌شود شرکت نجویید[1] و از آنجا که در نتیجهٔ اختلاف بین شیعی وسنی خون‌بسیار ریخته شده است ، مجمعی از علما تشکیل دهید تا این اختلافات را کـه به عقیدهٔ من مهم نیست بر طرف کنند .»[2]

تصورمی کنم نادرشاه ، یعنی کسی که باید او را ازاین به بعد بدین نـام بخوانیم ، در نتیجهٔ غلبه برترکان به‌فکر افتاده بود که روزی‌دو کشور ایران و عثمـانی را به صورت مملکتی واحد در آورد . این نقشهٔ خیره کننده اگر چه خیال او را به خود مشغول داشت ، ولی وی‌شخصاًمطمئن نبود که بتواند مذهب ایرانیها را بزودی‌تغییردهد ، یا با وجود اختلاف مذهب‌ترکان وایرانیهابتواند آن دو کشوررا متحد سازد . ازآنجا که نادرشاه به آئین‌تسنن پرورش یافته‌بود احتمال‌دارد که بدین علت‌آن عقیده را درسرمی‌پرورانید ، ولی‌درحقیقت‌مفاهیم آن دومذهب درنظراویکسان بود .

خانها و نمایندگان ایالات شرط اول را که دلیل اطاعت آنهـا از پادشاه جدید بود به‌آسانی‌پذیرفتند . درمورد سوگواری درمرگ حسین‌بن‌علی، اگر چه این عمل ازطرف روحانیون مرسوم شده بود ، ولی چون ممکن بود بـاعث شورش وآشوب گردد و مخالف منـافع نادر باشد وی‌آن را نهی کرد . در مورد آخرین شرط قرارگذاشتند که فتوای ملاباشی‌را قبول کنند . بنابراین ، اورا به حضورپادشاه جدیدآوردند و وی چنین گفت : «پادشاهان حق‌ندارند بگویند

۱ــ در این مورد باید بگوییم‌که ترکها به‌علت سنی‌بودن به‌تفسیرهایی‌که از قرآن توسط امام مالك ، امام شافعی ، امام حنبل و امام ابوحنیفه به‌عمل‌آمده است اعتقاد دارند ، درصورتی‌که ایرانیهاکه پیرو علی هستند ازامامهای‌خودکه قوانین مذهبی را تفسیر کرده‌اند تبعیت‌می‌کنند.

۲ــ درکتاب «جهانگشای نادری» تألیف میرزا مهدی استرابادی ، پنج شرط ازقول نادر نقل شده است ــ م .

Marfat.com

که خدای عالم را چگونه باید پرستید . قوانین‌ما ازطرف خدا به پیغمبر نازل شده است وراهنمای ماست ؛ و از آنجا که هر تغییری در مسائل مذهبی عواقب خطرناکی دربر دارد ، امیدوارم اقدامی نکنید که مخالف مصالح مؤمنین باشد و ازفتوحات شما بکاهد» . چنین مطلبی ممکن بود مردم متعصّب را تحریك به شورش کند . ولی‌شاید این ملای شریف تنها کسی‌بود که جرأت ابرازعقیدهٔ خود را داشت وتنها مرجع مهمی بود که می‌توانست دربرابرروحیهٔ آمرانه‌نادر مقاومت کند . ولی ظاهراً رأی خداوند بر آن قرار گرفت که او را از بردگی ظالمانهٔ سلطنت‌نادر برهاند ، زیرا در همان حال هدف تیر واقع شد . این‌ملای خوش‌نیّت‌اگرجلوی شور وهیجان خود را گرفته‌بود ، بدان بلا گرفتار نمی‌شد ، زیرا قرار بود قضیه را به علمای فرقه‌های مختلف ارجاع کنند ، و طبیعی بود که درارکان مذهبی تغییری حاصل نمی‌شد ، وحتی موافقت ضمنی حاضران در مورد وحدت مذاهب تأثیرمخصوصی نداشت .

روز دیگر ، در پانزدهم مارس ۱۷۳۶ ، طهماسبقلی خان با نام نادرشاه به سلطنت برداشته شد ، و مردم مراسم احترام به جای آوردند ، و اوبا حالی آمیخته به وقار وغرورسپاسگزاری کرد. رهبر مذهبی ارامنه که درلشگرگاه بود قسمتی از مراسم را بابستن شمشیر به کمر نادر انجام داد ، در مورد جقّه و تاج که علائم مخصوص پادشاهی است ، نادر جای آنها را از چپ به‌راست عوض کرد ، و گویا قصد داشت نشان دهد که این مقام را بـا زور بازوی خود به‌دست آورده است .

بدین ترتیب ، این آلت غضب خداوندی ، دراثر نبوغ وجاه‌طلبی ، مقصود خود را عملی کرد ، وطهماسبقلی خان به‌جائی رسید که سزار[1] بدان مقـام نایل

۱ــ مقصود ژولیوس سزار است ــ م .

Marfat.com

نشده بود ، در صورتی کـه دلیری وجوانمردی این سردار نامی رومی کمتر از دلیری وجوانمردی این غاصب ایرانی نبود ، وباوجود این ، در فرهنگ وادب وانسانیت مقامی داشت که‌نادر درحقیقت‌بدان پایه‌نمی‌رسید . کرومول[1] نتوانست به سلطنت برسد ، زیرا مهارت وهوشیاری وشجاعت وارادهٔ او به حدّی نبود که وی شایستگی‌لقب پادشاه را داشته باشد . روم که بی‌نهایت‌فاسد شده بود ووضع آن تغییر حکومتی را ایجاب می کرد که در نتیجهٔ آن مردم‌به‌افتخارات‌فراوان نایل‌آمده بودند ، باز دارای اشخاص شرافتمند و دلیری بود که کشتن ظالم[2] را لازم می‌دانستند . درانگلیس اشخاصی یـافت می‌شدند که اصول اخلاقی درستی داشتند و به‌اشتباه خود که عبارت از تغییر حکومت از سلطنت به جمهوری‌بود پی‌برده بودند[3] .ولی در ایران جهل و نزدیك‌بینی وفساد اخلاق عمومی زمینه را برای بردگی ملت آمـاده سـاخت ، وچند سال بعد ، در همـان نقطه که نادر به سلطنت برداشته شد ، کلّه منارهائی برپا گردید .

نادر ، پس از آنکه به اوج آرزوی خود رسید ، شروع به اعمـال قدرت نامحدودی کرد که به‌دست او سپرده شده بود . بـا وجود این ، سبعیّت جبلی و قساوت طبیعی خود را باچند عمل‌سخاوتمندانه تعدیل کرد ، بدین‌معنی که‌مدت سه روز نمایندگان را به‌خوبی پذیرفت و با آنها به‌ادب رفتار نمود . در جزو تفریحات لشکرگاه یکی آن بود که به بشقابی طلائی که روی‌میلهٔ بلندی‌قرار داشت تیراندازی[4] می کردند ؛ و اگر کسی آن را باتیر می‌زد ، آن بشقاب را با یك دست خلعت دریافت می‌داشت . آنگاه نادر دستور داد که این بیت را بر مُهر او حك کنند :

۱ــ Cromwell ۲ــاشاره به‌قتل‌ژولیوس سزار است ــ م . ۳ــ اشاره به‌طرفداران کرومول‌است‌که چارلز پادشاه‌انگلیس را در۱۶۴۹اعدام وحکومت‌جمهوری را اعلام کردند ــم.
۴ــ مقصود تیراندازی با کمان است ــ م .

Marfat.com

نگین دولت ودین رفته بودچون از جـا به نام نـادر ایران قرار داد خدا

و برسکه‌های او این بیت را بنویسند.

هست سلـطـان بـر سلاطین جهـــان شاه شاهـان نـادر صـاحبقران

همچنین این بیت را:

سکّه بر زر کرد نام سلطنت را درجهان نادرایران‌زمین وخسرو گیتی‌ستان

سرانجام، نمایندگان که به‌صورت ظاهر راضی بـودند پراکنده شدند. روحانیان فقط از قتل ملاباشی و از عدم توجه نادر نسبت به‌مفاهیم مذهبی آنها ناخشنود بودند. نادر که‌هیچ کاری را نیمه تمام نمی‌گذاشت تصمیم گرفت نقاب از چهره بردارد؛ و به محض ورود به قزوین تمـام علمای شهر و نقاط مجاور را گرد آورد، و از آنها پرسید که عواید اوقاف به‌چه‌مصرف می‌رسد. آنـان در پـاسخ گفتند که خرج علمـا و مدارس و مساجد می‌شود، ودر مسجدهـا برای پیروزی ارتش پادشاه دعا می کنند. نادر گفت: «مسلّم است که شمادر وظایف خود قصور ورزیده‌اید، وخداوند ازکار اشخاصی‌مانند شما ناراضی‌است. نزدیك پنجاه سال بود که مملکت رو به‌انحطاط می‌رفت و عاقبت گرفتارشدیدترین فقر وفاقه شد، تاآنکه سربازان‌فاتح ما باجانبازی‌خود در راه دفاع وافتخارمملکت وضع را به‌حال اول بازگرداندند. این سربازان علمایی هستند که مـا مدیون آنانیم، و بنابراین، عواید اوقاف باید به‌آنها اختصاص یابد.»

به آسانی می‌توان دریافت که محرومیت علما از عوایدشان تا چه اندازه باعث خشم آنها شد، ولی چون قسمت‌اعظم ارتش مخصوصاً ترکمنها سنی‌بودند به شکایات آنها توجهی نشد. از طرف دیگر، مردم به‌امید آنکه‌اختصاص‌یافتن عواید اوقاف‌جهت مخارج‌لشکر باعث معافیت‌آنهااز پرداخت مالیاتهای‌سنگین خواهد شد وضع جدید را بدون اظهار اکراه پذیرفتند. در واقع‌می‌توان گفت

Marfat.com

که مذهب ، مانند اخلاق ، به‌آخرین درجهٔ تنزل گراییده بود ، وگرنه مردم حاضر نمی‌شدندطهماسبقلی‌خان‌را به‌سلطنت بردارند . نادر مردم را برآن‌داشت که از علما به‌خرج خود نگاهداری کنند ، ولی آنها را مجبورساخت کـه‌طبق دستورهایش در دشت مغان ، از آیین تسنن پیروی کنند واعلامیه‌ای به مضمون ذیل منتشر ساخت :

« عالیجاهان صدر عالـیقدر و حکـام و مجتهدین و علمـای دارالسلطنهٔ اصفهان به‌الطاف ملوکانه مباهی بوده بدانند کـه اوقاتی کـه رایت‌ظفرآیت در صحرای مغان برپا بود در مجالس متعدده قرار براین شد که چون طریقهٔ حنفی و جعفری موافق آنچه از اسلاف به‌ما رسیده است متحد بوده ، خلفای راشدین رضی‌الله‌عنهم،راخلیفهٔسیّدالمرسلین‌صلی‌الله‌علیه‌وسلّم می‌دانسته‌اند . من‌بعدالایام، اسامی‌هریك‌ازخلفای اربعه که ذکر کرده‌شود با تعظیم‌تمام ذکر کنند. بعلاوه، دربعضی‌ازاضلاع‌ممالك ما ، برخلاف‌اهل‌سنّت، در اذان واقامه،لفظ‌علی ولی‌الله‌را بر طریقهٔشیعه‌ذکرمی کنند، واین‌فقره‌مخالف‌اهل‌سنّت‌است، و منافی‌قراری‌است که‌معمول‌اسلاف‌بوده . گذشته‌ازاین،برتمام اهل‌عالم هویداست که‌امیرالمؤمنین اسدالله‌الغالب (ع) برگزیده و ممدوح ومحبوب خداوند متعال است ، وبواسطهٔ شهادت مخلوق برجایگاه ورتبت اودر درگاه احدیت نخواهد افزود ، و به‌حذف این الفاظ هم‌چیزی از فروغ‌بدر قدر او نخواهدکاست . ذکر این عبارت‌موجب اختلاف و بغض و عداوت مابین اهـل تشیّع و سنّت است که هـر دو در متابعت شریعت مطهره سیدالمرسلین (ص) شریکند و خـلاف رضای پیغمبـر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) بعمل خواهدآمد . لهذا ، به مجرد اطلاع از مدلـول این فرمان عالی ، به‌تمام مسلمین ، از اعالی و ادانی و بزرگ و کـوچك و مؤذنین شهرها و توابع و اطراف و اکناف باید اعلام شود کـه از امـروز بـه بعد این

Marfat.com

عبارت که خلاف طریقهٔ اهل سنت است ذکر نشود . و نیز در میان حکّام معمول است که در مجالس ، بعد از فاتحه و تکبیر ، دعای دوام عمر پادشاه وولینعمت[1] را می‌نمایند . از آنجا که این نحو تعظیم بیهوده وبی‌معنی است خصوصاً امر و مقرر می‌فرمائیم که خوانین صاحب طبل وعلم در این مواقع حمد نعمای پادشاه حقیقی را به‌زبان بیاورند . عموم رعایا و برایا اطاعت این احکام و اوامر را برعهده شناسند . هر کس‌از آن تخلّف ورزد موردغضب شاهنشاهی خواهد گردید بتاریخ شهر صفرسنه ۱۱۴۹ .»[2]

سیاست نادر در مورد تغییر شکل اذان هرچه بود به زیان او تمام شد و به‌صورت نا معقولی درآمد . شاید او نفع خود را دراین می‌دانست که به‌عنوان « پادشاه حقیقی » شناخته شود ، ولی تفسیر او در بارهٔ « دوام عمر ولینعمت » نشانهٔ خودپسندی اوست ، زیرا « دوام دورهٔ عمر » فقط به‌جاودان ماندن پس از مرگ ، یا ، طبق شیوهٔ شرقیها ، به طولانی‌ترین عمر اطلاق می‌شود .

۱ــ ظاهراً مقصودحضرت ولی عصر ، مهدی موعود شیعهٔ امامیهٔ اثنی‌عشری است ــ م .
۲ــ ژوئن ۱۷۳۶ .

Marfat.com

فصل شانزدهم

حرکت نادر به سوی قزوین و اعزام سفیری به ترکیه ـ فرمان‌سلطان به‌احمدپاشا در مورد صلح ـ واگذاری تمام‌ایالات متصرفی به‌ایران ـ حرکت نادر به سوی‌اصفهان ـ آماده شدن نادر برای حمله به‌قندهار.

اگر چه محال بود که فرمان نادر [1] مورد قبول تمام مردم قرار گیرد ، با وجود این نشنیده‌ایم که شکایتی علیه‌آن شده باشد . رویهمرفته ، این عمل‌کار سیاستمدارانه‌ای بود ، زیرا نه تنها مقصود از آن احتراز از جنگ‌خونین وپر هزینه‌ای باترکان بود ، بلکه طوری نگاشته شده بود که سلطنت در خانوادهٔ او که همگی سنّی بودندباقی بماند ؛ درصورتی که طبق‌قانون‌سلسلهٔ اخیر(صفویه) وی نمی‌توانست سلطنت را در میان اعقاب خود موروثی کند ، چنانکه پادشاهی کاتولیك نمی‌تواند در کشوری پروتستان برتخت بنشیند .

نادر ، در هنگام اقامت خود در قزوین ، سوگندی معمولی یاد کرد که بر مردم طبق قوانینی که بر پیغمبر نازل شده سلطنت کند ، و ایرانیان را از تجاوزات دشمنان محفوظ بدارد . از این شهر بود که سفیری به‌درباعثمانی فرستاد تا ترکان را از جلوس خود بر تخت سلطنت آگاه سازد ؛ و برای همان

۱ـ رجوع شود به‌پایان فصل اخیر .

Marfat.com

منظور سفیری دیگر به سن‌پترزبـورگ اعزام داشت . امپراتریس روسیه نیز به نوبهٔ خود به‌نمایندهٔ خویش‌در ایران‌دستورداد که‌جلوس اورا تهنیت بگوید؛ و به‌تصور آنکه نادر باترکها صلح کرده است ، از وی شروط عهدنامهٔ او را با آنان سؤال کرد ، تا بداند مبادا در آن نکته‌ای یافت شود که مخالف عهدنامهٔ اخیر روسیه بـا ایران باشد . نـادر هنوز اظهار می‌داشت که‌هرگز بـا ترکان عهدنامه‌ای نخواهد بست که مخالف مصالح و منافع روسها باشد؛ واگرسفیران او کاری دراین مورد کرده باشند بدون دستور او بوده است، درصورتی که سفیر او در دربار عثمانی یکی از محارم ومشاوران عمدهٔ او به شمار می‌رفت .

از طرف دیگر ، وزیران ترکیه سعی می کردنـد به مردم بفهمـانند که ایرانیها در ازای استرداد ایالات سابق‌خود از ترکها ، به‌روسها که‌دراین ضمن آزوف را به تصرف درآورده بودند اعلان جنگ خواهند داد . سلطان عثمانی که در دورهٔ سرداری نادر از او بیم داشت در این وقت که وی به‌سلطنت رسیده بود به داشتن روابط دوستانه با او علاقهٔ بسیار نشان می‌داد .

انتظار می‌رفت که نادر دراین هنگـام متوجهٔ هندوستان شود ، ولی بـا ملاحظهٔ اوضاع ، به‌هیچ‌وجه صلاح نبود که روسها یا ترکها بفهمند که‌وی‌قصد دارد به کشوری چنان دور دست‌حمله کند . روسهاحق‌داشتند ازرفتار اودرمورد بستن عهدنامه با ترکان ناراضی باشند ؛ در صورتی که ترکان در نتیجهٔ ضرورت به شروطی تن در داده بودند که‌آنهارا منافی منافع و حیثیت خود می‌دانستند . بنابراین ، وی‌لازم دانست که تمام مساعی خود را به‌کار برد تا از این نارضاییها که ممکن بود مانع اجرای نقشهٔ مطلوب او شود جلوگیری کند .

سلطان‌عثمانی، به‌مجرد اطلاع‌ازجلوس‌نادر برتخت‌سلطنت، دوباره به‌احمد پاشا حاکم‌بغداد دستور داد که دنبالهٔ مذاکرات صلح را که در ارزنةالرّوم‌آغاز

Marfat.com

شده بود بگیرد ، و برای این منظور ، شخصی به نام گنجعلی پاشا را بدان شهر فرستاد . نادر شاه نیز عبدالباقی خان را به‌عنوان سفیر به قسطنطنیه فرستاد . دستورهائی که به‌احمدپاشا از طرف سلطان عثمانی داده شد بدین مضمون بود :

« محترم‌ترین وزیر مملکت و مشهورترین و عاقلترین و محترم‌ترین مشاور وسعادتمندترین‌سرعسکر و وزیرما درآسیا، که شهرت وسعادت اوجاوید باد ، بداند که اختلافاتی چند میان‌باب عالی و مملکت‌ایران روی داده که‌باعث خسارات وصدمات عظیم ساکنان سرحدّی شده ، به‌طوری که بسیاری از نواحی خراب افتاده است . ازآنجا که در نتیجهٔ شدیدترین ترحمها به‌رقت درآمده‌ایم ومایلیم که صلحی پایدار برقرار کنیم ، تصمیم گرفته‌ایم که تلفات طرفین را به صورت‌پایهٔ‌مودّت‌مستحکمی درآوریم ، وبه‌این‌ترتیب فرمانهای‌حق‌تعالی‌را گردن نهیم و مردم را از بدبختی برهانیم .

« چندی پیش شما رااز قصد خود درمورد عهدنامه‌ای با اعلیحضرت‌پادشاه ایران که درخشان چون کیوان ودعایش مستجاب‌است آگاه کردیم. عهدنامه‌ای که به‌وسیلهٔ سلف ما احمد رابع‌منعقد گردید به‌عنوان اساس‌این‌عهدنامه‌پیشنهاد شده است . از نامه‌های‌شماچنین‌مستفادشد که نادر ، که‌مشهورترین وخوشبخت‌ترین پادشاهان است ، قصد دارد اشتباهات مذهبی را در ایران اصلاح کند ، وموافقت کرده است که چند ماده درمورد مذهب در این عهدنامه گنجانده شود. از آنجا که هر دو دربار پیشنهاد کرده‌اند که این عهدنامه منعقد شود ، جناب عبدالباقی خان از طرف شاه به عنوان سفیر برای این مقصود برگزیده شده است . ما با مواد ذیل موافقت می کنیم .

« اول آنکه از این به بعد ایرانیان آزاد خواهند بود که بدون مانع و رادعی به زیارت مکّهٔ معظّمه و سایر امکنهٔ مذهبی بروند و هیچگونه حقوق

Marfat.com

گمرکی نپردازند ؛ وبرای آنکه هر مادّه دقیقاً رعایت شود ، سفیری ازطرف ما همیشه در دربار عالی اصفهان مقیم خواهد بود ، و شخصی هم از طرف شاه در دربار ما اقـامت خواهد گزید .

« دوّم آنکه شاه بر اثر عظمت روح خود اختلافـات مذهبی را بـا الغای آیین تشیّع وشناسایی مذهب سنّیها که چهار جانشین محمد یعنی ابوبکر وعمر وعثمان وعلی را قبول دارند برطرف می کند ، تا اینکه درآینده مناقشهٔبیشتری در خصوص مذهب پیش نیاید .

« سوّم آنکه پس از اعادهٔ نظم وآرامش به‌وسیلهٔ شاه در قلمرو خود وقلع وقمع شیعیان ، که هرج و مرج و منـاقشاتی همیشگی در مورد اجرای مراسم مذهبی عمومی به‌بار آوردند ، و پس از آنکه او ما را خلیفهٔ محمد شناخت ، ما نیز ازطرف خود، او راشاه‌خواهیم دانست . باآنکه سابقاً چنین اختیارکاملی به شما دادیم ، باز به شما اجازه می‌دهیم که به اتّفاق عبدالباقی خان در محلی که خود انتخاب خواهید کرد عهدنامه را امضا کنید و سپس آن‌را همراه قربـان ولی که عبدالباقی خان وملازمان او را همراهی‌خواهد نمودبه‌باب‌عالی‌بفرستید. برای این منظور ، کاپیدوسی پاشا را اعزام می‌داریم که او را به اینجـا رهبری کند وهزینهٔ راه او را بپردازد .

« هنگامی که این نامه راخواندید ومفهوم مأموریت خود را خوب‌درک کردید ، مخصوصاً بکوشید که میان دو دربار حسن تفاهم ایجاد کنید . دعـای مؤمنین همراه شما باد که فرقهٔ شیعه را قلع وقمع کنید ونام روسهای کافر را در عهد نامه نیاورید . بدین وسیله می‌توانید به الطاف عالی ما و سپاسگزاری تمام مؤمنین حقیقی چشم داشته باشید . این فرمانهای ما هستند که رفتار خود را باید طبق آنها تنظیم کنید . به‌تاریخ هشتم ذی‌الحجهٔ ۱۱۴۸

Marfat.com

« اینجانب قاضی عسکر محمد گواهی می‌دهم که این نسخه طبق فرمان اصلی سلطان است . »

مذاکرات طرفین درارزنةالروم به طول انجامید ؛ واگرچه ترکها حاضر به پذیرفتن پیشنهادهای نادرشاه بودند ، ولی تصمیمی گرفته نشد . عبدالباقی خان مأمورشد به قسطنطنیه برود ، واودراین شهر بدون شك براثر توصیهٔ خود نادر طفره رفت . دربارعثمانی ازرفتاراو بی‌نهایت رنجید ، ولی چون انعقاد صلح کاملاً ضرورت داشت ، دراواخرسال ۱۷۳۶ مذاکرات به‌نتیجه رسید . طبق عهدنامه‌ای که منعقد گردید ، ترکها نادررا به عنوان پادشاه ایران شناختند وتمام ایالات متصرّفی را به ایران مسترد داشتند ، و به آنها اجازه دادند که به زیارت مکّه ومدینه بروند . ولی شرط آخرحائز اهمیتی نبود ، زیرا سیاست دولت ایران این بود که نگذارد ایرانیها به زیارت شهرهای مذکوربروند .

در این ضمن نادر با لشکرخود ، به منظور اداره وتنظیم امور کشور ، از قزوین به اصفهان رفت ، واگرچه زیاد اعتنایی بدین شهر نداشت ، ولی‌درنتیجهٔ موقعیت آن نسبت به روسیه و ترکیه ، و همچنین به منظور جلب توجه مردم وبه احترام پایتخت دولت سابق ، توجه اوبه این شهرمعطوف شد . نادر به‌سبب حرص‌وطمع جبلّی به‌فکرتشویق تجارت افتاد ؛ درصورتی که دراین‌امرهیچگونه تجربه‌ای نداشت ودارای آن صبروحوصله نیزنبود که منتظر نتایج آن باشد . لذا ارمنیها دوباره شروع به کوشش وفعالیت کردند . دراین وقت اختلاف میان عیسویها ومسلمانها ، نه‌تنها درنتیجهٔ فتنه وآشوب درایران، بلکه به‌علّت وجود فرقه‌های شیعی وسنّی تقلیل یافته بود .

اغماض بی‌جهت و تعقیب وحشیانه دو عاملند که مذهب حقیقی را از بین می‌برند . وظایف اخلاقی و اعتماد متقابل ، که به منزلهٔ نتایج طبیعی مذهبند ،

Marfat.com

برای تشویق تجارت و کمك دولت به طور کلی لازمند . در این صورت ایرانیها چگونه می‌توانستند امیدوار باشند که تحت فرمانروایی مردی که زندگی او مخالف اصول مذکور بود ، کشوری مرفه وآسوده داشته باشند ؟

حرص سیراب ناپذیر خواجه سرایان و وزیران شاه سلطان حسین ضعیف‌النفس و تیره بخت باعث شده بود که بسیاری از ساختمانهای عمومی اصفهان به صورت ویرانه درآیند و خانه‌های مردم نیز تقریباً به همین وضع گرفتارشوند. افغانها این‌خرابیهارا تعمیر نکرده بودند ، ونادرنیزحاضرنبود در این راه‌متحمّل هزینه‌ای‌بشود .

بروجود او همان حرص و طمعی که درخواجه‌سرایان دولت سابق وجود داشت مستولی شده بود ، ولوآنکه منظور آنها با هدف نادر تفاوت داشت . با وجوداین ، نادردستورداد که دیوارها را تعمیر کنند ووسائل دفاع شهررابیشتر فراهم سازند . همچنین قطعاتی از اراضی را به منظور کشت وزرع به عده‌ای سپرد و قسمت عمدهٔ محصولات آنها را به خود اختصاص داد . گذشته از این ، میان عده‌ای که مستمند وفقیرشده بودندغلّه توزیع کرد ومبالغ مختصری‌برای خریداری وسایل کشاورزی‌به‌آنها داد. بدین‌ترتیب ، تا حدّی‌آنچه را که برای کمك مردم ضروری بود انجام داد ، امّا در همان حال توجه عمدهٔ او معطوف به نگاهداری قشون بود .

اگرچه درمبارزات اخیر پیروزیهای بزرگی نصیب او شده بود ، ولی در نتیجهٔ جنگ شمارهٔ سربازان اوتقلیل یافته بود . ازاین‌روجمعی‌را برای گرد - آوری سرباز به نقاط مختلف فرستاد . این موضوع از دو لحاظ باعث پریشانی اهالی‌شد . اولاً مردانی که بیش‌ازدیگران قادربه‌حمل سلاح بودندبه کشاورزی اشتغال داشتند ، ثانیاً به همان نسبت که ارتش نادربزرگترمی‌شد ، مردم‌مجبور

Marfat.com

بودند بیشترمالیات بپردازند. کشاورزی وصنعت و تجارت به‌طورکلی، چند سال پیش‌ازحملهٔ شوم افغانها، به سرعت روبه‌انحطاط رفته‌بود ودرزمان حکمروایی آنان کشوربیشتر گرفتارفقر و فاقه شد ، وبعد از طردآنها نیزسخنی جز ادامهٔ جنگ شنیده نشده بود .

در فتح و فیروزی چیزی وجود دارد که به طرز شگفت انگیزی باعث خشنودی می‌شود . در کشوری که حکومت‌آن با استبداد نظامی‌اداره می‌شود ، افراد به‌نسبت‌اقدامات وپیروزیهای فرمانروای خویش‌درخود احساس‌سربلندی می کنند ، ولوآنکه این پیروزیها موجب بدبختی‌آنها باشد . نادر در حقیقت پیشرفتهای سریعی کرده‌بود، ولی این عمل فقط باعث شد که مردم درخیال‌خود را سعادتمند بدانند ، در صورتی که خوشبختی آنها بیش از یك نشاط پرشور دوام نیافت .

پولهائی که نادربرای تعقیب مقاصد خویش‌می‌خواست‌بسیاربود ، وبدون زورگوئی‌وظلم وستم به‌دست‌نمی‌آمد. بنابراین،وی‌تحصیلداران خودرا به‌شهرها وایالات فرستاد تا پول وچارپا وسلاح تهیه کنند و به‌آنها دستور داد که وظیفهٔ خودرا به‌شتاب‌انجام دهند ، زیرا درآخرسال باید به‌لشکر کشی‌بزرگی که‌قصد آن را داشت بپردازد .

معقول است حدس بزنیم که نادر نقشهٔ فتح هندوستان را کشیده بود . بعدها خواهیم دانست که وی به‌چه علتی انتظارموفقیت را داشت . در ایّامی که وی برترکها مستولی شده بود بعید به نظر می‌رسید که وی بدون اطمینان از عملی بودن این اقدام قوای خود را به قسمت دیگرسوق دهد . وی درحقیقت می گفت که جز سر کوبی قندهاریها منظوری ندارد واین عمل نیز منافی شأن سرداربزرگی چون اونبود . ایران اگرچه از زیریوغ افغانها آزاد شده بود ،

Marfat.com

ولی ازآن‌قوم انتقام نگرفته بود. حملهٔ آنها به‌ایران به‌منزلهٔ شورش‌محسوب می‌گردید، وبدین‌ترتیب می‌بایستی به مجازات برسند. گذشته ازاین، افغانها با توجه به شماره و موقعیت و دلیری آنها به منزلهٔ دشمن زبونی محسوب نمی‌شدند. حسین‌خان، برادرمحمود؛ که‌درقندهارفرمانروایی می کردوحاضر نشده بود طبق دستورنادر به‌ایران بیاید، خود راآمادهٔ دفاع می کرد، ومعلوم بود که می‌خواهد استقلال افغانها را محفوظ دارد.

نادر، پس‌ازانعقاد عهدنامهٔ صلح با ترکان، سفیری به نزد سلطان فرستاد وبرای اوهدایای‌قابل‌توجهی که‌درمیان‌آنها فیلی‌عظیم بود ارسال‌داشت. آنگاه، چون ازجانب تمام همسایگان آسوده شد، در آخرسال ۱۷۳۶ به جانب خاور به حرکت درآمد.

Marfat.com

فصل هفدهم

شرح مختصری در بارهٔ تاخت وتاز مهاراتها وخصومت میان نظام الملك، حاکم دکن ، و دوران خان ، وزیر محمد شاه ، امپراتور هند ، با شرحی در بارهٔ اوضاع دربار او از ۱۷۲۰ تا ۱۷۳۶ ، کمی قبل از حملهٔ نادر به‌هندوستان .

پیش از آنکه به‌شرح لشکر کشی مشهور نادر به‌هند بپردازیم ، شایسته است مختصری در بارهٔ اوضاع امپراتوری مغول در این زمان بنویسیم .

در سال ۱۷۲۰ که سلطان ابراهیم‌علیه محمد شاه‌شورش کرده بود ، عبدالله خان ، سردار او ، تخت[1] امپراتوران مغول را به تصرف در آورده و جواهرات گرانبهای آن را ربوده و لشکر عظیمی فراهم کرده بود . این سردار به‌سرعت شکست خورد و به‌اسارت درآمد[2] و سلطان ابراهیم جوان زندانی شد و اساس

۱ــ این تخت به‌وسیلهٔ شاه جهان ساخته شده بود و یازده میلیون لیره استرلینگ ارزش‌داشت.

۲ــ این شخص چندی بعد در اثر زخمهایی‌که برداشته بود درگذشت . نکتهٔجالب توجه آن‌که چهل‌وپنج تن از زنها و معشوقه‌ها وخویشان وخدمتکارانش روز بعد ازمرگش خود را دراطاقی آتش‌زدند . سابقاً فقط زنان برهمن‌ها دارای این امتیاز وحشیانه بودند ، ولی از هنگامی‌که حکومت به‌دست راجه‌ها افتاده است ، بعضی از زنان آنها خود را پس مرگ شوهرانشان آتش زده‌اند . جمعی‌از این راجه‌ها تحت فرمان امپراتور هند نیستند وبرطوایفی به‌نام راجپوتها که از بهترین سربازان هند به‌شمار می‌روند حکومت می‌کنند . این عادت ، یعنی خودسوزی ، در میان مسلمانان مرسوم نیست ، ولی بعضی از سیدها وپاتانها ، به‌علت غروری‌که دارند، قوانین مذهبی را نادیده می‌گیرند و خانهٔ خود را آتش می‌زنند و بدان وسیله هلاك می‌شوند . علیه این خودکشی در هیچ جای هند اقدامی نمی‌شود ، اما چون مردم سخت طرفدار این‌عادت‌هستند وآن را برای بازماندگان شخصی‌که خود را آتش‌زده است افتخاری بزرگ می‌دانند ،گاهی بعضی ازافراد به‌حکام پول می‌دهند تا موافقت‌آنها را برای خودسوزی به‌دست آرند .

Marfat.com

حکومت دوباره مستحکم گردید. چندی بعد، نظام‌الملك، حاکم دکن، که قدرت زیادی به‌دست‌آورده بود سراز اطاعت حکومت پیچید، و از مالیاتهایی که می‌بایستی به‌دولت بپردازد لشکری فراهم کرد و با آن نواحی مجاور را به تصرف درآورد.

نظام‌الملك ادعا می‌کرد که بدین وسیله می‌خواهد از حملهٔ مهاراتها به امپراتوری مغول جلوگیری کند. این قوم مالیات سنگینی برهمسایگان خود بسته و نقاط مهمی را به‌تصرف درآورده بودند. آنگاه تا ایالت مالوا[1] پیش آمدند وحاکم را کشتند و ذخایر او را ضبط کردند. از آنجابه گجرات رفتند ومردم را مطیع ومنقاد خویش ساختند وبعد به گوالیار رفتند وبرآن نیز خراج بستند. کشاورزان از امپراتور استمداد کردند و درباریان به وحشت افتادند.

امپراتور نیز دستور داد که‌لشکری فراهم آید وتحت فرمان دوران‌خان، وزیر اعظم، ویکی دیگر از وزیران وچند تن از امیران قرار داده شود. این عدّه به جای آنکه با مهاراتها که شمارهٔ آنها از قوای امپراتور به مراتب کمتر بود به جنگ پردازند قرار گذاشتند که یک چهارم[2] عایدات دهلی را به دشمن بدهند، مشروط به‌آنکه دشمن عقب نشینی کند و اسلحهٔ خود را بر زمین‌بگذارد. آنگاه برای ادامهٔ عیش ونوش به منازل خود بازگشتند. درباریان مشغول جشن و پایکوبی بودند وبدین ترتیب وضعی نظیر وضع زمان شاه سلطان حسین صفوی پدید آمده بود.

رفتار جبن‌آمیز این سرداران باعث شد که سال بعد بجی رائو[3] در رأس

۱ـ Malva ۲ـ این مالیات را «گوت» Ghot می‌نامند و غالباً سعی‌شده است آن را به هندیهای صلح‌دوست تحمیل کنند. ۳ـ Baji - Rao

Marfat.com

مهاراتها دوباره به حرکت درآید ، درصورتی که مقرری آنها درست درسرموقع پرداخت شده بود . این عدّه نقاط بسیاری را غارت کردند و درصدد برآمدند تا اکبرآباد پیش بیایند . دراین وقت دوران خان و وزیربرای بار دوّم به‌مقابلهٔ آنها شتافتند ، وپس ازآنکه‌آن عده از رودخانهٔ جومنا گذشتند و خواستند که وارد ایالت سعادت‌خان بشوند ، به‌آنها رسیدند . ولی‌این سردار که ازقصدآنها آگاه شده بود به‌آنها حمله برد وآنان را شکست داد . دوران خان و وزیرپس ازآنکه به سعادت خان پیوستند دشمنان را تعقیب کردند ، ودراین وقت قوای دولتی نیز به‌آنان حمله برد وشکست دشمن تکمیل شد . رنجش سعادت خان از دوران خان درنتیجهٔ سازش شخص اخیربا این راهزنان وعقیده‌ای که خود اودر مورد شایستگی خویش داشت باعث گردید که وی با حالتی ناراضی به ایالت خود بازگردد .

در این ضمن ، محمد شاه غافل نبود از اینکه نظام الملك مسبّب این آشوبهاست وبرای جلوگیری از آنها چاره‌ای جز این‌ندید که او را به دربار فراخواند. بنابراین، نامه‌ای برای‌اوفرستاد وبه‌اواطمینان‌کامل داد که نه‌تنها به جان‌او آسیبی‌نخواهدرساند، بلکه‌تمام‌وسایل‌عیش و نوش‌اورافراهم‌خواهدساخت.

این مرد ، درمیان‌بزرگان هند ، که با دسیسه‌ها وفتنه‌های خویش کشور راگرفتاراشکالات می کردند ، به لیاقت و کفایت ممتاز بود . نظام‌الملك همیشه ازعدل و داد امپراتوران سابق و مخصوصاً اورنگ زیب[1] ستایش و تمجید کرده بود، ولی چون وضع دربارطوری بود که‌نصایح او بی‌اثر می‌ماند، ناچار به محل سکونت‌خود بازگشت . وی ازتفوّق دوران خان وسایرامیران برروحیهٔ محمد-شاه وازمخالفت‌آنهابا پیشنهادهای خویش خشمگین بود ودراین ضمن‌دربار یان

۱ــ این پادشاه پس ازپنجاه‌سال سلطنت درسال۱۷۰۷ درگذشت .

Marfat.com

با دلقکها وزنان هرجایی روزگار می گذراندند.

اما ازنظام‌الملك دعوت شد که به دربار برگردد، واو به‌این‌عمل رضایت داد، ولی فرزند خود قاضی‌الدین خان را به حکومت ایالت خویش منصوب کرد. وی اعتراف نمی کرد که با حملات مهارانها موافق بوده است وبرخلاف می گفت وی پس‌ازحملهٔ سیّدها[1] به ایالت او، دربرابرآنها مقاومت کرده است. همچنین اظهارمی‌داشت:«به‌فضل خداوندی تمام مقاصدآنها رانقش برآب کردم ودرنتیجه‌اقدامات مرا در دربار به‌طوربدی جلوه دادند. حتی‌اعلیحضرت براثر تحریکات آنها قصد داشت که با لشکری عظیم به جنگ من بیاید، ولی‌خداوند نقشهٔ آنها را عقیم گذارد، وشما مرا نوکروفادارخود دانستید.» محمد شاه، که مردی زودباوربود اورا درستکاردانست وخواست وی را به وزارت برساند، ولی اوعذرآورد و گفت که درویشی بیش نیست، وچنان مقام شامخی را نمی‌پذیرد، وحال آنکه دردرباراشخاصی که درخورآن شغل عظیم باشند بسیارندوبنابراین مایل است که معاف شود. با وجود این، مقدم نظام‌الملك راگرامی داشتند و اورا به لقب «آصف جاه» مفتخرساختند. ولی وی پس از مدت کوتاهی دریافت که اوضاع اصلاح نشده است، ودوران خان بر روحیّهٔ پادشاه مسلّط است، ومی کوشد او راناچیزجلوه دهد. حتی وقتی درحضورمحمد شاه به‌او بی‌اعتنایی کرد و او را آدمی متقلب نامید. چنین توهینهایی برای مردی مانند او قابل تحمّل‌نبود، وبنابراین‌ازحضور در دربارخودداری کرد، ودرنهانی به‌فکر کشیدن نقشهٔ انتقام افتاد.

درچنین وضعی فقط حس انسان دوستی واقعی و معرفت به احوال مردم می‌تواند ما را یاری کند، واگریکی ازاین دو عامل وجود نداشته باشد، فساد

۱ــ حسن‌علی‌خان و عبدالله‌خان که موافق سلطان ابراهیم جوان‌بودند.

Marfat.com

قلب ما را بر آن می‌دارد که عاملان سرافکندگی‌خود را نابودسازیم . هنگامی که قوّهٔ تصوّر به‌کار می‌افتد ، حس غرورهزار گونه نیرنگ به ما القا می کند، و اگر دارای قدرت نیزباشیم ، نتایج بدی به‌بار خواهدآمد ، زیرا ضمن آنکه دشمن را هدف تیرقرارمی‌دهیم ، میلیونها نفررا نیز به‌قتل می‌رسانیم .

نظام‌الملك که دختروزیررا برای پسرخود گرفته ودخترخود را به پسر اوداده بود ، امیدواربود که با کمك اوبتواند برسایربزرگان هندی غالب آید، و آنچه را که در نتیجهٔ توصیه‌هـای خود نتواند مانع شود با حیله و نیرنگ باطل سازد . ولی وزیرسیاست دیگری اتخاذ کرد وحاضربه قلع و قمع دشمنان نشد ، و فقط به‌کاری که حس طمع او را اقناع می کرد دست زد . این‌عمل باعث خشم نظام‌الملك مغرور گردید و او را بر آن داشت که جهت تسکین خشم خود به دشمن خارجی‌متوسل شود ؛ واز آنجا که می‌دانست سعادت خان ، حاکم اود، مانندخود اوناراضی‌است ، باب مکاتبه رابا او گشود وطبق گفتهٔ بعضیها، به‌اتفاق اونادررا ازوضع دربارمحمد شاه آگاه ساخت .

اگرچه قبول می کنیم که نظام‌الملك آن عمل را برای انتقام کشی انجام داده‌باشد،ولی به‌نظرمن کاملاً احتمال دارد که نادربرای‌اجرای مقاصد جاه‌طلبانهٔ خویش احتیاجی به اینگونه وسایل‌نداشت . بعید به نظرمی‌آید که وی‌ازوضع آن مملکت یاازثروت بیکران امپراتورمغول غافل بوده باشد . گذشته ازاین، ازدلیری سربازان خود و زن‌صفتی لشکرخصم‌اطلاع داشت . بنابراین، می‌توان باور کرد که فکری نظیر این درسرمردی چنین جاه طلب به وجود آمده باشد واحتیاجات اوبرای کمك به قشون ، وی را به عملی‌چنین جسورانه برانگیخته باشد .

من که مورخم نباید به انگیزه هـای پنهانی نـادر اشاره کنم ، زیرا هر

Marfat.com

خواننده می‌تواند با قضاوت دربارهٔ نتایج آنها به ماهیّت آنها پی‌ببرد. درآنجا که علل وقایع را نمی‌توان به‌خوبی‌دریافت، عقل‌می‌تواند به‌قضاوتی‌بپردازد که مناسبتراست.

به‌نظر من اگرچه نادر از راه احتیـاط نقشهٔ خود را ابراز نکرد، ولی وقتی تصمیم به فتح هندوستان گرفت کـه برترکان پیروزشده ودرخود احسـاس غرور کرده بود وجنگ ترکان با روسها نیزعلت دیگری بود که اورا به‌انجـام دادن این مقصود برانگیخت.

نادر، پس از اخذ این تصمیم، فرزند خود رضا قلی میرزا[1] را به نیـابت سلطنت برگزید. این جوان‌نشان داده بود که ازنبوغ پدربی‌بهره نیست،ونادر نیز به‌سبب شباهت اخلاقی خود با او محبت دوستانه را به‌عشق پدری افزوده، به‌این نتیجه رسیده بود که اگر حکومت در دست پسرش باشد خطری پیش نخواهد آمد.

۱ــ چون پدرش به‌سلطنت رسیده بود بنابراین لقب میرزا یا شاهزاده به‌نامش افزوده شد و ما از این به‌بعد اورا به‌این نام خواهیم خواند.

Marfat.com

فصل هجدهم

مقایسه‌ای میان اسکندر کبیر و نادر شاه ـ ملاحظات اخلاقی در خصوص مباهات بیجا ـ علل حملهٔ اسکندر و نادر به‌هند ـ حرکت نادر از اصفهان در ماه دسامبر ۱۷۳۰ ـ رفتار حسین خان حاکم قندهار و عکس‌العمل افغانها ـ قلع وقمع اوزبکهای بلخ و بخارا به‌دست رضاقلی میرزا ـ رفتار جاهلانهٔ او در ایران ـ مکاتبهٔ بزرگان هند با نادر .

ضمن شرح لشکر کشی نادر به‌هند ، که جزئیات آن از مطالب فراموش نشدنی این کتاب است ، اگر آن‌را بالشکر کشی آن قهرمان مشهور مقدونی به هند مقایسه می کنم ، امیدوارم که‌خواننده مرا ببخشد ، زیرا موضوع کتاب طبعاً مرا به‌این‌کار وا می‌دارد . اگر این‌لشکر کشی‌را باحرکت‌اسکندر به‌هند مقایسه کنیم، ظاهراً چنین‌به‌نظرمی‌رسد که این‌غارتگران‌مشرق ، یعنی‌اسکندر ونادر ، در نتیجهٔ انگیزهٔ مشابهی ، یعنی علاقهٔ شدید به‌فیروزی ، به‌هند رفتند . در حقیقت‌اسکندر تشنهٔ شهرت وافتخار بود ، ونادر گذشته ازعلاقه‌به‌لشکر کشی، مشتاق جمع ثروت بود . اسکندر سلطنت را از پدر به‌ارث برد ، در صورتی که نادر آن راغصب کرد ، واین مقام جزباقوهٔ نظامی یا گنجینه‌های فراوان تثبیت نمی‌شد . هر دو نفر درنتیجهٔ بی‌باکی وپیروزیهای سریع‌خویش‌محبوب‌سربازان بودند ، واین حال در مورد نادر تا وقتی صادق بود که وی‌خونخوار وظالم‌نشده

Marfat.com

بود . اسکندر را سربازانش فوق‌العاده دوست‌می‌داشتند ؛ درصورتی که‌سربازان نادر ازاو سخت‌می‌ترسیدند . یکی‌تظاهرمی کرد که‌بشررادوست‌دارد ، ودیگری حتی‌مدعی نبود که‌طبق‌اصول‌انسانیت رفتارمی کند . هردو درنظر ما باعث‌وحشت وتعجب بوده‌اند ؛ واگر چه نام اسکندر با اندکی محبت یاترحم یاد می‌شود ، ولی اسم نادر حس تنفّر ما را برمی‌انگیزد . براخلاق یکی سخاوت و بزرگی مستولی بود ، وبراخلاق دیگری خدعه‌وحیله غلبه داشت . اسکندرعلم‌آموخته بود و نادر بی‌سواد بود .

اگر اسکندر در خانواده‌ای فقیردیده به‌جهان گشوده بود ، شاید ازخود دلیری بیشتری نشان می‌داد . دل اوبه‌طرزی که‌باقدرت اومتناسب‌نبود به‌محبت خوگرفته بود . وی اگرچه ستمگر نبود ولی دوست خود کلیتوس را کشت ، واگر چه عفیف بود[1] ولی پرسپولیس را به خاطرِ زنی هرجایی آتش زد. رفتار بد او شاید باعث شود که اوراجهانگشا بدانیم، ولی اورا قهرمان نمی‌خوانیم . خود نادر دارای صفاتی بود که گاهی آن را از فضایل می‌شمارند ، ولی اطمینان داریم که هیچ پادشاهی ، بدون چشم پوشی از اصول انسانیت ، نمی‌تواند چنین شخصی رادوست داشته‌باشد ، وآینده‌نیز تصویری مانند او که‌افسردگی ووحشت برآن سایه افکنده باشد نشان نخواهد داد .

طبیعت بشر در تمام اعصار ودر تمام کشورها یکی است ، ولی علت پنهانی، اختلاف افراد با یکدیگر همانااختلاف تربیت آنهاست . درجهان کمتر کشوری یافت می‌شود که اشخاصی مانند اسکندر یا نادر نداشته باشد ، یعنی‌مردانی که درآنهاشورجهانگشایی نباشد واصول اخلاقی ومذهبی‌را به‌هم نریزند ، وبه‌مردم زیان‌نرسانند. واینان کارهایی‌انجام می‌دهند که مردم‌عادی‌نمی‌توانندآن‌رادرک

۱ــ در مورد زن داریوش .

Marfat.com

کنندولی مخالف اصول فلسفهٔ حقیقی زندگی است، وخلاصه به‌طور ثابت نشان می‌دهند که فساد طبیعت انسان، ممکن است او را درنتیجهٔ چاپلوسی اشخاص شریری که مانند او دلیر نباشند ، به ارتکاب اعمال بد وا دارد ، واگر عاملان خوبی نداشته باشیم ، محاسن و فضایل نمی‌تواند ما را به‌جایی رهبری کند . اگر به گذشته بنگریم ، خواهیم دید که جهان گرفتارمردانی ازاین‌قبیل که‌مدعی جهانگشایی بوده‌اند شده است . در وجود پادشاهانی که مخصوصاً نبوغ نظامی دارند و تنها شادی آنها در جنگ است عشق به شهرت تا چه اندازه سست کننده است ! لاف و گزاف پیروزی ظاهراً آنها را از اخلاق خوب منحرف می کند وآنان را برآن می‌دارد که خود را بجای خداوند بدانند . در همهمهٔ جنگ حس نوع دوستی از میان‌می‌رود وآسمان، به‌سبب غرش صاعقه ، دوست‌داشتنی می‌شود! کسانی که برای حکمروایی آفریده شده‌اند چیزی جز فتح وفیروزی را باآن برابر نمی‌دانند . اشخاص باهوش به‌این اشتباه پی می‌برند وچشمان آنها دراثر سن وتجربه باز می‌شود ، وازاوج خود پسندی پایین‌می‌آیند ومانندمردان‌دیگر می‌شوند ودرمی‌یابند که‌استمداداز عقل، درهرمقامی که‌شخص داشته‌باشد، بالاترین افتخارهاست و در این‌هنگام علاقه به‌فتح و فیروزی قیافهٔ حقیقی خود را که وحشت‌انگیزاست نشان می‌دهد ؛ مذهب نقاب ازچهرهٔ این مدعی برمی گیرد و چگونگی‌حکومت الهی را به ما نشان می‌دهد ، و منظره‌ای از نشاط واقعی و بی‌پرده در برابر ما می گذارد که روح را به منبع حقیقی عظمت صعودمی‌دهد .

در اینجا باید از خود بپرسیم که علت حملهٔ واقعی اسکندر به هند چه بوده است ؟ اگر چه مورخان‌می گویند که حملهٔ او به‌داریوش [سوم] درنتیجهٔ شتابزدگی وعدم تجربه بوده است ، ولی ، اگر وقایع قبل‌از اسکندر را درنظر آوریم خواهیم دید که رفتار او نظیر سیاست پادشاهان بعدی بوده است . لشکر-

Marfat.com

کشی خشایارشاو کوشش سایر پادشاهان ایران را به منظور مطیع کردن جمهوریهای یونانی نباید از نظر دور داشت ، واسکندر برای جلوگیری از تکرار چنین عملی بود که از نخستین فرصت استفاده کرد و تصمیم به سر کوبی ایرانیها گرفت. برای از بین بردن تردید یونانیها واقناع حس حسادت و تسکین غضب آنها راهی جز این وجود نداشت . کشور ایران درزمان داریوش [سوم] تا حدّی در نتیجهٔ فساد داخلی از پا درآمده بود، ثروت باعث عیش و نوش وسرانجام فسادشده بود ،واین هر دو عامل ایرانیها را زن‌صفت به‌بار آورده و آنها را برای شکست یافتن از دیگران آماده کرده بود . اگرچه ضعف ایران در آن هنگام اسکندر را بیشتر بر آن داشت که به‌این حمله اقدام کند ، ولی باز این عمل به‌خاطر صیانت نفس انجام گرفت .

اگر نادر درنتیجهٔ همان عوامل به هند حمله کرده بود، عمل او کمتر آمیخته به بدی بود ، ولی لشکر کشی او به آن دیار بدون شک به‌سبب طمع وجاه طلبی وعلاقه به شهرت روی داد .

اکنون دوهزار وهشتاد وشش سال از حملهٔ اسکندر به هند می گذرد . آیا شهرت نادر تا این اندازه دوام خواهد یافت ؟ علوم و ادبیات یونانیها باعث شد که پیروزیهای آن جهانگشای مقدونی به‌صورت واضح وروشنی به‌مابرسد ، در صورتی که آنچه در بارهٔ وقایع اخیر ایران حتی وقایع دیروز می‌شنویم آنقدرها واضح نیست . با وجود این ، بعضی از آن وقایع را می‌توان شرح داد ، واز آن حوادث وحشت‌انگیز تاحدی می‌توان لذت برد ، وآنهم در ایامی که از صلح وآرامش برخورداریم و از آزادی متمتّع می‌شویم و از نتایج نیکوی کار درست ومنظم دولت خود بهره می‌بریم .

در اواخر دسامبر ۱۷۳۶ ، نادرشاه با هشتاد هزار سرباز که قسمت اعظم

Marfat.com

آن سواره نظام بود به حرکت درآمد ، وپس ازمدت کوتاهی،در نتیجهٔ پیوستن سی‌هزار سرباز به‌رهبری طهماسب‌خـان وکیل ، ارتش او قویتر شد . اگر چه نزدیکترین راه به‌قندهار از طریق کرمان بود ، ولی تقریباً امکان نداشت که چنان قشون عظیمی بتواند از آن بیابان خشك بگذرد . این بود که نادر نخست به‌سوی قزوین رهسپار شد ، واز آنجا به‌خراسان رفت . از این تاریخ ، تا زمان ورود او به‌حوالی قندهار ، از وی اطلاع درستی نداریم .

سابقاً گفتیم[1] که این ایالت تا چه اندازه بـاعث مصائب بیشماری برای ایرانیـان گردید ؛ همچنین نشان دادیم کـه اهـالی آن تـا چه پـایه دلیر وشجاع بودند . حسین‌خـان برادر محمود ، که در این شهر حکومت می کرد ، مردی با اراده بود ، ونه‌تنها می‌خواست قدرت‌خودراحفظ کند ، بلکه مصمّم‌بود از ایرانیها که هموطنانش راکشته بودند انتقام بگیرد . از این‌رو با تاتارهای بلخ وسمرقند وهمچنین باچند تن ازرهبران‌عشایر که‌مایل به‌رهایی‌خود ازیوغ تسلط‌ایرانیها بودند همدست شد ، وبه قولی در حدود سی‌هزارتن گرد آورد ، و برای‌پایداری در برابر دشمن‌مقدار زیادی‌آذوقه در شهر قندهارآماده‌ساخت .

با وجوداین ، حسین خان‌بی‌درنگ دروازه‌های‌شهر را نبست، بلکه‌تصمیم گرفت در صورت امکان جلوی پیشرفت چنان لشکر نیرومندی راکه رهبر آن سرداری با تجربه بود بگیرد . شهرت عظیم‌نادر افغانهای دلیرو کوه‌نشین راکه بارها بر ایرانیها فـایق شده بودند به لرزه درنیاورد . بنا براین ، حسین‌خـان سربازان خود را به کناریکی از شعبه‌های رود هیرمند رهبری کرد ، و تامدتی جلوی پیشرفت دشمن‌را گرفت، ولی سرانجام مجبور به‌عقب‌نشینی شد ، ودوهزار تن از سربازان‌خود را از دست داد . سپس‌نادربرای تصرف قندهارحرکت کرد؛

۱ــ اشاره است به کتاب دیگرمؤلف دربارهٔ فتنهٔ افغان ص ۹۷ ــم.

Marfat.com

ولی چون توپخانهٔ سنگین بـا خود نداشت ، نتوانست آن شهر مستحکم را جز با ایجاد قحطی در آن بگیرد ، وبنابراین تصمیم گرفت آن‌را محاصره کند .

حسین‌خان از خطری که اورا تهدید می کردغافل‌نبود ، وحاضرشدفرمان نادررا گردن‌نهد وبه‌عنوان‌امیری خراجگزار اظهاربندگی کند ، به شرط آنکه نـادر دست از جنگ بشوید و به‌سوی هرات حرکت کند . ولی نادر جاه طلب که تشنهٔ شهرت‌بودپیشنهادهای او را نپذیرفت، و محاصره‌شدگان چاره‌ای جز خروج از شهر ونبرد با دشمن نداشتند . پادگان قندهار چند بـار از محل خود خارج شد وبه دشمن تلفات بسیار وارد آورد ، وخود عده زیادی کشته داد، ومخصوصاً در یکی از این حملات که در آغاز ماه اوت ۱۷۳۷ به وقوع پیوست ایرانیها با دشواری زیاد توانستند در برابر آنها پایداری کنند .

نادر فرمان داد که درمجاورت‌دیوارهای قندهارخانه‌هایی‌بسازند (چنانکه این کار را نیز در کناردیوارهای‌بغداد کرده‌بود) ، وبعد به‌حسین‌خان اطمینان داد که تا زمان تصرف شهر در آنجا خواهد مـاند . رابطهٔ بـا ایران به‌وسیلهٔ دسته‌های بسیاری که جهت گردآوری آذوقه به‌اطراف فرستاده می‌شدند حفظ می گردید . پس‌از آنکه طهماسب‌خان ، ازسرداران‌نادر ، باسی‌هزارمردجنگی فرا رسید ، ایرانیها توانستند گروههایی از دشمن را که مزاحم لشکرگاه آنها می‌شدند مجبور به فرار کنند .

جـالب توجه است که افغـانهـا ضمن حملات متعدد خود توانستند چند صد رأس‌اسب‌متعلق‌به‌ایرانیهارا به‌غارت‌ببرند، وچون به‌خوردن گوشت‌اسب‌عادت داشتند ، با این عمل مدت بیشتری توانستند مقاومت کنند . نادر ، که از تأخیر درکار خشمگین شده بود ، در آخر سال ۱۷۳۷ باحسین‌خان عهدنامه‌ای بست ، و اورا در مقام‌خود باقی گذاشت ، به‌شرط آنکه‌شهررا به‌اوبسپارد وسربازان‌خود

Marfat.com

را که‌در دفاع از شهر دلیرانه جنگیده بودند وارد قشون او کند .

نادرشاه، ضمن محاصرهٔ قندهار ، چون از دشواریهای آینده آگاه بود به رضاقلی میرزا که‌در مشهد مانده‌بود پیغام فرستاده‌بود که باعده‌ای به اوزبکهای بلخ[1] حمله کند ، تا از سوی دیگر به‌قندهار حمله برد ، و یا لااقل از کمك اوزبکها به افغانها جلوگیری کند . شاهزاده دراین امر توفیق یافت ، وازآنجا به مقابلهٔ اوزبکان بخارا شتافت که در این ضمن به‌خراسان‌تاخته بودند ، وپس از مطیع و منقاد ساختن آن طایفه ، مظفر و منصور به مشهد باز گشت .

این شاهزادهٔ جوان که در این هنگام می‌توانست مانند پادشاه ایران حکمفرمایی کند ، چنانکه‌نشان داد، ازپدرخود چیزی جز تجربه وقضاوت کمتر نداشت . نادر برادرخود ابراهیم‌را به‌حکومت آذربایجان گماشته وبه اواستقلال کامل داده بود . همچنین به شاهزاده دستور داد تا آنجایی که دوری موقعیت و مقتضیات امور اجازه می‌دهدکاری بدون توصیهٔ عم خود ابراهیم نکند . امّا لزگیها ازغیبت‌نادراستفاده کردند وبه‌حمله‌پرداختند، وابراهیم‌خان که‌در تبریز اقامت داشت ، به مقابلهٔ آنها شتافت ، ولی درجنگی که روی داد به‌قتل رسید . رضاقلی‌خان که دراین هنگام کاملاً آزاد شده بود حاتم بیگ حاکم اصفهان‌را که مردی لایق ودرستکاربود معزول کرد وبه جای اومردی فرومایه وظالم را به‌کار گماشت . رضاقلی میرزا ، پس ازاین عمل ،کارهای ظالمانهٔ بیشتری انجام داد ، به‌طوری که ضمن‌پیروزیهای نادر درخارج‌از کشور، مردم گرفتارحکومت

۱ــ این محلی‌است که تیمورلنگ درسال ۱۳۷۰ درآنجا برتخت‌نشست . این‌جهانگشای بزرگ در کش ، از توابع سمرقند ، در سال ۱۳۳۶، تولد یافت و نواحی مجاور را تا دهلی به تصرف در آورد . سپس آسیای صغیر و سوریه و مصر را نیز فتح کرد ، و بر بایزید ، سلطان عثمانی، پیروز شد ، وهنگامی که به جنگ تاتارها می‌رفت ، دراترار بیمار شد، ودر آن شهر در فوریه ۱۴۰۵ درگذشت . درزمان او ، سمرقند شهری بزرگ‌وآباد بود ، ولی بعد ، به علت جنگهای داخلی ، رو به‌ویرانی نهاد .

Marfat.com

ظالمی شدند ، و این خود باعث ایجاد شورشی گردید که ایرانیها بدون چنان تحریکی مستعد آن بودند .

دراینجا باز به‌قضیّهٔ نادروتصرف قندهاربازمی گردیم . می گویند که‌ضمن این‌محاصرهٔ خسته کننده ، بعضی‌ازدرباریان امپراتور هند با نادرمکاتبهٔ خیانت‌آمیزی‌می کردند که جزء آنها باید نظام‌الملك حاکم‌دکن‌را که دردهلی اقامت داشت‌وسعادت‌خان حاکم اود رانام‌برد. نادر که در توطئه‌چینی ودادوستد استاد بود ، پس‌از وقوف بر وضع امپراتور هند و ضعف ارتش او، کسانی را که حاضر به شورش بودند یا درنهانی موافق نقشه‌های اوبودند تحریك کرد وبه آنهاوعده داد که درنتیجهٔ موفقیت اوازحمایت اووسایرمزایا بهره‌مند خواهند شد .

نادر ، پیش ازحملهٔ به‌هند ، مجبوربود چند مانع را ازپیش پای بردارد . وی چون سردارخوبی بود سخنی ازمقاصد خود به‌میان نمی‌آورد ، ولی‌هدفهای اوبه اندازهٔ کافی روشن‌بود[1] .دراواسط۱۷۳۷ بود که نادر به سوی‌کابل‌به‌حرکت درآمد ؛ و برای آنکه دشمنی در پشت سر نگذارد ، مدتی با امیرانی که در مجاورت قندهارحکمروایی‌می کردندوتابع امپراتور هند بودند مذاکره کرد، وبه آنها هدایای‌بسیارداد . بدین ترتیب ، وسایل بسط نفوذ خود را تا آنجا که مایل بود فراهم آورد ، ولی ضمناً به امیران هندی گوشزد کرد که فتح هند به‌نظر اوکاری غیرعملی است .

نظام‌الملك ، پس ازآنکه ازحرکت نادر به سوی‌کابل آگاهی یافت ، برای‌آنکه ناصر خان حاکم‌کابل ، و شرزه خان ، فرماندهٔ قلعهٔ‌کابل ، را تهدید کند ، نامه‌ای به آنها نگاشت و به آنها تذکر داد که پایداری در برابر نادر

۱ــ طبق شرحهایی که در دست داریم معلوم می‌شود که نادر مقاصد خود را افشا می‌کرد،ولی این عمل به هیچ‌وجه به صلاح او نبود ، زیرا ممکن‌بود ترکان عثمانی‌که علیه آنها لشکرکشی می‌کرد از موقعیت استفاده کنند .

Marfat.com

سودی ندارد ، و قوای هندی نیز به کمك آنها نخواهد شتافت ، و باید به فکر جان‌خودباشند. همچنین‌نامه‌ای به‌زکریا خان،حاکم‌لاهور، که مانندناصرخان از طرفداران دوران خان بود نوشت . به نادر پیشنهاد شد کـه اگر از طریق کابل و لاهور که بهترین سربازان هندی در آنجا بودند عبور کند ، به آسـانی خواهد توانست ازآن نواحی بگذرد[1] وتا پایتخت هند پیش رود .

نخستین‌محلی که برسرراه نادر وجود داشت غوربند[2] بود واوپس‌از تصرف آن به سوی غزنین[3] حرکت کرد . قبیلهٔ پاتان ازمحلهای کوهستانی خود مرتب به ایرانیهاحمله می کردند و آنها را مجبورمی‌ساختند که‌پیوسته‌مراقب‌اوضاع خود باشند .

خوف و وحشتی که‌برافغانها درنتیجهٔ سقوط قندهارمستولی‌شده بود باعث گردید که محلهای‌بدون اهمیت زودتر تسلیم شود .کابل که‌درآن زمان‌به‌عنوان دروازهٔ هند محسوب می‌شد مانع دیگری بود که برسر راه نادر وجود داشت . این شهر در کنار رود مهران[4] قرار دارد و بسیار مستحکم است و سابقاً در نظر هندیها اهمیت‌بسیارداشت وتنها بدان شرط مطیع آنها گردید که پادشاهشان در آنجا تاجگذاری کند . ناصرخان ، حاکم آن ایالت ، با قوای خود به‌پیشـاور

۱ــ به‌علت زمینه‌ای که‌نظام‌الملك‌فراهم‌آورده‌بود ــم .

۲ــ این گردنه‌ای در کوههای‌زابلستان و مدخل ایالت غور در شمال خانجان است .از اینجا تا میمند سه‌روز راه است . سایر محلهای مهم دراین قسمت عبارتند از رستاق و قلعه‌های ظفر وبیگ‌لام (Beglam) که در نزدیکی آن معادن ذیقیمتی یافت می‌شود . میان غوربند وآب‌باران (Abibaran) چندناحیهٔ خوش‌آب وهوا وجود دارد .

۳ــ این شهر راگاهی‌غزنه نیز می‌نامند . می‌گویند که‌غزنین مرکزفعالیتهای تجاری است واز بامیان که ناحیه‌ای‌کوهستانی و دارای‌آب وهوایی مطبوع است هشت روزفاصله دارد . نویسندگان ترك معتقدندکه دراین قسمت هیچگونه جانور زهری وجود ندارد ومردم‌آن به‌سن پیری می‌رسند ، همچنین غزنه پایتخت پادشاهان غزنوی‌بود وفکر می‌کنم بعضی‌ها اشتباهاً آنرا از شهرهای خراسان می‌دانند .

٤ــ این رودخانه را هزاره نیز می‌نامند ، زیرا در کنارهٔ‌آن شهرهای بسیار بنا شده‌است .

Marfat.com

گریخت ولی‌شرزه خان با عزمی‌راسخ مدت یك ماه دربرابردشمن‌پایداری کرد و حملات ایرانیها را با توپ وتفنگ دفع کرد و عدهٔ زیادی ازآنها را به خاك هلاك افکند .

اگربه این‌سردار کمك شده بود، وی احتمالاً می‌توانست نادررا مجبور به ترك محاصرهٔ کابل کند . شرزه خان قبل از سقوط قندهار ، قاصدانی به نزد ناصرخان وهمچنین زکریا خان حاکم لاهورفرستاده بود و موقعیت وخیم خود را شرح داده ازآنها استمداد کرده‌بود . همچنین دربارهند را ازپیشرفت دشمن آگاه ساخته بود ، ولی‌این عمل‌بدون نتیجه مانده بود این بزرگان که مرعوب شده بودنددرصددبرآمدندنصایح نظام‌الملك رابپذیرند وتسلیم قشون ظفرنمون وارادهٔ نادرشوند .

نادر محاصرهٔ کابل را با شدّت ادامه داد وبرای آنکه به هندیها بفهماند که مصمّم است انضباط را شدیداً برقرار سازد و همچنین قدرت خود را محفوظ دارد ، فرمان داد که شکم هشتاد تن از سربازان راکه یکی‌ازآنها به‌زنی‌هندی دست‌درازی کرده بود پاره کنند .

نادرسنگرهائی برروی تپه‌های مشرف بر کابل ساخت[1] و پیوسته برشهر گلوله بارید وسرانجام توانست رخنه‌ای دردیوارهای آن ایجاد کند و شهر را با حمله بگیرد . از میان عدهٔ زیادی پادگان شهر که به قتل رسیدند می‌توان شرزه خان و فرزندش را نام برد ، در صورتی که شجاعت آنها درخور سرنوشت بهتری بود . نادردر نتیجهٔ این پیروزی گنجینه‌ای هنگفت ومقدارزیادی‌جواهر وسلاح ولباس و آذوقه به دست آورد . گنجینهٔ مذکور که از زمان سلطنت بابر شاه در سردابها پنهان مانده بود در این هنگام برای نادر نتیجهٔ

۱ــ توپخانه‌ای‌که نادر همراه داشت باشتر حمل می‌شد . دراین باره بعداً مطلبی خواهیم‌گفت .

Marfat.com

بزرگتری‌داشت،زیرا وی باآن‌توانست مواجب‌سربازان‌را بپردازد . به علاوه ، این پیروزی نشان می‌داد که سربازانش درصورت موفقیت ، در این لشکر کشی که نادر دراین وقت تصمیم به‌اجرای‌آن گرفته بود ، چه غنایم هنگفتی‌به‌دست خواهند آورد .

Marfat.com

فصل نوزدهم

ورود خبر فتح کابل به دهلی ـ آماده شدن هندیها برای مقـابله با ایرانیـان ـ حسادت نظام‌الملك و دوران خان نسبت به یکدیگر ـ اعزام سفیری از طرف نادربه دربار محمد شاه ـ اشکالات نادر ضمن حرکت او از کابل به سواحل سند ـ تصرف پیشـاوور ـ خبر دادن زکریا خان حـاکم لاهور به محمد شاه ـ حرکت قشون هند به سوی کرنـال .

هنگامی که خبرسقوط کابل به دربارهند رسید ، محمد شاه ودرباریان‌او سخت به وحشت افتادند و تصمیم گرفتند کـه بیدرنگ از پیشرفت ایرانیهـا جلوگیری کنند . آنچه بیشتر بـاعث پریشانی و نگرانی آنان می‌شد نصـایح راجه‌جای‌سینك بود که برمردم جنگجویی دراطراف کشمیر[1] حکومت‌می کرد.

۱ـ کشمیر مجاور لاهور،تبت وبدخشان و یکی از نواحی بسیار زیباو پربرکت است .کوههائی که محیط براین مردم‌است‌به منزلهٔ استحکامات خوبی است ،وبه عقیدهٔ نویسندگان ترك به‌ندرت کسی از غارتگران‌مشرق به سرزمین آنها رخنه کرده است . این قوم هرگز گرفتار مصائبی که چنگیزخان ، جهانگشای مغول ، در مشرق به‌بـار آورد نشدند . پـایتخت آنهـا سراین‌کر Serine Kier نام دارد ، و رودخانه‌ای که از سرزمین آنها می‌گذرد عظیم است ، و به چناو Tchonhov در قسمت علیای مولتان می‌پیوندد . مردم این قسمت به‌سبب سرزندگی و همچنین زیبایی مشهورند . اعتدال آب وهوا ممکن است طبعاً آنها را به‌شهوترانی متمایل‌کند ، ولی‌آنها تا حدزیادی طبق طبیعت خودزندگی می‌کنند ،و تفریحات آنها بیشتر معصومانه وساده است . این افراد رقص و موسیقی رادوست دارند و شراب به اعتدال می‌نوشند وآتش وبت می‌پرستند. بسیاری از آنها اوقات خود رابه زهد وریاضت می‌گذرانند . همچنین به‌سبب ساختن کیسه‌های خوبی که سرتاسر مشرق رواج دارد مشهورند .

Marfat.com

این شخص که‌طرفداردوران خان‌بودبرای اوپیغام‌فرستاد که‌اقدام نادرشاه‌به‌نظر اوباتبانی با چند تن‌ازبزرگان دربارهند صورت گرفته است ، وبنابراین‌وی‌باید مواظب حال خود باشد . همچنین به وی نوشت کـه شرزه خان قربانی صداقت خود شده وناصرخان ازایالت خود به‌پیشاوور گریخته است . وی ضمناً آمادگی خود را برای پیوستن به قشون محمد شاه اعلام داشت ، وگفت شایسته است که دوران خان فرماندهی ارتش امپراتوری را به عهده بگیرد و ضمناً زکریاخان تمام مساعی خود را برای جلوگیری ازحرکت قشون نادربه‌سوی‌لاهور به کار برده است .

دوران خان ازصداقت این امیرخبرداشت ، ودریافت که جزبا قوهٔ قهریّه نمی‌توان ازغارت پایتخت جلوگیری کرد یا از عواقب ناگوارجنگ بادشمنی خطرناك مانند نادرپرهیزنمود . بنابراین، به محمدشـاه توصیه کرد که رهبری ارتش را تالاهور به‌عهده بگیرد و درآنجا به زکریا خان و ناصرخان بپیوندد . نظام‌الملك نیز با این عقیده موافقت کرد و در انجام دادن آن اصرار ورزید ؛ وبرای آنکه علاقهٔ خود را بیشتر به پادشاه نشان دهد ، به وی توصیه کرد کـه جان خود را به خطر نیندازد ودرلاهورتوقف کند ، و سپس گفت که خود حاضر است با سایرامیران برای مقابله با دشمن به سوی کابل بشتابد .

آنگاه « پیشخانهٔ » چادرهـای سلطنتی را بـا جلال و شکوه به باغهـای شلیمار در مجـاورت دهلی انتقال دادند . خود پادشـاه مصمم به حرکت بود که دوران خان برخلاف انتظارهمگی‌فرمان داد لشکر کشی متوقف شود . علت‌این عمل ظاهراً یـا این بود که وی ازمکاتبهٔ نظام‌الملك با دشمن آگاهی داشت یا آنکه‌نمی‌خواست توصیهٔ مردی را که درنظرش‌خوار وبی‌مایه بود به‌مورد اجرا بگذارد . درایامی که هندیهای نگونبخت گرفتار دشمن شده بودند وضع دربار

Marfat.com

بدین منوال بود که شرح دادیم .

نظام‌الملك ، پس از آنکه از تغییر اوضاع آگاهی یافت ، در تقاضای خود اصرار ورزید که قشون به سوی لاهور بشتابد ، ولی نفاقی که میان درباریان وجود داشت مانع از انجام گرفتن تمام مقاصد اوشد . افسران که دوران خان را دوست حقیقی پادشاه می‌دانستند با اقداماتی که او به منظور جلوگیری از لشکر کشی انجام می‌داد به‌طور ضمنی موافقت می کردند. بنابراین دشوار است بگوئیم کدامیك از این دو خیانت کردند : دوران خان که علناً خود را خائن نشان نداد ، یا نظام‌الملك که در نهانی خیانت کرد .

نادر، پس از آنکه کابل را به تصرف درآورد ، مقاصد خود را تحت لفافهٔ دوستی پنهان کرد و نامه‌ای به محمد شاه بدین مضمون نگاشت :

« بر رأی جهان آرای اعلیحضرت همایون پوشیده نماند که آمدن ما به کابل و تسخیر آنجا محض غیرت اسلامی و دوستی نسبت به شما بوده . هرگز تصور نمی کردم که اشقیای دکن[1] بتوانند از ممالك پادشاه اسلام خراج بگیرند . توقف من در این طرف اتك[2] به این ملاحظه است که اگر این کفار به سمت دهلی حرکت نمایند ، قشون ظفر نمون قزلباش را مأمور کنم آنها را به قعر جهنم بفرستند . صفحات تاریخ از دوستی مابین سلاطین ما واجداد اعلیحضرت شما مشحون است . به مرتضی علی قسم که به غیر از دوستی و درد مذهب هیچ مقصودی نداشته و ندارم ، و اگر شما غیر این گمان می کنید ، مختارید . من همیشه دوست آن خانوادهٔ نامدار بوده وخواهم بود .»[3]

بسیار بعید است که مفاد این نامه با اصول شرافت معمولی وفق داشته

۱ــ یعنی طایفهٔ مهاراتاها .

۲ــ Attok نامی است که مردم خاورزمین به‌قسمت علیای سند نهاده‌اند .

۳ــ عین نامه نادر است ــ م .

Marfat.com

باشد ، و نادرهم کوچکترین ادعایی دراین مورد نداشت .

اگرچه کابل را کلید نواحی غربی وشمالی هند می‌دانند ، ولی‌میان این شهرورودخانهٔ سند دشت وسیعی‌است کـه معمولاً به عنوان سدّی تلقّی می‌شود . آسـانترین وعملی‌ترین وسیله برای اجرای قصد نـادر آن بود که وی با مردم این‌نواحی روابط دوستانه برقرار کند . یکی ازقبایل پاتان به‌نام «صافی» که‌در آن حدود مقیم وبه سبب شجاعت خود مشهور است ممکن بود باعث زحمت وی بشود. از این رو نادربا آن‌قبیله‌عهدنامه‌ای‌بست، وقرار گذاشت قسمتی‌ازغنایمی را که در کابل به دست آورده بود به آن بدهد .

اقدام بعدی اواین‌بود که‌ناصرخان را که درپیشاوور اقامت داشت طرفدار خود کند . این سردار اگر چه جرأت آن‌را نداشت که‌در کابل یادر حوالی آن که هم‌مرز ناحیهٔ او بود بماند ، ولی کاملاً مرعوب نشد . دربارهند نیرویی‌برای او نفرستاد ، ولی چهل لك‌روپیه برایش ارسال داشت تابا آن‌قوایی فراهم‌آورد و به قبیلهٔ پاتان در آن ایـالت بپیوندد و جلو دشمن را بگیرد . وی نیز به‌امید دریافت کمك از دهلی قوائی فراهم کرد وآمادهٔ جنگ باایرانیان شد .

نادر ، پس ازآنکه پادگان نیرومندی در کابل‌به جای‌نهاد ، چند تن قاصد نزد ناصرخان‌فرستاد تا اورا وادار به‌اطاعت ازخود کند ، وسپس‌به‌سوی‌پیشاوور حرکت کردوبعدازعبورازمهات‌و کوبه‌طرف گردنه‌های‌تنگ آن‌ایالت‌به‌حرکت درآمد . دراینجا چند نفر ازبزرگان هند قوای خودرا گرد آوردند ودرختـان را قطع کردند وراهها را ویران‌ساختندوموانع دیگری‌ایجاد نمودند . حملات مکرراین کوه‌نشینان‌تا یکماه‌باعث زحمت‌او شد ، وطی آن‌عده زیادی‌ازسربازان ایرانی به‌قتل رسید .

کسانی که در امور نظامی تبحّر دارند می‌دانند کـه عبور قشون از میان

Marfat.com

گردنه‌ها دشوار است ، ولوآنکه دشمنی نیز برای جلوگیری‌آن درمیان‌نباشد. ولی ناحیهٔ کوهستـانی وسیعی که مردم آن در به‌کاربردن اسلحه تجربه داشتند عظیمترین ارتش را به خطر می‌انداخت . نادر سرانجام مجبور شد که با اهالی این منطقه عهدنامه‌ای ببندد وضمن آن اعلام کند که مقصود او آسیب رساندن بدانهانیست، واگر با او به‌مبارزه پردازند ، محققاً به‌زیان‌آنها تمام خواهد شد، در صورتی که او حاضر است آنان را تحت حمایت خود بگیرد ، وحتی به آنها مواجب نیز بپردازد وآنها را شریک در عملیات جنگی کند .

از اقبال بلند نـادر آنکه دربار هند مدتهـا بود مستمری آن طـایفه را نپرداخته بود . درطی‌چهارسال گذشته ، مواجبی که‌می‌بایستی‌برای‌آنهافرستاده شود در اثر فسـاد درباریان به‌آنها نرسیده بود .[1] حکّام ایالات مجاور از محل حکمرانی خویش گریخته یا از آماده شدن برای مقابله بـا دشمن غفلت کرده بودند . بنابراین ، انتظارمی‌رفت که آن طایفه پیشنهادهای نادر را بپذیرند ، و سرانجام نه تنها راهی برای او گشودند ، بلکه عده‌ای از آنها نیز در ارتش او داخل شدند ، وبدین‌ترتیب قشون‌او به‌قدرت‌زمانی‌رسید که وی‌ازقندهارحرکت کرده بود .

طبیعی است تصور کنیم که پادشاه ایران انتظار داشت که این اقدامات نه تنهـا بـاعث وحشت دربـاریـان هند شود وآنهـا را برآن دارد کـه برای جلوگیری از او بزرگترین قوا را فراهم‌آورند ، بلکه‌آنان را مجبور کند که قسمت‌اعظم‌ذخایر ونفایس خودرا به‌جای‌دیگر بفرستند . به‌علتی که معلوم‌نیست، نـادر شخصی بنـام محمدخان ترکمن را برای این منظور به دربار محمد شاه

۱ــ از آنجاکه عایدات این محل برای حفظ آرامش آنجاکفایت نمی‌کرد ودولت نمی‌توانست قوایی درآن‌حدود نگاه دارد هرساله مبلغی معین به‌آنها می‌پرداخت . ولی مدتی بود که دراین امر غفلت شده بود .

Marfat.com

گسیل داشت و مراتب دوستی خودرا اظهار داشت وبدو پیغام فرستاد که باید چهار کرور روپیه و چهار ایالت[1] باو تسلیم کند. گویا مقصود نادر این بود که با وی وارد مذاکره شود تاامتناع اورا به صورت بهانهٔ موجهی برای مخاصمات بعدی قرار دهد.

نادر، از آنجا که پیشاور مستقیماً در راه او قرار نداشت، قسمت اعظم قشون خود را به‌جای نهاد و بادسته‌ای‌سوار به‌سوی آن شهر شتافت. ناصرخان قوایی فراهم آورده بود، ولی هیچیك از سربازان او دارای‌تجربهٔ کافی نبودند؛ و چون بیشتر آنها انتظار نداشتند که ارتش‌ایران توانسته باشدبا شتاب‌ازمیان گردنه‌ها حرکت کند، مضطرب ونگران شدند، و به‌محض نزدیك‌شدن دشمن پا به فرار نهادند. بدین ترتیب، ناصرخان فقط با هفت هزار سرباز در حوالی پیشاور باقی ماند؛ و با وجود این، سنگرهایی ساخت و با این عدهٔ کم تا چند ساعت پایداری کرد. ولی ایرانیان سرانجام خطوط دفاعی او را درهم شکستند واکثر کسانی که طعمهٔ شمشیر نشدند گرفتار آمدند.

ناصرخان رو به گریز نهاد، ولی‌افراد قبیلهٔ پاتان که به‌دوستی‌با ایرانیها بیشتر راغب بودند اورا به‌دست نادر تسلیم کردند. دلیری وفداکاری این‌سردار در آن اوضاع سخت باعث اعجاب وشگفتی پادشاه ایران شد. نادر چند روز او را زندانی کرد، بعداً به او قول حمایتی داد که وی از دربار محمدشاه دریافت نداشته بود، و با وعده و وعید این مرد دلیر را طرفدار خود کرد. نتیجهٔ این پیروزی تصرف پیشاور بود، و نادر مظفر ومنصور وارد آن شهر شد. اگر چه در بارهٔ ثروت این شهر مطالبی ننوشته‌اند، ولی باید بگوییم که دارای ثروت بسیار بود، زیرا وسعت بسیار داشت و مرکز ایالت بزرگی بود.

۱ــ این ایالات را هندیها صوبه می‌نامند.

Marfat.com

دربارهند،هنگامی که‌ازخبرسقوط پیشاور وقصدنادر در عبور ازسندآ گاه شد ، بیش از پیش متوحش گردید . فاصلهٔ پیشاور تادهلی چهارصد وپنجاه‌مایل است . در این منطقه چندین رودخانه وچندین گردنهٔ صعب‌العبور یافت‌می‌شود، وچنین انتظار می‌رفت که حرکت‌ارتش‌ایران به‌تعویق‌افتد . همچنین دربارهند بدین‌خیال خوش بود که زکریا خان‌حاکم لاهورقوایی‌برای جلوگیری ازنادر فراهم آورد ؛ وچون این کیفیات باعث برطرف شدن نگرانی هندیها نبود یك کرور روپیه از خزانه جهت جمع‌آوری سرباز اختصاص دادند ، و پانصد عرّاده توپ‌مختلف باسه هزار زنبورك وهمچنین سه هزار فیل جنگی‌باتمام سازوبرگی که مخصوص جنگجویان شرقی است گردآوردند .

دوران خان ونظام‌الملك متّفقاً رهبری ارتش را به‌عهده داشتند ، واین موقعیت کافی بود که بهترین نقشه‌های جنگی را نقش‌برآب کند . لزومی‌ندارد که‌هند را به عنوان مثال بیاوریم تا تأثیرات ناگوار فرماندهی توأم مردانی را که با یکدیگر دشمنند ببینیم . در سوم دسامبر۱۷۳۸ ، این دوسردار چادرهای خود را در نزدیکی دهلی برافراشتند . سعادت خان ، حاکم‌اود ، برای پیوستن به درباریان یا بزرگان دیگر ، یاتصدی فرماندهی نگهبانان سلطنتی ، فرستاده شد . این سردار در صدد بود که‌بسوی ایالت کاشی بنارس عقب‌نشینی کند ، ولی سرداران از او خواهش کردند که به آنها بپیوندد ، و گفتند که غیبت او درآن اوضاع بحرانی به‌حال مملکت مضر خواهد بود .

در این ضمن،زکریاخان دربار را از وضع خطرناك خود آگاه ساخت و گفت که‌چندین قبیلهٔ کوهستانی به‌ایرانیهاپیوسته‌اند ، و اگر بی‌درنگ‌قوایی به کمك او فرستاده نشود ، قادر به مقابله‌بادشمن‌نخواهد بود . ضمناً بازرگانان وبزرگان لاهور از این شهر با تمام ثروت خود بیرون رفتند .

Marfat.com

شکوه وجلال ارتش هند سرانجام تکمیل شد . این ارتش یکی از بزرگترین قشونهایی بود که در شرق تشکیل یافته بود ، و با وجود این وحشت انگیز نبود، و دویست هزار مرد جنگی که قسمت اعظم آن سواره نظام بود در آن خدمت می کردند . محمد شاه اگرچه شخصاً رهبری ارتش را به‌عهده داشت ، ولی فاقد تدبیر وشجاعت بود ، و در میان لشکریان او هماهنگی دیده نمی‌شد .

هندیها سرانجام پس از چند روز حرکت و دریافت کمک درضمن راه ، چادرهای خود رادردشتهای کرنال ، درپنجاه‌وپنج فرسنگی پایتخت، برافراشتند . سلطان احمد ، شاهزادهٔ جوان ، نیز فرماندهی عده‌ای را باشکوه وجبروت تمام به عهده گرفت ، و مأمور فرماندهی طلیعهٔ لشکر [1] شد .

محیط اردوگاه بسیار وسیع ودر اطراف آن سنگرهای بسیار کنده و از قسمت اعظم آن توپهای متعدد تعبیه شده بود . درمرکز، محل فرماندهی پادشاه قرار داشت ونظام‌الملك در برابر او بود وقوای دربار تحت‌فرمان اوقرار داشت. در جناح راست ، دوران خان ، صدراعظم ، باپنج تن از وزیران تحت فرمانش دیده می‌شد ؛ ودر جناح چپ ، قمرالدین‌خان ، باسه‌تن‌ازامیران ، جای داشت . پشت سر این عده ، گروهی ازامیران ایستاده‌بودند که نامهای آنها به‌جای‌لذت بخشیدن به خواننده ، باعث گیج شدن او خواهد شد ، ودر میان آنها جاتس [2] وآهرز [3] دیده می‌شدند . محمدشاه اگرچه شخصاً فرماندهی را به عهده داشت ، ولی هریك ازبزرگان به‌استقلال فرمان می‌دادند .

نظام‌الملك ، به‌جای آنکه سربازان خود را تشویق و تشجیع کند ، اظهار

۱ــ طلیعهٔ لشکر را «هارول» می‌نامند . این‌اسم درمورد افسری که در رأس قشون فرماندهی عده‌ای را به عهده دارد نیز به‌کار می‌رود .

۲ــ Jatts

۳ــ Aheers این شخص وزیر محمدشاه بود .

Marfat.com

می‌داشت که در برابر قدرت وبخت‌پادشاه ایران‌مقاومت نمی‌توان کرد . احتمال دارد که بی‌تجربگی سربازان هندی درهرصورت باعث زبونی آنها در برابر سربازان‌کارآزمودهٔ نادرشده‌باشد؛ ولی‌اگر موقعیت‌غم‌انگیز این‌ارتش‌عظیم‌رادر نظر آوریم ، چنین تصور می‌رود که آن را برای ریشخند ایرانیها جمع کرده بودند .

Marfat.com

فصل بیستم

شکوه و عظمت نادر هنگام ورود او به خاك هند ـ طرز عبور او از رودخانه‌ها ـ شرح مختصری دربارهٔ رودخانهٔ سند و عبور نادر از آن ـ تصرف یمین‌آباد و لاهور ـ ورود نادر به‌دشتهای کرنال .

در این هنگام معلوم بود که فتح و فیروزی با نادر جاه‌طلب بود ، و او که به امّید فرمانروایی درچنین کشورعظیمی درخود احساس غرورمی کردبیش از حدّ معمول تظاهر می‌نمود . قاسم‌خان در این‌هنگام اعتمادالدوله (یا نخست‌وزیر) او بود و توسط این شخص و «عارض‌بیگی»[1] بود که بیشتر فرمانها صادر می‌شد . عریضه‌هارا نیزبه‌آنها می‌دادند . فرمانهای نادر طبق‌معمول کوتاه بود وبی‌درنگ به‌مورد اجرا گذاشته می‌شد . نادر ازهرچه روی می‌دادآگاهی می‌یافت ، وعدالت را سخت رعایت می کرد و به‌طورمنظّم به‌امور می‌پرداخت ، و تا نیمروزدر چادر خود به‌عرایض‌مردم رسیدگی‌می کرد . نهصد تن نگهبان‌او بیش‌ازپیش‌مشغول‌بودندوپیروزیهای‌او راضمن‌حرکت‌اعلام‌می‌داشتند؛غیرازاین عدّه و جمعی از بزرگان ، گروه بسیاری ازجوانان با پرچمهای ابریشمین‌سرخ ومزیّن به‌نقره در موارد مهم حضورمی‌یافتند .

۱ــ این شخص به «ناظم منظم» نیز معروف بود .

Marfat.com

تدارکات عظیمی که دربار هند برای جلوگیری ازپیشرفت نادر دیدباعث ارعاب او نشد ، و برعکس او خود را آماده می کرد که بزرگان هند از جمله زکریا خان حاکم لاهور را به‌حضور بپذیرد . نادر ، پس از گذاشتن پـادگانی در پیشاور به‌سوی سواحل سند به‌حرکت درآمد ودر آغـاز ژانویه۱۷۳۹ به‌آن حدود رسید . وی احتیاطات لازمه را برای عبور از آن رودخانه به‌جای آورده بود . قبلاً محمدبیگ را باگروهی بسیار مأمورساختن‌مقداری‌کافی قایق کرد، تـا پلی برآن رودخـانه ببندد . نادر معمولاً دو زنجیرآهنین به‌کار می‌برد و خیکهای پربـاد را بدانها می‌پیوست ، و سپس خیکها را روی‌آب قرار می‌داد وپایه‌های یك پل کوچك چوبی را بر روی آنهامی گذاشت و زنجیرها را به دو سوی ساحل می‌بست[1] .

سند از مهمترین رودخانه های آسیاست[2] ، و در هند فقط گنگ از آن پرآبتر است .

این‌رودخانه ایالات‌لاهور وپیشـاور را از یکدیگرجدامی کند ومعمولاً به‌اتك موسوم است ، و این نام به‌علت وجود قلعه‌ای در قسمت مشرق آن است . سند مـانـنـد نیل هر سـال طغیـان می کند ، و این خود عـامل عمـدهٔ حاصلخیزی سواحل می‌شود . دراین‌ناحیه تمساحهای فراوان نیز می‌توان دید . طول سند شمال به جنوب در حدود نهصد فرسنگ است . شعبه‌های متعدد آن دارای نـامهای مختلفند . شعبات عمدهٔ آن عبـارتند از شوب[2] یـا سیلمگس[3] ،

۱ــ بعضی ازنویسندگان عقیده دارندکه نادرشاه‌قطعات قایق را برپشت شتران حمل می کرد و باخود می‌برد تا در صورت ضرورت ازآن قایقها استفاده‌کند . این اشخاص ممکن است اشتباه کرده باشند زیرا نادر قسمتهایی از پل را برای عبور از رودخانه‌های کوچك بـا خود حمل می‌کرد وگاهی برای‌گذشتن از روی رودخانه‌های بزرگ از آنها استفاده می‌نمود .

۲ــ Shoub ۳ــ Sielmegues

Marfat.com

چانترو[۱]، راوی[۲] و ویاح[۳]، و بدین ترتیب پنج رودخانه تشکیل می‌شود، و ایالت لاهور را به آن علت پنجاب می گویند که خود یکی از حاصلخیز ترین نواحی هند است.

زکریاخان برای جلوگیری از پیشرفت قشون ایران ضمن عبور آن از اتك اقدامی نکرد، ومقصود واقعی او این بود که طبق توصیهٔ نظام‌الملك تسلیم شود. ولی برای حفظ ظاهر آمادهٔ دفاع از آن شد. نادر مستقیماً به‌سوی یمین‌آباد شتافت که شهر مهمی بود و زیر نظر زکریاخان اداره می‌شد. در این محل قلندرخان با ده‌هزار سوار آمادهٔ مقابله با ایرانیها بود. ناصر خان، که در این هنگام درقشون نادر مقامی داشت، مأمور حمله بدین محل شد، واوباسربازان ایرانی آنجا را گرفت، وسردار هندی را به‌قتل رسانید. نادر به‌زکریاخان توصیه کرده بود که تسلیم شود، ولی او قاصد ایرانی را به‌حضور خواسته و نزد بزرگان به او بی احترامی کرده بود اما زکریاخان این عمل را فقط از روی تظاهر انجام داد، ومی‌خواست کسی نفهمد که وی قصد دارد تسلیم شود. در هر حال، در بیست فرسنگی لاهور خیمه وخرگاه برافراشت، وچون از سرنوشت یمین‌آباد آگاه شد، بی‌درنگ به‌مرکز حکومت خود عقب نشست. در اینجا نیز اندکی تظاهر به‌مقاومت کرد ولی پس از سه روز تسلیم شد، به‌شرط آنکه شهر مورد نهب وغارت قرار نگیرد.

در عهدی که اسکندر مشغول لشکرکشی به‌هند بود، شخصی به‌نام پروس در این ناحیه سلطنت می کرد. درآن زمان ایالات مجاور هر کدام در دست پادشاهی بود، چنانکه امروزه نیز، در نتیجهٔ حسادت وفساد امیران، هریك دارای حکومتی جداگانه‌اند. اسکندر از رودخانهٔ نیلاب گذشت و پادشاه آن

۱ـ Shantrou ۲ـ Ravi ۳ـ Viah

Marfat.com

ناحیه را که موفیس[1] نام داشت مطیع کرد ، ولی اورا درمقام خود باقی گذاشت، وبه عبارت دیگر نسبت به او ظلم وستمی نکرد . موفیس در اثرجوانمردی این قهرمان یونانی لقب تاکسی‌لس[2] یافت . معلوم نیست آیندگان کتابهای تاریخی جدید را چگونه تلقی خواهند کرد ، ولی در کتابهای قدیمی و حتی در آثار نویسندگان مشهور موارد متعددی یافت می‌شود که ناشی از خرافات و اوهام است . با وجود این ، باید آنقدر رك گو نباشیم که در مورد مطالب بی‌اهمیت ، مادام که باعث نشاط ما می‌شوند ، خود را از اشتباه بیرون‌بیاوریم . می‌دانیم که درك وقایعی که دیروز روی داده است چه اندازه دشوار است .

پروس،پادشاه لاهور ، در نتیجهٔ کاردانی و اقبال اسکندر مغلوب شد ، نه در اثر دلیری او ، و بی‌آنکه اعتنایی به تسلیم شدن کند ، ارابه‌ها و فیلهای جنگی را وارد صحنهٔ نبرد کرد . ظاهراً وی در این عمل مرتکب‌اشتباهی شد ، زیرا اگر قربانی غرور اسکندر شده بود می‌توانست از اتلاف بیست وسه هزار هندی که می گویند در صحنهٔ نبرد جان سپردندجلوگیری کند . اسکندر ، به بهانهٔ ترحم ، سلطنت را به او بازگردانید، درصورتی که خود قادر به‌نگهداری آن نبود ودلیلی هم بر تصرف آن ناحیه وجود نداشت . تنها کارمفیدی که‌انجام داد این بود که تاکسی‌لس وپروس راآشتی داد . سربازان اسکندر ، پس‌ازفتح ایران وتصرف تمام نواحی تا این قسمت ، از آواره‌بودن خسته شدند ، ودرمورد مراجعت‌اصرار ورزیدند.اسکندراگرچه‌تصمیم گرفته‌بود که‌تارودخانهٔ گنگ‌را به‌تصرف درآورد ، ولی چاره‌ای جز سازگاری با آنها ندید ، واز این‌رو به‌بابل بازگشت ، وحال آنکه به‌اندازهٔ نادرشاه باخود غنیمت نبرد . ضمن بازگشت ، تمام نواحی مجاور رودخانهٔ سند را به‌تصرف درآورد ، وچند فروند کشتی را به

۱ــ Mophis ۲ــ Taxiles ناحیه شرقی این قسمت از سند تاکسی‌لا Taxila نام دارد .

Marfat.com

اقیانوس‌هندفرستاد . این کشتیها تا خلیج‌فارس‌پیش‌رفتند ، واز آنجا ازراه‌دجله به بابل‌رسیدند . آن عده از سربازان مقدونی که از خشکی حرکت کردند از زابل وسیستان گذشتند ، وضمن راه با ساکنان آن نقاط جنگیدند ، وخون بسیار ریخته شد . آنگاه پس از سفری پرخطر و دشوار به ایالت فارس که به تصرف‌اسکندردرآمده بود رسیدند ، و دراین‌مدت‌بیست‌ماه‌از مرکز امپراتوری دور شده بودند .

اکنون به داستان نادر بپردازیم . پادشاه ایران پس ازآنکه هشت‌روزدر لاهور ماند سربازان‌خود را درباغهای شلیمار به‌استراحت واداشت واز رودخانهٔ شوب‌گذشت‌وپس ازعبوراز‌سرهند و تانی‌سر ، با چهل‌هزار نفر به‌حدوددهکده‌ای موسوم به‌تیرااوری[1] رسید که تا دشتهای کرنال زیاد فاصله ندارد . وی در این محل برای تحقیق دربارهٔ ارتش هند و تعیین خط مشی خود توقف کرد . پس از سفری که بیست‌وپنج ماه طول کشید و هزاروهشتصد و پنجاه میل در آن پیموده شد ، وی می‌دید که درخت آرزویش‌به‌زودی ثمرخواهد داد . حتی سرداری که هوشیاری معمولی را داشت می‌توانست پیش‌بینی کند که چنان جمعیت عظیمی نمی‌تواند مدت زیادی به‌همان حال بماند : یا باید پراکنده شود ، یا با دشمن دست‌وپنجه نرم کند .

Tiraori ـ ۱

Marfat.com

فصل بیست و یکم

شمارهٔ سربازان ارتش ایران ـ ورود سعادت خان به‌لشکرگاه هندیها ـ آغاز محاربه از طرف سعادت خان و دوران خان ـ نیرنگ نادردر وارد کردن هندیهـا به صحنهٔ جنگ ـ اسارت سعـادت خان و زخم برداشتن دوران خان ـ روش نادر در برابر فیلان جنگی هندیها ـ تلفات هندیها ـ پریشانی لشکرگاه هندیها پس از جنگ ـ ملاقـات نظام‌الملك با نـادر و همچنین گفتگوی نادرشاه با پادشـاه هند ـ شمارهٔ کشتگان هندیها ضمن غارت ـ تسلیم‌شدن محمدشاه ـ مهر وموم شدن ذخایر هندیها در دهلی .

نادر در این هنگام در ده‌فرسنگی ارتش هند بود . وی دردوازدهم فوریه ۱۷۳۹ حـاجی‌خان را با قسمتی از طلیعهٔ لشکر که شـامل شش‌هزار از بهترین سربازان کردستانی بود برای مقابله با دشمن فرستاد . تمام قشون او به صد و شصت‌هزار نفرمی‌رسید ، و ازاین‌عده یك‌سوم خدمتکار ونوکر بودند ، وبه‌اندازهٔ کافی شتر و اسب[1] و قـاطردر ضمن راه به‌دست آورده بودند ، و بعضی از آنهـا ساز و برگ کامل داشتند . زنان این گروه که شمارهٔ آنها به‌شش‌هزار می‌رسید مانند مردان نیم‌تنهٔ[2] ارغوانی پوشیده واز دور معلوم نبودند ، به‌طوری که‌ظاهر لشکربسیار رعب‌آوربود .

۱ـ در نواحی قندهار وکابل نوعی‌اسب وجود داردکه یابو نامیده می‌شود و بسیار مورداستفاده قرار می‌گیرد . ۲ـ این لباسها را به‌فارسی «بارانی» می‌گویند .

Marfat.com

نادر که می‌دید آب درتیرااوری برای مصرف سربازان کمیاب است تادو فرسنگی قشون هند پیش رفت ، و در چهـاردهم فوریه ، در محلی کـه با عقب لشکر گاه دوران‌خان‌زیاد فاصله‌نداشت توقف کرد . دراین‌هنگام ، سعادت‌خان نیزبا بیست‌هزار مرد جنگی به اردو گاه محمدشاه پیوست ؛ وچون دریـافت که سربازان ازلحاظ آذوقه در مضیقه‌اند ونزدیك است مقهور ومغلوب ارتشی‌موفق بشوند ، طبعاً به‌چادرمحمد شاه رفت ، ومثل سربازی آزاد به وی گفت که‌صلاح درآن است که بی‌درنگ به‌ایرانیان حمله‌برند ؛ واگر سایر سرداران‌ازپیروی اوسرباز زنند ، خود نبرد را با هرعده سرباز که باشد آغازخواهد کرد ، زیرا مایل‌است که شمشیر به‌دست جان‌بسپارد ، و بر اثر گرسنگی و با خفت‌وخواری مقهور دشمن نشود .

نظام‌الملك که ظاهراً هر گزقصد نداشت‌کار را به جنگ بکشـاند با این پیشنهاد مخالفت ورزید ، و طبق عقیدهٔ موهوم مسلمانان گفت که آن روزبرای جنگ مناسب نیست ، و باید محـاربه را به‌تأخیر انداخت . سعادت‌خـان ، که گمان می‌رفت با این وزیر خیانت‌پیشه همداستان است ، به‌علت آنکه سری پر شوربرای جنگ داشت ، به‌چنین ملاحظه‌ای تن درنداد .

در این ضمن ، شش‌هزاز سرباز کردی که نادربرای مقابلهٔ دشمن‌فرستاده بود ، در نتیجهٔ طمع ، به‌عده‌ای از هندیها حمله برده و بار و بنهٔ دوران‌خان را به‌بادغارت‌داده‌بودند . بنابراین ، فرصت‌ومجال‌مباحثه درمیان‌نبود . سعادت‌خان برفیل سوارشد وقوای خود را پیش برد وحملهٔ کردهارا دفع کرد . دوران‌خان، که در این‌هنگام بر اثرحسادت برافتخاردشمن‌تحریك شده بود ومی‌دانست که وی سرافکندگی او را خواهـان است ، سربـازان خود را به منظور کمك به سعادت‌خان واردصحنهٔ نبرد کرد. بدین‌ترتیب، آتش محاربه ازدوسو زبانه کشید .

Marfat.com

نادر،پس از اطلاع برماجرا ، گروهی از سربازان خود را برای مساعدت به طلیعهٔ لشکر خویش فرستاد ؛ وچون علاقه داشت که قدرت خود رادرنخستین کشمکش با دشمن نشان دهد ، سه هزارتن‌از بهترین سربازان خود را به‌صورت سه دسته درآورد ، وبدانها دستور داد که در کمین بنشینند . همچنین ، پانصد نفر رابرای‌مقابله بادوران‌خان وعده‌ای به‌همان‌شماره راعلیه سعادت‌خان‌فرستاد، تاآن دو رابیشتر به‌صحنهٔ جنگ‌بکشاند ، وپس‌ازآنکه‌قسمت‌اعظم قشون‌راخود برای نبرد آماده ساخت ، با هزار تن از سواران افشار برای ادارهٔ امورجنگی به‌حرکت درآمد .

این آمادگی نتیجهٔ مطلوب را بخشید . سه هزار سربازی که در کمین نشسته بودند ناگهان برقوای سعادت‌خان‌تاختند وآنها رامجبور به فرار کردند وآن‌سردار رابه اسارت درآوردند . دوران‌خان‌همراه‌بیش از بیست‌تن ازامیران و سردارها و قوای آنها آنقدر در برابر دشمن پایداری کرد که دامنهٔ جنگ توسعه یافت . ولی چون به طرزی خطرناك زخمی شد ، همچنان بر روی فیل خود بیهوش افتاد وسربازانش او را از صحنهٔ نبرد بیرون بردند ، وشایعهٔمرگ او رعب ووحشت شدیدی در دل سربازانش انداخت .

در این‌جنگ وضع‌قابل ملاحظه‌ای پیش آمده بود که‌بسیاری ازمورخان که در بارهٔ این جنگ کتاب نوشته‌اند آنرا ذکر نکرده‌اند . این اشخاص در حقیقت از فیلان جنگی سخن به میان آورده‌اند، ولی نگفته‌اند که از آنهاچه استفاده‌ای به‌عمل آمده‌است . این جانوران وحشت‌انگیز را برای جنگ‌مجهّز کرده ودر رأس ارتش هندقرار داده‌بودند . فیلان جنگی همیشه در مشرق‌برای ارعاب دشمن به کار رفته‌اند . مورخان وشاعران از بزرگی و ساز وبرگ آنها داستانهائی گفته‌اند که‌آدمی را به وحشت می‌اندازد . نادر می‌دانست که هندیها

Marfat.com

چگونه می‌جنگند . بنابراین ، به جمّازه‌بانان خود دستور داد که مقداری‌هیزم برپشت شتران بار کنند و آنها را با نفت و مواد سوختنی آتش بزنند . بخوبی می‌دانیم که این جانوران عظیم با چه وحشتی به این آتش نگریستند ، و بدین ترتیب ، بجای آنکه قوای ایران رادرهم‌بریزند ، به مجرد نزدیك شدن‌شترها رو به گریز نهادند ودر قسمت‌اعظم ارتش هند هرج ومرج عجیبی برپا کردند .

در این جنگ ، هفده‌هزار هندی که‌در میان آنها بسیاری از امیران‌هند یافت می‌شدند به‌قتل رسیدند . کسانی که از صحنهٔ نبرد گریختند درمیان لشکرگاه خود تولید رعب وپریشانی کردند ، و حتی بعضی از آنها از فرصت استفاده کردند و چادر فرماندهان‌خود را به‌باد غارت دادند . آن‌عده که مواظب بار و بنهٔ صحنهٔ جنگ‌بودند به‌دهلی گریختند واین‌خود فرصتی به‌دست‌ایرانیها داد که به‌آسانی به‌قتل و غارت بپردازند . در این‌جنگ‌فقط نیمی از قشون‌هند ودر حدود پنجاه‌هزار نفر از سربازان نادر شرکت کردند . نادر فقط دوهزار و پانصد تن‌از افراد خود را از دست داد ، ودر شب‌همان روز آنها را به‌خاك سپرد، ولی در حدود دو برابر این عده زخمی شدند . در این‌جنگ ، دوران‌خان‌فرزند ارشد خود را از دست داد و تیری که به‌خوداو خورده بودسرانجام‌باعث هلاك‌او شد . وی‌در اثر خونریزی شدید از حال‌رفت ، وچون‌به‌هوش‌آمد دریافت که بار وبنه‌اش‌غارت شده‌است . ملازمانش‌ناچار اورا به‌چادر محمدشاه که‌خبر قتلش را شنیده بود بردند . پادشاه از مشاهدهٔ وزیر محبوب خود سخت غمگین شد . دوران‌خان در اثر زخمی که برداشته بود جان سپرد . مردن او آسانتر از این بود که ببیند دشمنش نظام‌الملك‌مورد توجه‌پادشاه‌قرار گرفته‌است‌و برای‌اجرای مقاصد پست خود نقشه می کشد .

دراین وضع آشفتهٔ قشون هند ، نادرشاه‌برای ملاقات‌با نظام‌الملك‌حرکت

Marfat.com

کرد.عدهٔ دیگری از بزرگان‌هند به‌نظام‌الملك پیوسته وقوای‌خود رابه‌صورتی درآورده بودند که گفتی می‌خواهنداز‌پیشرفت‌دشمن‌جلوگیری کنند . ایرانیها در نتیجهٔ فرا رسیدن شب دست از کارزار کشیدنـد . لشکرگاه هندیهـا چنان خالی شده بود کـه از محل فرماندهی محمدشاه تا اقامتگاه نظام‌الملك که در حدود دو فرسنگ فـاصله بود تقریباً کسی دیده نمی‌شد . شب هنگام ، انجمن بزرگی تشکیل‌یافت که در آن نظام‌الملك‌با لحنی تأثرانگیز از پریشانی دربار سخن گفت ، ونتایج ناگوار جنگ را یـادآور شد ، وتذکرداد که ممکن است جان پادشاه به خطر افتد ، وهرلحظه که‌می گذرد خبر مرگ یکی از عزیزان پادشاه که اثر بدی در کشور خواهد داشت فرا می‌رسد . همچنین گفت صلاح در آن است که محمدشاه با نادرشاه کنار بیاید ، زیرا نباید به موفقیت ارتش خود اطمینان داشته باشد .

محمد شاه اگر چه مردی جنگی نبود ، ولی بیشتر مایل بود که‌برای‌بار دوم با نادر دست وپنجه نرم کند ، زیرا می‌دانست که در صورت صلح کردن‌باید ذخایر ونفایس خود را از دست بدهد وضمناً ننگ شکست را تحمّل کند ، ولی معتمدان او همگی به قتل رسیده یا به‌طورخطرناکی‌زخمی شده بودند ، وبدین ترتیب کسی را نداشت که فرماندهی قوا را به دست او بسپارد ، و نیز در مورد توصیه‌هـای مشاوران خود بیشتر سرگردان بود . هر قدر هم که وی نسبت بـه نظام‌الملك بدگمان بود ولی تفوقی که این شخص به‌دست آورده بود تا حدی پادشاه هندرا بر آن می‌داشت که به‌طورضمنی به‌او اعتماد کند .

از آنجا که‌مرگ‌دوران‌خان سرانجام‌مانعی‌را که‌جلوجاه‌طلبی‌نظام‌الملك بود و همچنین شخص مورد تنفّر او را از میان برداشت ، اختیارات کامل برای مذاکره با پادشاه ایران به او تفویض شد . سه روزبعد ازجنگ،طبق‌تشریفاتی

Marfat.com

که قبلاً به‌عمل آمده بود نظام‌الملك وعظیم‌علی‌خان که جهت‌همراهی او تعیین شده بود خیمه وخرگاه خود را میان‌دولشکرگاه برافراشتند، وافسری ایرانی مأمور شد که این دوفرد متشخّص هندی را به حضور نادرشاه بیاورد.

پادشاه ایران آنها را با مهربانی پذیرفت وآنها را در حضورخود نشاند، وسپس به‌آنها گفت: «اکنون چهار ماه است که من سفیری به‌نزد محمد شاه فرستاده‌ام تا مبلغی را که دولت ایران مطالبه می کند بپردازد. چرا پادشاه شما سفیر مرانگاه‌داشته وجواب نامهٔ مرا نداده ومرا مجبور کرده است که‌این راه دراز را بپیمایم؟» نظام‌الملك از طرف خود پوزش خواست و گفت در آن مدت در مقرّ حکومت خود در دکن‌بوده است، وبه‌محض آنکه به‌دربار رسیده تمام مساعی خود رابه‌کاربرده است که‌قضیه را خاتمه دهد، ولی تقاضاهای‌دولت ایران طوری بوده که امپراتوری هند از بر آوردن آنها عاجز مانده است.

نادر از عذرخواهی نظام‌الملك تبسّم کرد و شرح ذخایر ونفایس هندیها را به او نشان داد وگفت: «پدربزرگ محمد شاه و عمّ جهانگیر، وقتی از ایران خواهش کرد که ده‌هزار مرد جنگی به کمك او بفرستد، دولت ایران خواهش او را پذیرفت و مخارج این‌کار را تقبّل کرد، به‌شرط آنکه دولت‌هند آنها را بعداً بپردازد. ولی این‌کارصورت نگرفت. طبق عهدنامهٔ موجود میان ایران و هند، این دو کشور باید به‌یکدیگر کمك کنند. ایران که مدتها گرفتار جنگ داخلی بود از هند استمداد کرد، ولی کمکی دریافت نداشت. من مبالغ گزافی قرض کرده‌ام وربح کلانی نیزمی‌پردازم تا ایالاتی‌را که ترکها از ایران منتزع ساخته‌اند پس بگیرم. بی‌اعتنایی شما به عهدنامه‌ها باعث گرفتاریهای ایران شد. چه کسی این صدمات را جبران می کند؟ تصمیم گرفته‌بودم که پادشاه شما و سربازانش را از دم شمشیر بگذرانم، ولی به‌آنها

Marfat.com

رحم می کنم . بروید به او بگویید کـه به‌حضور ما بیاید تا اختلاف خود را دوستانه برطرف کنیم .»

بنـابراین ، روز ۱۸ فوریه ۱۷۳۹ برای ملاقات دو پادشـاه تعیین شد . محمدشاه دریك عماری سلطنتی نشسته با شکوه وجلال تمام ازقصرخارج‌شد،ودر این‌هنگام‌عظیم‌علیخان‌وغازی‌الدین‌خان‌وچند تن‌ازخواجه‌سرایان‌ودویست‌سوار درالتزام رکاب‌او بودند . طهماسب‌خان ، وکیل‌پادشاه‌ایران، درنیمهٔراه به‌ملاقات محمدشاه‌شتافت‌واقداماتی‌را که‌درخوراو بودمعمول‌داشت‌وسپس‌ازخواجه‌سرایان وسواران تقاضا کرد که توقف کنند وخودبا نگهبانان ایرانی در رکاب محمدشاه بـاقی ماند . در مدخل لشکرگاه نـادر ، نصرالله میرزا به‌دستور پدر به‌ملاقات محمد شاه رفت ونادر برای پذیرائی او ازخیمه بیرون آمد ، و پس‌از تعارفات معمول اورا دردست چپ خویش نشاند ومطالبی بدین‌مضمون به‌وی اظهارداشت :

«آیا امکان دارد که شما تا این اندازه‌ازامورمملکت غافل شده باشید که مرا مجبور کنید به‌ملاقات شما بیایم ؟ من دو سفیر به دربارشما فرستادم ؛ یکی ازآنها ، برخلاف قوانین‌بین‌الملل وبرخلاف دوستی ومودت بین ما ، در پیشاور به‌قتل‌رسید ؛ وزیران‌شما هم هیچ‌نامهٔ قانع کننده‌ای درجواب‌نامهٔمن‌نفرستادند. وقتی وارد متصرفات شما شدم، شما هیچ شخصی‌را نفرستادید که ازمن‌بپرسدچه کسی هستم و مقـاصد من چیست . حتی وقتی به‌طرف لاهورپیش رفتم و پیغـام مودّت‌آمیزی برای شما فرستادم ، جوابی‌دریافت نداشتم . آن‌روز که سرداران

۱ــ می‌گویندکه نظام‌الملك حتی مانند بردگان‌گفته بودکه علاقه به‌دیدن چنان پادشاه بزرگی مانند نادر و میل بوسیدن خاك پایش چنان شدید بوده است‌کـه دربار هند به‌عمد از پذیرفتن تقاضایش سر باز زده است . شرقیها زیاد استعاره به‌کار می‌برند ولی چنان تعارفی به‌جای‌آنکه باعث خشنودی‌نادر شود به‌احتمال‌قوی باعث رنجش وی می‌شد . طبق‌آنچه شایع است‌نظام‌الملك در حقیقت نادر را به‌هند دعوت‌کرد بی‌آنکه عواقب این‌کار را پیش‌بینی‌کند .

Marfat.com

شما از خواب غفلت بیدارشدند ، به‌جای آنکه به‌منظور آشتی مذاکره کنند با سروصدای فراوان برای جلوگیری ازپیشرفت من اجتماع کردند . بعداً شماهم در سنگرها پنهان شدید وتوجه نکردید که اگردشمن از شما قویتر باشد شما نخواهید توانست مدت زیادی در آنجا بمانید وعاقبت گرفتارقحطی خواهید شد، و اگر ازشما ضعیفتر باشد ، سنگربندی شما هم ننگ‌آور وهم بی‌نتیجه‌خواهد بود .آخربدون‌هیچ گونه احتیاطی، حلّ‌مسئله را به ضربت شمشیرواگذاشتید. اگرچه می‌دانستم که چطور گرفتارید ، ولی به‌شما پیشنهاد سازش کردم . اما حقایق راآنچنان بد درنظر شما جلوه دادند وآنقدربه‌شما افکاربچه‌گانه تلقین کردند که چشم از شرایط دوستی با من پوشیدید و دست از منافع خود برداشتید ، حال می‌بینید که در نتیجهٔ اقدامات قشون ظفرنمون ایران به چه مصائبی دچار شده‌اید . شما چندین سال است که به‌اتباع کافر[1] خود خراج می‌پردازید ، درصورتی که آنها باید به شما مالیات بدهند ، و ضعف شما از این قضیه معلوم می‌شود . حتی گذاشته‌اید که آنها به مملکتتان حمله کنند . امااز آنجا که خاندان تیمور[2] ضرر فوق‌العاده‌ای به پادشاهان ایران نزده‌اند ، من مملکت شما را از شما نمی گیرم و فقط غرامات هنگفت این جنگ را مطالبه می کنم؛ و پس ازآنکه باقشونم دردهلی استراحت کردم و مبلغی پول به‌عنوان پیشکش دریافت داشتم،شما را در سلطنت خود باقی‌خواهم گذاشت .»[3]

محمد شاه بیانات نادر را باسکوتی که علامت تأسف و حیرت بود گوش کرد ؛ و اگر چه ازاطمینانی که پادشاه ایران درخصوص جان و مملکتش بدو داد تسلّی خاطری‌یافت، ولی چون‌آدم بیحسی نبود از لحنی که بالحن درباریان

۱ــ یعنی‌مهاراتها . ۲ــ پادشاهان هند در زمان صفوی و افشار از خاندان‌تیمور بودند .
۳ــ مبلغی که مورد موافقت قرارگرفت بیست‌کرور بود .

Marfat.com

فرق داشت آزرده شد . شاید عجیب به‌نظر بیاید که آن پادشاه اسیر ، رخصت مراجعت یافته باشد ، ولی اگر در نظر بگیریم که پادشاه‌ایران بیمی از قدرت نظامی او نداشت از تعجب‌ماکاسته خواهد شد ، و چون مقصود عمدهٔ او تحصیل غنائم بود ، تا می‌توانست با هندیها مهربانی می کرد ، زیرا خطر اینکه آنها نفایس خود را پنهان یا نابود کنند کمتر در میان بود .

محمد شاه در حالی که اندکی از نگرانی بیرون آمده بود به‌لشکرگاه خویش بازگشت ، ولی نمی‌دانست که حرص و طمع نادر او را گرفتار چه موانع واشکالاتی خواهد کرد. سپس فرمان‌دادمردگان را که تاحدود دوازده‌فرسنگ افتاده بودند دفن کنند . ولی زخمی‌ها به‌همان حال روی زمین ماندند ، تاآنکه جان سپردند،زیرا کسی یافت نمی‌شد که به‌آنها کمك کند . در این ضمن تمام باروبنه و خزانهٔ پادشاه را به‌حضور نادر بردند .

چندتن ازبزرگان هند که می‌خواستند خود را درنظر نادر محبوب کنند گفتند که سربازان و ملتزمان محمدشاه هزاران اسب و شتر دارند ، و چون این‌قوم دراثر ترحم اوامان یافته‌اند بنابراین بدون زحمت هرچه را که‌افسران ایرانی انتخاب کنند به‌آنها خواهند داد . نادر در پاسخ گفت که نان سربازان هندی‌بسته به‌داشتن‌اسبهای‌آنهاست ، واز دست دادن‌آنها در وضع موجودممکن است آنها و خانوادهٔ‌آنها راگرفتار فقر وفاقه کند ، و چون به‌آنها امان داده است ، باید بدون‌آسیب و زیان باز گردند .

لشکرگاه هندیها تقریباً از همان زمانی که به دشتهای کرنال انتقال یافت گرفتار کمبود آذوقه بود ، وچون محمدشاه شنیده بود که بانیان‌ها[1] بهای

۱ــ گروهی از بازرگانان هندکه پیرو مذهبی مخصوصند و به‌تناسخ در مورد انسان و حیوان عقیده دارند اشخاصی بی‌آزارند و از آسیب رساندن به‌پرنده یا جانوری درنده ازترس آنکه مبادا یکی از خویشان یا دوستان‌آنها دربدن‌آن حیوانات حلول‌کرده باشد اجتناب می‌ورزند.

Marfat.com

نان را به‌طور عجیبی بالا برده‌اند ، فرمان داد دکانهای آنها را به‌زور باز کنند . از این عمل جز نابودی و پراکندگی مقدار کمی آذوقه که به‌جای مانده بود نتیجه‌ای حاصل نشد و قحطی بالا گرفت . آنچه بیشتر باعث گرانی شدید آذوقه گردید این بود که عده‌ای از غارتگران تا چهل فرسنگی اطراف لشکرگاه را غارت کرده و دسته‌هایی از قشون ایران بیش از چهارده هزار نفر از آنها را به‌خاك هلاك افکنده بودند. گروهی از سربازان نادر که در این هنگام تا تانی‌سر[1] پیش رفته بودند عدهٔ زیادی از اهالی را کشتند و شهر را غارت کردند و باغنائم فراوان به‌لشکرگاه خود باز گشتند .

روز دیگر نادر ، پس از دفن کشتگان هندی ، عده‌ای را برای تصرّف بار وبنهٔ محمدشاه فرستاد ، و در لشکرگاه اعلام داشت که همه کس می‌تواند بدون بیم از توقیف یا اهانت از آنجا بیرون برود. همچنین توپچی‌باشی خودرا همراه نسقچی‌باشی با هزار سوار فرستاد تا هر سلاحی را که متعلق به محمدشاه و درباریان بود بگیرند . گذشته از این فرمان داد که محمدشاه و فرزندش سلطان احمد و زوجه‌اش ملکه‌الزمان و خدمتکاران آنها به‌لشکرگاه او بروند. بنابراین ، چادری شاهانه در برابر خیمهٔ او برافراشتند و در حدود هزار سرباز ایرانی به‌نگهبانی آنها گماشتند .

در این ضمن ، نادر وکیل خود طهماسب را با چهار هزار سوار به دهلی فرستاد تا قلعهٔ شهر را به‌تصرف درآورد . سعادت خان مأمور نگهداری شهر و حفظ خانه‌ها واموال اهالی شد ودستورهای اکید صادر گردید که به کسی آسیبی نباید برسد . این سردار هندی ، پس از ورود خود به دهلی ، دستورهای شاه را اعلام کرد و گفت هیچیك از اهالی نباید به‌سربازان ایرانی آسیبی برسانند .

۱ــ Taniseer

Marfat.com

فرماندهٔ قلعه که ازوقایع دشتهای کرنال آگاه شده بود ازپذیرفتن ضمنی‌اوامر وکیل نادر باکی به خود راه نداد و او را با تمـام سوارانش بـه‌قلعه درآورد. قصر را نیز برای پذیرائی از پادشاه ایران آماده کردند. آنگاه تمام اسباب و آلات قیمتی را مهر و موم کردند و فهرستی از آنها برای امیران و متمولان شهر فراهم ساختند.

نادر پس از آنکه جواهرات و صندوقهای اردوی محمدشاه را بـه‌تصرف درآورد، به هریك از سربازان خود معادل سه ماه مواجب اعطا کرد، و سپس دویست عرّاده توپ از قورخانهٔ هندیها برگزید و آنها را با اثاثهٔ دیگری تحت نظارت عدهٔ زیادی نگهبان به کابل فرستاد.

Marfat.com

فصل بیست و دوم

حرکت ارتش ایران و هنداز کرنال به‌سوی دهلی ـ خودکشی سعادت‌خان ـ قتل عام مردم دهلی ـ رفتار نادر پس از آن قتل عام .

پس از این جریانات ، نادر به‌سوی دهلی به‌حرکت درآمد . طلیعهٔ لشکر او شامل چهار هزار نفر بود که همراه زنـان حرمسرا راه می‌پیمودند و بیست هزار تن ازبهترین سواران او درفاصلهٔ کوتاهی ازآنها مواظبت می کردند . در حدود دو فرسنگ در پشت سر آنها ، محمد شاه با پنجاه تن از بزرگان هندی ودوازده هزار ایرانی طی طریق می کردند . سرداران هندی ، در رأس سربازان خود ، در فاصلهٔ یک فرسنگی از یکدیگرحرکت‌می کردند . خودنادرباقسمت اعظم قشون در پشت سر آنها می‌آمد . شمارهٔ تمام این گروه به سیصد و پنجـاه هزار نفر[1] می‌رسید ، وطول صفوف آنهـا به دوازده و عرض آنها به‌سه فرسنگ بالغ می‌شد .

بدین ترتیب ، مدت پنج روز راه پیمودند ، تا آنکه به سنپوت رسیدند . ایرانیها این محل وهمچنین پانی‌پوت و چندین دهکده را غارت کردند ، و پس

۱ـ پیش از نبرد اخیر شمارهٔ سربازان هندی و همراهان آنها به‌همین اندازه بود ، ولی عدهٔ زیادی ازآنها پراکنده و جمعی دیگر کشته شده‌بودند .

Marfat.com

ازحرکت از سنپوت به‌سوی نیرلا رفتند وغروب روزبعد وارد باغهای شلیمار شدند. نادر شاه حاضر نشد که شب هنگام وارد شهر شود، واین به‌علت احتیاط وهمچنین ملاحظهٔ مقام او بود. آنگاه به محمد شاه که در کجاوه‌ای سلطنتی نشسته وهمراه عده‌ای پرچمدار ودویست تن‌از نوکران دربار بود فرمان داد که به‌سوی شهر حرکت کند. همراه این عده چهار هزار سوار ایرانی تا محل اقامت محمدشاه که «عیش محل» نام داشت رفتند.

نادر با قوای خود در خارج شهر اردو زد، و روز بعد، با احتیاط تمام و همراه بیست هزار سرباز از شهر به ارگ رفت.

محمد شاه به‌مردم دهلی گفته‌بود که‌فاتح‌ایرانی‌در چه ساعتی واردخواهد شد، وفرمان داده‌بود که در خانه‌ها ودکانها را ببندند، وطبق رسم‌احترام‌آمیز شرقیها، هیچیك از اهالی در کوچه‌ها ظاهر نشوند. این فرمان با دقت بسیار اجرا شد، به‌طوری که از جمعیت عظیم شهر هیچکس ناظر ورود مظفرانهٔ نادر نبود. سکوتی غم‌انگیز بر تمام شهر مستولی‌شده‌بود، و گفتی‌مصیبتی‌وحشت‌آور روی خواهد داد.

نادر بعداز تصرف ارگ، محمدشاه را بیدرنگ به‌حضور پذیرفت و نسبت به‌او مهربانی بسیار کرد، و قوای خود را مرخص نمود ودستور اکید داد که فرمانهای او را دقیقاً اجرا کنند تا مواد عهدنامهٔ صلح به‌وسیلهٔ نظام‌الملك‌تهیه شود. ضمناً به نسقچی خود اکیداً فرمان داد که‌هر کس به‌مردم آسیبی‌برساند او را با چوب فلك شدیداً تنبیه کند، یا گوش و بینی او را ببرد.

ایرانیها اگرچه اشخاصی مؤدبند، ولی رفتار وظاهر آنها زننده است، در صورتی که هندیها طبعی آرام دارند. در قشون نادر عده‌ای ترکمن‌نیز دیده می‌شدند که هیئت خشن ووحشیانهٔ آنها چنان درهندیها تأثیر کرده بود که تاحد

Marfat.com

امکان از تماس با آنها اجتناب می‌ورزیدند.

سعادت‌خان، که ظاهراً مردی احساساتی ومتلون مزاج بود، همان‌طور که در کرنال حاضر به‌دفاع از پادشاه حقیقی خود شده بود در این هنگام‌سعی می کرد توجه مخدوم جدید خود را جلب کند. بنا براین، برای‌ملاقات نادر به باغهای شلیمار رفت و تا زمان ورود او به قصر دهلی همراه اوحرکت کرد. می گویند که این سردار امیدوار بود که‌درخلوت به حضور نادر برسد و مطالبی را که به‌نفع او بود به‌گوش وی برساند. نادر که همیشه در زیرکی ممتازبود با او به‌درشتی سخن گفت‌واز اوپرسید که‌چرا در گردآوری کمك مالی کوتاهی کرده است. این ملامت بر سعادت‌خان سخت ناگوار آمد. حس حسادت او تحریك شد و تصور کرد که نظام‌الملك از او نزد نادر سعایت کرده است. شاید در این اضطراب و تشویش بود که از خیانت خود پشیمان گردید و دریافت که مورد سوءظن نادر واقع شدن مساوی با مرگ است. در تحت این اوضاع، گوشه عزلت اختیار کرد ودر نتیجهٔ نومیدی زهر خورد وخودرا کشت.

سرنوشت کسانی که از راه شرافت منحرف می‌شوند و به جادهٔ شرارت می‌افتند غالباً چنین است. اصولی که‌آنها رابه‌ترك‌منافع مملکت، برای اقناع هوی وهوس وارضای کینه، وامی‌دارد پس از تغییر اوضاع یاتحت فشاربه‌ندرت آنها را نجات می‌دهد.

وقایعی که دردشتهای کرنال‌روی داد وحوادثی که درنتیجهٔ جنگ‌وقحطی به وقوع پیوست فقط مقدمهٔ مصائبی بود که روزگار برای مردم بدبخت دهلی فراهم آورده بود. روز بعد (دهم مارس ۱۷۳۹)، پس از ورود نادر، مراسم عید قربان هندیها و عید نوروز ایرانیها برپا شد. طهماسب‌خان، وکیل‌نادر، عده‌ای از سواران نسقچی را مأمور کرد که به انبارهای گندم بروند و آنها را

Marfat.com

بکشایند وبهای غله را تعیین کنند . مالکان انبارهـا چون از این عمل عصبانی بودند عده‌ای از عوام را گرد آوردند . سید نیازخان وچند تن از اعیان دررأس آن گروه قرار گرفتند و سواران ایرانی را به قتل رساندند .

پس از این عمل بی جهت ، در شهر شایع شد که نادر شاه به قتل رسیده است[1] ودر نتیجه ، غوغا برپا شد . اشخاص بیکار وبدبخت به آنها پیوستند و بـا آنان به سوی ارگ رفتند . عده‌ای از سواران ایرانی ، که در برابر دروازه‌ها پاس می‌دادند ، با دادن چند کشته روبه فرار نهادند . در این ضمن ، چند تن از ایرانیها را که سید نیازخـان به‌عنوان گرو گان به خانهٔ خود برده بود به طرز خیانت آمیزی در اطاقی محبوس کردند وزنده زنده سوزاندند . سربازانی که در قصر مرحوم دوران‌خان و سایر خانه‌ها وکاروانسراهـا قرار داده شده بودند مجبور شدند به‌مراکز خود بگریزند وتمام شب بیدار بمانند . ایرانیها اگرچه با توپها و تفنگهای بالای ارگ به روی عوام شلیك کردند ، ولی موفق به فرو نشاندن آشوب نشدند .

روز بعد ، نادر با گروه نیرومندی از نگهبانان خود به منظور سر کوبی شورشیان از قصر بیرون آمد . معلوم نیست که آیا نادر از دیدن اجساد چند تن از سربازان خود خشمگین شد که تصمیمی چنین یأس‌آمیز گرفت و حکم قتل عام راصادر کرد یا انگیزهٔ دیگری داشت .[2] در هرحال،با در نظر گرفتن شقاوت طبیعی و طمع سیراب نشدنی او عجبی‌نیست اگر وی تصمیم گرفته باشداهالی‌را بدون‌استثنا بکشدیا اموال آنهاراغارت کند.فرمان او بیدرنگ اجراشد.هیچ‌محلی

۱ــ اینان نیز مانند اهالی استراباد که پنج سال بعد ازاین واقعه اسلحه برداشتند وحتی‌شهرت دادندکه‌نادر مرده است مرتکب‌اشتباه شدند . ۲ــ آقای فریزر که در مورد جریانات‌دهلی از نوشته‌های چند نویسنده نام می‌برد می‌گوید که درآغاز به‌سربازان امر داده شدکه به‌اشخاص بی‌گناه‌آسیبی نرسانند . ولی سربازان در چنین مواردی قاضیان بدی هستند .

Marfat.com

که با شبیخون به‌تصرف دشمن در آمده بود هر گز تا آن درجه صحنهٔ عملیات وحشت‌آور نشده بود . سربازان ایرانی درشهرپرا کنده شدند و درهای‌خانه‌ها و قصرها را شکستند وبا خشم وغضب فراوان تمام اهالی را بدون درنظر گرفتن زن ومرد یاخردی و بزرگی ازدم‌شمشیر گذراندند. این قتل عام تاشش‌فرسنگی دهلی ادامه داشت .

کسانی که از نقاط‌مجاور به‌شهر پناه برده بودند برای دفاع‌خود دریکجا گرد آمدند . عده‌ای از جواهر فروشان و صرافان و دکانداران توانگر نیز به آنها پیوستند و پزشك دربار را در رأس خود قرار دادند ، و چون دست از جان شسته بودند تصمیم به جنگ گرفتند ، و چند ساعت دلیرانه مبارزه کردند ولی چون دارای تجربه جنگی نبودند ، فقط این رضایت خاطر را داشتند که شمشیر در دست بمیرند .

درساعاتی که لطفعلی‌خان در یك محلّهٔ شهر مشغول قتل عام بود ، سربلند خان شتابان از قصر خود بیرون آمد و خود را به پای سردار ایرانی افکند و گفت که ساکنان آن محلّه بیگناهند. این مرد بزرگ هندی که در اثر قیافهٔ موقر خود توانست قاتلان را از کشتن مردم باز دارد التماس کرد که جان هموطنانش بخشوده شود ، و حاضر شد مبلغ گزافی بپردازد . لطفعلی‌خان نیز خواهش او را پذیرفت و دست از کشتار بازداشت .

در این ضمن ، نظام‌الملك ، که ازدیدن‌آن منظرهٔ غم‌انگیز دچار پشیمانی شده بود واز جرم خودآگاهی داشت (زیرا تا حدّی مسبب[1] آن بود) خویش را به پای نادر افکند و تقاضا کرد که جان باقی اهالی بدبخت آن شهر آباد را ببخشد . نادر نیز ، پس از اظهار مطالبی عتاب‌آمیز ، فرمان احضار سربازان را

۱ــ به‌علت مکاتبات خیانت‌آمیز او که می‌گویند یکی از انگیزه‌های حملهٔ نادر به‌هند بود .

Marfat.com

صادر کرد .

این قتل عام از ساعت هشت صبح تا سه بعدازظهر ادامه یافت ، و در طی آن چهارصد نفرازایرانیها و در حدود صدوده هزارتن ازهندیها به‌قتل‌رسیدند . تمام جواهر فروشها و زرگرها غارت شدند و بسیاری از آنها طعمهٔ حریق گردیدند. سرنوشت خانه‌های مردم نیز بهتر از این نبود ، و بسیاری از قصرها ویران شدند . روز بعد ، به مردم شهر دستور داده شد که مردگان خود را به خاك بسپرند ، و مقرّر گردید که درصورت‌امتناع ، سخت مجازات خواهند شد . این‌مردم‌بیچاره‌فرصت‌نداشتند که مسلمانان را از کفارتشخیص‌دهند ، و اگرچه کفار،حتی‌پس از مرگ،در نظر مسلمانان منفورند ، ولی‌مسلمانان مجبور شدند یاآنها را با مردگان خود در یکجا دفن کنند ، یا طبق آئین کفار مردگان خود را باآنها بسوزانند .

اما کسانی که درخانه‌ها پنهان شده بودند اجسادآنها پس از حرکت‌نادر از دهلی بیرون‌آورده شد . قلم از شرح آن مناظر وحشت انگیز عاجز است . کسانی که به‌شرافت خویش پای بند بودند زنان خود را به قتل رسانده وسپس خود را کشته بودند . عده‌ای از مردم ، مخصوصاً زنان و کودکان ، در خانه‌ها خود را سوزانده بودند ، و حتی مجمعی از کودکان‌در حال نوشیدن شیر ازپستان مادر به قتل رسیده بودند . وحشت و نومیدی چنان بر مردم مستولی شده بود که در حدود ده هزار تن از زنان مجبور شدند خود را در چاه بیندازند، وبعداً عده‌ای از مردم چندتن از آنها را بیرون‌آوردند .[1]

۱ــ واقعهٔ عجیبی‌که روی داد این‌بودکه مردی بیست تن از زنان خانوادهٔ خود را سوزاند ، و بعد چون دیدکه سربازان ایرانی به‌سراغ اونیامدند ، خود به‌نزدآنها رفت و بدانهاگفت‌که در منزل نفایس فراوانی اندوخته دارد . سربازان این نفایس را تصرف کردند ، ولی به خود او آسیبی نرساندند . این بودکه مرد بیچاره خود راکشت .

Marfat.com

هنگامی که قتل عام آغاز گردید ، گروهی از اراذل که ظاهراً مسبب آن بودند ناپدید شدند ، و اشخاص بیگناه را در آن مصیبت رها کردند. رهبران این شورش مهلك آنقدر به خود مغرور شده بودند که تصور می کردند آنچه را که ارتش هند نتوانسته بود انجام دهد عوام اجرا خواهد کرد . عده‌ای از آنان که سیدنیاز خان جزء آنها بود دستگیر شدند ؛ و اگرچه وزیر و نظام‌الملك تقاضا کردند که جان او بخشیده شود ، ولی نادر نپذیرفت و فرمان داد که شکم اورا پاره کنند و او در این وضع رقت‌انگیز جان سپرد .

شمارهٔ اسیرانی که به‌حضور پادشاه ایران برده شدند به چند هـزار نفر می‌رسید . اکثر آنها زن بودند ، و برخلاف انضباطی که نادر برقرار کرده بود، و علی‌رغم حقوق مقدس بشری ، از آنها هتك عصمت شده بود . نادر فـرمان داد که آنها را به‌خانه‌های خود باز گردانند ، و آن بیچارگان در نهایت بیچارگی و پریشانی باز گشتند .

می‌توان حدس زد که مقدار زیادی از نفایس و ذخـایر دهلی که شهری ثروتمند بود به غارت رفت . ولی درچنان آشوبی ، احتمال دارد که‌مقدارزیادی اشیای گرانبها نـابود شده باشد . مبالغ گزافی پول به خزانهٔ نادر ریخته شد ، وغنایمی که سربازان ایرانی به‌دست آوردند ، چنانکه بعداً معلوم شد ، هنگفت بود . قبل از شروع قتل عام در دهلی ، گروهی از ایرانیهـا برای تصرف توپی که در کنار قصر یکی از اشراف هند قرار داشت حرکت کرده بودند . جمعی از تاتارهـا به طرزی خیـانت آمیز برسر آنهـا ریخته و همگی را به قتل رسانده بودند . نادر ، پس از اطلاع براین واقعه ، دستهٔ نیرومندی‌از سپاه خود را برای تنبیه آنها فرستاد و در حدود شش‌هزار تن از آنان را به قتل رسانید . ایرانیها آن توپ را با خود آوردند ، وهمچنین‌عده‌ای ازاشراف هندی را اسیر

Marfat.com

کردند . نادر دستور داد کـه سر این اشخاص را بی درنگ از تن جدا کنند و اجسادشان را به میان رتی[1] بیندازند .

پس از این واقعه ، بیانیه‌ای صادر شد مبنی بر آنکه تمام افراد باید به‌کار وپیشهٔ خود بپردازند ، وهیچ سرباز ایرانی حق ندارد به‌آنهـا آسیبی برساند . نادر ، برای جلوگیری از عواقب معمولی چنان مصایبی ، دستور داد که‌درهای انبارهای گندم‌را مُهر وموم کنند[2] ونگهبانانی بر آنها بگمارند . همچنین‌عده‌ای از سواران را مأمور کرد که در اطراف شهر بگردند تـا کسی بدون اجازه از دهلی خارج نشود . بسیاری از کسانی که در نتیجهٔ گرسنگی یا بدبختی از آن صحنهٔ هولناك گریخته‌بودند به‌دست‌نگهبانان ایرانی گرفتارشدند و گوش‌وبینی خود را از دست دادند .

پس از این رفتـار خشونت‌آمیز ، هزاران نفر از مردم که پول و دارائی خود را از دست داده بودند پریشان و آوارُه شدند ، زیرا بهای مواد خوراکی به‌طور عجیبی بـالا رفته بود . کسانی که اهل دهلی نبودند به نادرشاه متوسل شدند و ترجیح‌دادند که در اثر خشم‌وغضب ناگهانی او جان بسپارند و به‌تدریج در نتیجهٔ گرسنگی نمیرند . این عده اشگریزان به نزد او رفتند و خود را با نهایت پریشانی به پای او اِفکندند و تقاضای نان کردند . نادربا آنکه‌مردی ظالم بود ، برحال آنها رقت آورد وبه‌آنها اجازه دادبه‌فریدآبـاد بروند وبرای خود آذوقه تهیه کنند .

۱ـ رودی است در دهلی .

۲ـ درایران و همچنین در روسیه مهر و موم‌کردن درها از بستن‌آنها با قفل مهمتر است .

Marfat.com

فصل بیست و سوم

بد رفتاری رضاقلی میرزا نایب‌السلطنهٔ ایران ـ شورش اعراب علیه دولت ایران ـ رفتار سفیرایران در قسطنطنیه .

در طی پریشانی و ویرانی دهلی ، مردم ایران هنوز از دست حکومت ظالمی می‌نالیدند . رضاقلی‌میرزا ، نایب‌السلطنه ، در نتیجهٔ ظلم وستم وغصب‌مال مردم، در مدت کوتاهی حس تنفر آنها را برانگیخت ؛ ولی ، برای آنکه طمع خود را سیراب کند ، به بهانهٔ تجارت ، انحصارخرید وفروش ابریشم خام را مستبدّانه به‌خود اختصاص داد ، وصاحبان کارگاه‌ها را مجبور کرد که آن را به‌بهایی که خود مایل‌بود بخرند . آنگاه با غرور و نخوت نامه‌ای به‌پدرخویش نوشت و بدو اطلاع داد که ، بدون ضرر رساندن به کسی ، مبالغ گزافی نفع برده است . نادر، که براستعداد خارق‌العادهٔ فرزند حسد می‌برد ، ازاوخواست که توضیح بیشتری بدهد . رضاقلی‌میرزا در پاسخ گفت که چون به تجارت پرداخته‌است ،آن مبالغ را درنتیجهٔ تجارت به‌دست‌آورده است ، و گواهینامه‌ای نیز ارائه داد .[1]

۱ــ این‌گواهینامه‌که حاکی از رفتار منصفانه وعادلانهٔ او بود به‌تصدیق بازرگانان رشت‌رسیده بود ولی رضاقلی‌میرزا آن را بر اثر زور و فشار وبه‌وسیلهٔ نمایندهٔ عمدهٔ خود حاجی صادق به دست‌آورده بود .

Marfat.com

نادر که شخص زودباوری نبود عواقب ناگوارچنین رفتاری‌را به‌اوتذکر داد ، و بدو نوشت که اگر علاقهٔ شدیدی به‌تجـارت دارد ، می‌تواند از شیلات استفاده کند[1] وبدان وسیله منافع سرشاری به‌دست آورد ، بدون‌آنکه به‌دارایی کسی آسیبی‌برساند ، یـا برخلاف مصالح بازرگانان منصف که مولّد ثروت‌ملّی هستند اقدامی کند . روی‌هم‌رفته ، نادر چنـان از رفتار فرزند نـاراضی بود که فرمانی صادر کرد و تمام حکّام و قضات را در مقام خود تا بازگشت ازهندباقی گذاشت . این‌کار که به‌منزلهٔ سرزنش اهانت‌آمیزی بود چنان در رضاقلی‌میرزا اثر کرد که اورا به‌عصیان برانگیخت .

ایرانیها ازغلبهٔ نادر بر پادشاه هندوستان شادی می کردند وغنایمی‌را که از او گرفته شده بود بسیار گرانبهامی‌دانستند . آنچه‌آنها را به‌داشتن‌آینده‌ای درخشان امیدوارساخت ورود قاصدی از طرف نادر بود که اعلام داشت پادشـاه ایران مالیات یك سال تمام را بدانها بخشیده است[2] ازاین رو ، تحصیلدارانی که شروع به‌جمع مالیات کرده بودندآن‌را پس دادند .

ایران،درمیان‌اینهمه‌پیروزیهای‌سریع، ایّام را بدون‌وحشت‌نمی گذرانید. بعضی از ایالات جنوب این کشور از غیبت پادشاه استفاده کرده سر از اطاعت فرمان او باز زدند . نادر فرمـان داده بود که هفت فروند از کشتیهـای او در خلیج فارس به منظور لشکر کشیهایی که در نظر داشت‌آماده شوند .[3] فرماندهٔ

۱ــ در عهدی که بسیاری از مردم‌امور مربوط به‌ماهیگیری را متضمن فایده‌ای نمی‌دانندتوصیهٔ نادر به‌فرزند خود قابل توجه است . عقیدهٔ او ناشی ازطبیعت وعقل او بود ، بی‌آنکه در آن باره بحثی کرده باشد . از آنجاکه ایرانیها زیاد ماهی نمی‌خورند ، عقیدهٔ نادر عجیب به نظر می‌آید . ۲ــ ازتاریخ دهم مارس ۱۷۳۹ . ۳ــ می گویند نادر می‌خواست کـه این کشتیها از طریق جنوب سربازان ایرانی را به هند حمل کنند تا به قشون او که در خشکی در حرکت‌بود ملحق شوند . نمی‌دانم این‌نقشه تا چه‌اندازه قابل‌اجرا بود .
گفته می‌شود که اسکندر خود را به‌سواحل رودخانهٔ سند رسانید .

Marfat.com

ایرانی از این موقعیت استفاده کرد و چند فروند از قایقهای اعراب هوله را به‌تصرّف درآورد وبه‌آنها اجازه نداد از هرمز عبور کنند . این موضوع بـاعث شورش شد و اعراب چند فروند از کشتیهای ایران را سوزاندند .

تقی‌خان ، حـاکم شیراز، به‌زودی عده‌ای سرباز را در قایقهـای کوچك نشاند، وبرای تنبیه شورشیـان به‌حرکت درآمد . در این ضمن ، اعراب مسقط که ازحرکت‌ایرانیها نگران شده بودند نیز کشتیهایی تهیه کردند . ترس‌وبیم آنهاظرف‌مدت کوتاهی برطرف شد ، زیرااعراب هوله به‌خوبی‌حملات‌ایرانیان را دفع کردند و در حدود دو هزارتن از آنها را به‌قتل رساندند . امام مسقط از این‌واقعه خشنود شد وپیشنهاد اعراب هوله را درمورد بستن عهدنامه‌ای تدافعی برای حفظ آزادی طرفین پذیرفت .

امّا شدیدترین ناراحتیها ازطرف ترکان عثمانی تولید شد . نادربا آنکه‌در فاصله‌ای بعید قرارداشت ، باز کوشید که ترکان رابترساند تا ازغیبت اواستفاده نکنند وبا روسهاعهدنامه‌ای‌نبندند وبه‌ایران نتازند . برای‌این‌منظور،ازقندهار دو سفیر به‌نزدآنها فرستاد ، وسفیردوم به‌نام محمدرضاخان درماه نوامبر۱۷۳۸ به قسطنطنیه رسید و درآغاز ماه بعد به‌حضور سلطان بار یافت . خان با کمـال احترام به‌سلطان اطمینان داد که نادرشـاه علاقهٔ شدیدی به‌دوستی کامل با وی دارد ، ولی راه این‌کارآن‌است که ترکها دیار بکررا پس بدهند وقسمت علیای ارمنستان را به‌این کشورمسترد دارند و ازعهدنامهٔ خود با محمدشاه هندی‌چشم بپوشند و استحکامات جدیدی را که از سه سال پیش و بعد از انعقاد عهدنـامه دربغداد ساخته‌اند ویران کنند و به‌کاروانهای ایرانی‌اجازه دهند بدهر نقطه از امپراتوری عثمانی که می‌خواهند بروند .

از آنجاکه این پیشنهادها بلهوسانه وگستاخانه بود ، وزیران سلطان ،

Marfat.com

با وجود ترس ازجنگ با ایران ،آنها را نپذیرفتند، وبرخلاف ، اظهارداشتند که سلطان عهدنامه‌ای با امپراتورآلمان وامپراتور روسیه خواهدبست‌وجنگ با ایران را آغازخواهد کرد و به‌آن پیشنهادهای ننگ‌آمیزتن‌در نخواهد داد . آنچه بیشترباعث پریشانی دربارعثمانی شد شورش سربن‌اوغلو[1] درآناطولی‌بود . شاید نادر مصلحت در این می‌دانست که دوستی خود را به خاطر ملاحظهٔ مهمّی بفروشد، ولی نفع او در این بود که ترکیه با روسیه وارد جنگ‌شود تا ضعیف گردد و خود پس ازبازگشت ازهند پیروزیهای دیرین‌را ازسربگیرد .

همچنین نادرسفیری به‌دربارسن‌پترزبورگ که روابط طبیعی‌تری باایران داشت فرستاد . ولی روسها نیزمی‌دانستند که به‌دوستی او نمی‌توان زیاد اعتماد کرد . گذشته ازاین ، تا اندازه‌ای خوشحال بودند که وی ، با آنکه مشغول نبرد با ترکها نبود ، هیچگونه رابطهٔ نزدیکی[2] با آنها برقرارنکرده است .

۱ــ Sare Ben Oglou

Marfat.com

فصل بیست و چهارم

انعام دادن نادر به سربازان خود ـ آمدن سربازان اود به دهلی ـ انتصاب سربلند خان به‌ریاست جمع‌کنندگان هدایا ـ اظهارات او به نظام‌الملك ـ رفتار وحشیانه با هندیها در جمع‌آوری هدایا ـ ارزش وجوه جمع شده .

در اینجا به هندوستان باز می گردیم تا ببینیم آن غارتگر کبیر پس از ریختن آنهمه خون چه رفتاری در پیش گرفت . در اینجا ملاحظه می کنیم که طمع او دست کمی از ستمگری او نداشت . در حقیقت این دو صفت زشت جهنمی همیشه با هم دیده می‌شوند و بدی آنها به نسبت قدرت صاحب آنها رو به شدت می گذارد .

نادر که در این‌هنگام نفایس و ذخایر فراوان در اختیار داشت مواجب عقب‌افتادهٔ سربازان را پرداخت[1] و برای آنکه آنها را تشویق به تحویل دادن غنایم کند انعامی نیز برآن افزود . نادر این مبالغ را با سکه‌های خود که در این‌هنگام ضرب کرد پرداخت . برروی این سکه‌ها چنین نوشته شده بود :

هست سلطان بر سلاطین جهان　　شاه شاهان نادر صاحبقران

۱ـ مواجب، دوازده ماههٔ صد و چهل هزار سرباز بالغ برمبلغی عظیم می‌شود و احتمال می‌رود نادر باغنایمی‌که درکابل به‌دست‌آورد مواجب سربازان خود را پرداخته باشد وبنابراین‌مبلغی به‌آن زیادی‌که ذکر شد ازکیسهٔ خود نداده است .

Marfat.com

و بر پشت آن عبـارت « خلّدالله ملکه » نقش شده بود .

اشکال عمده عبارت از جمع آوری غنـایم هنگفتی بود که نادر به زور از محمد شاه و اتباع او گرفت . نادر طهماسب‌خان را مأمور کرده بود که‌مواظب رفتارسعادت‌خان باشد . این سردارهندی قبول کرده بود که هموطنـان خود را طبق رسم آنهـا مجبور به تحویل دادن اشیای نفیس کند . پس از مرگ او ، به برادرزاده‌اش به‌نام محمد خان دستورداده شد که تمام اموال عم خود را که‌بالغ بر یك میلیون لیره می‌شد تحویل دهد . قسمت عمدهٔ این اموال به‌وسیلهٔ هزار سوار ایرانی حمل گردید ، ولی دویست‌وپنجاه هزارلیره کمتر از مبلغی‌بود که سعادت‌خان تعهد کرده بود .

سربلند خان ، که بنا برشفاعت او جان مردم محله‌اش بخشیده شده بود ، اگرچه بضاعتی نداشت ولی مورد احترام بسیاربود ، و فساد دربار دردرستکاری او تأثیر نکرده بود . نادر که او را قادر به‌پرداخت خراج نمی‌دانست مبلغی از وی مطالبه نکرد ، ولی همین دلائل‌کافی بود که نادر به او اعتماد داشته باشد و او را مأمور گرفتن « پیشکش » وخراج کند . سربلندخان چون تا حدّی‌به‌علت پیری و ضعف مزاج نمی‌توانست‌کار خود را به‌نحو مطلوب انجام دهد ، نادربه‌او اطلاع داد که اگربخواهد از خشم او در امان بـاشد باید به‌وظیفهٔ خود کاملاً عمل کند . آنگـاه دویست‌سوارهمراه او کرد تا به‌گردآوری وجوه بپردازد . همچنین تمام «منصبداران »[1] را مجبور ساخت که اسبان وشتران وفیلان‌سلطنتی را گرد آورنـد و ازآن میان حیوانـاتی را که به درد ارتش ایران می‌خورد برگزینند .

مردان شرافتمندی که‌موقعیت سربلندخان را داشته باشند ازتخفیف‌آلام

۱ــ کارمندان دولت .

Marfat.com

مردم و انجام دادن وظیفهٔ خود به‌طرزی انسانی تا حدی تسلّی‌خاطری‌می‌یابند ، درصورتی که اشخاص دیگربه‌آن‌آلام می‌افزایند وآنرا مصیبت‌آمیزمی کنند . وی می‌دید که اگربخواهد این مأموریت‌خطرناك را انجام دهد ، مردم رابه‌چه بدبختیهایی‌دچارخواهد کرد ، ولی‌چاره‌ای نداشت . طهماسب‌خان ومصطفی‌خان او را به‌انجام دادن‌آن مأموریت تشویق می کردند . این شخص که نمی‌خواست به مردم ظلم و ستم کند به‌نزد نظام‌الملك رفت و بدوچنین گفت : « من مدتها مصائبی‌را که دامنگیر ما شد پیش‌بینی کرده بودم و غالباً خطر امنیت بی‌اساس مملکت را به‌محمد شاه تذکرداده و به او گفته بودم که سفیر قابل اعتمادی با هدایای بسیاربه‌نزد پادشاه ایران بفرستد تا طوفان را که ازآن سو برمی‌خاست منحرف کند . بدین‌ترتیب ممکن‌بود از خشم نادرشاه در امان بمانیم و با او در صلح وصفا زندگی کنیم ، ولی درباریان به‌نصایح من گوش ندادند وتصور کردند که درگفتن این مطالب غرضی شخصی دارم ، وضمن‌آنکه حرف مرا نپذیرفتند چاره‌ای‌برای رفع خطرنیندیشیدند وعاقبت دیدیم که‌چگونه کاربه‌این‌سرانجام غم‌انگیز کشید . من اگر پول داشته بودم همه را به قندهارفرستاده بودم ، و نادرشاه راتحریك‌نمی کردم که دست‌به‌چنین‌لشکر کشی‌خارق‌العاده‌ای‌بزند . در هرحال ، فعلاً چاره‌ای نداریم وبایدمبلغ عظیم بیست کرور روپیه راتهیه کنیم[1] و در وضع فعلی‌پایتخت خدا می‌داند که چگونه‌آن‌را به‌دست‌آریم .»

نظام‌الملك درپاسخ این مطالب چیزی نگفت . وی هرقدرهم که مسئول این بدبختی بود به اشتباه خود پی‌برد،زیرا مبلغی که از او مطالبه شده بود به یك کرور ونیم روپیه می‌رسید . وی به‌اتفاق وزیر ودوران خان درابتدای حمله

۱ــ نظام‌الملك پس از جنگ کرنال تعهد کرده بودکه این مبلغ را بپردازد واین به استثنای جواهر وظروف طلا واشیای قیمتی بودکه به‌محمد شاه و درباریان او تعلق داشت .

Marfat.com

به ایرانیها مبلغ یك کرور روپیه از خزانهٔ هند دریافت داشته بودند . نادر از دو شخص اول توضیحاتی دربارهٔ آن خواست و بعد به‌آنها دستور داد کـه تمام نفایس متعلق به‌خود وحکومتهای خویش را تسلیم کنند .

نظام‌الملك پاسخ داد که هنگام حرکت از دکن فرزند خود را به‌عنوان نایب‌برجای نهاده وتمام اموال خود را دراختیاراو گذاشته است . همچنن گفت همه می‌دانند که فرزندش‌ازترك مقام خود امتناع کرده است وقضیه ازعهدهٔ او بیرون است ، وفقط نادرمی‌تواند او وامیران یاغی دکن رامطیع ومنقادخویش سازد . این پاسخ کـه تـاحدی صحت داشت باعث شد که پادشاه ایران ازتعقیب منظوری که طبیعتاً غیرعملی‌بودمنصرف شود. معلوم‌بود که‌نادرصلاح نمی‌دانست کـه بیشتز در خـاك هند پیش برود ، و می‌ترسید مبـادا هرگز از آن حوالی بیرون نیاید .

نادر باقمرالدین خان وزیر باخشونت بیشتری رفتار کرد ؛ و چون وزیر از پرداخت مبلغ گزافی که از او مطالبه می‌شد استنکاف نمود ، پادشاه ایران دستور داد که لباس او را از تن بیرون آورند و او را درآفتاب بگذارند؛ واین مجازات گذشته ازآنکه شرم‌آوربوداز‌لحاظ صحّی خطربسیار داشت . سرانجام نادر از او یك کرور روپیه و مقدار زیـادی جواهر گرانبها و چند زنجیر فیل به‌زور گرفت . همچنین برمنشی او که مردی ثروتمند بودخراجی سنگین‌بست واو رابه سربلندخان سپرد تادرصورت امتناع‌اودرپرداخت پول ، وی راشکنجه دهد . ولی منشی تیره‌بخت باخوردن مقداری زهر از این مجازات رهائی‌یافت.

در این هنگام ، مبلغی از خزانه‌برای مخارج پنجاه سوار تعیین‌شد تا به بنگال‌بروندوازحاکم‌آنجاهفت کرور روپیه‌مطالبه کنند . وکیل(معاون‌حاکم) آن ایالت که درآن‌وقت دردهلی حضور داشت‌لب به‌سخن گشوده گفت که برای

Marfat.com

حمل این‌مبلغ باید چندین ارابه کرایه کرد . نادر دستور داد که او را به سبب ادای‌این‌جملهٔ ریشخندآمیزسخت کتك‌بزنند . بیچاره ، پس‌ازباز گشت‌به‌منزل، خود وخانوادهٔ خود را بازهر هلاك کرد .

اعیان واشراف هند نسبت به‌چنین بی‌احترامیهایی‌بسیار حسّاسند، ورفتار ملایمی که بدان عادت کرده‌بودند درآنهاتأثیری به‌جای گذاشته‌بود که‌باآنچه ایرانیها در اوضاع مشابهی احساس می کردند بسیار فرق داشت .

دشوار است تصور کنیم که این خراجها باچه سختگیریهایی گردآوری شد وچه‌اندازه ازمردم خود را هلاك کردند تاازمجازات وشکنجه رهایی‌یابند. ایرانیها از هیچ عمل وحشیانه‌ای خودداری نکردند وخراجهارا باشدت بسیار گرفتند ، و در مورد استطاعت افراد مرتکب اشتباه فراوان شدند . از آنجا که برای ابتیاع دارایی هندیها هیچ خریداری جز ایرانیهایافت نمی‌شد هندیها تقریباً بیش ازیك ربع‌بهای‌آنهارا دریافت‌نمی‌داشتند . درنتیجه‌بسیاری از آنها اموال و خانوادهٔ خود را در اختیار ایرانیها گذاشتند و به اکبرآباد گریختند . حاکم‌این‌شهرآنهاراپذیرفت وتصمیم گرفت جلوی حملات ایرانیها را بگیرد ، وبرای این عمل شش هزارسوار برای حفاظت کسانی که به آنجا پناه بردند تعیین کرد .

دراین ضمن ، تمام متمولان شهرمجبورشدند که با خطّ خود اقرار کنند که چه مقدارپول و اشیای مختلف در اختیاردارند ، و اگر بعداً معلوم شود که چیزی را پنهان کرده‌اند به سختترین‌مجازاتها برسند. دراین‌جریانات،سوءظن به عنوان دلیل به‌شمارمی‌آمد .

هیئتی که مأمورگرد آوری اموال شده بود هر بامداد از طلوع‌خورشید تا غروب می‌نشست و ضمن‌آن تقریباً به‌هیچکس احترام نمی گذاشت . سرانجام

Marfat.com

در اواسط ماه آوریل ۱۷۳۹ ، مبلغ چهار کرور روپیه از بازرگانان و مردم دیگر به زور اخذ شد . در خزینه‌های سلطنتی سه کرور روپیه به‌دست آمد ، ولی در سرداب‌های پنهانی که ضمن سلطنت پادشاهان پیشین ساخته شده بود نفایس بسیار دیگری پیدا شد . در اینجا نباید از تخت طاووس غافل بمانیم که پوشیده از جواهر بود و ارزش هنگفتی داشت . تمام غنایمی که در این مورد به‌دست آمد به مقدار ذیل تخمین زده می‌شود : [1]

ـ جواهراتی که از محمدشاه و بزرگان هند گرفته شد	۱۵ کرور روپیه
ـ تخت طاووس با نه تخت دیگر و همچنین مقداری اسلحه و ظروف مزین به جواهرات گرانبها	۹ کرور روپیه
ـ ظروف و مسکوك طلا و نقره که نادر آنها را ذوب کرد و به صورت شمش درآورد	۳۰ کرور روپیه
ـ مصنوعات گرانبهای مختلف	۲ کرور روپیه
ـ توپ ، ذخایر نظامی و لوازم گرانبها	٤ کرور روپیه

۱ــ شرحهای مختلفی که دربارهٔ این تاراج فوق‌العاده در دست داریم غالباً شگفت انگیز است وحتی بعضی از نویسندگان در قضاوت خود مبالغه کرده‌اند . من در ایران هیچ وقت نتوانستم حقیقت قضیه را کشف کنم . ایرانیها فقط در بارهٔ کومه های جواهر وشتران واستر انی صحبت می‌کنند که حامل سیم وزر وسنگهای گرانبها بوده‌اند . طبق شرح آقای فریزر که مورد قبول من است ، نفایس غارت شده درحدود هفتادکرور روپیه قیمت داشت .

Marfat.com

فصل بیست و پنجم

ازدواج فرزند دوم نادر با شاهزاده خانمی هندی[1] ـ هدایای نادر برای آن شاهزاده و بزرگان هند ـ واگذاری نواحی آن‌سوی رودخانه از طرف محمد شاه به نادر ـ نصیحت نادر به محمدشاه ـ حرکت نادر از دهلی و سان دیدن او از قشون ـ تخمین خسارات وارده به هندیها .

نادر در ایّامی که از دیدن گنجینه‌ها لذت می‌برد چنین وانمود می کرد که درفکر ایجاد روابط دوستانهٔ دایم بادربارهنداست . برای این منظور، دختری از خانوادهٔ محمدشاه به‌نام کامبارچه‌را برای فرزند خود نصرالله میرزا خواستگاری کرد . مراسم عروسی در ۲۷ مارس ۱۷۳۹ ظاهراً با رضایت خاطری که معمولاً در چنین مواقع در خانواده‌های شاهزادگان ایجاد می‌شود برپا گردید . محمد شاه در آن موقعیت نمی‌توانست هدیه‌ای که در خور آن شاهزاده خانم و شایستهٔ مقام خویش باشد به وی تقدیم کند ، وباوجوداین ، پنجاه هزار روپیه وبه‌همان اندازه‌جواهر پیشکش کرد . خودنادرمعادل‌پانصد هزارروپیه‌جواهر بر آن‌افزود.

شاید تصور شود که این وصلت به خاطرمقاصد سیاسی انجام گرفت ، ونادر می‌خواست یا تسلّط خود را بر هندیهـا حفظ کند یـا بعداً ارثی را که به آن شاهزاده خانم تعلق می گرفت مطالبه نماید . ولی حقیقت قضیه غیر ازاین‌است.

---

۱ ـ دختریزدان بخش نوادهٔ اورنگ زیب ـ م .

Marfat.com

نادر می‌دانست که نمی‌تواندسلطهٔ خود را مدتها برچنان سرزمین پهناوری‌حفظ کند و بر مردم مختلفی که آداب وعادات مختلف‌داشتند ولی‌آرامتر ومؤدب‌تر از ایرانیها بودند[1] حکومت براند ، مگرآنکه آنها را با زور شمشیر به‌اطاعت خویش وا دارد . بنـابراین ، می‌دید که تـا آنجـا که شمشیر کار می کند ، وی می‌تواند متصرفات خودرا نگاه دارد ، ولی اتحاد به وسیلهٔ ازدواج‌متضمّن‌سودی نیست. گذشته ازاین ، امیران مسلمانی که چندین زن می گیرند ازدواجشان با زناشویی پادشاهان اروپا فرق دارد ، ولو آنکه بدین وسیله گاهی‌روابط‌دوستانهٔ خانوادهٔ عروس و داماد در آسیا و اروپا مستحکم می‌شود .

شاید در این وقت بود که نادر تصمیم گرفت برای نخستین بار ایالت کابل و تمام نواحی واقع در قسمت غرب رودخانهٔ سند از قلعهٔ آتك به‌بعد را مطالبه کند . پادشاه وحشت‌زدهٔ هندوستان چگونه می‌توانست از حق خود نسبت به‌آن ایالات صرف‌نظر نکند ، زیرا خود را در دست فاتحی‌می‌دید که اگر حتی‌جانش را نیز می‌بخشید این عمل را نوعی ترحم‌می‌دانست .

درطی این‌جریانات ، ایرانیهاتا حدود سی‌یاچهل‌فرسنگی اطراف‌پایتخت را به‌باد غارت دادند ودهکده‌ها راتاراج ومزارع را خراب کردند ، و کسانی را که مقـاومت می‌ورزیدند از دم تیغ می گذراندند . عده‌ای از کشاورزان بدون علوفه ماندند و این وضع به گرفتاری و پریشانی آنان افزود .

نادر که‌تصمیم داشت اوامرش بی چون وچرااجرا گردد فرمان خود رادر مورد اتحاد سنّی وشیعی تکرار کرد ، و از آنجا که به مناسبت ماه محرم ، ایام

۱ــ ایرانیها در رفتار خود آرام و مؤدبند واگرچه اوامر مافوق خود را می‌پذیرند ولی علاقهٔ آنها به‌اسلحه وتنفر آنها از ظالمان و غاصبان به‌ثبوت رسیده است .

Marfat.com

سوگواری شیعیان‌فرا رسیده‌بود ، وی اعلام داشت که هیچکس ، خواه ازقشون او و خواه از اتباع محمدشاه ، حق ندارد اسم تعزیه را بر زبان براند . ولی‌این فرمان مانع از آن نشد که حتی بعضی از سربازان خود او در اردوگاه خارج شهر طبق آیین دیرینهٔ خویش بر سر و سینه بکوبند و گریه و زاری کنند . نادر آنها را به علت نافرمانی و تمرّد سخت تنبیه کرد .

نمایش‌دیگر به پایان‌می‌رسید . نادرمی دید که‌به‌سبب عظمت وجهانگیری خویش می‌بایستی بذل وبخششی نیز بکند . آن عده ازاشراف هند که نفوذخود را در گردآوری مالیات وخراج به‌کاربرده‌بودندمستحق هدایایی بودند ، گرچه این عمل فقط برای‌مفتخرساختن آنهاصورت گرفت. آنگاه‌فرمان داد که‌چهل و دو دست خلعت تهیه کنند . هریك از این خلعتها شامل سه یا چهار یاپنج‌طاقه پارچه بود که تارهای سیم یا زر درهریك از آنها به‌کار رفته بود و نادر به هریك از بزرگان در خور مقام آنها هدیه‌ای بخشید . خلعت‌هایی که‌وی به‌نظام‌الملك و سربلندخان و وزیر اعظم و قمرالدین خان [1] و محمدخان بنگوش (سرداری

۱ــ ازاین‌شخص داستان جالبی نقل می‌کنند . می‌گویندپسرش بدرالدین خان درکرنال ناپدید شده بود واحتمال می‌رفت که به‌قتل رسیده باشد . مدتی پس‌ازآن، یکی از راجه‌ها مردی رادر جامهٔ درویشی دید وتصورکرد بدرالدین خان است، وچون ارادتی شدید به‌وزیر داشت، قاصدی به دربار فرستاد تااورا از خبرمسرت بخش پیداشدن فرزندش آگاه‌کند . دراین ضمن ، راجه جوان را بااحترام ومحبت تمام پذیرفت وجامهٔ فاخری مناسب بامقام فرضی او برتنش‌پوشانید وزیرکه از شنیدن این‌خبر سرازپا نمی‌شناخت پس‌از دریافت تبریکات دوستان خود بی‌درنگ به‌راجه فرمان دادکه فرزند فرضی را به دربار بفرستد . بنابراین ، تخت روانی مرصع تهیه کردند وآن را برروی فیل نهادند و جوان را باشکوه وعظمت بسیار همراه پانصد سوار تااکبرآباد فرستادند . دراین محل ، مراسم احترام از طرف سربازان وخدمتکارانی‌که وزیر به استقبال او فرستاده بود به‌عمل‌آمد . آنگاه وی را از این‌شهر به پایتخت بردند . به‌محض آنکه‌آن جوان به‌دربار رسید ، وزیر او را باآغوش باز پذیرفت و اشك شوق ازدیدگان ببارید . شباهت میان این جوان و فرزند وزیر به‌اندازه‌ای بودکه وقتی جوان اظهار داشت‌که بدرالدین‌خان نیست وزیر نپذیرفت ، در صورتی‌که همین مطلب را به راجه اظهار کرده بود .
←

Marfat.com

هندی که به پادشاه ایران خدمت بسیار کرده بود) بخشید شامل سه دست‌لباس و یك عمامه ویك خنجر ویك شمشیر مرصع بود . این تشریفات در روز اول ماه مه (۱۷۳۹) انجام گرفت و به امرا دستور داده‌شد که در مراسمی که‌محمد شاه نیز در آن حضور داشت شرکت کنند . همچنین به آنها صبحانه داده شد .

در این مورد نیز خود محمد شاه از علائم افتخار پادشاه ایران بی‌نصیب نماند واز دست اوبازوبندی‌مرصع‌و « سرپیچی »[1] زیبا و کمربندی پر از جواهر و خنجری با دسته‌ای‌میناکاری شده ودو شمشیر با قبضه‌های پر از جواهروتاجی دریافت داشت . نادر با دست خود تاج را بر سر محمد شاه نهاد و شاید مقصوداو این بود که نشان دهد سلطنت‌محمد شاه مرهون‌اوست . همچنین بالحنی‌آمرانه که حاکی از احساس حقارت او نسبت به هندیها و علامت غرور و تکبراو بود اظهار داشت که اگر درباریان در وظیفهٔ خودقصور بورزند به مجازات‌خواهند رسید ، زیرا وی می‌تواند ازطریق قندهار خودرا به‌سرعت به‌آنها برساند .

معلوم نیست پس از آنکه محمد شاه قسمتی از متصرفات خود را به نادر داد چه تشریفاتی صورت گرفت ولی شاید بی‌مورد نباشد که ایالات متصرفی‌نادر

→

اشتباه به‌جایی رسیدکه وزیر اورا به‌حرمسرا نزد مادر فرضی اوفرستاد. قیافه وقد وقامت‌وصدا ورفتار او چنان بودکه آن زن وی را فرزند خود پنداشت ، ولی چون جوان هنوز اعتراض می‌کردکه فرزند او نیست ، حس‌کنجکاوی آن زن تحریك شد و تصمیم‌گرفت ببیند آیاعلامتی که بدرالدین‌خان در جایی از بدن خود داشت در او هست یانه ، وچون دریافت‌که آن جوان بدرالدین خان نیست ، به‌حیرت وتأثری غیر قابل وصف‌گرفتار شد ، ومخصوصاً از اینکه دید مرد بیگانه‌ای واردحرمسراشده‌است بی‌نهایت خشمگین‌گردید . دراین‌ضمن‌جوان اززودباوری آنها که موجب چنان افراط و تفریط شده بود شکایت می‌کرد . حال بدین منوال بود که وزیر حاضر شد او را به فرزندی بپذیرد تا از مصاحبت جوانی که آنقدر به فرزندش شباهت داشت برخوردار شود . ولی این عمل نیز امکان پذیرنبود ، زیرا پدر جوان که او را مرده پنداشته بود پس از اطلاع برماجرای او فرزند خود را باشوق وذوقی فراوان مطالبه‌کرد .

۱ــ عمامه .

Marfat.com

را ذکر کنیم . واگذاری این ایالات طبق سند ذیل انجام گرفت :

« سابقاً وزرای اعلیحضرت بهرام صولت مریخ سطوت قهرمان زمان، سلطان السلاطین دوران ، شاهنشاه عالمیان ، ظل‌الله اسلامیان پناه، اسکندر حشمت، عرش سریر، سلطان با عدل و داد و پادشاه سپهر نهاد ، نادرشاه افشار خلدالله ملکه و سلطانه ، سفرای کبار به‌این دربار برای قرار بعضی امور فرستاده بودند . ما نیز به موافقت مایل بودیم و بعد از آنهم محمدخان ترکمان برای تذکار از شهر قندهار رسید . ولی وزراء وکارگزاران ما سفرای مزبور را معطل کرده جواب نامهٔ اعلیحضرت معظم‌له را به تأخیر انداخته از این راه نقاری فیمابین حاصل شد و ارتش ظفرنمون ایشان به حدود هندوستان حرکت کرده طرفین در نقاط مختلف ودر صحرای کرنال تلاقی نمودیم . جنگی شاهانه درگرفت، واز آنجا که تقدیر الهی بود، آفتاب نصرت و فیروزی از مشرق اقبال بیزوال ایشان طالع گردید؛ وچون اعلیحضرت جمشید قدرت معظم‌له منبع رأفت وفتوت است، به‌اعتماد مردانگی و اتکاء همراهی ایشان مسرّت ملاقات دست داد و در محل فردوس آئین بهجت صحبت روی نمود . بعد از آن به اتفاق به شاه جهان آباد[1] آمدیم . درآنجا خزانه و جواهرات نفیسهٔ سلاطین هندوستان را به‌نظرایشان عرضه‌داده و به‌طور شایان هدیه کردیم . اعلیحضرت معظم‌له به خواهش ما بعضی را قبول و به علوّ همت و فرط محبّت و به ملاحظهٔ بزرگی خانوادهٔ گورکانی و افتخار شجرهٔ طرخان تفقد کرده تخت وتاج هندوستان را به ما واگذار کردند . در ازای این ملاطفت که ازپدر به‌پسر و ازبرادر به‌برادرظاهر نمی‌شود مایك‌صد و پنجاه کرور تومان خسارت جنگ و تمام ممالك واقعه در مغرب رودخانه آتک و آب‌سند ونالاسنگ را که شعبه‌ای از شعبات رود سند است یعنی پیشاوور و

۱ــ دهلی

Marfat.com

مضافات و ایالت کابل و غزنین و کوهستان وافغانستان و هزارجات و دربندها را با قلعهٔ بکرسنك وخداداد واراضی دربندها ومساکن جوکیها و بلوچها و غیره به انضمام ایالت تنه قلعه رام و قریه ترپین و شهرچن وسمواتی و کترا با تمام اراضی وقراء وقلعه‌جات و شهرها وبندرها از ابتدای سرچشمهٔ رودآتك باتمام دربندهـا و آبادی‌هایی که رودخـانهٔ آتك با شعبـاتی که بدان محیط است تا نالاسنگ که مصب رود است به دریا به دولت علیّهٔ ایران واگذار می‌نماییم . خلاصه تمام محال واقعه در مغرب رود آتك وآن صفحات ومغرب رود سند و نالاسنگ جزءِ ممالك این پادشاه قوی شوکت است . از این تاریخ به‌بعد عمّال وکارگزاران ایشان داخل صفحات مذکورشده و آنها را به‌تصرف درآورده ونام حکومت وحکمرانی آن صفحات و طوایف و اهالی آنجا را به‌دست بگیرند و عمّال و کارگزاران ما باید صفحات مذکوره را تخلیه نموده و از ممـالك مـا موضوع دانسته و تمام حقوق حالیه وگذشتهٔ خود را از آنجاها ساقط بدانند . قلعه وشهرلهری‌بند باتمام ممالك واقعهٔ‌درمشرق رودآتك ورودسند ونالاسنگ کمافی‌السابق جزءِ سلطنت هندوستان خواهد بود . در بـاغ شلیمار مورخ ۱۱ محرم‌الحرام سنه ۱۱۵۲ ـ محمد شاه تیموری ـ نادرشاه افشار»[1]

این نواحی کم‌ارزش‌تر‌ازتمام جواهراتی نبود که نادرازمحمد شاه به‌زور گرفت . مخصوصاً ایالت پیشاوور دارای‌اهمیت‌فراوان وعواید بسیاربود وخطر از دست رفتن‌آن جز اینکه ناشی از کیفیات‌حکومت خود اوبود وجودنداشت. نادر ایالت خراسان را ازآن لحاظ مرکزقلمروخود قرارداد که متصرفات‌خود را حفظ کند ، واین درصورتی‌بود که خداوند به او اجـازه می‌داد که با مستقر ساختن‌صلح آنچه‌را که‌بازورشمشیر به‌دست‌آورده‌بود حفظ کند . ولی‌همچنانکه

۱ــ دوم‌آوریل ۱۷۳۹ .

Marfat.com

نادر پادشاه هند را با الطاف خود تحمیق کرد ظلم و ستم او حس تنفر مردم را برانگیخت و سقوط اورا با خرابی شگفت‌انگیزتری تسریع کرد .

باری نادرتاج وتخت را ظاهراً بابیعلاقگی به‌مالك حقیقی آن باز گرداند ، چنانکه اسکندر نیز سلطنت پروس و سرزمین بیشتری را به وی مسترد داشته بود . محمدشاه مورد حسد نبود ، زیرا طبعی متمایل به‌جنگ نداشت ، و بعید به نظرمی‌رسید که درآینده جنگ را آغاز کند ، در صورتی که پروس خود را در عملیات نظامی مشهور ساخت . در حقیقت اسکندر تمام هند را ترك کرد ، شاید به‌علت آنکه قادر به‌نگاهداری آن نبود و از این رو مزیّت او کمتر است ولی نادر مقدارزیادی ازمتصرفات خویش‌را نگاه داشت، وتصورمی کردمی‌تواند آن‌را همیشه نگاه دارد . آیا می‌توان گفت که این دو نفر سخاوت داشتند ؟ از فضیلتی که منفی‌است چیزی حاصل نمی‌شود .

نادر که در این هنگام آمادهٔ مراجعت به ایران بود در صدد برآمد به محمد شاه نصیحتی بکند و به بهانهٔ دوستی ، او را به اقدامی وادارد که متصرفات خود او محفوظ بماند . می گویند که وی چنین مطالبی برزبان‌راند :

« شما باید زمینهایی را که برای استفادهٔ حکام تعیین شده است از آنها بگیرید ، وازخزانهٔ خودتان مواجب آنها را نقداً بپردازید . نگذارید هیچیك از آنها قوایی جداگانه برای خود نگاه دارد ؛ دراین‌صورت احتیاجی به‌داشتن ارتش ثابت وعظیم نخواهید داشت ، ولی درهرحال باید قشونی مرکب از شصت هزارسواربرگزیده داشته باشید ، و هر ساله مبلغ شصت روپیه برای هر یك از آنها خرج کنید . هر ده نفر یك ده‌باشی[1] و هر ده‌باشی یك یوز باشی و هر ده یوزباشی یك مینباشی باید داشته باشد . از وضع مملکت واز زندگی‌افسران و

۱ــ سرجوخه

Marfat.com

خانوادهٔ آنها اطلاع حاصل کنید و از استعداد ولیاقت هر یك از آنها با خبر باشید . اجازه ندهید که هیچیك ازسربازان عاطل‌وباطل بماند . وقتی‌ضرورت ایجاب می کند ، عده‌ای‌کافی ازقوای خود را تحت فرمـاندهی لایق وبا وفا وبا تجربـه اعزام دارید ، ولی وقتی مـأموریت خود را انجـام داد دوبـاره او را بخواهید . بدینوسیلـه از عواقب جنگ بـا یك دولت نیرومند کمتر وحشت خواهید داشت .

« درمورد انتخاب بزرگان دربار دقت کنید ، وکسـانی‌را که نیرنگباز و جاه طلب و خودخواه هستندبه‌حضورخودتان راه ندهید . اگرقراربود من آنها را انتخاب کنم در غیاب من به شما احترامی نخواهند گذاشت ، ولی اطمینان داشته باشید که اگریکی ازآنهـا سربه‌شورش بردارد اورا تنبیه خواهم کرد . در صورت لزوم ، من می‌توانم از قندهار ظرف مدت چهل روز خودم را به‌دهلی برسانم . هیچوقت فکرنکنید که من ازشما خیلی‌دورم .»

این نصیحت تا حدّی طبق اصول‌حکومت خود نادربود . مرزهایی که وی زیرنظرداشت به‌اندازه‌ای ازهم دوربودند که وی مجبوربود قوای عظیمی‌آماده داشته باشد و دفاع مرزها را به‌امیرانی بسپارد که حق داشت به‌آنها بدگمـان باشد . به سربلندخان و نظام‌الملك و سایر امیران محمد شـاه توصیه کرد که نسبت به‌پادشاه خود با وفا باشند ، وبدانها تذکرداد که اطاعت‌کامل‌ازمحمدشاه بهترین وسیلهٔ جلوگیری ازخشم وغضب او (نادر) خواهد بود .

درچهارم مه ۱۷۳۹ ، نادرفرمان داد که سربازان آمادهٔ حرکت شوند ، و اعلامیه‌ای صادر کرد مبنی‌برآنکه هیچ‌یك ازهندیها حق ندارند ازسربازان او کسی‌را پنهان کنند واگرخلاف‌این دستور ثابت شود خطاکاراعدام خواهدشد . همچنین دستورداد که هیچیك ازافسران وسربازان اوحق ندارند که ازهندیها

Marfat.com

کسی‌رابرای غلامی یاکنیزی بگیرند ، به استثنای آنهایی که خریداری شده و صاحبان آنها نیز رضایت داده‌اند ؛ و حتی زنانی را که طبق قانون به ازدواج درآورده‌اند نباید علی‌رغم میل آنها با خود ببرند . بعضی‌ازافسران ایرانی‌اگر چه اصرار و الحاح فراوان کردند ، ولی هیچکدام اززنان هندی حاضر نشدند کشور خود را ترك گویند . بنابراین ، نادر به افسران دستور داد که آن چند زنی‌را که همراه آنهـا از شهربیرون آمده بودند به دهلی‌باز گردانند . معلوم نیست که این‌سختگیری،تاجائی که قوانین اسلامی‌اجازه می‌داد ، به‌خاطرعلاقه به آزادی زنان انجام گرفت یا به‌آن‌سبب بود که وی ازمکاتبهٔ آنها باهندیها که ازسیاست اوناراضی بودند بیم داشت .

نادر ، به محض‌آنکه به‌باغهـای شلیماررسید ، فرمان داد که سربازان‌را بشمارند ؛ و چون چهارصد نفر از آنها حضور نداشتند ، دستورا کید صادر کرد که به‌جستجوی آنها بپردازند ، و چون شصت تن از آنان را پیدا کردند و به لشکرگاه آوردند ، نادر برای‌آنکه شدّت انضباط را نشان دهد فرمان داد که آنها راگردن بزنند . این عمل باعث شد که هندیها ، از لحاظ ترحم و شفقت ، سایرفراریان را مخفی‌نگاه‌دارند .

نادر صد و سی نویسنده همراه خود برد . در میان این عده کسانی یـافت می‌شدند که اموراقتصادی هند را اداره می کردند ، و او بسیار مایل بود توسط آنها ازآن امور آگاهی یابد . همچنین سیصد بنّا و نجّار و دویست صنعتگر و دویست قالی‌باف و صد سنگتراش را مجبور کرد به استخدام او درآیند تا بعد به‌ایران بروند . قصد اواین بود که شهری نظیردهلی بسازد ، ونقشه‌ای ازآنرا نیزبا خود برد . قراربود شهرجدید به‌اسم « نادرآباد » موسوم شود تا هم نام‌او جاوید و مخلّد بماند و هم یادگار پیروزیهای او درهند و غلبهٔ او بر محمد شاه

Marfat.com

باشد . وی مواجب کلانی برای این‌صنعتگران مقررداشت وبرای مسافرت آنها همه گونه وسیله از قبیل اسب و مانندآن فراهم ساخت . همچنین موافقت کرد که صنعتگران مذکور ، پس از انقضای سه‌سال و در صورت تمایل ، به هند باز گردند . این نقشه هرقدرهم باعث رضای او بود ، ولی به‌اجرا نرسید ، زیرا عده‌ای ازهندیها ، پس ازرسیدن به لاهور،روبه گریز نهادند وجنگهای متمادی نادر ، پس ازمراجعت او به‌ایران ، نیزفکراورا از این نقشه منحرف ساخت .

نادر گذشته از جواهرات و طلا و نقره‌ای که ذکر کردیم سیصد زنجیر فیل[1] و ده‌هزار اسب و به‌همان‌اندازه شتربا خود به ایران برد و غنایم جنگی‌را برآنها بار کرد . بسیاری ازاشیای طلا و نقره را به‌صورت شمش درآورد وآنها را برپشت شتران و اسبان واستران حمل کرد . اگر نیمی‌ازسی کرور روپیه که سابقاً ذکر کردیم به‌صورت طلا و نیمی دیگربه‌صورت نقره باشد ، طبق شمارهٔ بارها ، پنج‌هزار و هفتصد شتر و دوهزار وپنجاه اسب و استر مورد نیاز بود . حمل اسباب و اثاث و اسلحه ظاهراً مستلزم چهارپایانی بیش‌ازاینها بود .

تخمین‌زده میشود که‌دراثرسوختن خانه‌ها وویران شدن کشتزارها نزدیك بیست کرور روپیه زیان واردآمد. بنابراین‌می‌توان حساب کرد که ارتش‌ایران بیش ازصدو بیست میلیون لیره به هندیها ضرر زد . اما در مورد کسانی که در این واقعه غم‌انگیز کشته شدند شمارهٔ آنها به دویست هزار نفر می‌رسد . ازاین عده چهل هزار نفر در جنگ کرنال و روزهای بعد ازآن کشته شدند ، و صد و

۱ــ بعضی ازنویسندگان عقیده دارندکه وی هزار زنجیر فیل باخود برد ولی‌بعید به‌نظر می‌رسد که تا این اندازه جمع‌آوری شده یا مورد احتیاج بوده باشد . این حیوان در حقیقت بارهای گران حمل می‌کند ، ولی شتر و اسب و استر برای حمل اسلحه بغیر از توپ و مانند آن مناسبترند . فیل جانوری است که زیاد عمر می‌کند وبا وجود این ، هرگز نشنیدم که در ایران به‌مقدار زیاد از این حیوان وجود داشته باشد . در لشکرگاه نادر بیش از سی‌زنجیر فیل دیده نمی‌شد ، وآنچه وی به‌ترکیه و روسیه فرستاد از بیست زنجیر فیل بیشتر نبود .

Marfat.com

ده هزار نفر در قتل عام دهلی از میان رفتند ، و پنجاه هزار نفر در دهکده‌ها یا در اثر قحطی مردند . در اینجا هندیها را پشت‌سرمی گذاریم تااوضاع‌صنعتی وتجاری خودرا که به‌دست دشمن طمّاع آنها منحل شده بود دوباره رونق‌بخشند، و به دنبال نادر حرکت می کنیم .

Marfat.com

فصل بیست و ششم

حرکت نادر از باغهای شلیمار ـ نمونه‌ای از غرور و طمع او ـ ظلم و ستم او نسبت به‌گروهی ازکشاورزان ـ غنائم لاهور ـ جلوگیری از حرکت اودر چانترو ـ بازگشت او به‌لاهور ـ توطئهٔ هندیها و افغانها برای‌جلوگیری‌ازحرکت اودرگردنه‌ها ـ ضبط غنائم‌سربازها ـ حرکت او به پیشاوور ـ پایداری خدایارخان در برابر نادر و مقهور شدن او ـ بیرون رفتن نادر از قندهار ـ ارسال غنایم به‌کلات و فتح‌خیوه و بخارا .

نادر پس از آنکه تدارکات لازم را دید ، در ششم ماه مه ۱۷۳۹ از میان باغهای شلیمار بیرون‌آمد و به سوی دشتهای کرنال ، جائی که هندیها فرمان او را گردن نهادند،حرکت کرد . باملاحظهٔ نتیجهٔ عادی تملك ثروت ، می‌توان گفت که احتیاطات او جهت حفظ غنایم بود ، در صورتی کـه برای گردآوری آنها تاآن اندازه علاقه نشان نداده بود .

وی پس از ورود به زمینهای کرنال کسی را به‌سراغ صاحب آنها[1] فرستاد و به وی دستورداد که دهکده‌ای نزدیك لشکرگاه او به‌نـام « فتح‌آباد »بسازد، ومی گویند که‌برای‌این‌مقصودمبلغ‌پنج‌هزار روپیه به‌وی‌داد . بعیدنیست که‌نادر بدین وسیله در نظر داشت خاطرهٔ‌پیروزی خود رازنده‌نگاه دارد ، ولی‌پرداخت

۱ــ صاحب زمین را «زمیندار» می‌نامیدند .

Marfat.com

این مبلغ نا چیز ، با در نظر گرفتن آنهمه غنیمت ، ثابت می کرد کـه حرص و طمع تا چه اندازه بر وجود او مستولی شده است .

ضمن حرکت قشون ، کشاورزان از فرصت استفاده کرده سربازانی را که برای گردآوری آذوقه رفته بودند بـه قتل رسـاندند . همچنین در دل شب بـه قسمتهای خارجی لشکرگاه دستبرد زدند ، وبیش از هزار اسب واستر و شتر را به غنیمت به شهر تانیسر[1] بردند . نادر که از حرکت آنها خشمگین شده بود دستور داد که شهر را غارت کنند و مردم را از دم تیغ بگذرانند . سایر شهرها و دهکده‌ها نیز سرنوشت مشابهی یافتند . وی بدین‌وسیله توانست عده‌ای را با تهدید و تطمیع مجبور به تهیهٔ آذوقه برای قشون خود کند .

زکریاخان ، حاکم لاهور ، ضمن حرکت نـادر از پنجاب به سوی دهلی فرمان او را گردن نهاده بود و در این هنگـام تصور می‌رفت که اهالی آن شهر نباید ازارتش ایران بترسند . ولی خان ، چون ازقتل عام مردم دهلی خبریافته بود و می‌دانست که نادربا چه سختگیری‌هایی از مردم‌آن شهرپول گرفته‌است، انتظار طوفان را داشت . بنابراین ، از راه احتیاط ، تمام بازرگانان و صرافان و اهالی متمول شهر را احضار کرد و به‌آنها دستور داد با سهم خود یـك کرور روپیه جمع‌آورند . این مبلغ‌آخرین حدی بود که لاهور می‌توانست بپردازد .

نادر، پس ازورود به باغهای شلیمار، عبدالباقی‌خان را باگروه نیرومندی برای مطالبهٔ خراج به‌لاهور فرستاد . این شخص ، پس از عبور از«سرهند» ، در نزدیکی مرکزآن ایالت ، زکریاخان را دید که به ملاقات او می‌رفت . حاکم لاهور آن یك کرور روپیه را تقدیم داشت و گفت این مبلغ‌آخرین حدی است که‌آن شهر می‌تواند بپردازد، ولی اگر ایرانیان مایلند که شهر را غارت کنند

۱ـ Taniseer

Marfat.com

ومردم را به قتل برسانند بامقاومتی مواجه نخواهند شد و بنابراین هردستوری که آنها بدهند اجرا خواهد گـردید . عبدالباقی‌خـان دستور داشت که مبلغ بیشتری مطالبه کند ، ولی پس ازآنکه حقیقت قضیه را به عرض شاه رساندند ، یك کرورروپیهٔ مذکور پذیرفته شد ، وقشون ایران به حرکت خود ادامه‌داد .

هنگامی که‌قشون به کنارهٔ رود چانترو رسید،قایقهایی که برای عبورآن تهیه کرده بودند در اثر طغیان ناگهانی رودخانه بـا سیلاب برده شده بودند . بنابراین ، نادر مجبور شد بازگردد و وارد ایالت پنجـاب شود . از این محل ، عده‌ای را به‌لاهور فرستادتا آذوقه‌تهیه کنند . مردم‌شهر که هنوز بر اثرنزدیك شدن‌قشون ایران چندی قبل‌وحشت‌زده‌شده وقسمت‌عمدهٔ دارایی خود را ازدست داده بودند چاره‌ای جز فرار ندیدند . زکریان‌خان ، به‌محض آنکه از وحشت مردم آگاهی یافت ، به‌شتاب به‌حرکت درآمدْ وخود را به پای نادر افکند واز او تقاضا کرد که به‌شهر نزدیك نشود ،وتعهدْ کرد که پل بی درنگ تعمیرخواهد شد . وی به‌قول خود وفا کرد ، و قشون از رودخانه گذشت .

سپس نادر به‌جانب رناس [1] که شهری مستحکم در کنـارهٔ رود سوات [2] از شعبه‌های سند بود حرکت کرد و از آنجـا به سوی اتك رفت ، و کوشید که از رود سند بگذرد و به‌نقاطی که اخیراً به‌تصرف او در آمده بود برود. دراینجا ، به‌علت نبودن قایق به‌اندازهٔ‌کافی ، نادر مجبور شد مدتی‌درنگ کند ، واین وقفه به افغانها و هندیهایی که در قسمت غربی آن‌رودسکونت داشتند فرصت داد که سلاح برگیرند . غنیمت فراوانی که ایرانیها به دست آورده بودند دشمنان را به طمع انداخت . این عده‌تصمیم گرفتند که‌به اتفاق یکدیگرقسمتی از آن را غارت کنند .

۱ـ Rehnas ۲ـ Suvat

Marfat.com

معلوم نیست که در صورت اجرای این‌تصمیم چه نتیجه‌ای به‌بار می‌آمد. پادشاه ایران که مسلماً موقعیت خود را خطرناك می‌دانست، صلاح در آن دید که با ساکنان آن نقاط به‌منظور یافتن راهی مذاکره کند و خودرا در معرض خطری که از آن سودی نمی‌برد نیفکند. نادربی‌باك‌با ملاحظهٔ گنجینهٔ عظیمی که همراه داشت محتاط شد و مانند همیشه چاره‌ای یافت و در صدد برآمد که به ناصرخان، حاکم اخیرکابل که وی را در پیشاوور به‌جای‌نهاده بود، نامه‌ای بنویسد و به‌او دستور اکید بدهد که قبایلی را که در کوهستانها مجتمع شده بود پراکنده کند. خان بی‌درنگ قاصدی را نزد رؤسای آن‌قبایل‌فرستادو آنها را ترغیب کرد که از نقشهٔ خودمنصرف شوندوطبق دستور نادر و برای این‌عمل ده لك روپیه دریافت دارند. این مبلغ اگر چه در ابتدا زیاد به نظر می‌رسد، ولی باملاحظهٔ غنایم هنگفتی که نادر همراه‌داشت ناچیزبود. بنابراین، پادشاه ایران بدون تأخیر آن پول را پرداخت و برای قشون خود راهی باز کرد.[1]

در ایامی که پل روی سند را برای عبورآماده‌می کردند، از دربارمحمد شاه قاصدانی وارد شدند و از طرف او استرداد دو جقّهٔ پوشیده از جواهر را که متعلق به‌ملکهٔ هند بود خواستار شدند. پادشاه‌ایران فوراً فرمان داد که‌درمیان غنایم به جستجوی آن دو جقّه بپردازند، ولی اثری از آنها به‌دست نیامد. ظاهراً این دو جقه را ایرانیها از خزانهٔ دربار هند برداشته بودند و البته تصور می‌رفت که اکنون در اختیار یکی از افسران یا سربازان ایرانی باشد. این قضیه باعث شد که نادر تمام جواهرات را از آن خود بداند، و بنابراین دستور اکید داد که جستجوی دقیقی به‌عمل آرند وتمام اشیای گرانبها را به خزانهٔاو ببرند وخلافکاران را به قتل رسانند. عده‌ای از سربازان که حرص وطمع آنها

۱ـ گفته می‌شود که سایر ساکنان کوهستان بعداً چنان تقاضایی‌از نادر کردند ولی وی نپذیرفت.

Marfat.com

شاید کمتر از حرص وطمع سردارشان نبود ازاین که می‌دیدند نتیجهٔ سفرطولانی وپر خطر آنها بدین ترتیب به هدر می‌رود هر چه داشتنددر رودخانهٔ سندریختند و جمعی دیگر غنایم خود را در خاك پنهان کردند، به‌طوری که اگرچه مقدار زیادی غنیمت از سربازان پس گرفته شد، آن تصمیم شگفت‌انگیز باعث گردید که معادل میلیونها روپیه جواهر سلطنتی از دست ایرانیها بیرون برود. جواهری که سربازان وافسران غارت کردند مسلّماً هنگفت بود، و هدایا و رشوه‌هایی که دریافت داشتند اندازه نداشت، خصوصاً آنکه در آن روزگار غم‌انگیز که مردم دهلی قتل عام شدند بسیاری از اشراف و اعیان هند جان خود را با تقدیم هدایا باز خریدند. قسمت عمدهٔ این هدایا مخصوصاً جواهری که به آسانی قابل اختفا بود تا آن وقت به خزانهٔ نادر ریخته نشده بودند.[1] مقدار سنگهای گرانبهایی که در این موقع به‌دست نادرافتاد بسیار زیادبود، ولی هیچکدام از جقّه‌های مورد بحث تا مدتی پیدا نشد. تا عاقبت یکی از آنها در میان جامه‌های افسری که بدین مناسبت به قتل رسید دیده شد، ولی از جقّهٔ دیگرهرگز خبری به دست نیامد.

تسلطی که نادر بر ارتش خود داشت و اینکه این وضع باعث شورش نشد شگفت انگیز است، ولی باید در نظر داشت که مهارت او در تولید حسادت و سوءظن بین سربازانش به‌حدی بود که آنها از یکدیگر می‌ترسیدند و این عمل بهترین وسیلهٔ اطمینان او بود. عده‌ای از آنها در این وقت حاضر بودند فرار کنند ولی غنیمت خود را از دست ندهند، امّا به‌علت موقعیتی که داشتند و به سبب آنکه در مملکتی بیگانه بودند خود را در برابر مانعی بزرگ می‌دیدند.

۱ــ در ایران به من گفتند که نادر تمام پولهای سربازان را به‌استثنای مبلغ ناچیزی از آنها گرفت. جواهر، در صورت فروش رفتن کشف می‌شد، ولی این قضیه در موردپول صدق نمی‌کرد.

Marfat.com

نادر پس از عبور رودخانه سند به سوی پیشاوور رفت وچندروزی در آنجا توقف کرد وسرداری ایرانی را بـا قوای فراوان به جای نهاد ، ولی‌نـاصرخان را همچنان در حکومت آن ایـالت باقی گذاشت وبه مناسبت خدمـات شایانش هدایائی به او بخشید .

از این شهر به‌کابل رفت ، و قبلاً عبدالباقی‌خان را با پنج‌هزار سوار نزد خدایارخان‌حاکم‌پکر[1] فرستاد. این‌شخص‌ازاطاعت‌نادر که‌درآن‌هنگام‌فرمانروای آن خطه بود سر باز زده و قوایی فراوان برای مقابله بـا قشون ایران فراهم آورده بود . امّا چون دریافت که محمدشاه نتوانست دربرابر نادر پایداری کند، به‌فکر افتـاد که استقلال خود را اعلام دارد .

عبدالباقی خان پس از مدت کوتاهی به حدود این ایالت رسید ، ولی‌قادر نبود که خدایارخان را با قوهٔ زورمجبوربه تسلیم کند . بنابراین ، قاصدی‌برای اعلام ورود خود نزد این حاکم هندی‌فرستاد و بدو توصیه کرد که فرمان نادر را بی‌درنگ بپذیرد ؛ و چون این پیشنهاد با استحقار رد شد ، عبدالباقی خان نادر را از قضیه آگاه کرد . نادر که در این وقت در قندهار بود غنایم وبار وبنهٔ سنگین خود را با عدهٔ زیادی نگهبان به سوی آن قلعه محکم فرستاد و خوداز طریق هزارجریب به سوی نواحی جنوب شرقی حرکت کرد . خدایـارخان به‌محض آنکه ازحرکت قشون ایران آگاهی‌یافت، جنگلی‌راآتش‌زد ونواحی اطراف را ویران کرد و تمام مساعی خود را برای آلوده کردن‌آبها به‌کار برد.

نادر به‌محض‌آنکه از اقدامات مأیوسانهٔ حاکم به‌منظور دفاع‌ازخودخبر یافت به‌زکریاخان‌حاکم‌لاهور وهمچنین حیات‌اللّٰه‌خان فرزنداو وحاکم مولتان دستورداد که بی‌درنگ به‌لشکرگاه‌او بشتابند ،وبرای‌قشون‌او آذوقه‌تهیه کنند .

۱ــ Pekier طبق نوشته هنوی این شهر در جنوب‌کابل و نزدیکی مولتان است .

Marfat.com

این اشخاص‌هر قدر هم‌اکراه داشتند ناچارفرمان‌او را بی‌چون وچرا پذیرفتند. زکریاخان که سیاستمداری لایق بود در این هنگام مساعی خود را به‌کاربرد تا هم برای قشون ایران آذوقه تهیه کند وهم خدایارخان را به اطاعت وادارد. این شخص حاضر شد هدایایی به مقتضای حال خویش بپردازد به‌شرط آنکه قشون ایران به سوی قندهار پیش برود و به قلمرو او تجاوز نکند، در غیرآن صورت همچنان مخالفت خواهد کرد.

این عمل‌نوعی گستاخی‌بود که پادشاه پیروزمندایران به‌آن عادت‌نداشت. بنابراین، به‌زکریاخان دستور داد که تمام اعیان واشرافی را که مطیع‌شده‌اند به‌حضور بیاورد تا ضامن رفتار اتباع خود باشند وضمناً راه بی‌خطری به‌قشون او نشان دهند و او بتواند خدایارخان را مجبور به تسلیم کند.

هنگامی که نادر به حدودخدا آباد[1] رسید، حاکم هندی با نفایس‌خود به عمر کوت که قلعه‌ای محکم درآن سوی هستنود[2] است رفت.

زکریاخان دو باره‌بسیار کوشید که‌او را حاضر به‌همکاری کند وسرانجام چون به‌وی گفتند که نادر از گذشته اوچشم خواهد پوشید وهدیهٔ متوسطی‌ازاو قبول خواهد کرد، وی حاضر شد فرزند خود را بفرستد و سرتسلیم فرود آرد. این جوان با مهربانی بسیار پذیرفته شد، و از او وهمراهان بیشمارش‌پذیرایی شاهانه‌ای به‌عمل آمد. ضمناً نادر به عده‌ای از سربازان خود دستور داد که قایقهای هندیها را به تصرف در آورند و با آنهاشب هنگام‌به آن سوی رودخانه بروند. این عمل چنان به‌خوبی صورت گرفت که نگهبانان قلعهٔ عمر کوت به تصور آنکه آن عده از ملتزمان خان هستند ممانعتی نکردند، و در نتیجه

۱ــ موقعیت این شهر معلوم نیست، نقشه‌کشها ظاهراً از ناحیه غربی سند تا اقیانوس هند زیاد خبر ندارند.

۲ــ Hest - Nud

Marfat.com

ایرانیها آن قلعه را به تصرف در آوردند. خود خان فرصت یافت که بگریزد، ولی سرانجام مصلحت در آن دید که تسلیم شود واز تمام ثروت خود دست بردارد.

چون خبر این واقعه به دربار محمدشاه رسید، شایع شد که نادر در نتیجهٔ حرص وطمع سیراب ناپذیر خود دوباره در نظر دارد به هند باز گردد. این خبر وحشت وبهتی عظیم در سرتاسر مملکت برپا کرد. چندین نفر از راجه‌ها که بر نواحی کوهستانی حکومت می کردند با یکدیگر متفق شدند تا جلوعبور او را بگیرند؛ و چون نادر به حدودشان تجاوز نکرد، آنها چنین وانمود کردند که این عمل به سبب ترس نادر از تدارکات آنها صورت گرفته است.

باور نمی‌توان کرد که حرص به جمع آوری ثروت تا این اندازه باعث شده باشد که شفقت وشرافت از وجود نادر رخت بربندد و اورا بر آن دارد که عهدنامهٔ اخیر (منعقد میان خود و محمدشاه) را نقض کند وبا چنین عمل ناشایسته‌ای از مقام پادشاهی خود غافل بماند. در هرحال، نادر هرقدر هم سوء ظن داشت هدایای فراوانی به زکریاخان داد و او را با اسبانی زیبا به دربار محمد شاه فرستاد. هندیها چون خبر مسرت بخش عبورقشون ایران را از قندهار شنیدند نفسی به راحتی کشیدند.

چنانکه گفتیم، هنگامی که نادر در قندهار بود، فرزندش رضاقلی میرزا تا حدود بلخ تاخته وآن را به تصرف درآورده بود، ولی نتوانست اوزبکان خیوه وبخارا را که ضمن تسلط افغانها بر ایران به ایالت خراسان تاخته وعدهٔ زیادی از اهالی آنجا را به اسارت برده بودند مطیع خود کنند. این قوم به آداب و آزادی خود سخت پای‌بندند، و چون سنّی هستند از ایرانیان تنفر دارند، ولی اختلاف مذهب آنها با ایرانیها باعث کشمکش مکرر میان این دو گروه نشده بود، بلکه نزدیك بودن آنها و علاقهٔ شدیدشان به غارت، زمینهٔ اختلاف بین

Marfat.com

دوقوم را فراهم‌آورده بود . خراسان بارها مورد تاخت‌وتازآنها واقع شده‌بود ، و حتی طی غیبت قشون ایران از آسیب اوزبکان درامان نمانده بود . نادر ، چندی پیش ازاین واقعه ، سفیرانی به خیوه فرستاده تقاضای استرداد اسیران ایرانی را کرده بود ، ولی‌اوزبکان که ازپیروزیهای خود سرمست شده وسالهای متوالی‌درامن وامان به‌سربرده بودند ، ظاهراً احساس خطری نمی کردند .آنها برخلاف قوانین بین‌الملل ، که حتی دراین کشور به‌منزلهٔ اصول مقدسی است ، سفیران ایران را به‌قتل رساندند ، وفقط یکی ازآنها را که ازسایر سفیران کم اهمیت‌تربود با گوش و بینی بریده به‌نزد نادر فرستادند . بدیهی است که این رفتارباعث خشم شدید نادرمتکبرشد ، و اورا به گرفتن انتقام برانگیخت .

دراین‌هنگام فرصت مناسبی‌برای تنبیه این‌طایفه فراهم شد . نادرعده‌ای از سربازان خود را با غنایم جنگی به کلات فرستاد و از طریق بلخ برای مقابله با دشمن حرکت کرد و پس از عبور از رود آمو ، با پنجاه هزار سرباز به‌حوالی‌بخارا رسید . اوزبکان که دراین‌شهر واطراف‌آن می‌زیستند بی‌درنگ فرمان او را گردن نهادند . نادر اسیران ایرانی را آزاد کرد ودرحدود دوازده هزار تن از اوزبکان را که قادر به‌حمل اسلحه بودند وارد قشون خود کرد زیرا آنها ظاهراً ازبهترین سربازان‌بودند ودرنتیجهٔ اطاعت فوری حاکم این‌ناحیه ، نادر اورا به حکومت تمام قسمتهای بخارا تا شمال آمو منصوب کرد و هدایای گرانبهایی به‌او و زیردستانش بخشید . امّا خان خیوه که مقاصد دیگری داشت بابیست‌هزارنفر سرباز به‌مقابلهٔ اوشتافت . وی که قشونی نیرومندتر ازاین قوا ندیده بود ، به پیروزی خود اطمینان داشت . لکن به محض آنکه از شمارهٔ سربازان نادر آگاهی یافت و شنید که پادشاه ایران در رأس قشون حرکت می کند ، به‌شتاب به‌پایتخت خود باز گشت . نادر پس ازاطلاع بر وضع دشمن ،

Marfat.com

به‌تعقیب اوپرداخت ، واوزبکان‌درشانکه[1] توقف کردند . دراین‌محل‌خان‌دلیرانه پایداری کرد ، ولی سرانجام مجبور شد تسلیم شود ، و چون نادر او را به سبب قتل سفیران ایرانی ملامت کرد ، خان پوزش خواست و گفت این عمل بدون اطلاع او به‌دست اوزبکان صورت گرفته است . نادر در جواب او گفت : « اگر شما قادر به‌حکومت کردن برعدهٔ معدودی که تابع شما و مقیم قلمروشماهستند نباشید ، شایسته نیست زنده بمانید وبه‌علت بی‌احترامی به‌من‌در کشتن سفیرانم دیگرحق ندارید مثل بشرجان بدهید بلکه باید مثل سگ بمیرید .» آنگاه‌به میرغضبان دستورداد که سراورا با سی‌تن ازهمراهانش ببرند ، و این‌عمل‌درنظر ایرانیان بسیارننگ‌آمیز است . سایرشهرها ودهکده‌ها ، به‌استثنای پایتخت ، پس ازاطلاع برسرنوشت خان،تسلیم شدند .

مردم خیوه با وجود شکست ارتش خود ، دروازه‌های شهررا برروی نادر بستند ، وتصمیم گرفتند تا آخرین نفس پایداری کنند . چندین‌نفر از آنها که ازعواقب این‌عمل‌بی‌باکانه وحشت‌داشتند کوشیدند ازشهربگریزند ، ولی‌همگی گرفتار شدند و به‌قتل رسیدند . عدهٔ اسیران ایرانی به اندازه‌ای زیاد بود که بعضی از آنها را از ترس شورش‌آنها کشتند و بقیه را زندانی کردند . در هشتم نوامبر (۱۷۳۹) نادرشاه درقسمت شرق خیوه چادر زد ، و چند پیغام فرستاد و خواستار مذاکره شد ولی اوزبکان از پذیرفتن آنها امتناع کردند . بنابراین ایرانیان به محاصرهٔ شهرپرداختند و هجده توپ وشانزده خمپاره‌انداز[2] درنقاط مختلف نصب کردند . همچنین چوب‌بستهایی برافراشتند وبدان‌وسیله درداخل

۱ــ Shanka(؟)شهری‌است درمشرق خیوه .

۲ــ معلوم‌نیست این‌اسلحه را از هندآوردند یا نه ، ولی تصور می‌رود که‌آنها را ازآن‌کشورآوردند.غالباً گفته می‌شود که نادر توپها راضمن حرکت به هند قطعه قطعه می‌کرد وبعد در مورد لزوم‌آن قطعات را ذوب می‌نمود ولی این‌شرح به‌نظر اغراق‌آمیز می‌آید .

Marfat.com

شهر به مشاهده پرداختند و برای آنکه از ساچمه‌های دشمن در امان باشند استحکاماتی برپا کردند وسپس آمادهٔ حمله به‌شهرشدند . اوزبکان دارای چند عرّاده توپ بودند که‌ازبکوویچ[1] بیچاره گرفته بودند . نادر درچهاردهم نوامبر فرمان داد که رخنه‌ای در دیوار شهرایجاد کنند . مهندسان کار خود را چنان خوب انجام دادند که مردم به‌اشتباه خود پی بردند . پس ازآنکه رخنه‌هایی‌در دیوارها ایجاد وخندق‌تقریباً پرشد ، نادرفرمان حمله داد . اوزبکان دراین‌وقت تسلیم شدند . سپس به فرمان نادرفهرستی از تمام اموال شهر تهیه گردید و به خارجیها دستورداده شد[2] که به‌حضورنادر بیایند .

دربیست‌وهشتم‌نوامبر(۱۷۳۹) نادرازخیوه حرکت کرد وقریب‌بیست‌هزار ایرانی‌را که به‌صورت برده درآمده بودند با خود برد و همچنین هشت‌هزارنفر اوزبك را وارد قشون کرد . آنگاه حاکمی از خود در آن‌شهر به جای نهاد و عده‌ای ایرانی‌را به خدمت او گماشت وبه‌تصورآنکه اوزبکان‌اوامر اورا اطاعت خواهند کرد ، لزومی ندید که قوای مهمی درآن شهربه‌جای بگذارد .

۱ــ افسری روسی که درآن ناحیه به‌قتل رسید .

۲ــ دونفر انگلیسی به‌نامهای ثامپسن و هوگ Hogg در میان این عده بودند . نادر از شغل وکار آنها پرسید و چون به اوگفتندکه پیشهٔ آنها تجارت‌است ، وی به‌آنها گفت که می‌توانندآزادانه درتمام قلمرو او به‌تجارت‌پردازند، و اگر ستمی به‌آنها بشود و عمال او از رفع آن عاجز باشند ، باید به او متوسل شوند . سپس آنها را مرخص‌کرد وبه‌آنها اجازهٔ عبور داد . این دونفرگزارش دادندکه بسیاری از سربازان ایرانی حتی فقیرترین‌آنها ، دارای لباسهایی‌از ابریشم فاخر و مقداری زیاد پول هندی‌بودند.

Marfat.com

فصل بیست و هفتم

بازگشت نادر به ایران ـ قتل شاه طهماسب به دست رضاقلی‌میرزا ـ سوء قصدرضاقلی‌میرزا علیه پدر ـ رفتارنادرنسبت به فرزند ـ ورود او به‌حوالی اصفهان .

نادر پس ازآنکه تمام دشمنان خود را در شرق مرزهـای ایران مقهور کرد ، آمادهٔ مراجعت به‌ایران شد ، و ازآنجـا که نگرانی او بیشتر در مورد غنایم عظیم اوبود ، به کلات که‌درقسمت جنوبی مشهد قرارداشت حرکت کرد ، وپادگان نسبتاً نیرومندی درآن محل به‌جای نهاد و فرماندهی آن‌را به‌یکی از برادران لطفعلی‌خان سپرد .

چنانکه گفتیم ، رضاقلی‌میرزا درنخستین سال غیبت پدر چنان از اعمـال قدرت لذت برده بود کـه درچند مورد به‌جور وستم پرداخته مردم را دستخوش حرص وطمع[1] خود ساخته بود . همچنین یادآورشدیم که نادر ، پس ازاطلاع بر این‌رفتارمستبدانه ، تصمیم گرفت که جلوی استبداد اورا بگیرد . دراوایل سال ۱۷۳۹ ، دراصفهان شایع شد که قشون ایران در هند شکست خورده و نادر شاه

۱ــ می‌گویند هنگامی‌که اسقف ارامنه را به‌حضود پذیرفت از وی خواست که‌کلاه و عصای‌خود راکـه مرصع به جواهر بود تقدیم‌کند . بهانهٔ او این بودکه برای ادارهٔ امور حکومت پدر و مخارج ارتش به‌آن جواهر نیازمند است .

Marfat.com

به قتل رسیده است . رضا قلی‌میرزا ظاهراً ازشنیدن این خبرخشنود شد ، و با اطمینان واقعی یا تصنعی به حقیقی بودن آن ، تا حدی اختیارات سلطنتی را به دست گرفت . این‌بود که شاه‌طهماسب تیره بخت را با تمام افراد خانواده‌اش که در سبزوار زندانی بودند به‌قتل رسانید . چگونگی عاقبت غم انگیز این پادشاه ظاهراً نشان می‌داد که نادرزیاد از کشته شدن او ناراضی نیست ، و اگر رضاقلی‌میرزا به‌علت علاقهٔ بی‌صبرانه به پادشاه شدن‌این‌عمل‌را انجام نداده‌بود ، بعید به‌نظر می‌آمد که نادر او را به‌سبب این قتل شدیداً ملامت کند .

شخصی که مأمور کشتن پادشاه شده بود محمد حسین‌خان نام داشت . وی دراسیر کردن پادشاه بسیار کوشیده بود و احتمالاً بیم داشت که اگر ستارهٔ اقبال نادر افول کند طهماسب دوباره برتخت نیاکان بنشیند . می گویند که قتل بدین‌ترتیبْ صورت گرفت : محمد حسین‌خان، به‌بهانهٔ اظهاردوستی ، به‌طهماسب چنین گفته بود که جان او درخطراست ، وصلاح درآن است که یا به‌ترکیه یا به روسیه بگریزد،وخود او وسایل این فرار را آماده خواهد ساخت و به‌محض آنکه این پادشاه را به اسارت درآورد ، وی را به خاطرجبن او ملامت کرد و بدو گفت که دیگر شایستگی پادشاهی را ندارد ، و در همان حال به یکی از خدمتکاران خود اشاره کرد که اورا به‌قتل برساند . بدین‌ترتیب ، آخرین‌خلف شاه اسمعیل‌صفوی مشهور که‌خاندانش‌مدّت دویست وپنجاه سال‌درایران سلطنت کرده‌بودندازمیان‌رفت . چنانکه دیدیم، این‌پادشاه درطی‌هفده‌سال‌اخیر گرفتار یك سلسله‌دشواری بود. ظاهراً خداوند چندباراورا ازمصائب‌نجات‌داد، واگرچه نه تصمیم و نه لیاقت او فوق‌العاده بود ولی درکشوری که فساد آن به پایهٔ فساد ایران نمی‌رسید وی می‌توانست مردم را خوشبخت کند وبا حمایت از خانوادهٔ خویش از شکست‌آن کشور به‌آسانی جلوگیری کند،یا لااقل از قتل‌

Marfat.com

عامی که باعث کم شدن جمیعت آن شد ممانعت به‌عمل‌آورد .

نادر اگر چه مظفر و منصور باز می گشت و غنایم‌هنگفتی همراه داشت، ولی در این هنگام گرفتار واقعهٔ دردناکی شد . گویی مجازات گناهان بزرگ اواین‌بود که‌خداوند مقرر فرمودفرزند ارشدش رضاقلی میرزا برای کشتن او با جمعی همداستان شود ویکی ازسربازان افغانی را مأمور کند که ضمن بازگشت نادر از کلات ، وی را هدف گلوله قرار دهد .

پادشاهان ایران همیشه در مواقع عادی طوری سفر می کنند که با قسمت عمدهٔ قشون فاصله دارند . نادر به گردنهٔ باریك وپراز درختی واقع در کوههایی که ایالات خراسان واسترآباد را از یکدیگر جدا می کند رسیده بود ، و جز عده‌ای از زنان و خواجه سرایان با خود نداشت . آن افغانی بی‌باك که در این محل‌درشکافی‌پنهان‌شده‌بودازآنجا با دقت‌نشانه گرفت . گلوله از زیر بغل‌راست نادر گذشت و دست چپ او را مجروح کرد . اسب او نیز که از ناحیه گردن مجروح‌شده‌بود از وحشت یادرد به‌زمین‌افتاد. مرد افغانی خود راآماده می کرد که از جنگل بیرون‌آید وکار خود را با شمشیر به‌پایان برساند . ولی خواجه‌سرایان شمشیر از غلاف بیرون کشیدند و مانع اجرای قصد او شدند . نادر بی‌درنگ مبلغ گزافی برای دستگیری ضارب تعیین کرد و وعده داد که اگر آن‌شخص خود راامعرفی کند جانش را ببخشد . عدهٔ زیادی ازساکنان‌آن‌نواحی را به نزد او آوردند و عده‌ای دیگر حاضر شدند به سربازان پول دهند تاآنها را به حضور نادر نبرند.این قضیه را بعضی‌ها دلیل مجرمیت آنها دانستند ، ولی نادر دستور داد آنان را رها کنند و گفت : «این مردم گناهی ندارند . کسی که

Marfat.com

جرأت کرده است مرا بکشد باید مرد دلیری باشد[1] واز لحاظ شجاعت به پای من برسد . »

پس‌ازمدت کوتاهی همه‌دانستند که محرّك ضارب کسی‌غیرازرضاقلی‌میرزا که رفتارش شباهت زیادی به پدر داشت نبوده است . هنگامی که شاهزاده را به‌حضور پدرآوردند ، نادر از وی خواست که دربارهٔ جرم خودبیندیشد وپوزش بخواهد وقول دهد که از اواطاعت کند . آنگاه‌بدو گفت : «من هم فرمانده وهم پادشاه وهم‌دوست وهم پدرتوام . فکر کن که وظیفهٔ‌تونسبت به من از این‌جهات تاچه اندازه است ومن از تو چه انتظاراتی دارم . جان تو اگرچه در دست من است ، ولی نمی‌خواهم که کشته شوی . زنده بمان وشاد باش . وقتی که عمر طبیعی من به‌آخر رسید ، تو پادشاه خواهی شد . »سپس به‌چند تن از افسران خود دستور داد که فرزند را ترغیب به توبه کردن کنند ، ولی رضاقلی میرزا حاضر به‌این‌کار نشد ومصرّانه گفت باآنکه علیه جان پادشاه توطئه چیده است ، ولی مرتکب کار خطایی نشده است وحتی در برابر نادر به وی گفت : « توآدم ظالمی هستی ، وباید کشته‌شوی . آخرین‌کاری که می‌توانی بامن‌بکنی این‌است که مرا بکشی . » نادر میان غضب وترحم پاسخ داد. «نه، نمی‌خواهم ترابکشم، ولی کاری می کنم که برای سایر شاهزادگان دنیا درس عبرتی باشی . این است که چشمهایت رابیرون می‌آورم. » رضاقلی‌میرزا باخشونتی که مخصوص اوبود

۱ـ کسی‌که به‌جان نادر سوءقصدکرد یك سال بعد دستگیر شد . قضیه از این قرار بودکه نادر به‌یادکسی افتادکه در صحنهٔ جنگ از خود دلیریها نشان داده بود ، و چون به وی‌گفتند که چنین شخصی در زمان سوءقصد ناپدید شده است ، نادر بی‌درنگ دریافت‌که این شخص همان کسی است‌که به‌سوی او تیراندازی‌کرده است . بنابراین ، فرمان دادکه او را پیداکنند و به حضور بیاورند ، و سرانجام وی را در قندهار یافتند و به‌اردوگاه بردند و او درآنجا به عمل خود اقرارکرد . نادر به‌اوگفت ، « تو مرد شجاعی هستی ، ولی برای آنکه دفعهٔ دیگر آنقدر خوب نشانه نگیری ، باید چشمهایت راکورکنم . »

Marfat.com

گفت: «چشمهایم را بیرون بیاور وتوی . . . زنت بگذار.»[1]

بدین ترتیب ، نادر به‌ضرورت مجبور شد فرزند دلبند خود را کور واورا از جانشینی‌خویش محروم کند . نبوغ وبیباکی این شاهزاده باعث شده بود که نادر امیدوار باشد سلطنت در اعقاب او باقی بماند ، و این امر به وسیلهٔ وارثی که از لحاظ اراده به پای‌او نمی‌رسید تحقق پذیر نبود . چندی بعد ، نادر فرزند رابه حضورخواست وباشفقتی پدرانه جویای احوال‌اوشد . رضاقلی‌میرزا که هیچگونه احساسی درخور فرزندی نداشت و براثر بدبختی خویش کمتر گستاخ شده بود پاسخ داد: « تو مرا کور نکردی ، بلکه چشم ایران را بیرون آوردی . روزگار عاقبت این‌کار رانشان خواهد داد .» جالب توجه است که‌نادر پس از این جریانات دیگر اجازه نداد که فرزندش زنی دیگر بگیرد واز آن به‌بعد او را از نظر دور نداشت .

در ماه فوریه ۱۷۳۹، نادر باقشون خود به حوالی اصفهان رسید . رضایت ایرانیها از بازگشت او بیشتر بدین امید بود که غنایم هنگفتی که نتیجهٔ سه سال جنگ بود آنان‌را ازپرداخت مالیات‌برای حفظ قشون معظمی معاف کند . بزودی خواهیم دانست که این انتظارات تاچه اندازه بی‌اساس بود .

۱ــ مادر رضاقلی میرزا در سن هشت سالگی او مرده بود . بنابراین ، اشارهٔ رضاقلی میرزا به‌یکی از زنان محبوب نادر است ـ م

Marfat.com

بیش از نیمی‌از نشاط وشعفی که وی‌درنتیجهٔ پیر
بر اثر این فکر کـه سایر پادشاهان اقدام او
بین رفت .

کارهایی که واقعاً خوب است (مانندکارهـ
او پیروی کنیم) چون همیشه خوب است نیـاز
عظمت و بزرگی طبیعی روح را هرگز با اقداما
نمی‌توان سنجید . پیروزیهای پرطنطنه وثروتها
جز علائم شقاوت وجاه‌طلبی وحرص‌افراد می‌توا



Marfat.com

حاکی از عقل نیست ، احساسات ، مارا برآن می‌دارد که دنبال تحسین بیهوده باشیم و به‌خود ببالیم .

در اینجا نمی‌خواهیم به‌این نکته توجه کنیم که نادر چه افکاری در سر می‌پرورانید ، بلکه می‌خواهیم عقیدهٔ خود را دربارهٔ او ابراز داریم . آنهمه ثروتی که‌او باخودآوردباعث‌شد که وی به‌قدرت ظالمانهٔ‌خویش‌بیفزاید وایرانیان رابدبخت‌تر کند . نادر ، باوجود حرص وطمع بسیارخود، سفیرانی‌باجاه وجلال تمام وهدایای گرانبها به دربار روسیه وترکیه اعزام داشت .

سفیرانی که نادر به حضور امپراتریس روسیه فرستاد عبارت بودند از سیدال‌خان[1] وحسین‌خان که همراه دوهزارسوار به حرکت‌درآمدند ودهزنجیر فیل نیز باجواهر وهدایای گرانبهاباخودبردند . سیدال‌خان درقزلردر گذشت، ولی حسین خان به‌حاجی‌ترخان رفت ودر این محل روسها به او خبر دادند که چندی توقف کند ، تادستور پذیرایی او از دربار برسد . پادشاهان ، با اعزام چنین سفیران، غرور خودرا ارضاء می کنند ، درصورتی که سلاطینی که‌آنهارا می‌پذیرند باید مبالغ گزافی بپردازند[2] در اواخر اوکتبر سال ۱۷۴۰ ، سفیر مذکور وارد سن‌پترزبورگ شد[3] اگرچه جمعی از ملتزمان او ظاهرآراسته‌ای

۱ــ سیدال‌خان مردی سالخورده و به‌شجاعت و عدالت مشهور بود ، ولی از ریختن‌خون اکراه نداشت . می‌گویند روزی چنین‌گفت‌که مایل است شمشیر خود را روی چیزی بیازماید ، ودر این هنگام پیرمردی‌که در مصاحبت او بود به‌وی‌گفت‌که چون به‌اندازهٔ کافی زندگی‌کرده است حاضر است‌گردن خود را پیش‌آرد . سیدال‌خان نیز حرف او را باور داشت و سرش را با یك ضربه از تن جداکرد .

۲ــ می‌گویند سفیر تقاضاکرده بودکه دویست‌گوسفند و مقادیر زیادی‌گندم وسایر مواد خوراکی جهت مصرف روزانه اوتعیین‌شود .

۳ــ سیاست‌پادشاهان درآن سوی دنیا ، مخصوصاً هنگامی‌که‌کارها متزلزل است ، بیشتر باعث این تعویقات می‌شود ، زیرا مدت مدیدی برای تعیین جزئیات تشریفات وتهیهٔ آذوقه برای ملازمان سفیر تلف شد . در این مورد بایدگفت‌که در حدود هزار و دویست یا هزار و پانصد نفر همراه سفیر حرکت می‌کردند .

Marfat.com

راتنها کشوری می‌دانستند که ممکن‌بودنادر علیه‌آن اقدام کند ، ناچاربا روسها و اتریشیها صلح کردند وآمادهٔ حمله به ایران شدند .

چندی بعد نادرسفیری به‌دربارعثمانی‌فرستاد واعلام داشت باآنکه‌ترکها اجازهٔ زیارت خانهٔ خدا را به اونداده‌اند ، ولی وی قصد دارد با سلطان در حال صلح باقی بماند . سفیرجدید با جواهر گرانبهـا و نه زنجیرفیل و چندین شتر به‌حرکت درآمد و به‌سبب اهمیت مقام او و سابقهٔ عظمت پادشاهان مشرق ، در حدود دوهزارسواربا خود برد . امّا چون آهسته راه می‌پیمودند در اواخر سال ۱۷۴۱ به مقصد رسیدند . وزیراعظم این سفیررا با احترام فراوان پـذیرفت ، ولی هنگامی که مقصود ازسفارت اورا دریافت ظاهراً قدری ناراحت شد و گفت فقط آنرا به اطلاع سلطان خواهد رسانید . ترکها به‌زودی دریافتند که نادر نه‌تنها درابرازپیشنهادهای دوستانهٔ خود گستاخانه عمل می کند ، بلکه در نظر دارد ثروت خود را به‌آنها نشان دهد ، چنانکه این عمل از هدایای گرانبهایی که فرستـاده بود استنبـاط می‌شد . بنابراین ترکها سفیر را دشمنی پنهـانی محسوب داشتند .

نادر دوباره ایالات و شهرهـایی را که سابقاً به‌ایران تعلق داشت مطالبه می کرد و اصرارمی‌ورزید که ترکها باید یا غرامات جنگ اخیر را بپردازند یا ایالاتی معادل آن را به‌ایران واگذار کنند . ترکها این تقاضاها را آمرانه و غیرعادی دانستند وچنین نتیجه گرفتند که غرض پادشاه ایران یافتن‌بهانه‌ای برای جنگ باآنهاست . ازآنجا که پس از جنگهـای اخیرخزانهٔ ترکیه تهی شده ومواجب سربازان عقب مانده بود ، به‌حکام دستور داده شد که مالیات لازم راگرد آورند وبا شتاب تمام به‌دربار بفرستند .

در این ضمن ، نادر مشغول سرکوبی اعرابی بود که درزمان غیبت او سر

Marfat.com

به شورش برداشته بودند . اوزبکان خیوه نیزطغیان کرده و اتباع ایرانی‌را کـه نادر در آن شهر به جـای نهاده بود با حاکم ایرانی آن از دم تیغ گذرانده بودند . تاتارهای ناحیهٔ آرال نیز به‌تجاوزپرداختند ودرآن نواحی چنان‌آشوبی برپا کردند که روابط نقاط مختلف با یکدیگرقطع شد ، وبنابراین نادردوباره تصمیم گرفت‌برسرآنها بتازد . وی برای این منظور با لشکری بزرگ به‌سوی تهران به حرکت درآمد تا اگر خراسان مورد حمله قرار گیرد ازآن ایـالت دفاع کند یا عده‌ای را علیه اوزبکها بفرستد[1] .

سابقاًسیاست نادررا درموردمذهب‌دیدیم . درآغاز سال ۱۷۴۰ ، میان‌رهبر مذهبی ارامنه وبعضی‌ازمبلغان‌کاتولیك اختلافی‌پدیدآمد . قضیه را ناچاربه نادر ارجاع کردند ، و او رهبر مذهبی‌ارامنه را به‌پرداخت مبلغی کلان مجبور کرد و گفت کشیشان نیازی به‌پول ندارند وفقط فکرمُردم را پریشان می کنند و به بهانهٔ مذهب پول می گیرند ، درصورتی که احتیاج اوبیشتراست ، زیراآن‌پول را به‌مصرف نیازمندیهای قشون می‌رساند .

پادشاهی که جرأت آن‌را داشت که با عملی مستبدانه تمام عایدات مذهب ملی را به‌خود اختصاص دهد عجبی‌نیست که ازرئیس فرقهٔ مذهبی دیگری پول گرفته باشد ، درحقیقت غالباً می‌بینیم که اوقصد داشت اختلافات مذهبی اتباع خود را ازمیان‌بردارد وظاهراً مذهبی‌تازه را که ابداع خود اوبود معمول کند . دراین‌هنگام بود که فرمان داد برای اوآرامگاهی‌مجلل در مشهد برپا سازند ، و برای این‌منظورخرج بسیار کرد . سنگ گورتیمورلنگ را که‌از یشم بوداز بلخ[2] به‌مشهد آورد ، ولی چون برای آن‌محل مناسب نبود ، آن‌را به ساختمان

۱ــ احتمال می‌رودکه نادر قوای تازه‌ای علیه این اوزبکان فرستاده باشد ، زیرا درسال۱۷۴٤ با آنها رابطه داشت واز خیوه و بخارا سرباز می‌گرفت . ۲ــ بعضی‌ها می‌گویندکه‌تیمور لنگ در سمرقند دفن شد و بعد از خرابی‌آن محل استخوانهایش را به‌بلخ انتقال دادند .

Marfat.com

نخستین باز گرداندند . عجب آنکه این آرامگاه کاملاً به دست عیسویان بنا شد ، وحال آنکه او یك کلیسای ارمنی را به‌وسیلهٔ مسلمانان برپا کرد .

برای ازبین بردن آزادیهای مردم روشی بهتر از برانداختن مذهب معمولی یا بی‌ارزش کردن آن وجود ندارد. مذهب درنظر مردم همیشه حائزاهمیت است زیرا تنها وسیلهٔ اعتقاد به وجود خدا و جاویدانی روح می‌باشد . در همان حال که مذهب در دل بعضی‌ها ریشه دوانده ودر رفتار قسمتی از مردم تأثیر کرده است ، آلت مقاصد سیاسی و یا وسیله منافع مادی کسانی واقع شده است که به اصطلاح عوام لامذهب بوده‌اند . روزگاری بود که‌ایران به منزلهٔ صحنهٔ مخصوصی بود وخداوند قدرت خود را به‌طرزشگفت‌انگیزی در آنجا به‌منصهٔ ظهورمی‌رسانید ولی‌قرنها می گذرد که‌مذهب دراین کشور به‌صورت ناچیزی‌درآمده است. امّا می‌بینیم که‌ایرانیها استعداد قابل‌ملاحظه‌ای دراعتقاد به‌آخرت دارند .

نادر در بسیاری از موارد دلیریهای علی (ع) را بی‌ارزش می‌دانست و از رفتار او انتقاد می کرد و می گفت علی سپاهیان خود را در بیابانها به‌حرکت درمی‌آورد و عده زیادی ازآنها را به‌سبب تشنگی‌هلاك می کرد . آنگاه‌ازمردم می‌پرسید : چرا به‌جای استمداد ازعلی ازخدا[1] کمك نمی‌خواهید ؟ ظاهراً نادر درمقاصد مذهبی خودانگیزهٔ پیچیده‌ای را دنبال‌می کرد ، ومی‌خواست که ذهن مردم را به‌خود مشغول‌دارد ودرهمان زمان با ایجاد مذهبی‌نوین مانندپادشاهان گذشته به شهرت خود بیفزاید ؛ و چون خاندان صفوی به‌سبب تقوی و ایمان برتخت سلطنت نشسته بودند او نیزظاهراً مایل بود که براساس مذهبی نوین سلسله‌ای‌تازه تأسیس کند . این‌انگیزه با طبیعت ایرانیها به‌طرزعجیبی‌سازگار

۱ــ اوزبکان هنگام مرگ مکرر می‌گویند «الله ، الله» و بدین ترتیب جان می‌سپارند .

Marfat.com

بود وممکن است چنین نتیجه بگیریم که نادرقصد داشت که بدان‌وسیله‌موقعیت خود واخلاف خود را مستحکم کند .

در اواخرسال ۱۷٤۰ وی فرمان داد که انجیل را به زبان فـارسی ترجمه کنند ولی‌ازطرزرفتار او دراین‌موردچنین برمی‌آمد که‌این‌عمل ازروی هوی و هوس است و طبق نقشهٔ ثابت‌وصحیحی نیست . این‌امرتحت نظرمیرزامهدی که مرد نسبتاً عالمی بود گذاشته شد و اوچندتن ازاسقفها و کشیشان ارمنی و چند نفر ازمبلغان کاتولیك وملاّ‌های ایرانی‌را دعوت کرد که با اودراصفهان‌ملاقات کنند . امّا ملاّ‌هـا دعوت او را نپذیرفتند ، زیرا اگر تغییری در اوضاع پدید می‌آمد به‌زیان‌مسلمانان‌تمام‌می‌شد . گذشته‌ازاین،رفتارنادرنسبت‌به‌آنهابی‌سابقه وزننده‌بود ؛ ازاین‌روبسیاری‌ازآنان به‌میرزا مهدی رشوه‌های کلانی‌دادند تااز حضورمعاف شوند .

درمیان عیسویانی که دراین‌مورد احضارشدند تنها یك مبلّغ کاتولیك که‌در ایران تولّد یافته بود درزبان فارسی به‌اندازه‌کافی تسلّط داشت و می‌توانست به چنان‌کارمهمّی بپردازد . اما ارامنه اگرچه درایران به‌دنیا آمده‌اند و با مردم آن معاشرت می کنند ، ولی عدّهٔ کمی ازآنها درزبان فارسی تسلط دارند . طبعاً انتظارمی‌رفت که میرزا مهدی وملاّ‌های ایرانی بیشترمایل‌به‌راضی کردن‌نادر و اثبات اصول دین اسلام باشند تاآنکه خود را ازقید تعصّب رها کنند و درچنان موضوع مهمّی وارد شوند . در این ترجمه انواع لغات و مشکلات قرآنی به‌کار بردند . منبع معتبرآنها ترجمه‌ای قدیمی ازقرآن به‌زبان فارسی بود . کشیشی به نام دەوین[1] ازمردم فرانسه در این کار به‌آنان یاری کرد و ترجمهٔ انجیل را به‌زبان لاتین مورداستفاده قرارداد . ولی برای تکمیل این ترجمه و تهیهٔ چند

۱ــ Des Vignes

Marfat.com

نسخه از آن مدت شش‌ماه وقت صرف شد .

درماه مه بعد (۱۷٤۱) میرزامهدی با ملاّ‌های‌ایرانی وچندتن‌از کشیشها ازاصفهان‌حرکت کردندتا به‌دربار که درآن‌وقت‌درلشکرگاه وحوالی‌تهران‌بود بروند . نادرآنان رانسبتاً با احترام‌پذیرفت‌ونظری سرسری به‌کارآنها انداخت . قسمتی ازآن ترجمه‌را برای اوخواندند ودراین مورد مطالب مسخره‌آمیزی دربارهٔ جنبه‌های اسرارآمیزمذهب عیسوی برزبان راند وضمناً مذهب کلیمی را به‌باد ریشخند گرفت و همچنین از محمد (ص) وعلی (ع) انتقاد کرد . در چنین وضعی انتظارنمی‌رفت که آن ترجمه نتیجهٔ خوبی‌داشته باشد . نادرعقیده داشت که نویسندگان انجیل در شرحهای خود بیش از علمای مسلمان و کشیشان اختلاف دارند وبنابراین‌اشکال‌مرتفع نخواهد شد واگر خدا به او عمر بدهد ، از مذهب اسلام و عیسوی مذهبی به‌وجود خواهد آورد که از آیینهای دیگر بشربه مراتب بهترباشد ؛ غیرازاین مطالب مبهم دیگری بر زبان راند . سپس به کشیشان ومترجمان هدایای مختصری که درخورمسافرت‌آنها نیز نبود داد و آنها را مرخص کرد .

ظاهراً نادر در فکر تأسیس مذهبی بود، ولی این نقشه با در نظر گرفتن اوضاع زمان وعلاقهٔ اوبه‌لشکرکشی مسخره‌آمیز بود ، و با شوق و ذوقی که پادشاهان مشرق به‌طورکلی به‌امورمذهب دارند به‌هیچوجه سازگاری نداشت . هنگامی که ظلم و اصول عجیب دولتهایی‌را که معمولاً در کشورهای اسلامی‌بر سرکارند به‌نظرمی‌آوریم ازتفکردربارهٔ مذهب عیسویت عقایدی عالی در ما پدید می‌آید ؛ کسانی که مشتاق به کاربردن اصول خاص مذهب عیسوی هستند چه قدرشایستهٔ ستایشند .

برای‌آنکه اخلاق دوتن ازپادشاهان مشرق را با یکدیگرمقایسه کنیم ،

Marfat.com

لازم‌است نامه‌ای‌را که جلال‌الدین محمداکبرپادشاه هند درسال ۱۵۸۲ به‌پادشاه پرتغال نوشته است بخوانیم[۱] این‌نامه به خوبی می‌رساند که اشخاص پرهیزگار و افراد شقی درصورت‌رهابودن از تعصب چگونه می‌توانند خوبی یا بدی کنند. اکبراگرچه پادشاهی جنگجو نبود ولی مانند نادرخواهان آزادی مذهبی‌بود؛ و اگر قبول کنیم که این‌نامه از صمیم قلب نوشته شده باشد مسائلی که توجه آنها را به‌خود معطوف می‌داشت‌تا چه‌اندازه متفاوت بود. یکی‌برای‌خوشبختی اتباع خود صلح‌وآرامش راتجویزمی کرد ودیگری فقط ازجنگ لذت‌می‌برد، ومی‌بینیم که چه مصائبی از آن ناشی‌شد.

۱ــ اکبر در این نامه اصول عقاید خودرا شرح داده وگفته است‌که تمام مذاهب را به‌یك چشم می‌نگرد و با دانشمندان فرقه‌های مذهبی‌گفتگو می‌کند.

Marfat.com

فصل بیست و نهم

شورش اعراب‌متفق علیه دولت ترکیه ـ مختصری درباره آنهاومحل سکونت آنها ـ شهر بصره وهراس‌آن از اعراب ـ رفتار احمدپاشا ـ تهدید بصره‌توسط ایرانیها ـ حرکت‌نادر برای‌حمله به‌لزگیهاوشکست مکرر او در داغستان ـ وحشت‌روس‌ها ازنزدیك شدن‌نادر ـ استمداد لزگیها از روسها ـ جنگ ایرانیان با اعراب و شکست خوردن‌قوای ایران ـ پریشانی ایران ـ موقعیت خطرناك ترکان ـ سرکوبی شورشیان عرب به‌دست ترکان ـ آمادگی ایرانیان برای جنگ .

در آغاز سال ۱۷۴۱ ، اعراب متفق باگروهی دیگر از اعراب که اخیراً فرمان احمد پاشارا گردن نهاده بودند علیه‌ترکان سر به شورش برداشتند . این قوم معمولاً در فصل تابستان در حوالی بصره چادر می‌زنند . رودخانهٔ فرات که از این قسمت می گذرد باعث سرسبزی‌آن می‌شود ودر همان‌هنگام غله و سبزی وعلف‌به‌وفور درآنجامی‌روید . این قوم وهمچنین‌بعضی ازاقوام عرب ، هنگامی که وارد صحنهٔ نبرد می‌شوند با زمانی که در شهر ساکنند فرق دارند . اگر با ملل مجاورمعاشرت‌می کنند ، رفتارشان مؤدبانه‌ومحبت‌آمیزاست ، ولی‌هنگامی که به‌جنگ می‌پردازند ، هوای تازه روح تازه‌ای درآنها می‌دمد و مهارت آنها در به‌کار بردن نیزه و شمشیر آنان را درنده وبی باك می کند . مهارت آنها در اسب سواری وقدرت آنها در تحمل هوای سوزان صحراها باعث تفوق آنان بر

Marfat.com

سایر اقوام می‌شود ، و از این لحاظ هر رئیس قبیله در آن‌نقاط خودرا پادشاهی بزرگ می‌داند و از عابران مالیات می گیرند .

اگر چه بسیاری از آنها مهمان نواز وجوانمرد و موقرند،ولی رفتارآنها در این مورد طوری است که غالباً راهزن به‌نظر می‌آیند . کسانی کـه از آنها استمداد می کنند در نظرشان‌ارزشی ندارند . عده‌ای ازآنها سرزنده و باهوشند وهمچنین در شعر و علم نجوم شهرت دارند . معمولاً با زنان قبیله خود ازدواج می کنند . زنانشان بسیار عفیف وپاکدامنند و در حقیقت مرگ را بر بی‌شرفی ترجیح می‌دهند ، وموارد زیـادی دیده شده که پـدران دختران خود را به‌سبب هرزگی به‌قتل رسانده‌اند ، و حال آنکه کسی را به‌سبب راهزنی وقتل مجازات نمی کنند . اقوام مختلف با یکدیگر به‌جنگ می‌پردازند و غنایمی را که‌بدین ترتیب به‌دست می‌آورند مایهٔ افتخـارخود می‌شمرند . هنگامی که به‌کاروانهایی که ازخاك آنها می گذرد دستبرد می‌زنند این عمل را یك نوع انتقام گرفتن از ترکها وایرانیها محسوب می‌دارند که غالباً به محل‌سکونت‌آنها حمله می کنند وغله و گوسفند آنان را به غارت می‌برند . در این قسمت از عربستان که سابقاً کلده نام داشت به‌ندرت ابر و مه دیده می‌شود . دامنهٔ حکومت احمد پـاشا تـا خلیج فارس ادامه داشت و شامل بصره نیز می‌شد . دولت عثمانی که در این وقت به‌قدرت احمد پـاشا حسد می‌برد حکومت او را به نـاحیهٔ بغداد محدود کرد و بدین ترتیب عواید احمد پاشا به صد هزار قروش تقلیل یافت و او نیز نسبت به حفظ بصره بی‌علاقگی نشان داد . مردم‌این‌شهر مدتها بود که از بیم حملهٔ‌اعراب منتفق به خود می‌لرزیدند ، واگر این قـوم بدین شهر حمله می‌بردند، موفق می‌شدند ، زیراساکنان بصره‌برای مقابله‌با محاصره‌آماده‌نشده بودند .فرماندار شهر کوشید که موقعیت دفاعی آن‌را مستحکم کند ، و ضمناً به احمدپاشا نوشت

Marfat.com

که یا شخصاً به کمك او بیاید یا گروهی را برای کمك او بفرستد. احمدپاشا در آن هنگام مشغول سر کوبی طایفهٔ بلبارس بود و به محض آنکه از طغیان اعراب آگاهی یافت، به بغداد باز گشت وپس از گردآوری چهل هزار سرباز به کمك بصره شتافت.

ظاهراً چنین به نظر می‌رسید که احمد پاشا بتواند این اعراب را مغلوب و منکوب کند، ولی، پس از زدوخورد مختصری با آنها، به‌بغداد باز گشت. وی استادانه میان شیخهای اعراب مخصوصاً اعراب مُنتفق وبنی‌لام تخم نفاق پاشیده وبدین وسیله توانسته بود داور آنها شود و اوضاع را به‌نفع خود تغییر دهد. علت اجتناب او از جنگ با آنها همین بود. گذشته از این، وی لازم دانست که بی‌درنگ به‌مقر حکومت خود باز گردد، زیرا پیش‌بینی می کرد که نادر شاه به‌ترکها حمله خواهد کرد و اگر رهبری لشگری را که در صلاحیت او نباشد به‌عهده بگیرد ممکن است باب عالی اصرار کند که‌وی با ایرانیان‌نیز به‌جنگ پردازد وحال آنکه خود بدین‌کارهیچ‌راغب نبود. احمدپاشا می‌دانست که با آن اقدام خواهد توانست خود را درنظر سلطان محبوب کند، زیراحدس می‌زد که سلطان نسبت به او نظر خوبی ندارد؛ ولااقل‌در صورت‌مبارزه بادشمن که ازاو بیم داشت بهتر می‌توانست از داخل شهر از خود دفاع کند.

در این ضمن‌اعراب هوله شروع به‌دست‌اندازی به‌متصرفات ایران کردند، و این کشور به علت نداشتن کشتی جنگی قادر به دفع حملات آنها نبود. آنها چند بار به‌سواحل ایران حمله کردند وعدهٔ زیادی از ایرانیان را به اسارت بردند. در پایان سال ۱۷۴۱ نادر افسری را مأمور کرد که به بصره (که بیم آن می‌رفت از طرف ایرانیان محاصره‌شود) برود و اسیران ایرانی را آزاد کند. در این ضمن بی‌علاقگی احمدپاشا نسبت به منافع ترکان چنین فکری را درسر

Marfat.com

وزیران ترك به‌وجود آورد که وی شاید با نادر در نهانی مکاتبه داشته باشد و این خود باعث وحشت عظیمی در قسطنطنیه شد.

در میان ایرانیان مثلی بدین مضمون شایع است که «اگر پادشاه احمق باشد به‌جنگ لزگیها می‌رود» وبدین وسیله می‌خواهند بگویند که قشون هر اندازه نیرومند باشد موقعیت کوههای داغستان و دلاوری مردم آن چنان است که‌لشکرکشی علیه آنهامخاطره‌آمیزخواهد بود. نادر، که هیچیك از پادشاهان ایران از حیث غرور وجاه طلبی به‌پایهٔ او نمی‌رسید، تصمیم گرفت که بخت‌خود را درنبردآنها بیازماید. لزگیها در چند مورد باعث‌خشم‌شدید او شده بودند و مخصوصاً در وقتی که‌نادر درهند به‌سر می‌برد، این‌طایفه به‌تاخت وتازپرداخته و برادرش ابراهیم‌خان را کشته بودند.همچنین‌شروان از تجاوزات آنها درامان نبود، به‌طوری که قسمت اعظم آن ولایت ویران شد. نادر در اواخر ۱۷۴۱ با سی و هفت هزار سرباز به‌سوی شروان حرکت کرد وازآنجا به‌جانب کوههای لزگیها رهسپار شد، و برای آنکه پیشرفت خود را تسهیل کند، دستور داد که مقدار زیادی از درختان جنگلی را قطع کنند، تا بدان وسیله از کمین کردن دشمن جلوگیری شود. ظاهراً در این‌کار نقشهٔ دیگری هم داشت: حملهٔ اخیر پسرش علیه اودر استرآباد اومرامحتاط کرده بود و از طرف دیگر، از زیرکی و شجاعت لزگیها غافل نبود.

در آغاز سال ۱۷۴۲ نادر وارد داغستان شد. وی درآنجا بامردمی مواجه گردید که باهندیهایی که آنهارا شکست داده بود بسیار فرق داشتند، زیرا به‌جای حرکت درمیان دشتهای باز وحاصلخیز که محل‌اقامت مردمی ثروتمند وزن صفت بود مجبور شد از کوههای صعب‌العبور بالابرود، درصورتی که این کوهها به‌منزلهٔ‌حصار وقلعه برفراز دره‌ها بودند. نادرناگزیر بود فقط ازهمین

Marfat.com

دره‌ها آذوقه به‌دست‌آورد . دراین‌نقاط مردمی نیرومند وجنگجو اقامت‌داشتند که درنتیجهٔ علاقه‌شدید به‌آزادی درطی قرون واعصار شکست ناپذیر شده‌بودند واگرنادرازطریق گردنه‌ها وارد این‌دره‌هامی‌شد دشمنان به کوهها پناه‌می‌بردند و اقدامات او را عقیم می گذاشتند . باوجود این ، عده‌ای از لزگیها در نواحی جنوبی دراثر وحشت از قدرت نادر گروگانهایی فرستاده و تسلیم شده بودند . پادشاه ایران عدهٔ زیادی ازآنان را به خراسان فرستاد تا به جمعیت آن ایالت بیفزاید وهمچنین از تجاوزات آنها به خاك ایران جلوگیری کند . این عمل باعث شد کـه سایر لزگیها بیشتر خشمگین شوند . نادر پس از آنکه یکی از سرداران خود را باهشت هزار سرباز در گردنه‌ای گذاشت که مشرف به مدخل کوهها بود ، خودباجمعی به مقابلهٔ لزگیهای‌قراقیتاق شتافت . این‌طایفه پس‌از آنکه عقب نشستند نادر را به داخل داغستان کشاندند و باعث وحشت ساکنان تپه‌ها شدند . آنگاه قسمت هـای مهمی از قوای خود را بهم پیوستند و در دل شب از کوهها فرود آمدند ودرسپاه نادر هرج ومرجی عظیم به‌وجود آوردند و حتی به خیمهٔ سلطنتی حمله کردند و قسمتی از خزاین نادر و چند تن از زنان او را باخود بردند .

در این ضمن ، آن سردار ایرانی که به دستور نادر برای حفظ روابط با شروان به‌جای مانده‌بود سخت مورد حمله‌قرار گرفت . لزگیها به‌این‌سربازان حمله بردند[1] وبااستفاده از جنگل وتپه ایرانیان را به ستوه آوردند ، تااینکه سردار ایرانی توانست حملهٔ آنهارا دفع کند .

نادر ، بعد از کوشش‌های بی‌نتیجهٔ بسیار ، شدیداً گرفتار کمبود آذوقه

۱ــ یکی از مبلغان فرانسوی‌که در این ایام در اردوگاه ایرانیها به‌سر می‌برد جزئیات دفاع دلیرانه ایرانیها را به‌من اطلاع داد .

Marfat.com

شد . اطراف شروان‌چنان دچارفقروفاقه‌شده‌بود که سپاهیان‌ایران‌نمی‌توانستند آذوقه خود را از آنجا به دست آورند ؛ و از طرف دیگر راه عبور کاروانها باز نبود. ازاین رو،نادر به‌سوی دربندپیش‌رفت ، یعنی‌شهری که‌ساکنانش به‌عواقب وخیم نزدیك‌شدن‌او گرفتار آمدند. دراینجا بود که وی کاملا به‌سودمندی کشتیها پی‌برد ، زیرا دید کـه به‌وسیلهٔ آنهـا می‌تواند از سواحل جنوبی دریای خزر آذوقه به دست آورد . این واقعه انسان را بـه فکر اقدامات جان‌التون[1] تاجر انگلیسی‌می‌اندازد که رفتار غلط اوباعث رنجش‌شدید دربار روسیه شد وتجارت ما در اطراف دریای خزر دچار مشکلات گردید. ولی دراین باره مطالب‌زیادی گفته‌ایم واحتیاج به‌ملاحظات جدید نداریم .[2]

اگر روسهابرای نادرآذوقه تهیه نکرده بودند،سربازان‌این جهانگشای نیرومند که در اثر کشته‌شدن یافرار به‌بیست هزار نفر تقلیل‌یافته‌بودندبکلی‌از میان‌رفته ویافرار کرده‌بودند . دربسیاری از نقاط جهان مواردی دیده شده‌است که‌مردم به‌خاطر منافع‌خودشان از حدود قانون فراتر رفته‌اند . من‌هرگزفکر نمی کردم که نادر کوچکترین قصد حمله به‌روسها را درسر بپروراند ، ولی عزم او درسر کوبی لزگیهاکافی بود که روسها بـه وحشت بیفتند . از این لحاظ از دربار روسیه دستور رسید که به ایرانیها آذوقه فروخته نشود . امّابازرگـانان حاجی‌ترخان به امید نفع فراوان این دستور را اطاعت نکردند ، وباوجوداین، مردم دربند صدمهٔ بسیار دیدند وقسمت اعظم آنها در اثر قحطی تلف شدند.

حضور طولانی قوای ایران در مرزهـای روسیه دربار سن‌پترزبورگ را بدگمان کرد که مبادا نادر ادعای تصرف قزلر را داشته باشد . مسلم است کـه نادر از رفتاریکی از افسران روسی نسبت به بعضی‌از سربازان ایرانی که‌به‌آن

۱ــ John Elton ۲ــاشاره به‌مطالبی‌که مؤلف درقسمت دیگر ازآثارخودنوشته‌است ــم.

Marfat.com

قلعه زیاد نزدیك شده بودند عصبانی بود ، و به‌خاطر این عمل روسها عذرخواهی کردند . اگرچه بازرگانان روسی به خاطر نفع شخصی برای ایرانیها موادغذایی تهیه کردند ، ولی دربار سن‌پترزبورگ از نزدیك شدن ایرانیها چنان به‌وحشت افتاده بود که دستور داد درحاجی‌ترخان مهمات آماده شود وآن شهر بـه حال آمـاده باش درآید . همچنین بیست هزار سرباز را تحت فرمان ژنرال تاراکانف به قزلر فرستاد .

لزگیها از همان زمان کـه نادر به سرزمینشان حمله کرده بود در صدد برآمده بودند که خود را تحت حمایت روسها قرار دهند ، و مسلّماً نفع روسها در این بود کـه از استقلال آن کـوه نشینان دلیر کـه مانند سدّی در برابر ایرانیها ایستاده بودند دفاع کنند . ورود قوای روس‌درحقیقت مانع مقاصدنادر شد واو خود را مجبور دید که دست از عملی که از عهدهٔ او خارج بود بردارد.

به محض آنکه ژنرال‌روسی به حدود داغستان رسید ، لزگیها به‌اونزدیك شدند ؛ وازترس آنکه مبادا نادر دراجرای مقاصدخود پافشاری ورزد ، نامه‌ای به این مضمون به تاراکانف نوشتند :

عریضهٔ چاکرانهٔ ماازاین قرار است: تمام‌ساکنان داغستان آگاه‌شده‌اند که شماباقشونی به‌حدودقزلرنزدیك شده‌ایدوقصد دارید که از اتباع‌اعلیحضرت امپراتور روس درآندروسکا[1] ، کاسلکوف[2] و باخان[3] و همچنین از تمام رؤسا و فرماندهان ایالات مجاور قلمرو اوحمایت کنید . این است که ما، پس ازمدتها انتظارکشیدن ، نمایندگانی به‌نام ملت به‌حضور فرستادیم تا ازمیانجیگری‌شما بهره‌مند شویم و تقاضا کنیم که اعلیحضرت امپراتور روس مارا در کنف حمایت خودبگیرد وبه بندگی‌قبول کند. ماتصمیم داریم که حاشیهٔ طلایی‌قبای‌امپراتور

۱ـ Andrewska ۲ـ Koslkoff ۳ـ Baxan

Marfat.com

را بگیریم ، وباوجود مصائبی که مارا تهدید خواهد کرد ، آنرا رها نکنیم ، و هیچ حمایتی جز از طرف خداوند و اعلیحضرت نپذیریم . بنابراین ، نسبت به اعلیحضرت سوگند وفاداری یاد می کنیم و از او استدعا می کنیم کـه ما را از تجاوز دشمنان محفوظ بدارند و به‌تقاضای ماجواب مساعد بدهند ؛ و برای آنکه اعلیحضرت از قوای ما آگاه شوند ، فهرستی از کسانی که حاضرند قوایی وارد صحنهٔ جنگ بگذارند تقدیم می کنیم[1] .

این قوم که به‌مناسبت دلیری وعشق مستمر به‌آزادی در همه‌جا مخصوصاً در ایران شهرت داشتند در این هنگام در برابر فـاتح هندوستـان و قوی‌ترین پادشاه شرق ازخوددفاع می کردند . نادرا گرچه دیر دریافت که مرتکب‌اشتباه بدی شده است ، ولی متوجه شد که اگر عقب‌نشینی کند ، موقعیت او در ایران تضعیف وشهرتش ضایع خواهد شد . گذشته از این، به خوبی‌می‌دانست که اگر باز گردد همین لزگیها در اثر عقب‌نشینی او تشویق خواهند شد و در تمام‌ایالات مرزی به‌تاخت وتاز خواهند پرداخت و با ایرانیان آن نواحی مثل ملل مغلوب رفتارخواهند کرد ، مگر آنکه قوای نیرومندی در شروان بجای‌بگذارد، واین کار با سایر مقاصد او متناسب بود. شق اخیراز دوشق دیگر بیشتر به صلاح او بود ، زیرا کمتر باعث تضییع وقت و اتلاف قشون او می‌شد و از طرف دیگر ، به وی چنین امکانی رامی‌داد که قشون خود را برای اجرای مقاصد مهمتری به کار برد .

از این تاریخ به‌بعد می‌بینیم که نادر در نهانی از روسها متنفر است ؛ وبا وجود این ، پس از بازگشت به‌ایران ، قاصدی به‌نزد یکی از وزیران تزار که

۱ــ در اینجا نام چند تن‌از رؤسای داغستان ذکر شده است که‌حاضر بودند رویهمرفته شصت و شش‌هزار و دویست سرباز آماده کنند ــ م .

Marfat.com

همراه قشون روس آمده بود فرستاد ، و بدو پیغام داد که از این موضوع تعجب می کند که روسها او را مصمم به حمله کردن به‌خاك روسیه دانسته بودند ؛ از طرف دیگرروسها به اواحترام‌نگذاشته‌اند ، زیرا امپراتور سفیری به مناسبت آغازسلطنت او نفرستاده‌است ؛ ولی‌چون خبریافته است که در سن پترزبورگ تغییرات بزرگی روی داده ، وی روسهـا را معذور داشته است . در همـان حال از سفیر خواهش کرد که قاصدی به حضور امپراتریس بفرستد و بدو خبر دهد که‌کاملاً حاضر است صلح و حسن‌تفـاهمی را که میان دو کشور ایران وروسیه برقرار بوده حفظ کند .

در این لشکر کشی نافرجام در شمال ، قضایای جنوب نـوید خوشبختی زیادی به ایرانیان‌نمی‌داد . تقی‌خان که حاکم شیراز بود از طرف نادر باعنوان سردار و دریاسالار به جنوب فرستـاده شد تا دربندر بوشهر کشتی‌هایی بسازد . تقی‌خان ، به‌محض ورود به‌سواحل خلیج فارس ، از فرانسویها و هلندیها وسایر اروپاییهاتقاضا کرد که‌چندفروند کشتی وعده‌ای کشتی ساز دراختیار اوبگذارند و سرانجام باوعده و وعیدناوگانی تهیه کرد . یکی از موارد ظلم وستم نادر این بود که مردم را مجبور کرد درختان جنگلی مازندران را قطع وآنها را به‌بندر عباس حمل کنند . فاصلهٔ این بندر تا مازندران‌به خط مستقیم در حدود ششصدو شصت میل است ؛ و اگر می‌خواستند برای پیدا کردن راه بهتـری دور بزنند فاصلهٔآن دو محل یك سوم بیشتر می‌شد . از این جریانات چنین معلوم می‌شود که نادر عملی بودن‌کارها را در نظر نمی گرفت ، و فقط می‌خواست که‌اوامر او در هر حال اجرا شود . در این مورد مقدار زیادی از درختان جنگلی را قطع کردند ، ولی چوبها را تاحدود ورامین بیشتر نبردند ، و شاید این چوبها هنوز در این‌ناحیه دیده شوند .

Marfat.com

امام مسقط پس از آنکه از مقامش خلع شد ، با خانواده و خزاین خود به کشتی نشست و به حضور تقی خان رفت . قصد او این بود که خود را تحت حمایت ایرانیان بگذارد ، به شرط آنکه به وی کمك کنند که تاج و تخت خود را از دست اتباع شورشی خود بازستاند . ولی چون قصد او فاش شد ، بعضی از همراهانش او را ترك گفتند و کشتیها را دوباره به مسقط باز گرداندند . این واقعه مصادف بااتحاد اعراب هوله ومسقط شد . امام جدید مسقطچون دریافت که تقی‌خان به تحریك امام مخلوع قصد دارد به آن شهر بتازد ، با قوای خود به مطرح دریك فرسنگی شهر گریخت. چون مسقط بدین ترتیب متروك ماند ، ایرانیها بدون احتیاط وارد آن شدند ، و اعراب از غفلت آنها استفاده کردند و بازگشتند و آنها را از دم تیغ گذراندند . اعراب مسقط همچنین در خلیج پیروز شدند .

هنگامی که پادشاه ایران در دریا و خشکی مشغول بود و در عین حال لشکری‌عظیم به‌منظور حمله به‌ترکان فراهم می‌آورد، ایرانیان زیر بارمالیاتهای سنگین می‌نالیدند . غنایم هند سبب شد که مردم بارها با تأثر و حیرت ناظر حرص و طمع پادشاه خود باشند . نادر با آنکه مقاصد بزرگی داشت و قوای عظیمی برای اجرای آن مقاصد آماده می کرد ، ولی به غنایم هند که در کلات نگاهداری می‌شد دست نمی‌زد . نتیجهٔ این رفتار چه بود ؟ جز آنکه مالیاتهای گزافی با انواع و اقسام بیدادگریها از مردم گرفته شد و هزاران نفر دست از جان شستند . اهالی دهکده‌ها و شهرها برای فرار از ظلم و ستم تحصیلداران‌به کوهها گریختند ، وعدهٔ زیادی از مردم به‌نقاط شمالی هند که نادر چندی‌پیش از آن فتح کرده بود رفتند و عده‌ای دیگر خود را تحت حمایت ترکان عثمانی نهادند . در قسمت جنوب ، بعضی‌ها به‌عربستان گریختند و جمعی دیگر سوار

Marfat.com

کشتی شده به خاك هند رفتند . در مرکز ایران ، حـال نیز بدین منوال بود . ارامنه و دیگران که در نتیجهٔ مالیاتهای ظالمان به جـان آمده بودند مساکن خود رابه‌بهانه‌تجارت یا رفتن به‌زیارت‌ترك گفتند،به‌طوری که‌نادر به‌راهداران[1] دستورداد که تذکره‌های آنها را بازرسی کنند . آزادی خروج که سابقاً وجود داشت به‌اندازه‌ای در این مورد محدود گردید که بـه داروغه‌هـا و راهدارهای شهرهای بزرگ دستور داده شد که نگذارند هیچکس بدون ارائهٔ تذکره بـه مرزها نزدیك شود ، و این اشخاص ، که درصورت فرار بعضی از مردم ، مسئول شناخته می‌شدنددرانجام دادن وظیفهٔ خود بسیارسختگیری می کردند . ایرانیها معمولاً با زنان و اثاثه خود حرکت می کنند . با این وضع اگـر هم از پیدا کردن نان درسایر کشورها مطمئن می‌شدند ، نمی‌توانستند فرار کنند .

به همین علت بود که ارامنهٔ اصفهان نتوانستند از این شهـر بگریزند . ایالت اصفهان درحدود بیست وچهار فرسنگ طول و به‌همان اندازه عرض‌دارد، و اگرچه سابقاً شهرهای پرجمعیتی در آنجا دیده می‌شد ، ولی اکنون اکثـر آنها خالی از سکنه است ، زیرا اهالی آنها یا فرار کرده یا پراکنده شده‌اند عده‌ای هم به‌طرز مخاطره‌آمیزی به کوههای‌لرستان پناه برده‌اند و اراضی آنها بایرمانده وخانه‌هایشان ویران شده است . رویهمرفته بدبختیهای ناشی از یك جنگ بی‌نتیجه یاحملات‌یك‌قوم وحشی به‌اندازهٔ پیروزیهای آن پادشاه ستمگر مصیبت و بدبختی برای ایرانیان به‌بار نمی‌آورد . ظاهراً نـادر بیشتر مایل بود که اتباع خود را سرکوبی کند تا به‌دفع دشمن بپردازد .

۱ــ راهداران‌کسانی بودندکه در بعضی از راهها برای تعیین هویت مسافران یا دریافت باج راه‌گماشته می‌شدند . طبق رسمی قدیم ، آنها مجبور بودندکه هزینهٔ عده‌ای را بپردازند و در راهها نظارت‌کنند وآنها را پاکیزه‌نگاه دارند ، وبه‌این مناسبت حق داشتندکه ازتمام‌کاروانها و مسافران باج بگیرند .

Marfat.com

علت این رفتار علاقهٔ کمی نبود که نادر به ایرانیها داشت ، بلکه به آن سبب بود که‌وی‌از روح سر کش آنهابیش از قشون هندیها یا تر کها یا تر کمانها می‌ترسید . نادرا گرقدرت داشت مایل بود سر تمام ایرانیها را از تن قطع کند، چنانکه کالیگولا[1] نیز چنین فکری را در مورد رومیها در سرمی‌پرورانید ؛ و شاید عجیب باشدا گر بگوییم هر گاه نادرمی‌توانست اقوام دیگری را درایران مقیم کند حتماًازقلع وقمع ایرانیها رو گردان نبود . اقدامات اونیز حا کی از این قصد بود ، زیرابدون آنکه رفتار خود را که باعث شورش می‌شد تغییردهد، مردم‌را چنان مجازات می کرد که فقط با کشتن یا کور کردن اتباع شورشی‌خود اقناع می‌شد .

در طی سال ۱۷٤۲ ، باب عالی ازاقدامات ارتش ایران بیمناك بود . درطی شش سال گذشته ، نام‌نادر چنان درمیان‌تر کان تولید رعب و وحشت کرده بود که در این زمان نیز تخفیف نیافته بود . شورش عربهایی که غالباً بصره را محاصره می کردند نیز باعث نگرانی تر کها بود که می‌ترسیدند مبادا این عده نیز به دشمنان بپیوندند ؛ و اگرچه نادر قصد خود را اعلام نکرده بود ، ولی تر کها از اتحاد ایرانیها با اعراب بیم داشتند .

مذا کراتی که درماه ژانویه ۱۷٤۲ در ارزنةالروم انجام گرفت نتیجه‌ای نبخشید . نادر به فرزند خود دستور داده بود که با پنجاه هزارسرباز دراصفهان وحوالی‌آن بماند وفرمان داد که درآنجاچندین عرّاده‌توپ‌بسازند . بنابراین ، تر کها لازم دانستند که قوای مهمی در حوالی بغداد نگاه دارند . ولی چون امیدوار بودند که با نادر کنار بیایند ، سلطان عثمانی‌سفیری به‌نام منیف افندی به داغستان فرستاد تا به‌حضور نادر برود . پادشاه ایران از پذیرفتن او امتناع

۱ــ Caligula امپراتور روم (میلادی۴۱ـ۱۲) که در اواخر عمر به‌بیدادگری پرداخت ــ م

Marfat.com

کرد ، ولی قول داد که در دشت مغان جوابی به‌او بدهد وهنگامی که از جنگ با لزگیها باز می گشت ، مقصود خود را با تقاضای استرداد ارمنستان وآسیای صغیر و گرجستان که به دست تیمور لنگ فتح شده‌بود فهمانید . ترکها ازاین مطلب چنان به‌وحشت افتادند که علاوه برنگاهداشتن قوایی در حوالی بغداد ، لشکری دیگر در مجاورت ارزنةالروم در سواحل فرات آماده ساختند .

در اواخر سال ۱۷۴۲ ، نادر نامه‌ای به‌سلطان نوشت و در آن علاقهٔ خود را به حفظ صلح باباب عالی یاد آور شد . همچنین نامه‌ای به‌پاشای بغدادفرستاد و مثل‌اینکه دو دولت‌در جنگند پیشنهادآشتی کرد . این اقدامات که به‌منظور فریب دادن ترکها به عمل آمد به هیچوجه باعث آرامش سلطان و وزیران او نشد .

دولت سوئد که در اواسط ۱۷۴۲ به روسها اعلان جنگ داده بود از باب عالی تقاضا داشت روابط خود را با روسها قطع کند تا زمینهٔ مساعدی به نفع سوئد فراهم آورد . اما ترکها که از خطر ایرانیها به خوبی واقف بودند از افتادن در چنان دامی احتراز کردند ، خصوصاً آنکه اخیراً تاحدی با ایرانیها کنار آمده بودند ، و همچنین از انقلاب بزرگی که در روسیه در اواخر ۱۷۴۱ روی داده بود آگاهی داشتند .

آنچه خیال سلطان را راحت کرد مقهور شدن‌دو طایفه از اعراب بود . احمد پاشا که دریافته بود این دوطایفه خود را تحت حمایت پادشاه ایران قرار داده‌اند ، سلیمان قائم مقام خود را برای سرکوبی آنها اعزام داشت . سلیمان اعراب را شکست داد و با غنایم فراوان بازگشت . ترکها غالباً مجبور بودند که این طوایف راکه طبعاً سرکش وناپایدار بودند تنبیه کنند ، وبرای آنکه آنان را مطیع خود سازند ، همیشه آنها را فقیر نگاه می‌داشتند . موفقیتی که

Marfat.com

سلیمان به دست آورده بود احتمـالاً هم آن دو طـایفه و هم طوایف دیگر را مرعوب می‌ساخت .

همچنین ترکها از مقاصد ایرانیها علیه بصره آسوده خاطر شدند ، زیرا نادر که فرمان داده بود مقداری آذوقه در آن حدود آماده سازند در سپتامبر ۱۷٤۱ دستور داد آنهـا را بفروشند . این وضع برای مردم آن شهر و حوالی آن از دو لحاظ حائز اهمیت‌بود . جنگ با اعراب‌باعث کمبود مواد غذایی‌شده بود ، زیرا احمد پاشا که به اظهارات دوستانهٔ نادراعتمادی‌نداشت مقدار زیادی آذوقه گرد آورده و بـه بغداد فرستاده بود و سپس فرمان داد کـه آنهـا را به بصره بفرستند . مردم بصره از دریافت آنهـا بسیار خشنود شدند ، خصوصاً آنکه رودخانهٔ فرات طغیان کرده باعث مرضی واگیر شده بود .

چنانکه گفتیم ، بعضی از بازرگانان روسی به فکر نفع شخصی افتادند . علاقه به منافع شخصی برسایر ملاحظات غالب‌می‌آید . بازرگانان‌ترك‌ازخرید بعضی از مواد غذایی آنها سود بردند ، ولی در همان حال تعداد زیادی اسب در کردستان و سایر متصرفات عثمانی به ایرانیهـا فروختند . ایرانیها که بر اثر جنگهای متمادی بسیاری از اسبان خود را از دست‌داده بودند بدون این‌حیوان نمی‌توانستند جنگ علیه ترکها را ادامه دهند . پاشاها و حاکمها نیز بر اثر رشوه نسبت به‌این عمل اغماض کردند ، به طوری که در این سال بیش از شصت هزار اسب و تعداد زیادی شتر و استر توسط ترکها و عربها برای مصرف‌ارتش نادر به فروش رفت .

Marfat.com

فصل سی‌ام

نقشه‌های نادر به‌منظور ایجاد گرفتاری برای ترکان ــ موقعیت بحرانی احمد پاشا حاکم بغداد ــ حرکت نادر از داغستان ــ اعلان جنگ سلطان به ایرانیان ــ نقشهٔ عملیات جنگی نادر .

وحشت از جنگ هنوز باعث آشفتگی امور دربار عثمانی بود . یکانگی مذهب به منظور جلوگیری از خونریزی که نخست مورد علاقهٔ ترکان بود در این هنگام باعث وحشت آنها شده بود . نادر چون می‌دید که فرمانش در آغاز جلوس او بر تخت سلطنت کاملاً مورد توجهٔ ایرانیان قرار نگرفته است، اعلام داشت که چون آیین تسنن را پذیرفته‌است ، تمام اتباع او باید از وی پیروی کنند .

در طی این اوضاع وحشتناك ، اعلامیهٔ مذکور باعث سوءِ ظنّ وزیران ترك شد و ترسیدند مبادا نادرشاه بخواهد از رفتار اشرف تقلید کند[1] و افکار ترکها را با تعصّب مذهبی مشغول دارد؛ وچون اشرف با به‌کار بردن سیاست مذهبی توانسته بود از حملات ترکان مصون بماند مبادا او نیز بخواهد بدان حیله ترکیه را فتح کند .

احمد پاشا حاکم بغداد گرفتار جاه طلبی نادر وحسادت دربار عثمانی شده بود . نادر اگرچه خود را دوست پاشا می‌دانست ، ولی در فکر فتح بغداد بود ؛

۱ــ رجوع شود به انقراض سلسلهٔ صفویه تألیف دکتر لاکهارت ترجمهٔ دکتر اسماعیل دولتشاهی. ناشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

Marfat.com

ودربار عثمانی نیز نگران بود که این ایالت تاحدّی از امپراتوری عثمانی منتزع شده باشد .

بغداد اگر دردست شخص بی کفایتی بود احتمال کلّی داشت کـه سقوط کند. باوجوداین ، بسیاری از ترکان ، لقب منفور نظام‌الملك را به احمدپاشـا دادند ، و این خود اشاره‌ای به خیانت آن مرد هندی نسبت به محمّد شاه بود . رفتار احمدپاشا درنظردرباریان هرچه بود ، لیاقت وجوانمردی او بود که او را نگاه داشته بود واین موقعیّت ربطی به خیانت نداشت . وی بااین‌رفتار توانست محبّت کسانی را که‌بااو رابطه‌داشتند جلب کند.افسرانش‌باوفاداری به‌اوخدمت می کردند و سعادت خود را ازسعادت او جدا نمی‌دانستند . امّـا جوانمردی او باعث شده بود که خزینهٔ او همیشه خالی بماند ، به طوری که غالباً مجبور بود از دربار مطالبهٔ پول کند .

احمد پاشا تااین هنگام شش هزار سکّه از اعراب که چندی پیش مقهور سلیمان پاشا شده بودند گرفته بود .کلیمیهای بغداد نیز مجبور شده بودند کـه دو هزار سکّه به او بپردازند .

صرّاف عمدهٔ آنها متهم شده بود کـه بادختر یکی از امیران ترك رابطه دارد[1] واگرکلیمیها این مبلغ را به اضافهٔ هفت هزارلیره که پاشا به‌آن صرّاف مقروض بود نپرداخته بودند صرّاف مذکور به قتل رسیده بود . درهرحال، این پول ، خواه آن کلیمی مجرم و خواه معصوم بود ، کمبود عواید احمد پـاشا را جبران کرد .

۱ــ در اینجا باید بگوییم کـه آداب ترکها با آداب ایرانیها فرق دارد . ایرانیها سابقاً در مورد زنانشان سختگیری می‌کردند ولی در عهد سلطنت نادر وجوه تمایز مسلمانان و عیسویان از میان رفت .

Marfat.com

حسن تفاهمی که می گفتند میان نادرشاه و حاکم بغداد وجود دارد نیز باعث نگرانی ترکها بود. وزیران سلطان نمی‌توانستند او را ازکار براندازند وازترس آنکه مبادا او رامجبور به‌توسل به‌عملی نومیدانه کنند ترس وبیم‌خود را پنهان داشتند ودرنهـانی برای برانداختن اومشغول توطئه شدند. دربارعثمانی ضمن اقدامات خود چند پاشا را بـاعدهٔ زیـادی سرباز به بهانهٔ حفاظت شهر از تجاوزات‌ایرانیهااعزام داشت. ولی‌این حیله نتیجه‌ای‌نبخشید، زیرا احمدپاشا از قصد دربار آگاهی یافت و به هیچیك از سربازان اجازه دخول به شهر نداد وضمناً به سلطان معروض داشت که قوای موجود دربغداد برای دفاع ازشهر و نواحی مجاور آن‌کافی است.

اگر احمد پاشا مایل بود که به‌نادر ملحق شود و به تصرف خاك ترکیه بپردازد، چنین عملی امکان پذیر بود؛ و اگر بگوییم که وی چنین قصدی در سر می‌پرورانید (وحال آنکه مردی به لیاقت او محال بود کـه مرتکب چنان عمل زشتی بشود) رفتار دربار عثمانی در مورد حفظ امنیت خود بسیار جاهلانه بود. موقعیت‌احمدپاشا مستلزم آن بود که سلطان عثمانی ازآن بیم داشته‌باشد، زیراهرضربه‌ای که ازدوطرف به‌او وارد می‌آمد او رامجبورمی‌ساخت که دست از تخت و تاج خود بشوید؛ و معلوم بود کـه نادر در فکر اجرای نقشهٔ بسیار مهمی است.

اگر ترکها می‌توانستندجنگ‌با ایران را تحمل کنند، موقعیت‌پریشان نادر در داغستان فرصت خوبی برای‌آنها فراهم می‌ساخت. لکن ترکها از این موضوع خشنود بودند که عدم پیشرفت قشون نادر به آنهـا امکان می‌داد که به جمع‌آوری قوا وفراهم ساختن پول بپردازند.

در ماه فوریه ۱۷۴۳، نادر از تعقیب هدف خود درداغستان چشم پوشید؛

Marfat.com

وپس‌ازحرکت ازدربند ، به‌سوی دشت مغـان عزیمت کرد ، و از این امکان بیم داشت که ترکها قبل ازآنکه او در رأس قوای خود قرار گیرد ، به متصرفـات او بتازند .

سلطان عثمانی بر این‌نکته واقف بود که تـا زمانی کـه نادر را مغلوب و خوارنکرده است نمی‌تواند با اوبه‌طورمؤثر در حال صلح باشد . دربار عثمـانی تصور می کرد که موفقیتهای نادر مرهون توطئه‌ها ورشوه‌ها وهمچنین اطلاعات نظامی وشجاعت اوست ، وبدین‌لحاظ ، به‌تصورآنکه او بـا اعمال خیـانت آمیز نمی‌تواند برآنها فائق شود ، ویرا خطرناك نمی‌دانستند ، وچون بیشتربه‌منافع خود پی‌بردند ، دریافتند که بی‌جهت از موقعیتهای مناسب استفاده نکردند . بنابراین درصدد برآمدند برای رفع نگرانیهای خود دست به اقدامات جدی بزننـد .

علی پاشا ، وزیراعظم ، تمام مهارت و کوشش خود را برای عزل‌احمدپاشا حاکم بغداد به‌کار برد ، وحتی کاررا به‌جائی رسانید که باعثمان‌پاشا، «محافظ» قلعهٔ بغداد ، وارد توطئه شد ، وباو وعده داد که اگر موجبات عزل احمد پاشارا فراهم آورد ، او را به‌حکومت آن شهر و ایالت خواهد گماشت ؛ وچون عثمان پاشا این‌پیشنهادرا نپذیرفت ، وزیر طبق دسیسه‌های‌شرقیها ، خواست احمدپاشا را امتحان کند وقاصدی نزد اوفرستاد تا سرعثمان پاشا را به‌حضور او بفرستد . احمد پاشا ازچنین دستور عجیبی در مورد مردشریفی کـه از او شکایتی نداشت به شگفت افتاد وقضیّه رابه‌اطّلاع عثمان پاشا رسانید ؛ وبراثراعتماد متقابلی که دیده شد آن دونفرهمداستان شدند ، و ازشنیدن خبرخلع وزیر که چندی بعد روی داد اظهار مسرّت کردند .

احمد پاشا سرانجام درحکومت خود دربغداد وبصره باقی ماند و فرمـان

Marfat.com

سلطان در تأیید مقام او در آوریل ۱۷۴۳ رسید .

دربارعثمانی به‌این‌نتیجه رسیده بود که دلجوئی از احمدپاشاوحسدنبردن بر منصب او بهترین طریقه خواهد بود . احتمال می‌رود که نادر کوشیده باشد به احمد پاشا رشوه بدهد . اصول پست سایرمردان که نادربرای اجرای مقاصد خود غالباً از آنها استفاده کرده بود شاید وی را برآن داشته باشد که از این وسیلهٔ شیطانی یعنی به کار بردن رشوه استفاده کند و تأثیر پول‌را بیازماید . بنابراین‌میرزا زکی‌را که‌مورد اعتمادخوداو بود به‌عنوان‌سفیربه بغدادفرستاد. احمد پاشا مقدم اورا گرامی داشت وهدایای فراوانی به‌اوبخشید . سفیر ایران به احمد پاشا چنین گفت که نادرشاه قصد دارد به‌زیارت مرقد علی (ع) و سایر مکانهای مقدس واقع درحوالی بغداد برود وچهارتن ازخانها را باسربازان‌آنها همراه بیاورد .

احمد پاشا البتّه ازاین خبرخشنود نشد ، وترسید مبادا قصدی پنهانی‌غیر اززیارت درمیان باشد . امّا به‌ملاحظهٔ‌آنکه سفیری از راه احترام به حضور او فرستاده شده بود ، وی نیز قائم مقام خود را همراه سفیربا هدایای زیاد وچند نامه به‌حضورنادر فرستاد . درمیان این‌هدایا ده اسب زیبا با زین ویراق مرصع دیده می‌شد . این سفارت جزازدیاد احترامی که نادرهمیشه نسبت به احمدپاشا نشان می‌داد تأثیردیگری نداشت .

ضمن این که این مذاکرات درجریان بود ، دربارعثمانی‌از آینده وحشت داشت . در یازدهم ژوئن ۱۷۴۳ ، چند دم اسب که علامت جنگ بود در بیرون قصر سلطان درقسطنطنیّه آویخته شد ، ودرهمان هنگام به‌احمدپاشا دستورداده شد که قوایی در سواحل فرات درمجاورت ارزنةالروم فراهم آورد . ایرانیها جنگ راآغاز کرده بغداد وبصره راتقریباً دریك‌زمان‌درمحاصره گرفته‌بودند .

Marfat.com

در محاصرهٔ بصره سی‌هزارایرانی‌با عدّه‌ای ازطوایف عرب‌شرکت کردند. سپس قلعهٔ گوردلان را که در آن سوی رودخانه و مقابل بصره قرار داشت به تصرّف درآوردند وچند قصبه ودهکده راغارت کردند وبسیاری‌ازساکنان‌آنجا را ازدم شمشیر گذراندند وزنان‌رابه اسارت بردند. نواحی‌اطراف‌بغداد که‌ازخرابیهای ده سال پیش هنوز قد علم نکرده بود نیزغارت وویران شد.

با وجود این، ترکها قوای بزرگی درارزنةالروم ولشکری در دیار بکر فراهم آوردند وبرآن شدند که دربرابردشمن پایداری کنند. بنابراین، نادر به قوای ایران دربصره وبغداد دستورداد که به‌سوی موصل وازآنجا به طرف دیاربکربشتابند، و ضمناً خود، پس از کشیدن نقشهٔ عملیّات جنگی، با قوای عظیمی به سوی وان به‌منظورمحاصرهٔ ترکان در ارزنةالروم به‌حرکت درآمد، و بدین‌وسیله می‌خواست دریك زمان‌به‌دوقسمت‌ازمتصرفات عثمانی‌بتازد ودامنهٔ پیروزیهای خود را تا پایتخت‌آن کشور ادامه دهد. نادر اگرچه ازچندی قبل خود راآماده نبرد کرده بود، ولی جنگ را با همان شوق و ذوق پیشین آغاز نکرد. ناکامیهای او در داغستان تا حدی باعث تضعیف شهرت او شده بود، و غنایمی که سربازانش درجنگ با هندیها به‌دست آورده بودند ظاهراً آنها را به‌جنگ با ترکان کمتر راغب‌می‌ساخت.

عشق به‌راحتی وآسایش وایجاد زمینهٔ صلح وآرامش همیشه در سر افراد بشر باقی خواهد ماند، ولی‌حتی پیروزی در جنگ ممکن است انسان راخسته وناراحت کند. جنگها معمولاً در نتیجهٔ شجاعت و دلیری منتج به‌پیروزی‌شده است و گاهی فاتحان تلفات زیادی نداده‌اند. اما، در نظر افراد بشر، ایجاد جویهای خون جزءِ افتخارات نظامی بوده است. بدین ترتیب حس فاسد خودخواهی بشر تا چه اندازه با مقاصد عالی خداوند منافات داشته است.

Marfat.com

فصل سی ویکم

حاضر شدن ترکان برای دفاع ـ شورش بختیاریها و بلوچها ـ اعزام یکی از مدعیان تاج وتخت ایـران به این کشور از طرف ترکان با قشونی مرکب از لزگیها و ایرانیهای شروان ـ شکست آنها به دست نصرالله میرزا ـ سرکوبی تقی‌خان درشیراز .

سربازان ایرانی، پس از قریب چهارده سال‌مبارزه، ازجنگ وخونریزی خسته شدند ، وحال آنکه ترکان برنگرانیهـای خود فائق‌آمده بودند. سلطان عثمانی موصل را برای دفاع آماده ساخت و ایرانیهـا به عبث برای تصرف آن کوشیدند ، وبادادن تلفات سنگینی‌مجبور به‌عقب نشینی‌شدند . علی‌پاشا، حاکم دیار بکر، فرماندهی قشونی‌عظیم را به‌عهده گرفته وتمام‌احتیاطات لازم رابرای جلوگیری از قشون ایران مانند فرمـاندهی آزموده به عمل آورده بود ؛ ولی ایرانیها چون نتوانستند موصل را بگیرند ، از راه احتیاط حاضر شدند کـه از محل خود بیرون آیند ، زیرا سرزمینهای پشت سرخود را فتح نکرده بودند .

نادر می‌دید که ترکان همه‌جاآمادهٔ مقابله بااوشده‌اند. عده‌ای ازشهرهای مستحکم که در نتیجهٔ پایداری در برابر دشمن تجربه‌ای به دست آورده بودند نه پیشنهادهای توطئه آمیز او را می‌پذیرفتند ونه در اثر شنیدن نام وشهرت‌او برخود می‌لرزیدند . بنابراین، نادرفقط ازلحاظ شمارهٔ سربازان و نام و شهرت

Marfat.com

برترکان برتری داشت ، و چون واقف بود که رفتارش ایرانیها را برای شورش آماده کرده است، شکست‌درجنگ به منزلهٔ پایان کار اومحسوب خواهدشد. از آنجا که ترکان فقط از خود دفاع می کردند ، نادر می‌دید کـه جنگ بایك ضربه قاطع به‌پایان نخواهد رسید ، و بنابراین ، به ضرورت به حدود کرکوك عقب نشست ودراینجا ترکها مزاحم او نشدند .

دراین ضمن، قریب دوهزار خانواده از طایفهٔ بختیاری که به فرمان‌نادر به ایالت خراسان کوچ داده شده بودند به مسکن اصلی خود باز گشتند ، و در آنجا به کوهستانها رفتند وتصمیم گرفتند که خودرا ازیوغ ایرانیها آزادسازند. نادرچون بیم‌داشت که دیگران ازآنها تقلید کنند، گروهی از اوزبکان رابرای ارعاب آنها اعزام‌داشت . بلوچها نیز ازفرستادن سرباز وپول خود داری کردند وعده‌ای از سربازان ایرانی را که علیه‌آنها فرستاده شده بودند شکست‌دادند .

قسمت بزرگی از نواحی جنوبی ایران وهمچنین ساکنان سواحل خلیج فارس که از حکومت نادر به جان آمده بودند در همان هنگام سر بـه شورش بـرداشتند . تقی‌خان ، حـاکم فارس ، هم طغیان کرد . این شخص کـه مقام بیگلربیگی داشت بسیارمورد احترام نادربود ، وحتی پادشاه‌ایران به او اجازه داده بود که درطرف راست کلاه‌خود جقه‌بگذارد وسوارفیل شود ، واین‌افتخار نصیب دوسه نفر بیشتر در ایران نشده بود . اما چون در چند لشکر کشی علیه اعراب مسقط به جایی نرسیده بود ، مقام و اهمیت او در نظر نادر تقلیل یافته بود . کلبعلی‌خان ، از خویشان‌نادر که تحت فرمان‌تقی‌خان به‌خوبی‌انجام‌وظیفه می کرد ، چنان مورد حسد نادر واقع شده بود کـه پادشاه ایران به تقی‌خان دستور داد سراورا به حضورش بفرستد ، ولی حاکم بااو همدست شد وجانش را نجات داد . چندی بعد ، خود تقی‌خان به خیانت متهم شد ، ونادر ، به بهـانهٔ

Marfat.com

اظهار اعتماد به‌کلبعلی‌خان ، به‌وی دستور داد که تقی‌خان را دستگیر کند و به لشکر گاه بفرستد ، این دو نفر بـراثر احترام متقابل طبعاً باهم متفق شدند و دریافتند که سلامت آنها وابسته به مخالفت بااین مرد جبّار است که در نتیجهٔ نومیدیهای اخیر فوق‌العاده ظالم شده بود .

آنگاه این دو نفر اقدامات خود را هماهنگ کردند و تصمیم گـرفتند سر به شورش بردارند ، و برای تسهیل این قصد ، موافقت کردند که تقی‌خان ، به‌بهانهٔ دفاع از خود ، به‌لشکر گاه برود ، و کلبعلی‌خان ، پس از چند روز بـه بهانهٔ آنکه‌شورشی روی داده است، قاصدی به‌لشکر گاه بفرستد وازوم‌باز گشت او را به‌شیراز یادآور شود . بدین ترتیب ، بیگلربیگی مراجعت کـرد ؛ و بـه بهانهٔ آنکه اقوام مجاور علیه پادشاه شورش کرده‌اند، در حدود هفت‌هزار سرباز فراهم‌آورد و تمام نیروی بحری واقع در خلیج فارس را متصرف شد .

در ایامی که این وقایع در جنوب روی می‌داد، ترکان موقعیت را مناسب دیدند که‌شورشی‌درشمال برپا کنند؛ وبرای‌این منظورلزگیها راتحریك کردند. کینه‌ای که این قوم به مناسبت لشکر کشی اخیر نادر در دل گرفته بودند آنها رابرآن داشت که برای ایرانیهادشواریهایی به وجودآورند. ترکها می‌دانستند که حکومت نادر مورد تنفر است ؛ و اگر شخصی به‌بهانهٔ خویشاوندی باسلسلهٔ صفویه مدعی‌تاج وتخت‌ایران شود، احتمالاً به‌سودآنهاخواهد بود . از این‌رو، یکی ازایرانیان راکه سام نام داشت و مدعی بود که‌آخرین فرزند شاه سلطان حسین است به خدمت خود در آوردند . همچنین ترکهـا مدعی بودند که صفی میرزا ، فرزند ارشد شاه سابق ، تحت حمایت‌آنهـا زندگی می کند . سام چند سال پیش با جامهٔ درویشی به ایران سفر کرده و به طور خصوصی گفته بود که این جامه را به‌منظور پنهان داشتن هویت خود برتن کرده است . ابراهیم‌خان،

Marfat.com

برادر نادر ، ویرا گرفته و نوك‌بینی او را از راه تحقیر قطـع کرده سپس او را آزاد کرده بود . بدین مناسبت ، این شخص به « بینی بریده » ملقب شده بود .

در این هنگام ، ساکنان شماخی ازاین مدعی بـا احترام فراوان استقبال کردند ، ولشکری که قسمت عمدهٔ آن از افراد لزگی بود دراختیارش نهادند . این کوه‌نشینهای دلیر ، از زمان حرکت نادر از دربند ، در حوالی آن به‌تاخت و تاز پرداخته و باعث وحشت و نگرانی پادگان شهر شده بودند . آنگاه دردل شب مقداری باروت در قسمتی ازدیواره‌های مخروب شهر گذاشتند وباآتش‌زدن آن خرابی‌بسیاربه‌بارآوردند ، ولی موفق به‌تصرف شهر نشدند . این نیرنگ را چند بار تکرار کردند . لزگیها معمولاً شبانه حمله می‌بردند ، وبا تیر و کمان نگهبانان‌باروهاراهدف قرار می‌دادند،وبی‌درنگ موضع خودراعوض می کردند تا ایرانیها ندانند توپهای خود را بـه کدام سمت متوجه سازند . بـرای مطیع کردن این قوم همه گونه وعده و وعید به‌کار رفت ولی نتیجه‌ای از آن به‌دست نیامد. پادگان چندباربا آنها دست و پنجه نرم کرد و در این مورد هر دوطرف ظلم و شقاوتی نشان دادند که هیچ قانون جنگی آن را مـوجه نشناخته بود .[1] آن عده از لزگیها که بدون جنگ تسلیم می‌شدند و سوگند یاد می کردند که بار دیگر سلاح برنگیرند از طرف ایرانیها آزاد می‌شدند . ایرانیها از سوی دیگراعلامیه‌ای صادر کردند و گفتند که هر کس با ایران روابط تجاری داشته باشد ، از پرداخت حقوق گمرکی معاف خواهد بود و به‌آسانی تذکره دریافت خواهد داشت . لکن این سیاست نتیجه‌ای نبخشید .

ادامهٔ این جریانات باعث شد که وضع دربند به‌صورت ایامی که نادر از

۱ــ ایرانیها گاهی پاهـای لزگیها را قطع می‌کردند یـا چشمهایشان را بیرون می‌آوردند و طعنه‌زنان به‌آنها می‌گفتندکه بدین ترتیب بهتر می‌توانند به‌منازل خود بازگردند .

Marfat.com

آن شهر بیرون رفت باقی بماند . تمـام افراد ذکور کـه بیش از شـانزده سال داشتند مجبور شدند وارد قشون بشوند ، وتمام دخترانی که بیش از چهارده‌سال داشتند طبق دستور حاکم به سربازان جدید داده شدند . در این ضمن ، قحط و غلا آن چنان بالا گرفت که عده زیادی از گرسنگی مردند .

در آغاز سال ۱۷٤٤ ، سام میرزای دروغین در رأس لشکری که اکثر از افراد لزگی ترکیب یافته بود به سوی شروان حـرکت کرد ، و ضمن آنکـه آزادانه مشغول غارت‌بود، عده‌ای از سربازان نادربه‌آن برخوردند و کوشیدند جلوی اورا بگیرند ، ولی سخت شکست خوردند؛ وچون امورآن ایالت‌همچنان آشفته بود ، نادر فرزند خود نصرالله میرزا را با بیست و پنج هزار سرباز علیه آن فرستاد . لزگیها به اتفاق عدهٔ زیادی از مـردم آن ایـالت سخت مقـاومت کردند ، لیکن‌پس از خونریزی زیاد در ملتقای کورا و ارس‌شکست خوردند . در این محل بود که نادر به پادشاهی برداشته شد ، و در این محل بود که مردم ضعف و فساد خود را نشان دادند ، و کسی را انتخاب کردند که باعث بدبختی و پریشانی آنها شد ، و دستورداد که به‌یادبودپیروزی او کلّه مناری برپا کنند تا بقیهٔ مردم در آینده جرأت شورش نداشته باشند .

سام اگرچه همراه هفتاد نفر رو به‌گریز نهاد ، ولی اسیر شد . نادر بـه فرزند خود دستور داد که یك چشم این مرد شورشی را بیرون‌آرد واو را بااین پیغام به دربار عثمانی بفرستد : « نادر شاه از کشتن این مرد فرومایه خودداری نمود ؛ در صورتی که سلطان او را از سلسلهٔ صفـویه دانست و از او طـرفداری کرد . »[1]

۱ــعجب‌آنکه سام بدین ترتیب توانست‌برای بار دوم جان سلامت‌بدر برد . این مرد که‌به‌تقدیر علاقهٔ فراوان داشت چنین نتیجه‌گرفت که واقعهٔ مهم‌دیگری درپیش دارد .

Marfat.com

نتیجهٔ این شورش تقریباً خرابی و پریشانی ایالت شروان بود. در این ضمن، شورش تقی‌خان به صورتی جدّی درآمد. این مرد یکی از اشراف سابق ایران بود و اگرچه در جنگ دریائی علیه اعراب توفیق نیافته بود، ولی به لیاقت و کفایت مشهور بود، و این صفات باعث می‌شد که نادر بیشتر به او حسد ببرد. پادشاه ایران هجده هزار مرد جنگی را تحت فرمان چند تن از کارآزموده ترین سرداران خود نهاد. این قوا به اندازه‌ای نیرومندتر از افراد تقی‌خان بود که وی قدرت مقابله با آن را نداشت و ناچار دروازه‌های شهر را بر روی خود بست.

در سالهای ۱۷۲٤ و ۱۷۲۹ خرابیهای بسیار به شیراز وارد آمده بود، و این بار نیز این شهر صحنهٔ جنگهای خونین شد. تقی‌خان تا چند هفته مقاومت کرد، ولی دشمنان شهر را با حمله گرفتند و قسمت زیادی از اموال و دارایی مردم را به بهانهٔ پر کردن خزینهٔ پادشاه به غارت بردند و بیشتر کسانی را که شورش کرده بودند یا به قتل رساندند یا از نعمت بینایی محروم ساختند. تقی‌خان در لباس چوپانی همراه چند تن از دوستان رو به گریز نهاد، لکن اورا دراثر خیانت نوکرانش شناختند و همراه زن محبوب وچهل تن ازخویشان و نزدیکانش به اصفهان فرستادند.

یکی از سربازان با این زن در برابر چشمان شوهرش عمل منافی عفت انجام داد، و این کار بزرگترین اهانتی بود که به این مرد شریف کردند، و این خود برخلاف احترامی بود که نادر معمولاً نسبت به زنان نشان می‌داد. خویشان و دوستانش را همگی به‌قتل رساندند و خود او را بعد از آنکه از یك چشم محروم ساختند خصی کردند. نادر دستور اکید داده بود که ضمن آن‌عمل به وجودش آسیبی نرسانند، زیرا می گویند سوگند یاد کرده بود که او را

Marfat.com

نکشد[1] و بنابراین بی‌آنکه او را بکشد نسبت به او ظلم بسیار کرد. شاید نادر او را از سایر سرداران خود شرافتمندتر و لایقتر می‌دانست؛ و چون او را نکشته بود، انتظار داشت که وی نسبت به او کاملاً وفادار بماند. غیر از این هم نمی‌توانیم رفتار نادر را توجیه کنیم، زیرا پس از تسکین غضب خود، ویرا به حکومت کابل گماشت. بسیاری ازمورخان ننوشته‌اند که نادر چه انگیزه‌ای در این عمل داشت و شاید هم نتیجهٔ هوی و هوس او بود و می‌خواست برخلاف اصولی که تجربه معمولی بشر نشان داده است طرح جدیدی بریزد.[2]

۱ــ به نظر می‌رسد که سوگند خوردن در نظر مسلمانان بسیار مقدس بوده است و رذلترین افرادهم آنرا نقض نمی‌کردند وضمن سوگند خوردن، خدای متعال راگواه می‌گرفتند.

۲ــ آقای آتر(Otter) می‌نویسد که تقی‌خان، به محض ورود به‌کابل، سر به شورش برداشت. ولی هرگز نشنیده‌ام که کابل، پس از مرگ نادرشاه، یاکمی قبل ازآن شورش کرده باشد. دراین مدت تهمورث خان فرمانده قوای ایرانی درقسمت هند بود. حقیقت آنکه وقایع‌بسیاری روی داده است که به علت عدم مکاتبه وبه سبب شورش در داخلهٔ ایران هرگز خبرآن به اروپا نرسیده است. چنانکه گفتم، فقط مطالبی را پذیرفته‌ام که درصحت آنهادلایلی در دست‌داشته‌ام، واگر دقایقی را خوب توضیح نداده‌ام، خواننده باید مرا مقصرنداند، زیراآنهارا ازدیگران نقل کرده‌ام.

Marfat.com

فصل سی و دوم

شورش استرآباد ـ غارت بازرگانان انگلیسی ـ بـازگشت نادر از ترکیه به ایران ـ شایعاتی در مورد استعفای او ـ پریشانی‌ایران ـ تدارکات عظیم ترکهـا برای جنگ ـ حرکت نـادر به سوی خاك ترکیه ـ جنگ در نزدیکی ایروان ـ شکست ترکها .

شعله‌هـای جنگ داخلی در این هنگام از هر سو زبـانه می کشید . در ژانویه ۱۷٤٤ ، قاجارهای استراباد سر از اطاعت پیچیدند و محمد حسن خان را[1] به رهبری خود بر گزیدند ، و پس از پیوستن به ترکمانهای مجاور ، مقر حکومت‌را به‌تصرف درآوردند وذخائرشاه رابه غارت‌بردند وکاروان ثروتمندی راکه به کمپـانی انگلیس و روس تعلق داشت تاراج کردند . کمپـانی مذکور می کوشید راه تجاری جدیدی از طریق‌دریای خزر بامشهد که‌به‌عنوان پایتخت مملکت محسوب می‌شد بـاز کند . شتابزدگی ساکنـان این‌ایالت باعث شد که نتایج مهلك حکومت‌استبدادی آشکار شود . محمدحسن‌خان با سام مکاتبه کرده و او را به پادشاهی پذیرفته و چنین یادآور شده بود که ضمن‌آنکه سام نواحی غربی دریای خزر را تصرف می کند ، وی ایالات جنوبی را مطیع خود خواهد ساخت . آنگاه با دشواری در حدود سه هزار سوار گرد آورد ، و سام اگر چه

۱ــ فرزند فتح‌علیخان قاجار .

Marfat.com

شانزده هزار نفر آماده کرده بود ، ولی نتوانست در برابر قوای بی‌شمار نـادر پایداری کند ، و باوجود این، علاقه به تاراج کردن اموال کاروان باعث شد که لشکر محمدحسن‌خان باشکست روبروشود . این سربازان که‌مرکب ازقاجارها و ترکمانها بودند دراثرحملهٔ هزار و پانصد نفر ازقوای‌نادر که خراسانی‌بودند پراکنده شدند و در نتیجهٔ جنگ و مصادره ، تمام‌آن ایالت ویران گردید . از این تاریخ‌به بعد ، نادر تصمیم گرفت قلعه‌ای درقسمت‌شرقی دریای‌خزربه‌منظور ارعـاب ترکمانهـا بسازد ولی در اثر نبودن آب درین نـاحیه ، از نقشهٔ خود منصرف شد .

نـادر خواه در اثر سیاست و خواه انگیزهٔ دیگر گاهی علاقهٔ خود را به عدالت نشـان می‌داد (حق هر کس را ولو بدترین افراد بـاشد ، باید به جای آورد) عدالتی که وی در مورد بازرگانان انگلیسی رعایت کرد باید در اینجا ذکر شود ، زیرا دستور داد معادل زیانهایی که به آنها وارد آمده بود به آنها پرداخته شود .

در این‌موقع ستارهٔ اقبال این‌تاراجگرشرقی به سرعت رو به‌افول‌می‌رفت وتمرّدایرانیها نیز نشان می‌داد که سلطنت اودر آینده تیره و تاریك‌خواهدبود . شعله‌هـای شورش کـه در بسیـاری از نقـاط زبـانه می کشید وی را بـرآن داشت که از مقاصد خود علیه ترکان چشم بپوشد ، وبه‌ناچار درماه مارس ۱۷٤٤ به دشتهای همدان باز گشت .

معلوم نیست که نادر از عمهٔ شاه طهماسب دارای فرزندی بود یا نه ، ولی پسر تیره‌بخت او رضـاقلی میرزا که یکی از خواهران آن پادشاه را به‌زنی گرفته بود از وی کودکی داشت به نام شاهرخ که در این هنگام ده ساله بود. گفته می‌شد که نادر در صدد بود از تخت‌وتاج به نفع شاهرخ کناره کند ، زیرا

Marfat.com

این کودك از طرف نادر با سلسلهٔ صفویه خویشاوندی داشت ، و مقصود نادر از این عمل این بود که به کلات برود و تا پایان عمردر آنجا استراحت کند . این شایعه با ملاحظهٔاوضاع پریشان کشور به وجود آمده بود ، و نادرمردی نبود که بخواهد از سلطنت استعفا کند ، یا با در نظر گرفتن سلامت خود ، از فرماندهی قشون چشم بپوشد . شاهرخ که در آن روزگار آشفته تولد یافته بود و پدرش از نعمت بینایی محروم شده و مادرش خودرا مسموم کرده بود (تا قتل رقت انگیز خویشان را نبیند) احتمال نمی‌رفت که بتواند آسوده بر تخت سلطنت بنشیند . در چنین کشور پریشان وباوجود حسادت نادر ، اگروی شخصی‌را برای جانشینی معیّن می کرد در واقع حکم به‌عزل خود می‌داد . هرشخص متفکری[1] می‌دید که مرگ نادرچه عواقب ناگواری برای ایران دربرخواهد داشت ، وحال آنکه تمام مردم این کشور خواهان مرگ اوبودند . از آنجا که نادر چشمان فرزند ارشد خود را در آورده بود ، چنین تصور می‌رفت که نصرالله‌میرزا فرزند دیگرش به ولایت عهدی انتخاب شود . اما این شاهزاده معلوم نبود که بتواند از عهدهٔ آن وضع برآید . بنابراین ، علی‌قلی خان، فرزند ابراهیم خان ، به عنوان جانشین نادر به شمار می‌آمد[2] این عقیده از آن لحاظ غالب شد که وی به حکومت خراسان منصوب شده بود ، وخوداو می کوشید که کسی رانرنجاند ، بلکه‌مردم را با بذل وبخشش طرفدار خود کند . سابقاً گفتیم[3] کشور ایران در اثر حرص

۱ــ من غالباً دربارهٔ این موضوع با مبلغان عیسوی فرانسوی درگیلان گفتگو کرده‌ام . این اشخاص قسمت عمدهٔ مصائب ایران را نتیجه طبیعی اوضاع پریشان و مأیوس کنندهٔ این کشور می‌دانستند . ۲ــ ابراهیم‌خان برادر بزرگ نادر همان‌کسی بود که در جنگ بالزگیها کشته شد . گفته می‌شود که نادر پسر اورا به عنوان جانشین خود معرفی کرد ، ولی این مطلب بعید به‌نظرمی‌آید ، زیرانصرالله‌میرزا درآن‌هنگام منصبی‌عالی درقشون داشت. ۳ــ اشاره به جلد اول ، ص ۱۵۶ ، ازکتاب هنوی که مربوط به فتنهٔ افغان است ــ م .

Marfat.com

و طمع نادر و علاقهٔ بی پایان او به پیروزی و ترس از مرخص کردن‌سربازان‌تا چه حد گرفتار مصائب شد . در کشورهای متمدن می‌بینیم پس از یك سلسله جنگهای متوالی ، صلح با چه نتایج ناگواری روبرو می‌شود ، و چگونه کسانی که تنبل و فاقد مهارت و شرافتند سعی می کنند نان خود را به دست آورند . اما در کشوری که مردم آن از وظایف اخلاقی غافلند و مشتاقند که از زنجیر مرد غاصبی آزاد شوند ، سربازان نادر مسلماً از نخستین کسانی بودند که به محض پراکنده شدن، سر به‌شورش‌برمی‌داشتند. این اشخاص‌نه‌تنها در دل خود به او لعنت می‌فرستادند بلکه از او نیز بد می گفتند ، و اظهار می‌داشتند که این پادشاه دارای حس انسانی نیست ، و بنابراین‌استعداد نظامی او نباید موجب سلطنت او باشد . گذشته از این ، شمارهٔ سربازان ایرانی در ارتش او کمتر از شمارهٔ سربازان ترکمانی بود ، وبنابراین سربازان ایرانی خود راتحت تسلّط کسانی‌می‌دیدند که از آنهاتنفر داشتند . مردم که‌به‌طور کلی دارایی خود را ازدست‌داده بودند فقط در اثر قوهٔقهریه شورش‌نمی کردند ، وبا وجود این،چنان پریشان و حیران بودند که ازهر گونه تغییری‌بیم داشتند .

این بود وضع ایران در اواسط سال ۱۷٤٤ ، و به‌خوبی‌پیداست که بشردر نتیجهٔ فساد خود دچار چه عواقب بدی می‌شود ، زیرا ایرانیها توجهی به‌پادشاه قانونی خود نکردند و بعد گرفتار ظلم غاصبی شدند که باشقاوتی بی پایان پابر گردن آنها گذاشت. معلوم نبود ایران که تقریباً خالی‌ازسکنه شده‌بود چگونه می‌توانست برای ارتش آذوقه تهیه کند . بدیهی است که باب عالی از دریافت خبر مربوط به شورش در ایران بسیار خشنود شد ، زیرا این وضع دلیل ضعف دشمن به شمار می‌آمد . ولی وزیران ترك هنوز در مورد احمد پاشا نگران بودند . اکراهی که وی در مخالفت باایرانیها نشان داده و بدان‌وسیله توانسته

Marfat.com

بود بهتر در مقام خود بماندباعث گردید که دشمنانش دردرباراو راخائن‌بدانند و تصور کنند که وی قصد دارد حکومتی مستقل تشکیل دهد.

ترکها که سالها گرفتار جنگ وخونریزی بودند دراین هنگام بااصرار خواستار تغییر وزیران شدند، زیرا با وحشت می‌دیدند که نادر پیوسته ارتش آنها را از میان می‌برد و کشورشان‌را ویران می کند، و هیچ امید صلحی در میان نیست. دربار تمام کوشش خود را به کار می‌برد که مردم را آرام کند، وحتی گفته شد که به‌وسیلهٔ احمد پاشا عهدنامهٔ صلحی با ایران بسته شده است. مقصود از این عمل این بود که سوءظن مربوط به احمد پاشا را مرتفع کند و ضمناً به مردم وعدهٔ صلح بدهد. ولی دربار آنقدر از طرف نادر بلهوسی و بی‌ثباتی وعهد شکنی دیده بود که اعتمادی به وی نداشت مگر آنکه صلح را با شمشیر بر وی تحمیل کند. ترکها برای ایجاد ارتشی نوین نقشه‌های بسیار طرح کردند، و حتی پیشنهاد نمودند که عده‌ای از تاتارهای شبه‌جزیره کریمه را دعوت کنند و آنها را به‌طرابوزان بفرستند و همچنین از مصر قوایی فراهم آورند و به اسکندریه‌اعزام دارند تابدان وسیله‌متصرفات خودرا دربین‌النهرین حفظ کنند. خلاصه تمام مساعی خود را برای حفاظت از همسایهٔ خطرناکی که بسیاری از شورشها را فرو نشانده بودبه کاربردند.

نادر در ماه ژوئیه ۱۷٤٤ دو باره به خاك عثمانی‌حمله برد وظاهراً مقصود او از این عمل این بود که آذوقهٔ سربازان را تهیه کند، زیرا در کشور خود قادر به این کار نبود. مرزهای ترکیه‌به اندازه‌ای‌درمعرض حملات‌لشکرهای بزرگ قرار گرفته بود که کاملاً ویران شده بود. ضمناً چون مالیاتی که نادر از اتباع خود برای هزینهٔ قشون می گرفت کفایت نمی کرد، وی مجبورشد از غنایم هندی خرج کند، ولی از آنهم به اندازه‌ای کم برداشت که کمکی به

Marfat.com

مردم نشد .

نادر تامدتی میان قزوین و همدان بـاسی‌هزار مرد جنگی درنگ کرد ، وبااین عده‌اتباع خودمخصوصاً ساکنان سواحل دریای خزر را که‌آمادهٔ شورش بودند مرعوب ساخت . وی دراین موقعیت می‌توانست هم‌باسپاهیان خود درهند وهم‌باقوای خویش درنزدیك کرکوك مکاتبه کند . ضمناًامیدوار بود قوایی که به جنوب ونواحی مجاور فرستاده بود به اوملحق شوند .

در اواخر سال ۱۷٤٤ ، جنگی میان ایرانیان و ترکها در نزدیکی قارص درگرفت ، ولی این جنگ نتیجه‌ای نداشت و فقط بـاعث تشدیـد خصومت و جلوگیری از انعقاد عهدنامهٔ صلحی شد که وزیران ترك مشتاق آن بودند . در هرصورت ، معلوم نیست که ایرانیها قارص را گرفته باشند و نیز نمی‌دانیم که آیا از خاك ترکیه رانده شدند یانه . رعایای ترك چنان پایداری کردند که اقدامات دشمن را عقیم گذاشتند .

ارتش ایران فصل زمستان را در مجاورت مرز گذرانید . نادرشاه ظاهراً لازم می‌دانست که آمادهٔ سرکوبی شورشیان در ایران وهمچنین مواظب رفتار ترکها که مصمّم به تجدید مخاصمات بودند باشد .

در اواخرآن سال، احمدخان ، سردار ایرانی ، ازدست ظلم وستم شاه به قسطنطنیه گریخت . ترکها او را باسوءِ ظن پذیرفتند ، زیرا ترسیدند فرار او یکی از نیرنگهایی باشد که دشمن محیل‌آنها یعنی نادر علیه آنها غالباً به کار برده بود . باوجود این، خان چنان دلایل اقناع کننده‌ای مبنی بر دشمنی خود بانادر آورد که وزیران‌ترك قول اوراپذیرفتند . وی‌آنهارا به این خیال‌فریفت که اگر قشون بزرگی فراهم آورند وآنهارا وارد صحنهٔ نبرد کنند ، ایرانیها کـه یك بـار مرعوب شدند دسته دسته رو بـه گریز خواهند نهاد . این مطلب

Marfat.com

براطلاعاتی که وی ازنارضایی افسران وسربازان ایرانی داشت متکی بود .

لزگیها کـه شکست خود را در آغاز سال گذشته فراموش نکرده بودند می‌خواستند که دشمن مغرور خود را خوار کنند . برای این منظور ، دوسفیر به قسطنطنیه فرستادند، واعلام داشتند که حاضرندبادریافت مبلغی پول، قشونی به کمك ترکها بفرستند ، و در همان حال تذکر دادند کـه چگونه از آزادی خویش در برابر نادر غاصب دفاع کرده‌اند ، و گفتند کـه در عزم خود همچنان راسخند . لزگیها قرنها بود که عادت نداشتند از کوههاپائین بیایند ودرخدمت دولتهای خارجی وارد شوند؛ همچنین ازحدود شروان و گرجستان فراترنرفته بودند ، ولی موقعیت فعلی آنها طوری بود که مجبور بودند در خدمت ترکـان درآیند ، چنانکه سوئیسیهاوارد خدمت دولت فرانسه می‌شوند . دربارعثمانی آن دوسفیر را با احترام بسیار پذیرفت وبه پیشنهادهـای آنها جواب مساعد داد . ولی دلیلی در دست نیست که نشان دهد لزگیهای زیرك از عکس‌العمل ترکان خشنود وحاضر به اعزام سربازانی به ترکیه شده‌باشند. درحقیقت دربارعثمانی نمی‌توانست به‌آسانی حتی پولی برای قوای ملی فراهم‌آورد .

در آغاز سال ۱۷۴۵ ، ترکان عثمانی بزرگترین ارتش را که تاآن وقت علیه ایرانیها تشکیل داده بودند ایجاد کردند ، و عده‌ای از اهالی صربستان و بسنی و رومانی را نیز به زیر پرچم فراخواندند . قرار بود کـه این لشکر عظیم در نزدیکی‌قارص گرد آید ودرآغازآوریل ۱۷۴۵ جنگ را شروع کند . ظاهراً ترکها تصمیم داشتند که شدیدترین مساعی خود را به‌کار برند وخود را از وحشت دشمن مصون دارند ، و حال آنکه اگر در میان دیوارهای شهرها از خود دفاع می کردند ، ازقصد او درامان نبودند . این کار ازآن‌لحاظ دشوارتر بود که قوای ترك درآسیا مرعوب شده بود ، ودر متصرفات اروپایی سلطان نیز

Marfat.com

کسی حاضر نمی‌شد که وارد ارتش شود ، زیرا آسیا غالباً به صورت گورستان اروپاییها درآمده بود .

در این ضمن ، سرکوبی شورشیان شیرازی و شروانی و استرآبادی تا حدی ایرانیها را خوار کرده‌بود؛ واگرچه آنها تحت حکومت ظالمی می‌زیستند ولی ناگزیر بودند از آن اطاعت کنند . نادر که دیگر از شورش اتباع خود بیم نداشت فرزند خود نصرالله میرزارا با سی‌هزارسرباز در مرزهای ایران گذاشت و در اوائل ۱۷۴۵ با قشون خود به گرجستان رفت . این اقدام باعث خشنودی ترکهاشد، زیرا به‌آنها فرصت داد که قوای خود را گردآورند . از طرف‌دیگر شهرهایی که بیم آن می‌رفت مورد تعرض نادر قرار گیرند به‌طور موقت نجات یافتند. ترکهاتصمیم داشتند که ضربهٔ قاطع ونهایی را برپیکردشمن واردآورند و از طرف دیگر نادر نیز مایل بود که تکلیف جنگ را با یك نبرد یکسره کند . دراواسط ماه مه ۱۷۴۵، پادشاه ایران به‌فرزند خود دستورداد که‌به‌سوی ایروان بشتابد ، و در اواخر ماه ژوئیه قوای ایران در حوالی آن شهر به‌هم پیوستند .

بدین‌ترتیب دوسال‌شایعهٔ‌جنگ‌وخطر کشمکش وجود داشت،ولی‌واقعه‌ای که قابل ذکر باشد روی نداد ، تا آنکه روز مقدّر فرارسید . ترکها که مدتها مشغول تکمیل‌قوای خویش بودند عده‌ای بیش‌ازسربازان ایران فراهم ساختند و آنها را تحت فرمان سرعسکر محمد پاشا قرار دادند . شمارهٔ سربازان ترك در این هنگام به صدهزار نفرمی‌رسید . محمد پاشا ، به‌محض اینکه ازحرکت ارتش ایران‌آگاهی یافت ، از ارزنةالروم بیرون‌آمد وبه‌سوی قارص پیش رفت و درآنجا به عبدالله کوپرولو که سی هزارسربازدراختیار داشت پیوست . الحاق این دوگروه به‌یکدیگر و وجود توپهای بیشمارباعث شد که ترکان از غلبه بر

Marfat.com

دشمنی که مدتها از او بیم داشتند مطمئن شوند . از آنجا محمد پاشا به ایروان رفت وضمن حرکت ، چهار یا پنج هزار نفر از ایرانیها را ازسنگرها ومواضع خویش بیرون راند .

نادرباپنجاه هزارسربازدر ده‌فرسنگی ایروان اردو زد . فرزندش نصرالله میرزا با سی هزار سرباز به‌همان حدود رسیده بود . طلیعهٔ قشون نصرالله میرزا پس از آنکه به ترکها برخورد جنگی میان دو گروه در گرفت ، و ایرانیها بی‌درنگ عقب نشستند و به‌خود شاه پیوستند . نادر در این وقت به حرکت درآمد وعده‌ای ازقوای خودرا مأمورحمله به‌ترکهاازپشت سر کرد، واین‌حمله نیزصورت گرفت. نادر که به دوفرسنگی‌لشکرگاه ترکها رسیده بود چادرهای خود را بر روی زمین مرتفعی که نزدیك سربازان عبدالله پاشا بود برافراشت . قسمت عمدهٔ قشون ترك دارای موقعیت مناسبی بود و سنگرها وتوپهای فراوانی در اختیار داشت .

محمد پاشا به قصد نبرد با نادر مسافتی پیموده بود . وی در سوم اوت ۱۷۴۵عده زیادی ازسواران خود راهمراه چند عرّاده توپ علیه ایرانیهافرستاد و ضمناً پاشا قسمت عمدهٔ سپاه خود را برای کمك به‌آن عده آماده نگاه‌داشت . نادر به قسمتی از قشون خود که شمارهٔ آن کمتر از عدهٔ ترکان بود دستور داد که به مقابلهٔ آنها بشتابند و پس از نخستین شلیك تفنگ ، به آنها با شمشیر حمله کنند . این مبارزه از صبح تا ظهر ادامه داشت و نتیجه‌ای از آن حاصل نشد ، تا آنکه شاه شخصاً در رأس گروه نیرومندی وارد نبرد گردید و جنگ عمومی رابرپا کرد . ترکها برای‌نیل به پیروزی‌سخت‌جنگیدند ، ولی درغروب آن روز با وضعی پریشان به لشگرگاه خود عقب نشستند ، و در این نبرد بیش از بیست هزار سرباز آنها که بیشترشان جزء پیاده نظام بود به قتل رسیدند و

Marfat.com

نیز عدهٔ زیادی ازآنها اسیر شدند . ایرانیها آنهـا را تـا سنگرهایشان دنبـال کردند و اندکی پس از غروب آفتاب به‌لشکرگاه خود بازگشتند . ترکان در نتیجه این‌شکست به اندازه‌ای دلسرد شدند که‌تصمیم گرفتند درسنگرهای‌خود باقی بمانند. نادر که از وحشت دشمن خبر داشت ، ارتباط او را با قارص قطع و او را ازدریافت کمك محروم کرد. ترکها به ضرورت دوباره از میان‌سنگرهای خود بیرون آمدند و در هشتم اوت با چندین عرّاده توپ باشدت به دشمن‌حمله بردند . مقصود آنهـا از این عمل جنگیدن نبود، بلکه می‌خواستند راهی برای عقب‌نشینی باز کنند. ایرانیها در برابر آنها پـایداری کردند و آنها را مجبور ساختند که به سنگرهای خود باز گردند. ترکها در این وقت بیش از پیش در مواضع خود محصور شده‌بودند ؛ و در نهم اوت ، به‌محض‌آنکه شب فرارسید سنگرهای خود را ترك گفتند و بار و بنه و توپهـای خود را به جای نهادند و به جانب قارص گریختند .

نادر ، به محض آنکه‌از حرکت‌ترکان خبریافت ، به عده‌ای از سربازان خود دستورداد‌آنها را تعقیب کنند . ایرانیها آنها را پراکنده ساختند ، و روز بعد ، هنگامی که به پنج فرسنگی رود آرپـاچای رسیدند ، بـا آنها به جنگ پرداختند و سرعسکر محمد پاشا را کشتند. سپس باپنج هزار اسیر و سر محمد پاشا به اردوگاه خود مراجعت کردند . ترکها اعتراف کردند که بیست و هشت هزار نفر وسه پـاشا و فرمانده خود را ازدست دادند . عبدالله کوپرولو ، فرزند سرعسکر کوپرولو (که نه سال‌پیش از این واقعه‌درجنگ با نادر به قتل‌رسیده بود) نیز جزءِ کشتگان بود. قابل توجه‌آنکه نادر دراین جنگ با احتیاط‌تمام رفتار کرد ، و به سربازان خود در ابتدا اجازه نداد که پس از فرار دشمن وارد لشکرگاه او بشوند ، زیراعقیده داشت که نبایدسربازان را سرگرم غارت کرد

Marfat.com

تا مبادا دشمن از این وضع نامساعد استفاده کند و بر سر آنها بتازد. ایرانیها در این جنگ هشت هزار سرباز و چند سردار از دست دادند، و دو رأس از اسبان نادر نیز در جنگ اول کشته شدند.

باقی قوای ترك بدون بار وبنه ومهمات و آذوقه و بدون نظم وترتیب و فرمانده وارد قارص شد، به طوری که امید پیروزی آنها بر باد رفت و دشمنان فائق شدند. ولی ترکها از این واقعه بیش از شکستهای قبل نگران نشدند، زیرا حق داشتند فکر کنند که هر قدر نادر بیشتر واردخاك عثمانی شود بیشتر گرفتار شورش در نقاط مختلف ایران خواهد گردید. بنابراین، وزیران ترك هنوز در ادامه دادن جنگ پافشاری می کردند و اعلامیه‌ای منتشر ساختند تا مردم را به‌لزوم این‌جنگ متقاعد کنند تانادر به شرایط صلحی که‌برای‌ترکیه عثمانی کمتر ننگ‌آمیز و زیان‌آور باشد تن در دهد. وزیر اعظم، برای تأیید مطالب خود، به قشونی که در آناطولی مستقر بود دستورداد که آمادهٔ پیوستن به سپاه در قارص باشد.

Marfat.com

فصل سی و سوم

عهد نامهٔ نادر با ترکان ـ اعزام سفیری ازطرف روسهـا به حضور نادر ـ شورش گرجیها ـ وحشیگری‌های نادر در اصفهان و کرمان ـ شورش طهمورث خان وعلیقلیخان .

نادر ازاضطراباتی که درایران درشرف تکوین بود به‌خوبی آگاهی داشت ونمی‌خواست که مانند سابق با ترکان بجنگد ، و بدین مناسبت برآن شد کـه هرچه زودتر اختلافات خود را با آنها برطرف کند . برای‌این‌منظورعلی‌بیگ را با شصت‌نفر به‌عنوان سفیر به‌حضورسلطان فرستاد . در هفدهم ژانویه ۱۷۴۵ ، این سفیر را باتشریفات معمول به‌نزد سلطان بردند ، واو ویرا بااحترام فراوان پذیرفت . وزیراعظم درهمان‌هنگام به‌وی اطلاع داد که‌با وجود شکستهای‌اخیر محال‌است که دربارعثمانی‌حاضر به‌بستن عهدنامهٔ صلح باایران شود ، مگرآنکه پادشاه ایران پیشنهادهایی کند که بیشتر متناسب با مقام سلطان باشد . ازآنجا که این سفیراختیاری برای مذاکره با ترکان نداشت و فقط نامه‌ای حاکی‌از احساسات دوستانهٔ نادرباخودآورده بود ، سلطان به وی گفت که صمیمانه‌حاضر است با ایران عهدنامه‌ای ببندد ، مشروط به‌آنکه نادرشاه برای تحکیم اساس این عهدنامه شرطهای مناسبی پیشنهاد کند . همچنین گفت که طبق علاقهٔ نادر،

Marfat.com

بی‌درنگ نمایندگانی به‌مرزهای ایران خواهد فرستاد و این عده با کمك سرعسکرعلی‌پاشا فرماندهٔ قشون ترك درقارص و با موافقت نادرمحلی را برای افتتاح مذاکرات درنظرخواهند گرفت . بنابراین، در اواخر فوریه، چند روز پیش از حرکت سفیرایران از قسطنطنیه،سلطان سه نماینده به‌ایران اعزام داشت ؛ وبرای آنکه مذاکرات با ایرانیها به‌نتیجهٔمطلوب برسد،به‌آنها دستور داد که هرچه زودترارتش را برای محاربات‌آینده آماده کنند ، مبادا نادرطبق روش خویش ترکها را به‌بهانهٔ انعقاد معاهدهٔ صلح سرگرم کند ، و خود فرصت بیشتری برای آمادگی‌جهت مبارزه به‌دست آرد .

پیداست که نادر علاقه‌ای به‌صلح با ترکان نداشت ، و فقط به‌علت حفظ موقعیت خود بدان‌کار متوسل شد . وی درآغاز جنگ اخیردوستانه به‌سربازان قول داده بود که اگرپرچم ایران‌رابرفرازبرج وباروهای‌قسطنطنیه‌برافرازند، هدایای مناسبی ازدست اودریافت خواهند داشت؛واگر می‌توانست حرص‌وطمع خویش را فدای جاه‌طلبی خود کند،چنین عملی امکان داشت ، زیرا بدان وسیله می‌توانست مردم را از بدبختیهایی که دچارآن شده بودند نجات دهد .

قابل توجه آنکه در تمام جنگهای نادر با امپراتوری عثمانی ، ترکان ، به محض‌آنکه با وی واردجنگ می‌شدند ، شجاعت ودلیری خود را از دست می‌دادند . گذشته ازاین ، لباس ترکها به اندازه‌ای دراز بود که در جنگ با ایرانیان گرفتار مشکلاتی می‌شدند . با وجود این ، احترام افراد بشر نسبت به عادات وآداب اجداد خودیا علاقه به‌حفظ وضع موجود چنان شدید است که ترکها باز ازلباس نظامی دست‌برنمی‌داشتند . دراروپا که خرافات تا این‌اندازه وجود ندارد یا لااقل تغییر یافته است ، تقریباً در تمام کشورهایی که در امور نظامی پیشرفت کرده‌اند سربازان لباس زائد نمی‌پوشند . ظاهراً نادرمی‌توانست

Marfat.com

پیوسته برترکان غالب آید ، وشاید اومانند سلاطین نابغه درجهانگشایی افراط می کرد . ولی خداوند حدودی تعیین می کند که از آنجا نمی‌توانند فراتر بروند .

پس از نبرد ایروان، نادر به‌همدان باز گشت تا منتظر ورود وزیران‌ترك باشد که قراربود راه را برای مصطفی افندی یعنی سفیر سلطـان هموار کنند . ولی سفیرمذکور ، برای‌احتراز ازرفتارطفره‌آمیز نادر، قبل ازپایان سال ۱۷٤٥ طبق دستور سلطـان ، به قسطنطنیه باز گشت . باب عالی که از موقعیت نـادر آگاهی داشت خشنود بود که سرانجام هنگام آن رسیده است که به میل خود بتواند مرزهای کشوررا تعیین کند و جلو جاه‌طلبی پادشاه ایران را که موجب خونریزی بسیاردرخاك ترکیه شده بود بگیرد .

علی‌بیگ ، سفیر نادرشاه ، در اواخرماه مارس ، یعنی روز بعد از مصطفی افندی، حرکت کرد. وی دربارعثمانی را با خشنودی بسیار ترك گفت و برآن بود که نادر را ازاحساسـات دوستانهٔ سلطـان در مورد آرامش دو کشور آگاه سازد . در این‌ضمن ، ترکها قوای امدادی تازه‌ای برای پیش بردن مذاکرات به قارص و ارزنةالروم فرستادند . ظاهراً ترکها حاضربودند که هزینهٔ سنگین لشکری تازه را تحمل کنند ، وبه نادرفرصت ندهند که شرطهای وهن‌آوری‌بر آنها تحمیل کند؛وازآنجا که شهرهای مرزی ایران وعثمانی‌بکلی ویران شده بود،ترکهـا مجبوربودند برای نگهداری قوای خود مقدار زیـادی پول خرج کنند ، وباوجوداین ، چنین اقدامی‌کاملاً ضرورت‌داشت ، زیرانادرقشون‌عظیمی نگاهداری می کرد .

قسمت عمدهٔ سال ۱۷٤٦ به مذاکرات گذشت ، تا آنکه سرانجام مصطفی افندی توانست قضیه را به جای مناسبی ختم کند وعهدنامهٔ صلحی که متکی بر

Marfat.com

عهدنـامهٔ سلطان مراد چهارم بود ببندد ، بـا این فرق کـه ایرانیها حق رفتن به زیارت مکّه را بدون دخـالت ترکان به دست آوردنـد و همچنین توانستند یکی از علمای ایرانی را در نجف ساکن سازند. نادر را ضمن انعقـاد عهدنامه چنین توصیف کردند «عالیترین و کریمترین پادشاه ، تابنده چون ماه ودرخشان چون خورشید ، گوهرجهان ، مظهر زیبایی اسلام و نمایندهٔ مذهب حقیقی محمّد ، پادشاهی که شمارهٔ سربازانش به اندازه ستارگان است و بر تخت جمشید تکیه زده است » سلطان عثمانی که نمی‌خواست از حیث القاب مطنطن از نادر عقب بمانـد چنین توصیف شد . « السلطـان ظل‌الله ، آیینهٔ عدالت ، پناهگـاه مؤمنـان حقیقی ، سلطان‌السلاطین ، که قوایش مـانند ستارگان بی‌حدّ و حصر است ، خلیفهٔ واقعی خلفا یـا خادم دوشهر مقدس و شریف (مکّه و مدینه) ، فرمانروای دو کشور و دو دریا (دریای‌اژه ودریای‌سیاه) ، السلطان‌بن‌السلطان، عالیترین ، قویترین ، عظیمترین و سخی‌ترین فرمانروا ، سلطان محمد فـاتح ، فرزند مصطفی فاتح . »

سرعسکر علی‌پاشـا که فرماندهی سپاه را در مرز ایران به‌عهده داشت مأمورشد که به‌اروپا باز گردد وزمام حکومت را درایالت بسنی به‌عهده بگیرد . درباریان عثمانی به‌مناسبت انعقاد صلح با ایران بسیارخشنود بودند ، ومخصوصاً اظهار رضایت می کردند از اینکه نادر ، برخلاف علمای شیعی ، خود را تـابع آئین سنی دانسته است . همچنین ترکها از تجدید معاهدات خود با دربارهای سن پترزبورگ و وین نیزمسرور ومشعوف شده بودند و تصورمی کردند که آن معاهدات جاویدان خواهد بود . هدف بزرگ بعدی آنها این بود که سفیری با شوکت و عظمت فراوان به‌حضور نادر که دراین‌هنگام درنزدیکی اصفهان اقامت داشت بفرستند. در این ضمن ، پادشاه ایران مصطفی‌خان را به‌عنوان سفیر خود

Marfat.com

به‌نزد سلطان عثمانی فرستاد.

چنانکه گفتیم، دربار سن‌پترزبورگ تا این وقت سفیری برای تبریك جلوس نادربرتخت سلطنت نفرستاده بود. بنابراین، روسها درصدد برآمدند که این تشریفات را مخصوصاً در زمانی که نادر با هیچ دشمنی در جنگ نبود انجام دهند وازنتایج بدی که بی‌اعتنایی آنها ممکن بود به‌بارآورد جلوگیری کنند. راهی که روسها و ترکها درپیش گرفته بودند تا اندازه‌ای مانع از این فکر می‌شد که سقوط این جهانگشای مقتدر نزدیك است. این بود که گالیتسن[1] را به‌عنوان سفیراز طرف امپراتریس به‌حضور نادرفرستادند.

نادر پس ازآنکه از متصرفات شمالی خود دورشد، ازگرجیها خواست که تمام فرزندان اشراف را به‌لشکرگاه اوبفرستند. چنین رفتاری طبعاً باعث رنجش این‌قوم سلحشور می گردید، مخصوصاً ازآن‌رو که‌معلوم بود نادربه‌آنها حسد می‌برد، و می‌خواهد فرزندان آنها را به عنوان گروگان نزد خویش نگاه‌دارد وبدان‌وسیله گرجیها را مطیع ومنقاد خود سازد. این‌بود که گرجیها مصلحت در آن دیدند که بجای تسلیم شدن سربه‌شورش بردارند؛ و مخصوصاً چون شنیده بودند که نزدیك است در ایران آتش فتنه زبانه کشد، بیشترمایل به برانداختن یوغ نادر بودند. بدین ترتیب، گروهی از ایرانیان را که برای جمع‌آوری مالیات و ارعاب آنها آمده بودند ازخاك خود طرد کردند.

نادر، ضمن اقامت در حوالی اصفهان، خبر یافت که شورشی در مرزهای خراسان به وقوع پیوسته است. این ایالت که بارها مورد الطاف او واقع شده بود به وضع پریشان سایر ایالات گرفتارآمده بود؛ ولی‌ابدالیهای هرات‌بیشتر از دیگران حاضر به طغیان بودند. در چنین وضعی، از دست نادر که مردی

۱ــ Galitzen

Marfat.com

سنگدل و طمّاع بود چه‌کاری برمی‌آمد؟ پادشاه ایران از فرط خستگی وکار و بعضی از نقایص بدنی حالتی پیدا کرده بود که معمولاً به تند مزاجی موسوم است، ولی این حالت در وجود او به صورت بی‌رحمی شیطنت‌آمیزی در آمده بود و او را نسبت به رنج و عذاب بشر بی اعتنا کرده بود. با گذشت روزگار، طمع او مانند طمع بیماران روحی رو به ازدیاد نهاد وچنین به نظرمی‌رسید که مصمم است به عملی که شاهکار قساوت باشد دست بزند. نادر، در مدت اقامت خود در اصفهان، مرتکب وحشیگریهایی‌شد که سابقاً ازخود نشان نداده بود. این شهر قدیمی که مدتها به عنوان بهشت ایران محسوب می‌شد مانند سایر شهرهای ایران از عواقب حملات بیگانگان‌وجنگ داخلی بی‌نصیب نمانده بود. استبداد و ظلم نادر نیز باعث ازدیاد خرابی آن شد، زیرا وی بر مردم اصفهان و حوالی آن مالیاتهای سنگین بست و عدهٔ زیادی از اهالی را به قتل رسانید. جزء این عده گروهی از بازرگانان هندی وارمنی یافت می‌شدند که به امر نادر زنده زنده در آتش افکنده شدند. علت آن بود که می گفتند این گروه زین اسبی را که متعلق به شاه سلطان حسین بود خریده ومرواریدهای آن را بدون آنکه به نادر اطلاع دهند بریده بودند. این قضیه هر قدرهم صحت داشته باشد نباید دلیلی کافی برای آن وحشیگری شده باشد. احتمال می‌رود که نادر ارامنه را متهم به داشتن مکاتبه‌با گرجیها کرده و هندیها را همدست قندهاریها دانسته و چنین پنداشته‌باشد که هندیها اوضاع‌شمالی وغربی‌ایران را به اطلاع آنها می‌رساندند.

نادر در ۱۷ ژانویه ۱۷۴۷ از اصفهان‌بیرون‌رفت و با قوای خود به کرمان عزیمت کرد، و در این شهر به اعمالی دست زد که مانندکارهای او در اصفهان ظالمانه بود، و توجهی به عدل و داد واشک بیچارگان نکرد، واصول مهمان-

Marfat.com

نوازی را نادیده گرفت و حتی از خارجیها حمایت نکرد . گذشته از اهانتهایی که به آنها روا داشت،منشی بنگاه هلندی را به‌چوب فلك‌بست تا به‌حدّی که‌او را هلاك کرد ، و آنهم‌به بهانهٔ آنکه‌یکی از اشراف ایران مبلغ گزافی به‌دست او سپرده بود .

از کرمان به مشهد رفت ودر آنجا نیزمرتکب وحشیگریهای بسیار شد . اشخاص معروف ، خواه نظامی یا تاجر یا ارمنی یا هندی را از دو چشم یـا از یك چشم محروم ساخت و از آنجا به کلات ، مرکز تجمّع غنـایم خود رفت . چنین تصور می‌شد که نادر قصد دارد پس از اجرای تمام نقشه‌های خود در آنجا اقامت گزیند .

پس از بروز شورش درایالت هرات، وی به علیقلی خان برادر زادهٔ خود که در آن‌هنگام درمشهد اقامت داشت امر داده بود که‌با قوای‌عظیمی به‌مقابلهٔ ابدالیها بشتابد ، وفرمان‌اکید صادر کرده بود که درهرصورت به‌قوای‌طهمورث . خان ملحق نشود . این شخص که حفاظت مرزهای شرقی را به عهده داشت و به شجاعت وجنگجویی معروف‌بود اجازه نداشت به علیقلی‌خان بپیوندد . باوجود این ، دو سردار مذکوربا یکدیگرمکاتبه کردند وقوای خودرا به‌هم پیوستند .

از این رو نادر بی‌نهایت‌نگران شد ، وچنین به نظر رسید که تمام‌افراد ، حتی برادر زاده‌اش ، نسبت به او خیانت می کنند . در این وضع بود که‌نامه‌ای به علیقلی خان نوشت و به او دستور داد که طهمورث خان را دستگیر کند وبه حضور او بفرستد ؛ و از ترس آنکه مبـادا بـرادرزاده‌اش دستور او را نپذیرد . قاصدی نیز بی درنگ به نـزد طهمورث خان فرستادو به او فرمـان داد کـه برادرزاده‌اش را دستگیر کند و به‌لشکر گاه او اعزام دارد . این نیرنگ کهنه فقط باعث استحکام روابط آن دونفرشد ، و آنها را برآن داشت که برای‌تأمین

Marfat.com

موقعیت خویش دست به اقدامات شدیدی بزنند.

نادر هنگامی که از نافرمانی و تمرّد این دو سردار آگاه شد و دریافت که پیوستگی قوای آنها لااقل آنها را از لحاظ قدرت به پـایه ارتش سلطنتی درآورده‌است، برای جدا کردن آنهـا چارهٔ دیگری اندیشید و آن این بود که نامه‌محبت‌آمیزی‌برای برادرزاده‌اش‌ارسال داشت وازاوخواست که‌به لشکر گاه بیـاید. علیقلی‌خان پوزش خواست و گفت که هنوز شورش رفع نشده است، و بنابراین غیبت اوعواقب خطرناکی‌دربر خواهد داشت. در همان‌زمان‌طهمورث خان که دعوت‌مشابهی‌دریافت داشته‌بود به‌بهانهٔ بیماری ازآمدن عذر خواست.

Marfat.com

فصل سی و چهارم

حرکت نادر به سوی مشهد و از آنجا به جانب دشتهای سلطان‌میدان ـ تصمیم‌او به قتل عده‌زیادی‌ازسربازان ـ کشته شدن او ـ پراکنده شدن قوای او ـ انگیزه‌های نادر در صدور فرمـان مربوط به قتل عام ـ ملاحظاتی در بارهٔ مرگ او.

در این اوضاع بحرانی ، نادر تصمیم گرفت به مشهد برود . کسانی که‌از چنگ وحشیگریهای افسران او گریخته بودند به حرص وطمع او که درنتیجهٔ قساوت او شدت یافته بود گرفتار شدند . نادر از آنجا به جانب دشتهای سلطان میدان ، که در شمال غربی مشهد قرار دارد ، حرکت کرد . می گویند وی در این محل رؤسای اوزبکان و ترکمانـان را که قسمت عمدهٔ لشکر او را تشکیل می‌دادند به حضور فراخواند ؛ و بعد از آنکه آنها را به راز داری و اطاعت از اوامر خویش سوگند داد ، چنین گفت که قصد دارد تمام سربازان ایرانی را به قتل برساند ، و برای اعلام این منظور فشفشه‌ای در دل شب به آسمان پرتـاب خواهد کرد ، و پس‌از این عمل،از دست‌اوهدایاوپولهای بسیاری‌دریافت‌خواهند داشت ، و بعد از ساختن کله مناری ازسر ایرانیان ، به کلات‌باز خواهد گشت و تا پایان عمر در آنجاخواهد زیست .

Marfat.com

غلامی گرجی که در خیمه نادر بود تصادفاً از قسمتی از این نقشهٔ خونین و وحشت‌انگیز آگاه شد و بی درنگ آن راز را با قورچی باشی در میان‌نهاد. وی نیز شب هنگام کسی را به سراغ فرماندهان عمدهٔ ارتش فرستاد واین‌خبر را به اطلاع آنها رسانید. آنان نیز بیدرنگ چند نفر را برای دقت در رفتار ترکمانان که گفته می‌شد عده‌ای‌از آنها مشغول تیز کردن‌خنجر وشمشیرخود هستند فرستادند. اشخاص‌بدگمان زود وحشت می کنند؛ کوچکترین‌اطلاع‌بر قصدی چنین وحشت انگیز باعث تأیید عقیدهٔ آنها دربارهٔ آن می‌شود. دربرابر چنین وضع مهلکی چه تصمیمی جز کشتن نادر ممکن بود اتّخاذ شود؟

صالح خان که افسری بی‌باك و سرهنگ نگهبانان افشار بود حاضر بدان کار شد، و فقط تقاضا کرد چهار مرد برگزیده همراه او بروند. بعد از رفتن نادرجهت‌استراحت و چندساعت مانده به شروع قتل عام، صالح‌بیگ‌وهمراهان او به بهانهٔ رساندن پیغام مهمی با قدری خشونت از کنار نگهبانان گذشتند، و ضمن ورود به قسمت داخلی چادرهای نادر، به خواجه سرایی برخوردند واورا به قتل رساندند. سپس فراتر رفتند و پیرزنی را که به‌جلومی‌آمدنیز کشتند. اما هنوز نمی‌دانستند که نادر در کدام چادر خفته است، تا آنکه در روشنایی چراغی مقداری جواهر یافتند. این بود که به درون شتافتند و او را دیدند. معلوم نبود که آیا او هنوز نخفته یا در اثر فریاد پیرزن از خواب‌جسته بود. هنگامی که توطئه کنندگان نزدیکتر رفتند، نادر شمشیر خود را از غلاف کشید و مقصود آنها را پرسید. صالح خان پاسخی نداد، و بی‌درنگ با شمشیر ضربتی بر شانهٔ او زد. با وجود این، نادر توانست دو تن از توطئه‌کنندگان را که برای کمك به رهبرشان جلو می‌آمدند از پا در آرد؛ و ضمن آنکه به عجله ازچادربیرون می‌رفت، پایش به یکی ازطنابها خورد وبر زمین

Marfat.com

افتـاد ، و صالح بیـگ ضربتی کاری بر او وارد آورد . نادر فریاد زد : « رحم کنید . من‌همه‌تان رامی‌بخشم . » ولی‌این سردار پاسخ داد : « تو که به‌هیچکس رحم نکرده‌ای قابل ترحم نیستی . » صالح‌بیگ،پس‌از انجام دادن این عمل‌مهم سر او را از تن جدا کرد .

تر کمانان ، که همیشه نادر آنها را بر دیگران‌ترجیح می‌داد ، به‌محض آنکه از کشته شدن او آگاهی یـافتند ، بی نهایت خشمگین شدند و اسلحه برداشتند و به غارت خیمه‌ها پرداختند و در چند مورد به ایرانیهاحمله کردند تا هم قصاص خون سردارخودرا بگیرندوهم فرصت غارت بیشتری فراهم‌سازند. تا سپیده دم آن روز ، در حدود پنجاه هزار تن از هر دو طرف به قتل رسیدند . آنگاه بدن نادر را در معرض تماشا گذاشتند ، ولی‌تر کمانان اصرار می کردند که سر او را نیز ببینند ، وچون مسلّم‌شد که‌نادر به قتل‌رسیده است ، پرا کنده شدند ، و بعضی از آنها به قوای علی‌قلیخان که در آن حوالی بود پیوستند ، و دیگران به خانه‌های خود باز گشتند ، و این در صورتی بود که پس از آنهمه تغییر و بعد از هجده سال جنگ بتوانند خانه وخانوادهٔ خود را پیدا کنند .

بعید نیست که نادر قصد کشتن‌سربازان ایرانی‌را در سر پرورانده باشد ، ولوآنکه این امر به نظرباور نکردنی می‌آید . در کشورهای مسیحی نیزقتل‌عامهایی به علت تعصب مذهبی یا جاه طلبی یا افتخارات بی‌اساس صورت گرفته است . واقعهٔ دهلی نشـان می‌دهد که این مسئله در نظر نادر آنقدرها هم عجیب نبود. طبعاً بشر، به پاداش زحمات خود ، انتظار دارد که نتیجه‌ای بگیرد و این نتیجه غیر از آسایش نیست . این قضیه حتی در مورد اشخـاصی که فقط برای فعالیت آفریده شده‌اند صدق می کند ، ولی وقتی که به استراحت می‌پردازند ، لذتی از آن نمی‌برند . انسان خواهـان تغییراتی است که در اثر آن زندگی

Marfat.com

مطبوعتر شود.

حرص و طمع نادر دیگر قابل تحمل نبود. این پادشاه ظلم و ستم را به نهـایت رسانده و ایران را به صورت ویرانه‌ای در آورده و در نظر اتباع خود چنان منفور شده بود که حس اطاعت آنها به حس انتقام تبدیل یافته بود. نادر از این موضوع اطـلاع داشت، ولی دلش به حـال ستمدیدگان نمی‌سوخت؛ و چون مردی با هوش بود، به‌خوبی می‌دانست که اگر برای جلوگیری آن کاری نکند، عاقبتش نزدیك خواهد شد و یا برادرزاده‌اش یا طهمورث خان یا خود او باید از میان برود، مگر آنکه محل امنی در کلات بیابد، و این امر نیز امکان نداشت، زیرا در اطراف او اشخاصی یـافت می‌شدند که به محض کم شدن قدرت او کمر به قتل او می‌بستند.

برای آنکه نشان دهیم چگونـه مردی تحت آن اوضاع ممکن است به چنان عملی[1] متشبّث شود می‌توانیم دلایل زیادی بیـاوریم، زیرا انگیزه‌هـای مختلف انتقام و قساوت و یأس از حفظ جان ممکن است این فکر را به او القا کرده باشد. از طرف دیگر، کیفیات دیگری وجود دارد که مخالف دلایل‌فوق است و فقط می‌توانم بگویم که مورد قبول ایرانیها بود. در اعلامیه‌ای که پس از قتل نادر انتشار یافت فقط شقاوت و حرص و طمع او به طور کلّی ذکر شده است. علی‌قلیخان در حقیقت اعتراف کرده است که در توطئه علیه عمّ‌خود دست داشته و شخصی را برای کشتن او فرستاده است. در نتیجه‌اگر هم ترس ازقتل عام در میان نبود، باز نادر کشته می‌شد. احتمال دارد که نـادر به برادر زادهٔ خود بدگمان بوده باشد و اگر هم به فکر قتل عام افتاده بـاشد، به علت آن سوءظن بوده است.

۱ــ یعنی قتل‌عام سربازان ایرانی ــ م.

Marfat.com

عقل سلیم و تجربه به ما می‌آموزد که رفتار نادر دیر یا زود زمینهٔ قتل اورا فراهم‌می کرد ، وهیچ فرصتی نیز بهتر از این وجود نداشت ، زیرا گذشته از ظلم و شقاوت دیرین او ، سربازانش جزجنگ داخلی که قسمت عمدهٔ کشور را به ویرانی کشانده بود منظره‌ای دیگر درپیش چشم نداشتند . قوای علیقلی خان و طهمورث‌خان اگرچه هنوز شورش راآغازنکرده بودند ، ولی‌این دونفر در حال تمرّد به‌سر می‌بردند ، و پیدا بود کـه جز با قوّهٔ قهریه از نادر اطاعت نخواهند کرد. گذشته‌ازاین،سربازان‌نادر به‌خاطرچه کسی‌می‌توانستندبجنگند؟ برای مردی که او را مظهرقساوت وظلم می‌دانستند ؟ بدین ترتیب بود که این بلای ممـالك مشرق در سن شصت ویك سالگی و بعد از یازده سـال و سه ماه سلطنت از بین رفت و نشـان داد که بشر در این عصر فساد عظیم تا چه اندازه می‌تواند ملّتی را گرفتارفقر وبدبختی کند . همچنین نشان داد که اگرپادشاهی به‌جای ترحم و عدالت که زینت‌بخش تاج و تخت است به ظلم وشقاوت بپردازد بـاید انتظار داشته باشد کـه خداونـد حدّی برای او تعیین کند . بـا ملاحظهٔ سرنوشت او می‌توانیم پی ببریم به‌اینکه جاه طلبترین پادشاه هرگز نمی‌تواند تا آن درجه ظلم وستم کند ، مگرآنکه اتباع او به‌عیش و نوش عـادت کرده و فقط در جستجوی هدفهـای پست و ناچیز بوده و دست از تقوی و پرهیزگاری شسته باشند . آیا غیراز این‌است که ایران فقط در اثر شرارت خود ایرانیهـا گرفتاربدبختی‌شد؟آن شرارت به‌صورت وسیلهٔ قدرت‌پادشاه ظالم آنها درآمد . درکشوری که مردمش‌به‌آن‌درجه‌ازپست‌فطرتی‌وفساد رسیده باشند ظهورظالمی عجب نخواهد بود .

Marfat.com

فصل سی و پنجم

ملاحظاتی[1] دربارهٔ مرگ نادر و اخلاق او ــ شرحی راجع به بدن و صدا و بازو و شجاعت و قوهٔ حافظه و غذا ولباس و عشقبازی وحرص و شقاوت و بدگمانی و نیرنگبازی و رحم و بخشش و سرداری و سیاست او .

از آنجا که روح پس از جدایی از بدن مسلّماً پایدار می‌ماند ، روح نادر بیچاره را به‌حال خود می گذاریم که اعمال خود را درنظر آرد و ملاحظه کند که آیا یك زندگی گمنام ویك مرگ زودرس برتمام لذائذ و پیروزیهای او برتری نداشت ؟ ولی او اکنون در دست داوری[2] است که اطاعت از قوانین او مایهٔ مباهات وسعادت ماست وبررسی درمقاصد او بی‌دینی محسوب می‌شود .

عملیات این مرد غاصب حتّی به‌نظر اروپاییان چنان عجیب می‌آمد که سالها معلوم نبود که طبق چه اصولی رفتار کرده و در نتیجه ، مستوجب چه

۱ـ در اینجا هنوی عقاید خود را دربارهٔ نادرشاه ابراز می‌دارد ، و چون مردی مذهبی بوده است ، از بعضی از اقدامات او انتقاد می‌کند . مترجم اگرچه با نویسندهٔ کتاب موافق نیست ، ولی به‌ملاحظهٔ امانت ، مطالب او را کاملا نقل می‌کند . شاید هم‌نویسنده از ذکراین نکته‌غافل مانده است‌که طرد افغانها از ایران و استقرار نظم و آرامش در این‌کشور بدون خشونت امکان‌پذیر نبوده است ، در واقع هرج و مرجی‌که در همهٔ شئون سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران پس از تسلط افغانها به‌وجود آمده و نومیدی شدیدی‌که برایرانیان مستولی شده بود عکس‌العملی جز اقدامات‌نادر نمی‌توانست داشته باشد ـ م .

۲ــ مقصود خداونداست‌ــم.

Marfat.com

توصیفی است .

اکنون روزگار به‌ما آموخته است که نقاب از چهرهٔ اوبرداریم ، وچون کسی که دیروز برجان میلیونها نفرحاکم بود اکنون با فرومایه‌ترین و شاید فاسدترین افراد برابراست ، می‌توانیم دربارهٔ اوبدون قید و شرط سخن‌بگوییم و راجع به قابلیت شگفت‌انگیز او در ادارهٔ کسانی که‌آلت شرارت او بودند آزادانه مطالبی برزبان‌آریم .

بخت و پیروزی معمولاً چشمان‌آدمی را خیره می کنند ، و اموری‌را که طبعاً منفورند در نظر ما افتخارآمیز جلوه می‌دهند . ای بسا میلیونها نفر که قربانی افتخارات بیهوده شده‌اند . عملیات فاتحان بزرگ هرقدرهم بی‌ارزش باشد ، اغلب در دوران بعد و در نواحی دوردست نه‌تنها باعث اعجاب و شگفتی می‌شوند بلکه حس حسادت مردم را نیزبرمی‌انگیزند . امّا فکرآخرت باید ما را متقاعد کند که افتخارحقیقی درآن است که جان خود را فدای همنوعان کنیم ، درصورتی که کسانی که به‌مردم ستم روا می‌دارند و قوانین بشری‌رانقض می کنند مانند طوفانهای مهیب یا بیماریهای واگیردارندکه برای تسکین غضب خدایی خشمگین به وجودآمده‌اند . از کسانی که باآتش وشمشیردرراه افتخار گام برمی‌دارند نباید یاد کنیم ، مگر آنکه از آنان با وحشت و خشم سخن بگوییم .

بحث عمیق دربارهٔ اخلاق مردم ، حتی مردان کشورما ،کارسهل و ساده‌ای نیست ، ولی اگر به ناحیهٔ دوردستی سفر کنیم که ساکنانش دارای آداب متفاوتند و بخواهیم تمام اسرارقلبی مردی را نشان دهیم که با سایر افراد ملت فرق داشت (زیرا دارای خصایصی بود که طبق معیارهای معمولی غیر قابل فهم بود) ، آنگاه دچار حیرت و سرگشتگی می‌شویم . در اخلاق مردانی ، مانند

Marfat.com

نـادرقلی ، می‌توانیم ظلم و شقاوت نرون[۱] و زیرکی هانیبال[۲] و دلیری سیپیون[۳] و نیرنگ‌بازی کرومول[۴] را بیابیم . گذشته ازاین ، نادر، بخت‌وهمچنین‌سرانجام بد سزار[۵] را داشت . برای تکمیل این موضوع باید حرص وطمع و سپازیانوس[۶] و اخلاق نامهذّب نادر را که ناشی از عدم تربیت و قدرت بی‌پایان او بود به آن بیفزاییم .

درك جزئیات زندگی کسانی که مورد اعجـاب ما بوده‌اند باعث رضـایت خاطرما می‌شود . بنابراین، آن‌قسمت از خصوصیات نادر را که به‌اطلاعم رسیده و من نتوانسته‌ام آن‌رادرجای مناسبی دراین کتاب تـاریخی بگنجانم ، دراینجا می‌آورم . کسانی که او را خوب می‌شناختند موافقند کـه قیافهٔ او حـاکی از سادگی او بود و طبیعت ستمگراورا نشان نمی‌داد . چنانکه گفتیم ، وی‌ازطایفهٔ افشاربود . صورت او گردتر از صورت ایرانیها وبینی او کمترشبیه بینی‌رومیها بود (زیرا بینی غالب ایرانیها شبیه بینی رومیهاست) . مویش سیاه وچشمانش درشت و نافذ و پیشانیش بلند و صورتش گندمگون و بدنش نیرومند وقدش در حدود شش‌پا وشانه‌هایش جلوآمده بود[۷] قیـافهٔ او،مخصوصاً هنگامی که وی‌لب به‌سخن می گشود،هیبتی مخصوص داشت . صدای او چنان قوی وطنین‌افکن‌بود که ازمسافت بعید شنیده می‌شد ، و تأثیرآن هنگامی کـه وی درصحنهٔ جنگ

۱ــ امپراتور روم (۶۸ــ۳۷)که برعیسویان ظلم بسیار روا داشت ــ م . ۲ــ هانیبال (ق. م ۱۸۳ــ۲۴۷) سردار کارتاژی‌که مدتها باعث نگرانی رومیها شده‌بود ــم .

۳ــ سیپیون ، سردار رومی‌که هانیبال را در سال ۲۰۲ در نبرد زاما در شمال افریقا شکست داد ــم. ۴ــ کرومول (۱۶۵۸ــ۱۵۹۹) سردار انگلیسی‌کـه باعث اعدام چارلز اول پادشاه‌انگلیس‌شد ــم . ۵ــ سیاستمدار وسرباز ونویسندهٔ معروف رومی(ق.م ۴۴ــ۱۰۲) که به‌قتل رسید ــم . ۶ــ امپراتور روم (میلادی۷۹ــ۹) ــم . ۷ــ شانهٔ شرقیها معمولاً قدری به‌جلو تمایل دارد و این وضع ناشی از طرز نشستن آنهاست وسبب می‌شودکه در راه رفتن زیاد وقار نداشته باشند .

Marfat.com

به‌سربازان فرمان می‌داد بسیارشدید بود ، وسرانجام یکی‌از وسایل‌مهم جلوس او به‌تخت سلطنت شد .

نیروی جسمانی او نیز درپیشرفت‌کاراو بی‌تأثیرنبود . قدرت عجیبی که طبیعت به‌وی ارزانی‌داشته بود دراثرعادت زیادترشده بود . استعمال تبرزین که یکی ازقدیمترین سلاحهای معمول درمیان ایرانیان است گرچه مدتهادرمیان ایرانیها منسوخ شده بود ، ولی‌نادرآن‌را دوباره به‌طرزمخصوصی رایج ساخت ؛ به‌طوری که وی‌را قبل ازجلوس برتخت سلطنت « تبرزین‌خان » می‌نامیدند . بعداً هم اورا می‌دیدند که درچادربارعام نشسته وتبرزین رابه‌دست گرفته است. ضرباتی که وی با این سلاح وارد می‌آورد باعث مرگ آنی می‌شد .

قوهٔ حافظهٔ اووهمچنین وقوف اوبه‌احوال واخلاق ایرانیان‌شگفت‌انگیز بود ؛ وی می‌توانست به‌آسانی‌نام‌همهٔ اشخاصی‌را که باآنها رابطه داشت‌به‌خاطر بیاورد[1] . نادر وضع مالی‌ایران را مطالعه کرده بود و جزئیات عایدات هرایالتی را می‌دانست ، ولی چنان در حیله و نیرنگ استاد شده بود ، که از راه راست منحرف شد و با ظلم وستم زمینهٔ نابودی خود را فراهم آورد . وی ازآنجا که عادت به‌تفکّر نداشت ، فکرش مشغول نبود ؛ وفقط دربارهٔ مطالبی می‌اندیشید که به‌امورجنگی‌وابستگی‌داشت . دراواخرعمرشروع به‌خواندن ونوشتن کرد . ولی هیچیك از اطلاعات اومربوط به کتاب نبود . حضورذهن عجیبی داشت ، و تصمیمات خود را تقریباً به‌همان سرعت فکرخود عملی می‌ساخت . از این‌رو

۱ــ نادر دریك زمان مطالب مختلفی‌را به‌منشیهای‌خود املا می‌کرد و فکر می‌کنم از ژولیوس سزار یادگرفته باشد (بعید است که نادر حتی نام ژولیوس‌سزار را شنیده باشد ــ مترجم) در اینجا قصد من این‌نیست که در کاردانی یکی‌از دوقهرمان تردیدکنم . نامه‌های ایرانیها معمولا حاوی چند نکته بیشتر نیست ، آنها مطلب را به‌طورکلی به‌منشی میگویند وسپس منشی وظیفهٔ خود را انجام می‌دهد . در اینجا بایدگفت که نوشته‌های منشی‌ها گاهی‌مبهم است و این‌امرباعث اشتباهات و سوءتفاهمات بسیار شده است .

Marfat.com

کارهایی انجام داد که هم عجیب و هم بی‌معنی‌بود . نـادر در یك مرحله از عم
به‌آزادی شراب وعرق می‌خورد ، ولی بعداً از نوشیدن عرق به کلّی رو گردا
شد ، وفقط شراب به‌اندازه‌ای می‌نوشید که‌باعث ازدیاد قدرت جسمانی‌وفکر
او بشود . استعمال شراب اگرچه‌طبق‌مذهب اسلام حرام است ، ولی‌سربازان‌ا
وی پیروی می کردند .

غذای او بسیـار ساده بود و خود اواغلب به‌قدری نخود برشته که مانن
ایرانیـان درجیب داشت اکتفا می کرد .

لبـاس او قابل ملاحظه نبود ؛ ظاهراً فکراو برترازجاه وجلال‌ظاهری
تجمّل‌بود . بیشتربه جواهر گرانبهایی که تاجش‌راآراسته کرده بود می‌نازید
و عمامهٔ خود را نیزبا آنها مزیّن ساخته بود . غالبـاً دیده می‌شد کـه فیروز
درشتی دردست دارد و درچادزباآن سپر گرم است . می گویند که همیشه‌جوشن
زیر لبـاس می‌پوشید ؛ و این موضوع هم بعید نیست ، زیرا وی از خشم مرد
علیه خودآگاهی داشت . امّا تظاهر می کرد که جامهٔ زیادی دربر ندارد ، و به
سربازان نیزمی گفت که ازاوپیروی کنند .

می‌توان باور کرد که اجساسـات بشر به‌نسبت آنچه معمولاً قوت فکر
نامیده می‌شود و تا اندازه‌ای با اشتهای شخص رابطه دارد افزایش می‌یابد . د
جایی که مذهب وعادات کشوری بـاعث پرورش میلی بشود ، عجبی نیست اگ
مردی ، با داشتن قدرت بی‌پایان ، خواهش‌نفسانی را تا آن اندازه ارضا کند
نادر به‌زنان علاقهٔ بسیارداشت . می گویند که تا چندسال پیش ازمرگش‌هرش
دختری به حضور او می‌بردند ؛ ولی این خود قصّهٔ مسخره‌آمیزی بیش نیست
وی در اواخر عمر به سی و سه زن قناعت می کرد ؛ وبعضی از آنهـا را مدّتها
دوست داشت . درجنگهای‌با ترکیهٔ عثمانی ، غالباً زنان خود را همراه می‌برد

Marfat.com

نادرازعشقبازی باپسران بی‌نهایت تنفّرداشت ، واگرچه بارهامی‌توانست با تنبیه مرتکبان این گناه ، درس عبرتی به‌مردم بدهد ، ولی فقط در یك مورد بود که دستورداد چشمان مردی خاطی را برآورند و گوش و بینی و لب او را ببرّند . در اثر این وضع غم‌انگیزبود کـه آن مرد خود را هلاك کرد . بـرای آنکه از نظریهٔ سابق ایرانیها نسبت به‌این‌عمل آگاه شویم ، لازم است‌بگوییم که در زمان شاه‌صفی غلامی صـاحب خود را که یکی از خانهای متشخّص بود به‌عنوان اعتراض به‌آن عمل زشت‌باخنجرهلاك کرد ، وپادشاه‌فرمان داد که‌آن غلام را جلوسگان درنده بیندازند. همان متانتی که باعث شد این جوان خودرا به‌طرزی نومیدانه ازننگ نجات دهد ، تا پایان کار او را تقویت کرد ، و او با کمال شجاعت جان سپرد .

درمورد قساوت باید بگوییم که نادر از آن لذت می‌برد و مخصوصـاً این عمل ناشی ازحرص و طمع و همچنین برای تأمین موقعیت خود او ونیز به‌سبب فقدان عاطفه و احساسات بود[1] .هرگز نشنیده‌ام که وی پس از جلوس بر تخت سلطنت کسی را با دست خود خونسردانه کشته بـاشد ، در صورتی که این قضیه درمورد پادشاهان سابق ایران صدق نمی کند ، زیرا آنها درطی تاریخ از لحاظ قساوت مشهوربوده‌اند . دراینجا می‌توان دید که پـادشاهان عیسوی باپادشاهان مسلمان تا چه‌اندازه فرق دارند . پادشاهان عیسوی که اهمیت مقام خودرا درك می کنند هرگز درمراسم اعدام حضورنمی‌یابند ، وحال آنکه پادشاهان مسلمان از مشاهدهٔ اعدام لذت می‌برند و گذشته از این ، اعتمـاد ندارند کـه حکم در غیبت آنها اجرا شود . نادرهمیشه مرگ کسـانی‌را که در لشکرگاه او اعدام

۱ـ می‌گویند یکی از پادشاهان اخیر پرتغـال در اثر تعصبات مذهبی بی‌جا به‌طور ناشناس در مراسم سوزاندن‌کلیمی‌ها حضور می‌یافت .

Marfat.com

می‌شدند می‌دید و به‌هیچ‌وجه ناراحت نمی‌شد .

هنگامی که جنایات بشر متنوّع و مختلف می‌شود و قاضی احساسات خصوصی خود را درقضیه دخالت می‌دهد ، ملت‌دچار چه بدبختیهایی که‌نمی‌شود؟ بعضی از موارد بیدادگری نادر معلول این سیاست بود . ضمن‌عمل شجاعت‌آمیز و فراموش نشدنی او یعنی طرد افغانها از ایران ، روزی که پیروزمندانه وارد اصفهان می‌شد ، سربازی به یکی از زنان اشراف تجاوز کرد . شوهر آن زن به نزد نادر شکایت برد که پس از این ننگ دیگر نمی‌تواند زنده بماند . نادر در جواب او گفت : « آری ، نمی‌توانی زنده بمانی » و سپس بی درنگ فرمان داد که او را خفه کنند . سپس رفتار خود را در نزد افسران توجیه کرد و گفت : « تردیدی ندارم که شما مرا آدم‌بسیار ظالمی می‌دانید که حرف آن‌مرد را تکرار کردم[1] . ولی در چنین مواقعی چه می‌توانم بکنم ؟ جلو یك لشکر فاتح را همیشه نمی‌توان گرفت . اگر به داد این مرد رسیده بودم ، صدها نفر دیگر چنان شکایتی می کردند ، و وقت من به جای آنکه صرف شکست دادن دشمنان مملکت بشود مصروف تنبیه سربازانم می‌شد . » با وجود این ، نادر رفتار خود را در این مورد مخصوص تغییر داد .

نادر بعضی از بدکاران را بدون مجازات رها می کرد ، و حال آنکه می‌دانست که‌آنها او راآدم شریری می‌دانند ؛ ولی کسانی‌را که به اوطعنه می‌زدند نمی‌بخشید . ایرانیها پس از ورود دوست غایبی عادت دارند که بر سبیل تعارف به او بگویند : « جایت خیلی خالی بود . » در آرامگاهی که نادر برای خود درمشهد ساخت‌شخصی در پنهانی نوشته‌بود : « ای نادر ، شهرت‌توعالم را گرفت ؛ نام تو بسیار مشهور است ، ولی جایت خالی است . » برای کشف نویسندهٔ این

۱ــ یعنی به‌اوگفت ، «آری ، نمی‌توانی زنده بمانی . » ــ م.

Marfat.com

کلمات جستجوی دقیقی‌صورت گرفت و معلوم شد که‌طبعاًشخص‌با سوادی‌آن را نوشته است ، و بسیاری از ملاها به محاکمه کشانده شدند ؛ و حتی‌برای آنکه بعضی از آنان را مجبور به اعتراف کنند ، آنقدر آنهـا را شلاق زدند که جان سپردند .

شخصی در اصفهان بـا اشاره به ترقی نـادر گفته بود : « فواره چون بلند شود ، سرنگون شود . » از آنجـا که نـادر توسط کسانی که به منزلهٔ آلات بیدادگری او بودند از کوچکترین واقعه آگاهی می‌یافت ، این مردجان خود را بر سر بذله گویی خود گذاشت .

هیچ یك از پادشاهان ایران به اندازهٔ نادر مجرمان را به انواع و اقسام زجر و آزار واز راه بلهوسی به قتل نرسانده است . دو تن از اشراف چند بـار به وی‌نامه‌نوشتند واز رفتاریکدیگر شکایت کردند . عاقبت‌نادر کسی‌را به‌سراغ آنهافرستاد . امکان دارد که وی‌از اخلاق‌آنها آگاهی داشت ، ولی ، بی‌آنکه به شکایت یکی از آنها رسیدگی کند ، هر دورا رذل نامید و به آنها گفت : «شما که علاقه دارید بانامه‌های خودتان مرااذیت کنید پدرتان رابیرون می‌آورم .» بنابراین ، فرمان داد که هر دو را از نعمت بینایی محروم سازند . وقتی دیگر فرمان داد که دندانهای مردی را فقط به خاطر آنکه کج بیرون آمده بودند بیرون بکشند ! می گویند که دستور داد شاهوردی بیگ را کتك مفصلی بزنند تـا او مأموریت خود را خوب به یـاد داشته بـاشد و در این قضیه نوعی شوخی آمیخته به وحشیگری دیده می‌شود .

نـادرمجرمان راخواه از طبقهٔ اشراف خواه از طبقهٔ عوام بودند به‌سختی مجازات می کرد . بارها دیده می‌شد کسانی را که روز قبل به چوب‌فلك بسته‌یا از نعمت بینایی‌محروم کرده بودندبرای‌بازجویی بیشتری‌به‌حضوراومی‌آوردند.

Marfat.com

در این وضع ، آنها ازشدت درد یا عدم‌استراحت غالباً از پا درمی‌آمدند . گاهی این بیچارگان را مجبور می کردند که بالشکر به راه‌بیفتند . اگر نادر سراغ کسی می‌فرستاد و آن شخص بی‌درنگ حاضر نمی‌شد ، قاصدان شاهی او را با ضربهٔ چماق به حرکت وامی‌داشتند و اگر کسی مثلاً برای تمام کردن نماز خود یا برای انجام دادن وظیفهٔ مهم دیگری فوراً حاضر نمی‌شد ، غالباً او را به چوب فلك می‌بستند .

حرص و طمع این پادشاه ظالم کمتر از شقاوت او نبود . وی طبق رسم سلاطین پیشین عادت داشت که تمام حکام ایالات را در عید نوروز به حضور فرا خواند . قصد او بیشتر این بود که آنها را « بدوشد » یا به قتل برساند . روش معمولی او این بود که از آنها در بارهٔ اوضاع ایالت مربوطه و مخصوصاً رفتار خودشان مطالبی می‌پرسید ، و سپس به سئوالات بی‌اهمیت و زاید می‌پرداخت و نتیجه می گرفت که مبالغ گزافی اختلاس کرده‌اند ؛ و بعد می‌پرسید : « چقدر ازپول من خورده‌اید واین پولها در دست کیست ؟ » پس‌از این سئوالات ، برای آنکه آنها را مجبوربه اعتراف یاتهمت زدن به متمولان کند ، آنان‌را به چوب فلك می‌بست . غالباً اتفاق می‌افتاد که‌این‌حکام‌یا برای اجتناب‌از تنبیه بدنی یا به امید بازیافتن حکومت خود ، فهرستی دروغین از طلبکاران خویش تهیه می کردند و مبالغی که به هر یك از آنها مدیون بودند و همچنین اموالی را که به دست هر یك سپرده بودند در آن فهرست می‌نوشتند و حتی برای انتقام کشیدن ازبعضی از دشمنان ، آنهارا طلبکارخودمی‌نامیدند . نتیجهٔ این‌اظهارات این می‌شد که نادر فرمانی صادر می کرد و دستور می‌داد که آن مبالغ و آن اموال را باشدت هرچه تمامتر مطالبه کنند و قبل از وصول آنها به حرف کسی گوش ندهند . اگر این طلبکاران فرضی ، پس از تنبیه شدن، قادر به پرداخت

Marfat.com

پول نبودند ، نادر دستور می‌داد که معادل آن را از همان ایـالت جمع آوری کنند . حکّام غـالبـاً مبـالغ گزافی از مردم به زور می گرفتند و به آنها ستم می کردند و گزارشی واقعی در بارهٔ آنچه که ظالمانه گرفته بودند نمی‌دادند . با وجود این ، شکایـات مردم به جایی نمی‌رسید ؛ زیرا مشایخ یـا اشخاص عمده که معمولاً برای ادای شهادت علیه حکّام احضار می‌شدند ، غالباً مجبوربودند پس از ضبط دارایی حکّام، خودشان هم مبالغی برای جبران کمبود تقاضای‌نادر بپردازند ! کار را به جـایی رسانید که روزی چون نمی‌دانست جواب کسی را که از رفتارخود دفاع کرده بودچگونه بدهد به او گفت : « پدر سوخته ، دلت آب خنك می‌خواهد ؟ »[1]

از مطـالعهٔ مراحل نخستین زندگی نـادر معلوم نمی‌شود کـه وی مرد حریصی بوده است . طبیعی است که باور کنیم وی مایل بود مردم در فقر وفاقه زندگی کنند ، زیرا این‌وضع مانع ازآن می‌شد که‌آنان سر به‌شورش‌بردارند ، یا شورش آنها به‌نتیجه برسد . بهترین دلیل برای توجیه رفتار بدش که ایران را به‌خاك وخون کشید همین‌است . بی‌شك ، فقروفاقه مانع ازآن بود که مردم به‌فکر شورش بیفتند و به همین مناسبت غـالباً اقدامات آنهـا علیه او بی‌اثر می‌ماند . امّا درمورد رفتارظالمانهٔ او با افرادی کـه ثروتی داشتند چه می‌توان گفت ؟ درصورتی که در وفاداری‌آنها تردیدی جایزنبود .

درسال ۱۷٤۰ به چند ناحیه در گرگان دستور داده شد که برای خدمت در ارتش سربازانی بفرستند ، واگرسربازی رو به گریز نهاد ، مبلغی به عنوان جریمه بپردازند . ولی این خود منشأ ظلم شد ، و نیز چون مواجب سربـازان

۱ــ اصطلاح « آب خنك خوردن » به‌طنز در بارهٔ زندان رفتن به‌کار می‌رود . نادر می‌خواهد بگوید « مگر دلت زندان می‌خواهدکه گستاخی می کنی ؟ » ــ م.

Marfat.com

کافی نبود و در ارتش با آنها بدرفتاری می کردند ، آنها غالباً از خدمت می گریختند و آن جریمه‌ها همیشه ازآن نواحی به‌سختی مطالبه می‌شد .

هنگامی که نادرخودرامجبور وملزم می‌دید ازرفتارحکام ظالم مذمّت کند فرمانهایی‌درمورد دادرسی‌مظلومان صادر می کرد ، ولی‌این فرمانهابه‌اندازه‌ای مبهم و غیرصریح بود که اجرای آنها به‌آسانی معلوم نمی‌شد ونتیجه‌ای از آن به‌دست نمی‌آمد . حکام به‌علت وقوف بر حرص وطمع بی‌پایان او ، معمولاً ثروتهای هنگفتی برای حفظ موقعیت خویش گرد می‌آوردند و حال‌آنکه این ثروتها بیشتراوقات باعث سقوط آنها می‌شد . عاقبت عده‌ای از بزرگترین حکام که غالباً متهم به‌فساد می‌شدند تصمیم گرفتند که فهرستی‌ازتمام هدایای‌دریافت شده تهیه کنند ، تا درصورت لزوم‌آن‌را ارائه دهند . ولی با وجود این، داشتن ثروت هنوز باعث بدبختی‌می‌شد ، زیرا نادرهرگزاحساس نمی کرد که به‌اندازهٔ کافی‌ازآنها پول گرفته‌باشد . خودنمایی ونگهداری‌خدم وحشم همیشه‌ازعادات ایرانیان بوده است ، و با این‌وصف می‌دیدم که عدهٔ زیادی از حکام که برای پاسخ دادن به‌سؤالات نادراحضارمی‌شدند در اردوگاه بدون تشریفات ودر کمال سادگی به‌طورپیاده‌حرکت‌می کردند. امّا افسران دون‌پایه‌امنیت‌مقام‌خودرا در نپذیرفتن‌هدایا می‌دانستند .

حرص وطمع که ازخصوصیات پیری است‌با گذشت روزگاردر وجود نادر بیشتر شد . با وجود این ، در زندگی اوشاید کاملاً نتیجهٔ این‌شهوت نبود. اگر مخارج بی‌حساب قشون او وعدم امکان جمع‌آوری مالیات را در اواخر سلطنت او مورد بررسی قراردهیم وملاحظه کنیم که سلامت اومربوط به‌قدرت اوبود ، حتی‌غنایمی که وی ازهندوستان‌آورد کفاف احتیاجات او را نیز نمی‌داد . عاقبت فرمانی بدین مضمون صادر کرد که هیچ کس حق ندارد عریضه‌ای به او تقدیم

Marfat.com

کند که مخالف شئون سلطنت باشد ، و بدان وسیله می‌خواست صریحاً بگوید که جز پرداخت مواجب سربازان کاری به‌شکایات مالی‌مردم ندارد .

اموالی که نادر در ساحل رودخانهٔ سند از سربازان خود به‌زور گرفت دلیل واضحی ازحرص وطمع و همچنین ارادهٔ او به‌شمار می‌رود . از آن تاریخ به‌بعد ، هر قطعه الماس و جواهری که در ایران به‌فروش می‌رفت وی آن را مطالبه می کرد و اظهار می‌داشت که آن‌را در فتح هندوستان از او دزدیده یا آنکه آن‌را از خزانهٔ او برداشته‌اند . در این مورد عدهٔ زیادی از افسران خود را به چوب فلك بست و حتی چند نفرازآنها را به‌قتل رسانید .

حسادت و سوءظن همیشه به بدترین شکلی ملازم جابران بوده و تا دم مرگ آنها راآزار داده است . افسران عمدهٔ نادر به‌اندازه‌ای از این موضوع آگاهی داشتند که با خارجیها جز در دادگاههای خود صحبت نمی کردند . حتی جرأت ملاقات یکدیگر را در چادرها جز در روز نداشتند و آن نیز با حضور مستخدمان یا گواهان دیگرصورت می گرفت ، تا تصور نشود که مشغول توطئه علیه پادشاه‌اند . نادر باك نداشت بگوید که از نارضایی آنها آگاه است ، ولی نه به‌این موضوع و نه به‌خود آنها اعتنایی نمی کرد . روزی تیری به‌چادر او خورد . به‌این تیرهجونامه‌ای بسته او را به ظلم و نداشتن مذهب متهم کرده از وی پرسیده بودند که آیا خدا یا شیطان یا ظالم یا پادشاه یا پیغمبر است . اگر خداست ، از وی استرحام می کنند ؛ اگرپادشاه است ، از او می‌خواهند که شفقت نشان دهد ، اگرپیغمبر است ، مأموریت خود را ثابت کند . نادرپس از اطلاع براین‌نامه ، خونسردانه گفت : «من نه‌خداوندو نه‌شیطان و نه‌ظالم و نه پیغمبرم ، بلکه از طرف خدا برای تنبیه نسل ظالمی آمده‌ام . » این پاسخ را نوشتند و نسخه‌هایی از آن‌را به هجونامه ملحق کردند و بر روی تپّه‌ای در

Marfat.com

اردوگاه در جلو سربازان گذاشتند ، ولی به‌نویسندهٔ آن هجونامه قول‌داده شد که اگرهویّت خود را ابراز کند بخشیده خواهد شد ، و همچنین مبلغ قابل توجّهی برای کشف آن شخص‌اختصاص یافت .

در توجیه سوءظن نادر باید گفت که ایرانیها اگر چه به‌طور کلّی مؤدب و آرامند ، ولی محتال و مزوّرند . آنها اگرچه مهربانند و با بیگانگان‌لطف دارند ، ولی ، در صورت کسب قدرت ، خودخواه و مغرور و گستاخ می‌شوند . به‌این‌خصوصیات می‌توان میل به‌شورش را نیزذکر کرد[1] . نادر ، ازآغاززندگی پرماجرای خویش ، از مراتب و احوال آنان آگاهی داشت ، و ظاهراً به این نتیجه رسیده بود که‌جزبا استبدادنمی‌توان برآنها حکومت کرد . بدین‌ترتیب، چندین علت باعث تقویت روحیهٔ ستمگر و جسود او شد ، و همچنانکه به سبب فساد مردم‌برتخت نشست ، مصلحت درآن دانست که‌تخم حسادت ونفاق‌رادرمیان زیردستان عمدهٔ خود بپراکند .

وضع پادشاه ظالم چقدر وحشت‌انگیز خواهد بود هنگامی که اتحاد اتباعش باعث اضطراب او بشود وتنفر واکراه آنها از یکدیگر موجب تقویت مقام او گردد . در این وقت ، مذهب هنوز مایهٔ دشمنی و اختلاف بود . ایرانیها به علی(ع) وعلماء احترام‌بسیاز می گذاشتند ، در صورتی که ترکمانها و سایر افرادی که قسمت اعظم ارتش او را تشکیل می‌دادند از آیین تسنن پیروی می کردند . نادر از هیچکدام از این دو دسته شدیداً طرفداری نمی کرد ، بلکه می کوشید در صورت لزوم‌آنها را راضی نگاه دارد . موقعیت اودر نتیجهٔ وجود عدهٔزیادی جاسوس وخبرچین دراطراف واکناف کشور، تثبیت می‌شد . مأموران

۱ــ این حال اگرچه ممکن است از خصوصیات‌آنها نباشد ، ولی ظاهراً نتیجهٔ فساد فعلی اخلاق آنها وهمچنین تنفرآنها از استبداد است .

Marfat.com

و نمایندگان خصوصی او که نسبت به یکدیگر بدگمان بودند هر خبر یا قصد پنهانی را که ممکن بود به زیان او تمام شود به وی می‌رسانیدند . نزدیکترین خویشان و صمیمی‌ترین دوستان به یکدیگر حسادت می‌بردند . اشخاصی که شرافتی داشتند به علت سوگندی که خورده بودند یا برای جلوگیری از خونریزی ممکن بود اخبار را به وی برسانند ، ولی حاسدان و بدخواهان ، برای ارضای خاطر خود ، مطالبی به وی عرضه می‌داشتند و مزدوران او نیز به سبب منافع شخصی چنین می کردند ورویهمرفته همگی مایل به‌شرکت درتقسیم غنایم ایالات مخروبه بودند، وبدین‌ترتیب باعث بدبختی هم‌میهنان خودمی‌شدند و به دست خود وسایل نابودی خود را فراهم می کردند . هر گونه صفت خوب از میان جامعه رخت بربسته و از ایمان و درستکاری جز نامی باقی نمانده بود. در چنین وضعی چگونه ممکن بود که مردم از چنگ پادشاه ظالمی رها شوند بی‌آنکه به دام دیگری در افتند ؟

در ایامی که کار نادر بالا می گرفت ، سیاست او براین بود که نسبت به کسانی که مورد احتیاج او بودند احترام فراوانی‌بگذارد . ولی بعدها طبق‌این ضرب‌المثل رفتار کرد که پادشاه دارای دوست یا خویش نیست . بنابراین حق‌شناسی در نظر او صفتی شاهانه نبود و این اصل هم در دل او جایی نداشت . از طرف دیگر ، می‌ترسید مبادا کسانی که نسبت به او ارادت دارند در صورت مشاهدهٔ حق ناشناسی او به‌دیگری متمایل شوند ، و او این اصل را نیز اغلب در نظر می گرفت . ازمیان سرداران او دوتن یکی به نام مصطفی‌خان ودیگری قاسم را ذکر می کنیم که در نتیجهٔ مراقبت و اعتدال خود توجه نادر را جلب کرده بودند ، و باید بگوییم که وی با وجود اعمال نا پسند خود باز این کار پسندیده را کرد که آن دو نفر را تا آخر عمر گرامی داشت . این عمل نشان

Marfat.com

می‌داد که صفات خوب چه نتایجی به بار می‌آورد. مردم ایران به طـور کلی شایستهٔ ترحم نبودند، و نادر نیز به کسی رحم نمی کرد. امّا ایرانیها چون از لحاظ صفات خوب روحی قابل توجه نبودند، نادر از آنها زیاد وحشت نداشت. کمالاتی که بیشتر مورد علاقهٔ او بود نیروی جسمانی و شجاعت افـراد بود؛ و اگر چه او به مردانی کـه این صفـات را داشتند سخت نیازمند بود، ولی بـه هر کس که شهرتی به‌دست‌آورده بود حسادت می‌ورزید. در این بـاره داستـان جالبی می گویند.

یکی ازمین باشیها غالباً در صحنهٔ جنگ دلیری بسیار از خود نشان داده بود، و چون مهارت او در به کار بردن خنجر کمتر از نیروی جسمانی او نبود سر انجام به مقام خانی رسید. ایرانیها به طرز مبالغه‌آمیزی که خاص‌آنهاست می گفتند که وی می‌تواند بایك‌ضربت‌شمشیراستری را باپالانش به دونیم کند. باور نمی‌توان کرد که ایرانیها تا چه اندازه به نیروی جسمانی و لیاقت نظامی اهمیت می‌دهند. نادر که به این مردحسد می‌برد ظاهراً برای‌آزمودن درستکاری و پرهیزکاری اودختری زیبارا بدو سپردتا اورا به‌برادرش‌ابراهیم خان برساند. آن مرد دختر را در راه فریب داد، و ابراهیم‌خان پس از اطلاع بـه آن قضیه دختر را با خشم به حضور نادر بازگردانید. به آسانی می‌توان دید که نادرنیز از کارآن مرد تا چه اندازه خشمگین شد و خلاصه تصمیم بـه قتل او گـرفت. رضاقلی خان که در آن هنگام محبوب پدر بود و به آن سردار احترام فراوانی می گذاشت باوی به چادر نادر رفت و از او خواهش کرد که جانش را ببخشد[1] با وجود این، نادر فرمان داد که قسمتی از گوش‌آن مرد خاطی را ببرند. ولی این عمل نوعی مهلت موقت بود و نادر به وی امر کرد که دهکده‌ای متعلق بـه

۱ــ ظاهراً این واقعه‌کمی پیش ازآغاز سلطنت نادر روی داده است.

Marfat.com

ترکان را بسوزاند . هنوز این مرد مسافت زیادی طی نکرده بود که نادر کسی را به دنبال او فرستاد و از او پرسید که چرا وظیفهٔ خود را اجرا نکرده است و پس از ناسزا گفتن‌های بسیار دستور داد که او را طناب اندازند ، امـا پیش از آنکه حلقهٔ طناب را بگردن او بیفکنند ،آن مرد اشاره‌ای کرد ، و چنین پیدا بود که می‌خواهد مطلب مهمی بگوید ، و چنانکه در این موارد رسم است بـه دژخمیان اشاره شد که دست نگاه دارند . خان از این فرصت استفـاده کرده از دست آنها بیرون جست و خنجر یکی از آنها را ربود و به جانب نادر شتافت . نادر از جا برخاست و از آنجا به شتاب دور شد . ملازمان خیمهٔ شاهی اگر چه آن مرد را به قتل رساندند ، ولی سه نفر از آنها از پای در آمدند . این واقعه علت مهمی بود که نشان می‌داد چرا مردم‌به طور کلّی و همچنین زندانیانی که بـه حضور شاه فرستاده می‌شدند مجبور بودند بیش از حد معمول از وی فاصله بگیرند .

هنگامی که رؤسای ما خود را هم سطح ما می‌دانند ، غرور طبیعی ماارضا می‌شود. سرداری که زیاد به‌فکر خود نیست ، خود را درنظر سربازانش محبوب می‌کند ، ولی اگر به‌شجاعت خود سخاوت را نیز بیفزاید ، قلوب آنها را مسخّر می‌سازد . نادردرآغاز آن‌صفت رابه‌خوبی دارابود ، ونخستین‌اقداماتش دراوایل عمرباعث‌تحبیب او شد . هنگامی که فرماندهی‌ارتش را به‌عهده گرفت ، کوشید که نه‌تنها باپرداخت مرتب مواجب ، بلکه با تهیهٔ لباس برای آنها با بهای کم[1] و همچنین گاهگاه با اعطای هدایا دلشان را به دست‌آورد . نادر از تأثیر ترحم در موارد مهم غـافل نبود . جمعی از اوزبکـان که در جنگ کارهـای ذیقیمت انجام داده بودندبعداً ازخدمت او گریختند. نادر گروهی را به‌دنبال آنهافرستاد

۱ــ ظاهراً سربازان خودشان هزینهٔ لباس را می‌پرداختند ــ م .

Marfat.com

و فراریان را به حضور خود باز گرداند. اوزبکان اگر چه جز مرگ انتظاری نداشتند، ولی او به‌آنها دستور داد که مانند سابق صادقانه به او خدمت کنند، و حتی به هر کدام از آنها مبلغی پول داد. شورش سربازانی که وی برای حفظ جان خود و همچنین کسب افتخارات نظامی به آنها اعتماد داشت ممکن بود عواقب وخیمی به بارآرد. ولی او به‌محض‌آنکه به هدف خود رسید، روش‌های تازه‌ای در پیش گرفت. احتیاط معمولی او را بر آن داشت که در هزینهٔ لشکر صرفه‌جویی کند، ولی عدم تربیت او با جلوسش بر تخت سلطنت اصلاح نشد. ضمن آنکه حسادت و سوءظن جزء خصوصیات اخلاقی او شد، شقاوت و طمع‌در اواخر عمر بر اومستولی گردید. نه‌تنها سربازان بلکه مردم به‌طور کلی ازاین حالت صدمه دیدند.

هیچ قسمت از خصوصیات اخلاقی او به‌اندازهٔ سرداری او آشکار نبود. وی به عنوان کشاورز و اسیر و مستخدم و راهزن و سرباز و سردار و پادشاه، قسمت اعظم عمر خود را در دشت گذرانده بود، و چون با حیله‌ها و نیرنگهای ترکمانهاآشنا شده بود ازفن راهزنی اطلاع کافی کسب کرده بود. ازاینجاست که می‌توان دید چگونه شخصی با آنهمه استعداد طبیعی و نیروی جسمانی به صورت‌مردی جسور و بی‌باك‌درآمد. وی‌به‌سبب‌اعتیاد به‌زندگی نظامی، به‌تغییری که در اثر عوض کردن جا روی می‌دهد علاقه‌مند بود. شجاعت غیر معمول او صفت خیره کنندهٔ سلحشوران‌است، ولی‌پیروزیهایش‌او را به‌صورت سرداری‌قابل و خوشبخت درآورد. بدن و صدای او هر چند در پیشرفت کار او مؤثر بود، ولی شجاعت او نیز در این امر تأثیر بسیار داشت وظاهراً این دو وضع بر روی یکدیگر اثر می گذاشت؛ و چون نادر از تفوق خود بر دیگران آگاه بود، به‌طرزشگفت انگیزی بی‌باك شده بود. با وجود این، درکارها همیشه احتیاط

Marfat.com

بسیار می کرد . همان حضورذهنی که وی‌رادرتمام سختی‌ها یاری کرده بود اورا برآن داشت که به‌فکرجان خود نیزباشد ، و اینکه هیچگاه در جنگها زخمی نشد، کاملاً درنتیجه بخت واقبال اونبود .

سرعتی که نادر در درك نقایص ارتش خود داشت وهمچنین حضورذهن او برای اصلاح این‌وضع باعث تفوق اوبردشمنان می‌شد . تصمیم اوظاهراً سربازان را برآن می‌داشت که یـا فتح کنند یـا بمیرند ، و حتی افسرانش اگر خطـا می کردند تنبیه می‌شدند . خود او درجنگ چند اسب عوض می کرد ، وهمیشه اسبان زیادی برای اونگاه می‌داشتند . در این موارد با سربازان چنان به‌طرز عادی سخن می گفت که ظاهراً تصورمی‌رفت که‌سربازاگربه‌سردارخود علاقه‌ای نداشته باشد وظیفهٔ خود را خوب انجام نخواهد داد .

نادر لازم می‌دانست که قوای خود را ازنقطه‌ای به‌نقطهٔ دیگر سوق دهد تا ازتوطئه سربازان جلوگیری کند . بدین‌وسیله نیز اهالی ایران را در نقاط دوردست مرعوب می کرد وخود را برای‌مقابله با حملهٔ دشمنان‌وفتح نقاط تازه آماده می‌ساخت .

از آنجا که وی ازنعمت سلامت برخوردار بود و به‌سختی کشیدن عادت داشت به ندرت کسی بیشتر از او کار می کرد . به تقدیر ایمـان داشت و آن‌را موافق تدبیرخود می‌دانست ، و از این‌رو جسور وبی‌باك شده بود . ولی به نظر نمی‌رسد که ازپیروی عقل‌سلیم انحراف‌جسته باشد ، زیرا این‌اصل غلط[1] گاهی در اقدامات کسانی که به‌آن معتقدند تأثیر می کند .

نادر بیهوده به‌چیزی اعتماد نمی کرد و به‌خطری که قابل‌اجتناب بود تن درنمی‌داد.در جنگ همیشه نیرنگ را بهتر از زورآزمایی می‌دانست . حرکت

۱ــ یعنی اعتقاد به‌تقدیر ــ م .

Marfat.com

او همیشه سریع بود ، وپیشرفت اوچنان غیرمنظم ومخالف اصول عادی جنگ بود که دشمنان به‌حیرت می‌افتادند. درایام قدرت ، وگاهی درصورت ضرورت ، از باروبنه جلوترمی‌رفت ومانند سربازان عادی متحمّل‌هر گونه سختی ومشقتی می‌شد . بدین‌ترتیب بهترین نقشه‌های دشمنـان را خنثی می کرد و در نقـاطی به‌آنها حمله می‌برد که کمتر قادر به دفاع از آنها بودند . اما در قضایای مهم تصمیمات او به‌اندازه‌ای سریع و مافوق فهم عادی بود که معلوم نمی‌شدآیاآنها نتیجه داوری درست یا بیباکی کورکورانه است . در ایام پرمشقتی که غالبـاً گرفتارآن می‌شد از بی‌تصمیمی سخت به‌وحشت می‌افتـاد . ولی نمی‌خواست از نصایح دیگران بهره‌مند شود ، زیرا می‌ترسید به‌برتری وتفوقش صدمه‌ای‌وارد آید . کشورهای اسلامی همجوار پس از چندسال آگاهی براحوال او چنان از زکاوت او بیم داشتند و به‌اندازه‌ای ازاقبال بلندۀ اومی‌ترسیدند که اورا دارای نوعی‌قوۀ غیربشری می‌دانستند . درمیان اتباعؑ اوهمین افکارغالباً باعث گرفتاری آنها وعقیم ماندن نقشه‌های آنها می‌شد .

در مورد مذهب ، معلوم نیست که عقیدۀ او چه بوده است . گاهی قبل از جنگ یك دقیقه سر برزمین می گذاشت و دعـایی ورد مـانند می‌خواند ، و همچنانکه ایرانیها با اطمینان خاطر می گویند این کار تنهـا عمل مذهبی او بوده است .

نادر در انجام دادن وظـایف خود به‌عنوان فرمانده لشکرپشتکار بسیـار داشت و از خود خستگی نشان نمی‌داد . حتی در وسط تابستان و گاهی فصلهای دیگر صبح زود به چادر بارعام می‌آمد و پیش‌از ظهر نیز دوباره سری به‌آنجا می‌زد و چند ساعت از شب را نیز به‌همـان منوال می گذرانید . در پرداخت مواجب سربازان دقت بسیار می کرد ومواظب بود که لوازم لشکرفراهم شود .

Marfat.com

ولی در عین حال چون پارچهٔ لبـاس سربازان و سـایر اجناس را خود به‌آنهـا می‌فروخت ، ازاین کارسود بسیارمی‌برد ، و همیشه کسی را تحت عنوان « تاجر پادشاه» به‌این کار می گماشت .

معلوم نیست که آیا نادر به علت نبوغ یابه‌سبب عدم تربیت بود که گاهی موقعیت پادشاهی خود را فراموش می کرد . می گویند روزی در موقع انتصاب شخصی به حکومت یکی از ایالات به وی چنین گفت : « یادت بـاشد که نباید با ملا[1] مکاتبه کنی . ولی می‌دانم که شب به دیدن او می‌روی وبا او راجع به‌من حرف می‌زنی. او به تو می گوید که در دنیاپادشاهی مثل من‌نیست ، ولی درعین حال بتو می گوید که من آدم‌قرمساقی[2] هستم ورحم ندارم . مواظب پیشنهاد ـ های او باش. » درموارد دیگرهمین‌طور صاف وساده بود. یك‌روز ازحضارپرسید که آیـا بزرگتر از او و سلطان عثمانی کسی پیدا می‌شود یا نه . حضار جواب منفی دادند . ولی خود او گفت : « اشتباه می کنید . پاشای بغداد[3] از هر دوی ما مهمتر است . چون ما هر دو سعی کرده‌ایم که او را مطیع خودمان بکنیم ، ولی رفتار و اقبال او مانع از این عمل بوده است . »

بسیاری از کیفیات سیاست این‌مرد عجیب قابل درك نبود ، ومخصوصاً این نکته در مورد تنبیه مقصران صدق‌می کند . نادر کسانی را که مرتکب‌خطاهای کوچك می‌شدند به سختی تنبیه می کرد ، در صورتی که با مقصران عمده زیاد کار نداشت . حتی کسانی‌را که علیه او سربه شورش برداشته بودند اغلب به‌مقام سابق باز می گردانید یا به مناصب مهمتری می گماشت . در این مورد قضیهٔ تقی‌خان معروف است . بدین ترتیب ظاهراً وی به دشمنان واقعی خود بیش از

۱ــ ظاهراً ملایی که‌نادر از دست او عصبانی‌بوده است .

۲ــ این‌کلمه ازخود نادراست ــ م.

۳ــ مقصود احمدپاشا حاکم بغداد است ــ م .

Marfat.com

کسانی که با او مخالفتی نکرده بودند اعتماد داشت .

وی در اواخر سلطنت خود مشاوری نداشت ، ووزیران‌مشهور اوآنقدرها محرم راز او نبودند که بتوانند به چادر او وارد شوند ؛ و هنگامی که با او کاری داشتند در هوای آزاد و در میان نیمدایره‌ای ازنوکران او می‌ایستادند و اجازهٔ نشستن نداشتند . باید به خاطر داشت که منصبی که وی به‌آنها می‌داد پاداش شجاعت آنها یا به مناسبت اطلاع آنها بر طرق پول گرفتن از مردم با زور بود ، و ربطی به عقل یا شایستگی آنها نداشت و از اینجا طبعاً می‌توان دریافت که چرا اشخاص‌پست در خدمت او به مقامات عالی می‌رسیدند .

وضع بشر به اندازه‌ای خراب شده‌است که اعمال خوب بر اثر بدخواهی و حسادت و طمع وجاه طلبی دیگران غالباً باعث بدبختی اشخاص نیکوکار می‌شود و این قضیه در هیچ کشوری مانند ایران در این دوره‌های اخیر مصداق پیدا نکرده است . اگر نادر به استعدادهای غیر عادی خود آدمیت ودرستکاری را نیز افزوده بود ، می‌توانست از خرابی آن کشور بدبخت جلوگیری کند . ولی آیا مرد درستکاری می‌تواند بر مردمی حکومت کند که فسادشان آنها را برای‌نابودی‌آماده ساخته بود ؟ اگر مردم کمتر فاسدبودند، معایب‌این‌شخص غاصب آنقدرها باعث بدبختی نمی‌شد .

در تخفیف اعمال ناشایستهٔ نادر ، هرقدرهم مکروه باشند ، می‌توان گفت که اگروی دارای قدرت کمتری بود حتماً خیلی زودتر به‌قتل رسیده بود ؛ و ازآنجا که اومانند مردان شریر گذشته به‌راههای مخاطره‌آمیز جاه‌طلبی قدم نهاده و تا آن اندازه پیش‌رفته بود ، توقف را خطرناك وسالم بازگشتن‌را محال می‌دانست . بنابراین ، حس صیانت نفس او را برآن می‌داشت که همچنان پیش برود وبه‌ارتفاعات گیج کننده‌برسد . از همین نقاط بود که سقوط کرد و کشور

Marfat.com

خود را به‌صورت ویرانه‌ای درآورد . عادت ما برآن است که حتی اعمال خوب بدکاران را نیزبد بنامیم . هیچ فردی نیست که تا اندازه‌ای صفات خوب نداشته باشد . نادر در آغاز سلطنت به‌عدل و داد پرداخت و خود را پادشاهی دادگستر معرفی کرد و فرمان داد که اگرحاکمی‌پول کسی‌را گرفت ، یا به‌کاری مخالف قانون دست زد ، از اوآزادانه شکایت کنند . در واقع ، رفع ظلم واجحاف‌بدون فرمانهای او نیز میسّر نمی‌شد . بدین‌ترتیب ، در عصری که خوشباوران انتظار نتایج سودمندی از پیروزی‌های پادشـاه خود داشتند ، پول پرستی چنان شایع شده بود که حتی‌فرمان شاهی‌را بدون پرداخت رشوه یا دادن هدیه‌نمی‌توانستند به‌مورد اجرا بگذارند . قدر مسلم آنکه ایران به‌سبب آزاد شدن از زیر یوغ افغانها مرهون نادر بود . همچنین استرداد سلطنت قانونی این کشور مدیون او بود ، و در نتیجهٔ شجاعت او بود کـه ایران ایـالاتی را که در زمان شاه‌سلطان حسین ضعیف‌النفس وحملهٔ افغانها ازدست داده بود درظرف هشت‌سال بازیافت . امّا دراینکه آیا نادر طبق اصول عدالت رفتـار کرد یا برای رسیدن به اینهمه امتیاز همهٔ صفات لازم را دارا بود حتی پرشورترین مداح او نیزموافق نیست . برعکس،از نتیجهٔ کارهـای او چنین معلوم می‌شود که انگیزه‌هـای دیگری بر بهترین مقاصد او غلبه داشت و او پس از طرد افغـانها بود کـه به‌فکر سلطنت افتاد . عوامل‌موافق‌بسیاری وجود داشت که عالیترین‌امیدهارا در دل‌اوبه‌وجود می‌آورد ، ومهمترین‌آنها را فساد مردم باید دانست . در این‌ضمن ، ضعف شاه ـ طهماسب زمینهٔ سلطنت را برای او فراهم سـاخت و مردی که تمـام ملاحظات اخلاقیش فدای حس‌جاه‌طلبی شده بود نمی‌توانست دربرابرآن پایداری کند .

پایـان

Marfat.com

Marfat.com

فهرست اعلام

ا

آتك ، ۱۹۰ ، ۱۹۸ ، ۲۳۲ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۴۴

آرال ، ۲۶۲

آرپاچای ، ۱۴۹ ، ۳۰۳

آرنو ، ونسان ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱

آزوف ، ۱۴۶ ، ۱۵۲

آسیا ، ۱۲۵

آسیای صغیر ، ۱۸۳

آقسون ، ۱۴۴

آلبانی ، ۵۹ ، ۸۰

آلمان ، ۳ ، ۲۲۴

آناطولی ، ۹۶ ، ۱۲۰ ، ۱۴۶ ، ۲۲۴ ، ۲۷۳ ، ۳۰۴

الف

ابدالی ، ۱۹ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۲ ، ۵۵ ، ۸۴ ، ۱۲۰

ابراهیم پاشا ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۷۵ ، ۸۰ ، ۱۳۱ ، ۲۷۰

ابراهیم‌خان ، برادر نادر ، ۹۵ ، ۲۸۹ ، ۲۹۶

ابوبکر ، ۱۶۶

ابوحنیفه ، ۱۵۷

اتریش ، ۲۶۱

احمدپاشا ، ۵۸ ، ۷۶ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۹۸ ، ۳۳۷

احمدسوم، سلطان ، ۵۹ ، ۶۵ ، ۶۷ ، ۷۸ ، ۸۰

احمد چهارم ، سلطان ، ۱۶۵

احمد ، سید ، ۳۱ ، ۳۴

اردبیل ، ۵۵

ارزنةالروم ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۷ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۳۰۱

ارس ، ۵۰ ، ۸۳ ، ۱۵۴ ، ۲۹۱

ارمنستان ، ۵۶ ، ۸۳ ، ۱۴۹ ، ۱۵۱ ، ۲۲۳ ، ۲۷۹

ازمیر ، ۱۲۲

اسپری‌زاده ، ۶۶

استخر ، ۵۱

استرآباد ، ۱ ، ۲۱ ، ۵۱ ، ۲۱۶ ، ۲۵۵ ، ۲۷۰ ، ۲۹۴ ، ۳۰۱

اسدآباد ، ۵۶ ، ۵۷

Marfat.com

اسدالله (حاکم هرات) ، ۱۱ ، ۳۲
اسفراین ، ۵۵
اسکندرکبیر ، ۱٤۱ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۳۷ ، ۲۹۸
اسکودار ، ٦۰
اسمعیل‌پاشا ، ۱۵۲
اسمعیل ، شاه ، ۲۵٤
اشرف ، ٤ ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۳٤ ، ۳۵ ، ۳٦ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ٤۰ ، ٤۱ ، ٤۲ ، ٤۳ ، ٤٤ ، ٤۷ ، ۵۰ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵٤
اصفهان ، ۹ ، ۱۵ ، ۱٦ ، ۳۱ ، ۳٤ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ٤۰ ، ٤۱ ، ٤۳ ، ٤٤ ، ٤۵ ، ٤٦ ، ٤۷ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۳ ، ۵۵ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۹۳ ، ۹۸ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱٤۸ ، ۱٦۱ ، ۱٦۳ ، ۱٦۷ ، ۱٦۸ ، ۱۷۷ ، ۱۸۳ ، ۲۵۳ ، ۲۵۷ ، ۲٦٤ ، ۲٦۵ ، ۲۷۷ ، ۲۸۸ ، ۲۹۲
افشار ، طایفه ، ۷ ، ۱۵
افغانستان ، ۲۳٦
افغانها ، ۵ ، ۱۵ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲٤ ، ۲۸ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳٤ ، ۳۵ ، ۳٦ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ٤۰ ، ٤۱ ، ٤۲ ، ٤۳ ، ٤٤ ، ٤۵ ، ٤٦ ، ٤۸ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۸٤ ، ۸۵ ، ۱٦۸ ، ۱٦۹ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۲٤٤
افغانی ۱۲۰ ، ۲۵۵
اکبر، پادشاه هند ، ۲۵۸ ، ۲٦٦
اکبر آباد ، ۱۷۳ ، ۲۲۹
التون ، جان ، ۳
امامقلی ، پدر نادرشاه ، ۷
انگلیس ، ۱ ، ۳ ، ٤ ، ۱۵۹
انگلیسی‌ها ، ۲٦۰
اوته ، ژان ، ۲
اورنگ‌زیب ، ۱۷۳ ، ۲۳۱
اوزبك ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۷۳ ، ۸٤ ، ۹۳ ، ۱۸۳ ، ۲٤۹ ، ۲٦۲ ، ۲۸۸
اوکراین ، ۱٤٦
ایتالیا ، ۱٤۲
ایروان ، ۵۰ ، ۵٦ ، ۸۳ ، ۹۰ ، ۱٤٦ ، ۱٤۹ ، ۱۵۱ ، ۲۹٤ ، ۳۰۱

ب

باباعلی‌بیگ ، ۵ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱
بابل ، ۲۰۱
باخان ، ۲۷۳
باکو ، ۱٤۷
بانراهاد ، ۲۸
بایزید، ۱۸۳
بخارا ، ۱۸۳ ، ۲٤۲
بختیاری ، ۲۸۷ ، ۲۸۸
بدخشان ، ۱۸۸
بدرالدین‌خان ، ۲۳۳
بسنی ، ۸۰ ، ۱٤۳ ، ۱٤٦ ، ۳۰۰
بصره ، ۱۰۰ ، ۲٦۸ ، ۲٦۹ ، ۲۷۸ ، ۲۸۰ ، ۲۸٤ ، ۲۸۵ ، ۲۸٦
بغداد ، ۵۸ ، ۸۲ ، ۹۰ ، ۹٦ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰٤ ، ۱۰٦ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۱ ، ۱۱٤ ، ۱۱۵ ، ۱۱٦ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۲٤ ، ۱۳۷ ، ۱٤۳ ، ۱۵۳ ، ۲۲۳ ، ۲٦۸ ، ۲٦۹ ، ۲۷۸ ، ۲۸۰ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸٤ ، ۲۸۵ ، ۲۸٦
بکرسنگ ، قلعه ، ۲۳٦
بکوویچ ، ۲۵۲
بلبارس ، ۲٦۹

Marfat.com

بلخ ، ۱۸۱ ، ۱۸۳ ، ۲۴۹ ، ۲۶۲
بلوچها ، ۵۰ ، ۵۴ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸
بندرعباس ، ۴۳
بنگال ، ۲۲۸
بنی‌لام ، ۲۶۹
بوشهر ، ۲۷۵
بونوال ، ۱۴۳
بهبودخان ، ۱
بیات ، ۱۷ ، ۳۹
بین‌النهرین ، ۲۹۸

پ

پاپالوخان ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۲۹
پاتان ، ۱۸۵ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳
پاتروناخلیل ، ۵۹ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸
پارسیها ، ۱۴۱
پاریس ، ۱
پانی‌پوت ، ۲۱۳
پرت‌اسموت ، ۱
پرت‌سعید ، ۱۲۷
پرتغال ، ۲۶۶
پرسپولیس ، ۱۷۸
پرلوس ، ۱۲۸
پروس ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۳۷
پطرکبیر ، ۳ ، ۱۴۷
پنجاب ، ۲۴۳ ، ۲۴۴
پولاد احمد پاشا ، ۱۰۹
پولك‌پاشا ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱
پومپه ، ۱۴۱
پیشاور ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۸ ، ۲۰۸ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۴۲ ، ۲۴۵ ، ۲۴۷

ت

تئودوسیوس ، ۱۰۱
تاتارها ، ۷ ، ۲۹۸
تاراکانف ، ۲۷۳
تاکاجاك ، ۱۱۸ ، ۱۲۰
تاکسی‌لس ، ۲۰۰
تانی‌سر ، ۲۰۱ ، ۲۱۱ ، ۲۴۳
تبت ، ۱۸۸
تبریز ، ۵۰ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۹۵
تجن ، ۱۲
ترکمان (ترکمن) ، ۱۱ ، ۸۴ ، ۱۶۰ ، ۲۹۵ ، ۲۹۷
ترکیه عثمانی ، ۱۷ ، ۲۳ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۴۰ ، ۵۴ ، ۷۳ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۹۱ ، ۹۷ ، ۱۰۱ ، ۱۲۰ ، ۱۳۰ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۶ ، ۱۶۴ ، ۱۶۷ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۵۴ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۷۶ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۵ ، ۲۹۴ ، ۲۹۸ ، ۳۰۰ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴
تفلیس ، ۱۳۶ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳
تقی‌خان ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۲
توپال عثمان پاشا ، ۹۰ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۴۲ ، ۱۴۸ ، ۱۵۰
تهران ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۲ ، ۴۶ ، ۲۶۲ ، ۲۶۵
تیرا اوری ، ۲۰۱ ، ۲۰۳
تیمورلنگ ، ۷ ، ۱۸۳ ، ۲۰۹ ، ۲۶۲ ، ۲۷۹

ج

جاوات ، ۱۴۴

Marfat.com

جومنا ، ۱۷۳
جهانگیر ، ۲۰۷

چ

چانترو ، ۱۹۹ ، ۲٤۲ ، ۲٤٤
چنگیزخان ، ۷ ، ۱۸۸

ح

حاتم‌بیگ ، ۱۸۳
حاجی‌ترخان ، ۲۰۲ ، ۲۵۹ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳
حزقیال ، ۱۰۲
حسین‌خان (برادر محمود قندهاری) ، ۳۵ ، ۱۷۰،
۱۷۷ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲
حسین‌خان (سفیر ایران درروسیه) ، ۲۵۹
حلب ، ۱۲۲
حنبل ، امام ، ۱۵۷
حیات‌الله‌خان ، ۲٤۷

خ

خداداد ، ۲۳٦
خدایارخان ، ۲٤۲
خراسان ، ۱۱ ، ۱٦ ، ۲۱ ، ۲۵ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۹،
٤۹ ، ۵۰ ، ۸۷ ، ۱۵۱ ، ۱۸۱ ، ۱۸۳ ، ۲٤۹،
۲۵۵ ، ۲٦۲ ، ۲۷۱ ، ۲۸۸ ، ۲۹۵ ، ۲۹٦
خزر ، دریای ، ۱۷ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۳۹ ، ۸۳ ، ۱٤۷،
۲٦۰ ، ۲۷۲ ، ۲۹٤ ، ۲۹۵ ، ۲۹۹
خشایارشا ، ۱٤۳ ، ۱۸۰
خلعت‌بیگ ، ۸
خیوه ، ۲٤۲ ، ۲٤۹ ، ۲٦۲

د

داردانل ، ۱٤۳
داریوش سوم ، ۱۷۹ ، ۱۸۰
داغستان ، ۱۳۹ ، ۱٤۷ ، ۲٦۷ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ،
۲۷۳ ، ۲۷٤ ، ۲۷۸ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸٦
دامغان ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ٤۱ ، ٤۲
دانوب ، ۱۳۰
دجله ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۱۲ ، ۱۳۷
دربند ، ۸۳ ، ۱٤۷ ، ۱۵٤ ، ۲۷۲ ، ۲۸٤ ، ۲۹۰
درگزین ، ۳۷
دریای سیاه ، ٦۰ ، ۱٤۲ ، ۱۵۲
دکن ، ۱۷۱ ، ۱۹۰ ، ۲۰۷ ، ۲۲۸
دمیاط ، ۱۲۷ ، ۱۲۹
دمیر پاشا ، ۱۵۰
دوران‌خان ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷٤ ، ۱۸٤ ،
۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ۱۹٤ ، ۱۹۵ ، ۲۰۲،
۲۰۳ ، ۲۰٤ ، ۲۰۵ ، ۲۰٦ ، ۲۱٦ ، ۲۲۷
دوکلراك ، ۲
دون ، رودخانه ، ۱۵۲
دهلی ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹٤ ، ۲۰۵ ، ۲۰۹،
۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۵ ، ۲۲۸ ، ۲۳۵ ،
۲۳۸ ، ۲٤۳
ده وین ، ۲٦٤
دیاربکر ، ۱۰۵ ، ۱۲۱ ، ۲۲۳ ، ۲۸٦ ، ۲۸۷
دیاله ، ۱۰۰
دیلم ، ۱۳۹
دینگلی ، ۱

ر

راوی ، ۱۹۹
رتی ، ۲۲۰
رشت ، ۱٤۷
رشیدپاشا ، ۳۵
رضاقلی میرزا ، ۹ ، ۹۵ ، ۱۷٦ ، ۱۷۷ ، ۱۸۳،
۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲٤۹ ، ۲۵۳ ، ۲۵٤ ، ۲۵۵،
۲۵٦ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۳۹۵
رناس ، ۲٤٤

Marfat.com

روسیه ، ۱ ، ۳ ، ۲۳ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۹۷ ، ۱۳۶ ،
۱۴۰ ، ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۶۴ ،
۱۶۷ ، ۱۷۶ ، ۲۲۳ ، ۲۳۴ ، ۲۴۰ ، ۲۵۴،
۲۵۸ ، ۲۷۲ ، ۲۷۵
روم ، ۱۵۹
رومانی ، ۷۶ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۶ ، ۱۳۰ ،
۱۳۵ ، ۳۰۰

ز

زکریاخان ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹ ، ۱۹۴ ، ۱۹۹ ،
۲۴۳ ، ۲۴۴
زکی ، ۲۸۵

س

سالونیك ، ۱۳۳
سام ، ۲۸۹ ، ۲۹۱ ، ۲۹۴
سبزوار ، ۹۰ ، ۹۳ ، ۲۵۴
سربلندخان ، ۲۱۷ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۸ ،
۲۳۳ ، ۲۳۸
سزار ، ۱۵۸
سعادتخان ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ : ۱۸۴ ، ۱۹۴ ، ۲۰۲ ،
۲۰۴ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳ ، ۲۱۵ ، ۲۲۶
سلطان حسین ، شاه ، ۹ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۴۱ ، ۴۳ ،
۴۴ ، ۴۸ ، ۵۴ ، ۵۶ : ۸۶ ، ۱۵۳ ، ۱۶۸ ،
۳۸۹
سلوکیه ، ۱۰۱
سلیم ، ۱۳۶ ، ۱۴۳
سلیمان ، ۲۷۹ ، ۲۸۰
سلیمان افندی ، ۳۱ ، ۳۳
سمرقند ، ۱۸۱ ، ۱۸۳ ، ۲۶۲
سن‌پترزبورگ ، ۱ ، ۹۷ ، ۱۳۶ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ،
۱۶۴ ، ۲۲۴ ، ۲۵۹ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵
سنپوت ، ۲۱۳ ، ۲۱۴
سند ، ۱۹۱ ، ۱۹۴ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰ ، ۲۲۲ ،
۲۳۲ ، ۲۳۵ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷
سوئد ، ۲۷۹
سوات ، ۲۴۴
سوریه ، ۱۲۱ ، ۱۸۳
سویس ، ۳۰۰
سیدال ، ۸ ، ۲۵۹
سیستان ، ۲۰۰
سیلمکس ، ۱۹۸

ش

شافعی ، ۱۵۷
شانکه ، ۲۵۱
شاهرخ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶
شرزه‌خان ، ۱۸۴ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹
شروان ، ۸۳ ، ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۵ ،
۱۴۷ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲ ، ۲۷۴ ، ۲۸۷ ، ۲۹۱ ،
۲۹۲ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱
شلیمار ، ۱۸۹ ، ۲۰۱ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۳۶ ،
۲۳۹ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳
شماخی ، ۱۳۶ ، ۱۴۴ ، ۲۹۰
شوب ، ۱۹۸ ، ۲۰۱
شیراز ، ۳۴ ، ۴۴ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۲ ، ۵۳ ،
۵۴ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۲۸۹ ،
۳۰۱

ص

صربستان ، ۳۰۰
صفی‌الدین ، اردبیلی ، ۳۶
صفی‌الدین‌بیگ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۴
صفی‌قلی‌خان ، ۵۶ ، ۹۰ ، ۹۸
صفی‌محمدخان ، ۱۳۸
صفی‌میرزا ، ۱۳۸ ، ۲۸۹

Marfat.com

ط

طرابوزان ، ۹٦ ، ۱۳٤ ، ۱٤۹ ، ۲۹۸
طهماسب ، خان ، ۱۸۱ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱ ، ۲۱۵ ، ۲۲٦ ، ۲۲۷
طهماسب دوم ، شاه ، ٦ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲٤ ، ۲۵ ، ۲٦ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳٦ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ٤۱ ، ٤٦ ، ٤۷ ، ٤۸ ، ۵٤ ، ۵۷ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸٦ ، ۸۷ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹٤ ، ۹٦ ، ۹۷ ، ۱۲۳ ، ۱۳٦ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱٤۷ ، ۲۵۳ ، ۲۵٤ ، ۲۹۵ ، ۳۳۹

ع

عباس ، شاه (اول) ، ۳۰
عباس ، شاه (سوم) ، ۹۰ ، ۹۵ ، ۹۷ ، ۱۲۳ ، ۱٤۸ ، ۱۵٤
عباسی ، خلفا ، ۱۰۱
عبدالباقی ، ۹۸ ، ۱۵۳ ، ۱٦۵ ، ۱٦٦ ، ۱٦۷ ، ۲٤۳ ، ۲٤٤ ، ۲٤۷
عبدالله پاشا ، ۵۵ ، ۱۵۰
عثمان ، خلیفه ، ۱٦٦
عثمان پاشا ، رجوع شود به توپال عثمان پاشا
عثمانی ، رجوع شود به ترکیهٔ عثمانی
عراق عجم ، ۱۱
عراق عرب ، ۹٦ ، ۱۰۱
عربستان ، ۳۰ ، ۲۷٦
عظیم‌علی‌خان ، ۲۰۷ ، ۲۰۸
علی (ع) ، ۱۵۷ ، ۱٦۱ ، ۱٦٦ ، ۱۹۰ ، ۲٦۳ ، ۲٦۵
علی پاشا ، ۵٦
علی‌قلی‌خان ، ۲۹٦
عمر ، خلیفه ، ۱٦٦
عمرکوت ، ۲٤۸

غ

غازی‌الدین ، ۱۷٤ ، ۲۰۸
غزنین ، ۱۸۵ ، ۲۳٦
غوربند ، ۱۸۵

ف

فارس ، ایالت ، ۲۰۱
فارس ، خلیج ، ۱۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۲۲ ، ۲٦۸ ، ۲۷۵ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹
فتحعلی‌خان قاجار ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲٤ ، ۲۵ ، ۲٦ ، ۲۹٤
فرات ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۲٦۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۵
فرانسه ، ۱ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۲۷۵ ، ۳۰۰
فرح‌آباد ٤ ۲۲ ، ۲۳
فریدنجاد ، ۲۲۰
فریزر ، ۱ ، ۲۱٦ ، ۲۳۰
فیض‌الله افندی ، ٦۷

ق

قاجار ، ۳۹ ، ۲۹٤ ، ۲۹۵
قارص ، ۱٤٦ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۰٤
قاهره ، ۱۱۸ ، ۱۲۲ ، ۱۲۵ ، ۱۲۹ ، ۱٤۹
قربان‌ولی ، ۱٦٦
قرنه ، ۱۰۰
قره‌احمد ، ۱٤٦ ، ۱۵۱
قزلر ، ۲۵۹ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳
قزوین ، ۳۷ ، ٤۵ ، ۸۵ ، ۱٦۰ ، ۱٦۳ ، ۱٦۷ ، ۱۸۱ ، ۲۹۹
قسطنطنیه (قسطنطینیه) ، ۱ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۳٦ ، ۵٤ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ٦۱ ، ۷۰ ، ۷٤ ، ۷۸ ،

Marfat.com

۸۰، ۸۲، ۹۶، ۹۸ ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵،
۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴،
۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۵ ۱۶۷، ۲۲۳، ۲۷۰،
۲۸۵، ۲۹۹
قفقاز، ۱۳۹
قم، ۳۷
قمرالدین‌خان، ۱۹۵، ۲۲۸، ۲۳۳
قندهار، ۳۵، ۵۰، ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰،
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۲،
۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۷

ک

کاباردینیان، ۱۴۰
کابل، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۲،
۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۹۳
کاپیدوسی پاشا، ۱۶۶
کاسلکوف، ۲۷۳
کاشان، ۳۷
کاشی بنارس، ۱۹۴
کالیگولا، ۲۷۸
کامبارچه، ۲۳۱
کاندیا، ۱۵۲
کردستان، ۲۸۰
کردها، ۱۱۰
کرکوك، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳،
۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵،
۱۳۷، ۲۸۸، ۲۹۹
کرمان، ۳۴، ۵۰، ۹۵، ۱۸۱
کرمانشاه، ۵۵، ۹۸
کرنال، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۱ ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳،
۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۲
کرومول، ۱۵۹
کریمه، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰،
۲۹۸
کش، ۱۸۳
کشمیر، ۱۸۸
کلات، ۷، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۳،
۲۴، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۷۶،
۲۹۶
کلبعلی‌خان، ۲۸۸، ۲۸۹
کلدانی، ۱۰۲
کلده، ۲۶۸
کلیتوس، ۱۷۸
کوبه، ۱۹۱
کوپرولو، عبدالله، ۵۵، ۵۶، ۱۱۸، ۱۲۵،
۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۳۰۱، ۳۰۳
کوتاهیه، ۱۲۰
کورا، ۱۴۰، ۱۴۴، ۲۹۱
کورخو، ۱۲۹
کورنت، ۱۲۹

گ

گجرات، ۱۷۲
گرجستان، ۸۳، ۹۶، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱،
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۷۹، ۳۰۰،
۳۰۱
گرگین‌خان، ۵، ۱۴۱
گز، ۴۶
گلناباد، ۳۰
گنجعلی پاشا، ۱۶۵
گنجه، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۴
گنگ، ۱۹۸
گوالیار، ۱۷۲
گوردلان، ۲۸۶

Marfat.com

گیلان ، ۱۷ ، ۸۳ ، ۱۴۷ ، ۲۹۶

ل

لاکهارت ، ۴۸

لاهور ، ۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۴ ، ۱۹۷ ،
۱۹۸ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۸ ، ۲۴۰ ، ۲۴۲ ،
۲۴۳ ، ۲۴۴

لرستان ، ۲۷۷

لزگی ، ۱۳۶ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۲۶۶ ،
۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۷۹ ، ۲۸۷ ،
۲۸۹ ، ۲۹۱ ، ۳۰۰

لطفعلی‌خان ، ۴۸ ، ۸۹

لندن ، ۱ ، ۳ ، ۴

لهری‌بند ، ۲۳۶

لهستان ، ۷۴

لیلان ، ۱۱۸ ، ۱۲۲

م

ماد ، ۱۴۱

مارسی ، ۱۲۷

مازندران ، ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۵

مالت ، ۱۲۷ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱

مالك ، ۱۵۷

مالوا ، ۱۷۲

مجارستان ، ۱۳۰

محمد (ص) ، ۱۶۵ ، ۲۶۵

محمد ، سلطان عثمانی ، ۵۹ ، ۶۵ ، ۶۶

محمدپاشا ، ۳۰۱ ، ۳۰۳

محمدحسن‌خان ، ۲۹۴ ، ۲۹۵

محمدحسین‌خان ، ۲۵۴

محمدخان بلوچ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸

محمدخان بنگوش ، ۲۳۳

محمدخان ترکمن ، ۱۹۲

محمدشاه هندی ، ۱۷۳ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۳ ،
۱۹۵ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ،
۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۲۳ ،
۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ،
۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۹ ، ۲۴۵

محمود افغان ، ۱۶ ، ۲۷ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۴۳ ،
۴۵ ، ۴۶

مدینه ، ۳۰ ، ۲۶۰

مراد چهارم ، سلطان ، ۱۵۱

مسقط ، ۲۲۳ ، ۲۷۶ ، ۲۸۸

مشهد ، ۷ ، ۱۲ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۸ ، ۲۹ ،
۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۵۵ ، ۸۴ ، ۱۸۳ ، ۲۹۴

مصر ، ۹۶ ، ۱۸۳ ، ۲۹۸

مصطفی‌آقا ، ۷۶

مصطفی‌پاشا ، ۶۴ ، ۱۵۰

مصطفی ثانی ، ۶۵

مصطفی‌خان ، ۲۲۷

مطرح ، ۲۷۶

مغان ، دشت ، ۱۵۴ ، ۱۶۱ ، ۲۷۹ ، ۲۸۴

مقدونی ، ۱۸۰ ، ۲۰۱

مکه ، ۳۰ ، ۱۶۵ ، ۲۶۰

ملك‌محمود سیستانی ، ۱۹ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۸

منتفق ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹

مندلیج ، ۹۹

منیف افندی ، ۲۷۸

مورچه‌خورت ، ۳۱ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۵ ، ۵۱

موره ، ۱۲۹ ، ۱۳۰

موسلوق ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸

موصل ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۱۰ ، ۱۱۵ ، ۱۲۱ ،
۲۸۶ ، ۲۸۷

Marfat.com

موفیس ، ۲۰۰
مولتان ، ۱۸۸
مولداوی ، ۷۱
مهات ، ۱۹۱
مهاراتها ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۲۰۹
مهدی ، استرآبادی ، ۱۵۷ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵
میرویس ، ۱۰ ، ۹۲
ن
ناصر ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳ ، ۲۴۵ ، ۲۴۷
نالاسنگ ، ۲۳۵
نصرالله ، فرزند نادر ، ۹۵ ، ۱۱۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۴ ، ۲۰۸ ، ۲۳۱ ، ۲۸۷ ، ۲۹۱ ، ۲۹۶ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲
نظام‌الملك حاکم دکن ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۹ ، ۲۱۹ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۷ ، ۲۲۵ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۲ ، ۲۳۸ ، ۲۸۲
نیازخان ، ۲۱۶ ، ۲۱۹
نیرلا ، ۲۱۴
نیسا ، ۱۳۰
نیشابور ، ۱۵ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۸ ، ۳۲
نیل ، ۱۲۹
نیلاب ، ۱۹۹
نینوا ، ۱۱۰
و
واسط ، ۱۰۰
والاشی ، ۷۱ ، ۱۴۶
وباح ، ۱۹۹
ه
هارونیه ، ۱۲۱ ، ۱۲۲
هخامنشیان ، ۱۴۳
هرات ، ۱۲ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۵۰ ، ۵۵ ، ۹۵ ، ۱۸۲
هزارجات ، ۲۳۶
هزارجریب ، ۹۲ ، ۲۴۷
هزاره ، ۳۷
هستنود ، ۲۴۸
هلسپونت ، ۱۴۳
هلند ، ۳ ، ۲۷۵
همدان ، ۵۰ ، ۵۴ ، ۵۷ ، ۸۳ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۲۹۵ ، ۲۹۹
هندوستان ، ۸ ، ۱۶۴ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۶ ، ۱۸۰ ، ۱۸۴ ، ۱۹۲ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ، ۲۱۰ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۸ ، ۲۳۵ ، ۲۳۷ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۵۳ ، ۲۶۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۶ ، ۲۷۴ ، ۲۷۷ ، ۲۹۹
هنوی ، جونس (یونس) ، ۱ ، ۳ ، ۴
هوله ، ۲۲۳ ، ۲۶۹ ، ۲۷۶
هیرمند ، ۱۸۱
ی
یانیکا ، ۷۱ ، ۷۸
یزد ، ۳۳ ، ۳۷
یمین‌آباد ، ۱۹۷ ، ۱۹۹
یونانی ، ۱۸۰

Marfat.com

این کتاب ازآن لحاظ حایز اهمیت است که نویسنده خود به ایران سفر کرده و نادر شاه را دیده و با اوضاع کشور از نزدیک آشنا شده است. هنوی دربارهٔ نادر چنین می‌نویسد : « مردی را می‌بینیم که نقشه‌های خود را با عزم راسخ و شگفت‌انگیزی جامهٔ عمل پوشانید و طرح زندگی آیندهٔ خود را با دقت و دوراندیشی بسیار ریخت و مقاصد خود را با پشتکار خستگی‌ناپذیری به انجام رسانید.» اما نویسنده در پاره‌ای موارد به سبب تعصب خود از رفتار این جهانگشای بزرگ و مردم ایران انتقادات ناروایی کرده است. در هر حال، این اثر منبع تاریخی مهمی به شمار می‌رود و چگونگی اوضاع ایران را در یکی از بحرانی‌ترین دوران‌های خود بازگو می‌کند.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

ISBN 964-445-103-1

قیمت : ۲۲۰۰۰ ریال

Marfat.com